

كَلِمَاتٌ بِاللَّهِ وَمَا لَكُمْ وَكِتَابٌ وَرَسُولٌ

لِسُوِّ مَعْبُودٍ وَرِغَائِيَّتِ وَعَمَّا تَصْنِفُ شَيْخُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ فَضْلُ اللَّهِ مَسْمُومِي بِر

مَعْرِفَتِي  
بِعَرُوفِي  
بِوَرَعِي

بِاهْتِمَامِ بِنْدَةِ دَرْگَاهِ مَعْبُودِ سُلْطَانِ مَجْمُودِ صُورَتِ انْطِبَاعِ يَذِيرِفَتِ

المطبع مطبع العجايب مدراس ۱۲۸۶

مكتبة

**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi  
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ  
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال مولانا الصدر الاعظم الامام المعظم هف الاكابر ولام  
منبع الجود والكرم العالم الكبير البارع المجتهد المحرير  
علم الهدى علامنا الورى قطب الاوليا وارث الانبيا  
صدر الشريعة السنية فامع البدع املاك الكلام في الا  
سلطان العلباء والمفسرين ملك المشايخ والمحدثين  
شهاب الحق والدين شيخ الاسلام والمسلمين مبين المعاني  
نعمان الثاير هان الحقائق بحساب الدقائق ابو عبد الله فضل  
بن الامام السعيد المرحوم المغفور تاج الدين ابو سعيد  
بن الحسين بن يوسف النور شمس الله اركان الشريعة  
بعلود رجته وقوض خيام اهل البدع لسهوه متهمة  
شعره وايداه الله بغفرانه واسكنه بحبوحه جنانه  
اللهم اننا نحمدك جدا يليق بكبير ياتك ونصلي على محمد  
صفوة اصفيائك وخاتم انبيائك وعلى اله وصحبه اجمعين

قولنا مولانا

ابن بياض تلميذ بيت بريد بياض و قاعه  
بيت كليله زاد تلميذ بياض كليله و قاعه  
ابن بياض تلميذ بيت بريد بياض و قاعه  
ابن بياض تلميذ بيت بريد بياض و قاعه  
ابن بياض تلميذ بيت بريد بياض و قاعه  
ابن بياض تلميذ بيت بريد بياض و قاعه  
ابن بياض تلميذ بيت بريد بياض و قاعه  
ابن بياض تلميذ بيت بريد بياض و قاعه  
ابن بياض تلميذ بيت بريد بياض و قاعه  
ابن بياض تلميذ بيت بريد بياض و قاعه

39355

تكملة اول وارث انبيا صدر الشريعة  
كنز سنن كنده بعثت كل الكلام  
كنز سنن كنده بعثت كل الكلام  
كنز سنن كنده بعثت كل الكلام  
كنز سنن كنده بعثت كل الكلام  
كنز سنن كنده بعثت كل الكلام  
كنز سنن كنده بعثت كل الكلام  
كنز سنن كنده بعثت كل الكلام  
كنز سنن كنده بعثت كل الكلام  
كنز سنن كنده بعثت كل الكلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



باز عیان باین نکت اوست   
 در بیان و بیان و بیان   
 از بیان و بیان و بیان   
 از بیان و بیان و بیان   
 از بیان و بیان و بیان   
 از بیان و بیان و بیان   
 از بیان و بیان و بیان

کمند بر دین   
 مع داعی   
 صید ماضی   
 و جلالت   
 در از   
 معتقد   
 اعتقاد آورده   
 شده مازاد از   
 عقیده   
 در   
 شریف وار دست   
 علیک   
 مازاد   
 استفاد   
 دین   
 بستان   
 قانر   
 راه

بامهر او شناختت سپاس نت آن خداوندی که شناخت او از زندگی جانست   
 و یاد او راحت روان یافت او ملک او در آن خدمت او خوشتر از نعیم و جها   
 و یک نفس با او بهتر از هر چه در زمین و آسمان و صلوات و برکات و تحیات چند آنکه   
 فهم از او پر شود و اندیشه در و کم گردد و از سر پرده کبریا بشناسد و روان پاک کالبد زنده   
 میزبان حضرت ربوبیت و ربانی طریق عبودیت این عالم غیب و رحمان علوم و   
 محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم با و که به کبرت او جان با بدیشد و مفسر او دلبا   
 شناختت و بشیرت او راه خدا پرستی روشن و بسنت او اداب بندگی پیدا   
 و آفرین بر آبل و اسل و باران و باد و نمخشایش حق سرا و در آن دین و ایمان است او   
 بعد از حمد و ثنای خدا و جل که بهترین گفته از گفته های کلمه **بگان است و صلوة رسول**   
 صلی الله علیه و آله و سلم که دلیل صحت ایمانست یاری خوسته میشو و از خدا پرستان   
 بنیاد و روشن روان مبارک نفس در مضای خاطری که از عالم غیب بر دل این دین   
 مستولی شد و صورت حال آنست که چون رغبت بی علمان در طلب شناختن حق و   
 دانستن معتقد بر کفر **بگان است** که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم طریق **بگان**   
 را در و نداری سواد عظیم خواند فارت یافت و بهمت علماء زمانه از ارتداد و تبئیه **بگان**   
 که واجب مسلمانی و حق نصیحت است قاصد و فتنه با بی اندازه از قبل اسل   
 و سخا شتهات و داعیان ضلالت بضعفاء مهت محیط دید و خاطر آمد که معتقد   
 ساخته شود پارسشی مکن بر میان آنچه درین زبان **بگان** است چون راه بیان آن حاجت

افتد مقر   
 و سلف   
 ندانست   
 معاملات   
 پیوستگی   
 و هر   
 بد بود   
 نام کرده   
**باب**   
 و کتابها   
 دست   
 از طرف   
 آن   
 که در علم   
 بیاد   
 بر جسم   
 و   
 و

است طرف است از

باز عیان باین نکت اوست   
 در بیان و بیان و بیان   
 از بیان و بیان و بیان   
 از بیان و بیان و بیان   
 از بیان و بیان و بیان   
 از بیان و بیان و بیان   
 از بیان و بیان و بیان

امتنان

اولین کتاب

فصل اول

در بیان عقاید و عقوبات

افتد مقر بر قانون کتاب سنت و موسسن بر قاعده قرن اول که عالمان ریخ  
 و سلف صالح مهمت اند و هیچ ویست از طریق علم بحضرت حق تعالی بهتر ازین  
 ندانست چه درین صلاح عالم و عالمان است نسبت اعتقاد درست با دیگر  
 معاملات که بنده با خدا خود میکند نسبت با کالیب چنانکه کالیب یک باجا  
 پیوستگی ندارد بی حاصل است عملی که با اعتقاد درست پیوستگی ندارد و پیر نیست  
 و هر فتنه که در اسلام ظاهر شد و هر آفتی که بر مسلمانان راه یا هر از نشوی اعتقاد های  
 بد بود و خود باشد من ذلک و این کتاب مخفی مظفر المعتقد فی الاعتقاد  
 نام کرده شد و اساس این کتاب بر سه باب نهاد و هر بابی از ان مشتمل بر ده فصول  
**باب اول در بیان بخدای عزوجل باب دوم در بیان بفرشتگان**  
 و کتابها و غیر این باب سوم در دیگر مسایل اعتقادی بر موجب کتاب  
 سنت و اجماع است و از روی و رویت و تدبیر چنان نوشت که این کتاب  
 از طرف سلطنت مستند باشد و با اسم صاحب دولتی معنون گرد و تا و  
 ان در ولایات عوام که بوازع سلطان منقحر اند افزون تر باشد و خط ان دیده  
 که در علم نفاذی ندارد و حکم تقلید بزرگتر ازین وجه است و ایند کننده برگزیده خدای  
 پادشاهی نقیصه صانع ملک و سلاطین اسلام پادشاه نیامند دین پرور  
 و جسم دل در ویش نواز سلطنت سلطان انانیک بوی بکرمین سجده زنی که بمواره در شکر  
 و کشف خدا باد عنوان گردانید و بدعا دولتش معطیر و هیچ حق گزار می دجنب

در کار و حاجت  
 صلح سره  
 شده از استنفا  
 پشت باز نهادن  
 بسوی پیش  
 شتی الارباب  
 معنون  
 عنوان کرده شده  
 عنوان بالفکر  
 و نشان و دیدار  
 در کار و حاجت  
 و سلاطین  
 معنون  
 معنون  
 معنون



کتابخانه و دار  
 کتب  
 کتب  
 کتب  
 کتب  
 کتب

عزیز زینق

بدون اسم  
زندگی و پویایی  
زندگی و پویایی  
زندگی و پویایی

در زندگی  
بسیار

بسیار  
بسیار

بسیار  
بسیار

بسیار  
بسیار

دولت  
زبان  
بخوان  
دوم  
عالم  
علاق  
در مرتبه  
ناظر  
وعود  
فصاحت  
در ایمان  
وایز  
میان  
اسه  
بیا  
بویا  
در

رعایت حسان تمام ازین خدمت ندانست چه در آن یار بعد از صلاح مملکت  
تعمیر عقیدت طریق بود که محمد بر کلبان طابرت که این پادشاه دولتش پای  
و هرگز نام هیچ زندیق نتواند شنید و روین هیچ صاحب بد نتواند دید و طریقه  
این خاندان که پانیه و پوسته باد همواره بر همین بوده است امید هست که چنانچه  
حق تعالی بکفایت رعایت دماغ و فروج مسلمانان را از شر دشمن نگاشت  
دل و دین علما و عوام ساده دل را بحکایت و سیاست و از شر بد عقادان  
و این بطور اندک فرزند و پادشاه براده ملک سلام ولی العهد سلاطین عالم ضاد و  
صناظر خسته مبارک طلعت ابو شجاع سعد که در کف خدا باد متین و مستحکم  
اگر دانید حقیقت آنست که معظم نظر در ترتیب این کتاب خود بر خدمت وی بود  
لکن چون وظیفه خدمت این درویش در خاندان آل سلغر که ما و گاه دین و دولت باد  
دعا بود نخست تا نیز از بضاعت مختصر خود در علم تخته که شایسته جناب علی بود  
و فایده آن بر صفحات این دولت ظاہر ساخته کن تا وی بدان مستفیع شود و از این  
دیگران بدان ایم دولت ویر نصیبی باشد و هر چند از طریق دانش درین عهد دولت  
چون کسی بودند اما چون در طلب صلاح دین و دولت این خاندان افزون شد  
از همه بود درین خدمت مسارعت نمود و کار از بهمت و نیت می رود و از بسا  
بضا و این تخته مظفر را نام المعتد فی المعتقد کرده شد می که  
ببین دولت و و صدق نیت این درویش برضا خدا تعالی مقرون گردد و بر ایم

دولت و بی خجسته و میمون و نفع اهل آن مالک بلکه عموم ممالک فارسی  
 زبانان موافق و مکمل و برکات آن بایام همایون عاید باب اول در ایما  
 بخدا عزوجل و این مثل برده فصل فصل اول در معنی لفظ ایمان فصل  
 دوم در آن چه واجب است شراختن فریدگار عالم فصل سوم در آنچه اویم  
 عالم قدیم است و پانیده و بیست و چهارم در اثبات صفات حق جل و  
 علا فصل پنجم در آنچه می باید شناخت از علم اسما و صفات حق جل و علا فصل ششم  
 در مرتب صفات و قسم شکلات و متشابهات فصل هفتم در آنچه کلام خدا  
 تا فریده است و قرآن کلام الله تعالی است فصل هشتم در رویت خدا تعالی  
 و عزوجل و تقدیر فصل نهم در ایمان بقضا و قدر و بیان ارادت و مشیت  
 فصل دهم در شرح کلمه شهادت و بیان تنزیه در توحید باب دوم  
 در ایمان به فرشتگان و کتابها و پیغمبران و آنچه بعد از آن است از احوال آنهمان  
 و این باب نیز مثل برده فصل اول در معنی نبوت و اثبات آن و در  
 میان نبوت و رسالت فصل دوم در ایمان به پیغمبران و بیان آنچه در سنن آن هم  
 است از خصایص و مراتب ایشان فصل سوم در ذکر رسالت خاتم الانبیا و  
 بیان معجزات او فصل چهارم در شرح ایمان بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 و بیان آنچه در سنن آن هم است از منزلت ایمان بر رسول علیه السلام فصل پنجم  
 در ایمان به طاعت خدا تعالی فصل ششم در ایمان بکتابها خدا تعالی فصل هفتم



در ایمان بر روز باز پسین از دنیا فصل ششم در ایمان بعبث بعد از مرک فصل نهم  
 در ایمان بدانچه واجب است از احوال انجمن و ذکر بر ترتیب فصل دهم در ایمان  
 بشرط ساعت و بیان آن باب سوم در بیان دیگر مسایل اعتقاد  
 بر آنچه مستحکم است و جماعت است و این باب نیز مشتمل بر ده فصل  
 فصل اول در وجوب امامت فصل دوم در شرایط امامت فصل سوم در  
 آنچه امام بحق است از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر صدیق رضی الله عنهما  
 بود فصل چهارم در مراتب صحابه رضی الله عنهم و توقیر ایشان فصل پنجم در حکم  
 فرق امت و بیان آنکه بنده بگناه کافر نشود و بیان بدعتیکه موجب کفر بود  
 فصل ششم در بیان حکم گناه کاران است فصل هفتم در بیان جواب چند مسئله  
 از بدعتها معتزله که دانستن آن از مهم است فصل هشتم در جواز نسخ و اثبات  
 آن چند مسئله از مبتدعات رد و افضح فصل نهم در مسئله روح و بیان آنچه از توابع  
 آنست فصل دهم در برابر آنچه مسئله که بعضی از اهل حق نیز در آن اختلاف کرده  
 اند **باب اول** در ایمان بحد لغز و جل و این مشتمل بر ده فصل است فصل  
 اول در معنی ایمان - معنی لفظ ایمان تصدیق است و تصدیق بر است  
 داشتن و باور داشتن است کسی را در آنچه گوید و لفظ ایمان از امن گرفته  
 اند که ضد خوف است و معینش اطمینان است و بیان این سخن آنست که چون  
 خبر دهنده کسی را از چیزی خبر دهد و آنکس آن خبر را بحقیقت نداند لابد متردد با

در بیان  
 بحقیقت  
 بحقیقت  
 کج و  
 میند  
 فرمود  
 زنده  
 رسیده  
 ایمر  
 و دیگر  
 ویرا  
 دوار  
 اعتد  
 بازش  
 مؤ  
 خدا  
 بنوع  
 وقت دار در با خود و نایستد و پذیرد از او پیش و در کردن آن از راه گذردم در هر یک از اینها  
 در بیان



و بدان محتاج است یاد کرده میشود انشاء الله تعالی و تقدس فصل دوم در آنچه  
 واجب است از ساختن آفریدگار عالم اول چیزی که واجب میشود بر کسی از خدا  
 بجا خطاب است در امر و نهی آنست که بداند که عالم را بچگونه آفریدگاری است  
 و آن یک خداست جل و علا و عالم نامی است مرا چیزی را که جز خدا عز و جل است  
 اکنون بدانکه بیشتر عوام مسلمانان آنانند که مادران و پدران ایشان از مسلمانانی  
 زانمیده اند و پرورده و کلمه توحید در زبان ایشان نهاده و تعلیم و تربیت  
 کرده و بسبب ایشان رسانیده که خدای یکی است و قدیم است و هیچ چیز مانندگی  
 ندارد و هر چه جز اوست آفریده اوست و اهل دین خود را بر شهادت و زکوة و زهد  
 و حج و بانگ و نماز و قرآن خواندن علم حلال و حرام آموختن یافته اند بقلید  
 ازین جهت دوستی دین حق در دل ایشان شیرین شده است و آرا حق دانستند  
 معتقد ایشان شده و بهتر ازین آنکه خبر نبوت پیغمبر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم  
 و نشانیها صدق او از معجزات او و غیر آن سپاری زمان بزمان بی شک بیان ساز  
 رسیده است و درستی نبوت او در دل ایشان ثابت شده و دانسته اند که بتوحید  
 و طاعت خداست دعوت میکرد بدین حجت ربانی و درستی این دین عقیده ایشان  
 گشته است و ایان این قوم درست است و پسندیده اما تا متر ازین آنست  
 که جهل کنند که این معانی از نظر و اندیشه نوعی از دلیل پیش ایشان روشن شود  
 تا بنیاد دین ایشان استوار تر باشد و اما برای آنچه خداست تعالی در قرآن یاد کرده است

در این کتاب در بیان حقیقت آنست که بداند که عالم را بچگونه آفریدگاری است  
 و آن یک خداست جل و علا و عالم نامی است مرا چیزی را که جز خدا عز و جل است  
 اکنون بدانکه بیشتر عوام مسلمانان آنانند که مادران و پدران ایشان از مسلمانانی  
 زانمیده اند و پرورده و کلمه توحید در زبان ایشان نهاده و تعلیم و تربیت  
 کرده و بسبب ایشان رسانیده که خدای یکی است و قدیم است و هیچ چیز مانندگی  
 ندارد و هر چه جز اوست آفریده اوست و اهل دین خود را بر شهادت و زکوة و زهد  
 و حج و بانگ و نماز و قرآن خواندن علم حلال و حرام آموختن یافته اند بقلید  
 ازین جهت دوستی دین حق در دل ایشان شیرین شده است و آرا حق دانستند  
 معتقد ایشان شده و بهتر ازین آنکه خبر نبوت پیغمبر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم  
 و نشانیها صدق او از معجزات او و غیر آن سپاری زمان بزمان بی شک بیان ساز  
 رسیده است و درستی نبوت او در دل ایشان ثابت شده و دانسته اند که بتوحید  
 و طاعت خداست دعوت میکرد بدین حجت ربانی و درستی این دین عقیده ایشان  
 گشته است و ایان این قوم درست است و پسندیده اما تا متر ازین آنست  
 که جهل کنند که این معانی از نظر و اندیشه نوعی از دلیل پیش ایشان روشن شود  
 تا بنیاد دین ایشان استوار تر باشد و اما برای آنچه خداست تعالی در قرآن یاد کرده است

این کتاب در بیان حقیقت آنست که بداند که عالم را بچگونه آفریدگاری است  
 و آن یک خداست جل و علا و عالم نامی است مرا چیزی را که جز خدا عز و جل است  
 اکنون بدانکه بیشتر عوام مسلمانان آنانند که مادران و پدران ایشان از مسلمانانی  
 زانمیده اند و پرورده و کلمه توحید در زبان ایشان نهاده و تعلیم و تربیت  
 کرده و بسبب ایشان رسانیده که خدای یکی است و قدیم است و هیچ چیز مانندگی  
 ندارد و هر چه جز اوست آفریده اوست و اهل دین خود را بر شهادت و زکوة و زهد  
 و حج و بانگ و نماز و قرآن خواندن علم حلال و حرام آموختن یافته اند بقلید  
 ازین جهت دوستی دین حق در دل ایشان شیرین شده است و آرا حق دانستند  
 معتقد ایشان شده و بهتر ازین آنکه خبر نبوت پیغمبر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم  
 و نشانیها صدق او از معجزات او و غیر آن سپاری زمان بزمان بی شک بیان ساز  
 رسیده است و درستی نبوت او در دل ایشان ثابت شده و دانسته اند که بتوحید  
 و طاعت خداست دعوت میکرد بدین حجت ربانی و درستی این دین عقیده ایشان  
 گشته است و ایان این قوم درست است و پسندیده اما تا متر ازین آنست  
 که جهل کنند که این معانی از نظر و اندیشه نوعی از دلیل پیش ایشان روشن شود  
 تا بنیاد دین ایشان استوار تر باشد و اما برای آنچه خداست تعالی در قرآن یاد کرده است

پسندید و آنکه درین عالم بیگانه است و آنکه در این عالم بار و اولاد اند و خواه عالم عادل باشد یا ظالم کذا فی تذکره الهذلی...

از جهت او دلیل ما اقتضای میکند و حکم الله در آن کفایتی هست و علمای سلف  
که پیشوایان اهل سنت و جماعت اند این نوع پسندیده اند پس هر که پیروی  
ایشان کند دل و دینش به سلامت باشد چه متابعت ایشان مبارک است  
و مخالفت ایشان مشوم اکنون تحت تعالی در قرآن مجید میفرماید که وَالْحُكْمُ لِلَّهِ  
وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ یعنی خدای شما خدا نیست که در ذات  
وصفات یکناو بی همتا است نیست بجز وی خداوندی و او مبر بانست  
بر بندگان و بخشایش او فراوانست بر مؤمنان و دلائل قرآنی بر این باطنست  
که عالم آفریده است و آفریده بی آفریدگار نباشد و پس آفریننده که در آفرینی  
خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَاخْتَلَفَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالْقُلُوبِ  
الَّتِي يَجْعَلُ فِيهَا مَنَافِعَ لِلنَّاسِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ  
مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَاهُ الْآرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبِتِّ فِيهَا مِنَ كُلِّ  
دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيْحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ  
لَا يَتَّبِعُ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ معنی این آیه آنست که بدستنی و راستی  
که در آفرینش آسمانها و زمین و در آمدن و شدن شب و روز در آفریننده است  
آن و در کشتی که در دریای می رود بسبب منفعت مردمان و در آنچه خدا بر خالق  
فرود نتشاده است از باران و برف و تباغ پس زمین را جدا از آسمان و در آفرین  
بدان زندگ کرد و در آنچه در زمین بر آنکس نیست و از عدم بوجود آورده از جمله

نماید و فایده اینست  
از باسوی آنست و همین در اینست  
بقا و فنا میگوید بر اینست  
یعنی زیرا که سنت و جماعت  
بنمایانند و استسوال  
و آن کرده و اولی و  
بنایان است و برینست  
در آفرینش و در آفرینش  
فکرند بر اینست و در آفرینش  
در آفرینش و در آفرینش  
در آفرینش و در آفرینش

در آفرینش و در آفرینش  
در آفرینش و در آفرینش  
در آفرینش و در آفرینش

از زمین به زمین  
 از آسمان به آسمان  
 از خاک به خاک  
 از نور به نور  
 از صدا به صدا  
 از رنگ به رنگ  
 از بو به بو  
 از ذوق به ذوق  
 از فکر به فکر  
 از علم به علم  
 از قدرت به قدرت  
 از کرم به کرم  
 از حق به حق  
 از باطل به باطل  
 از نیک به نیک  
 از بد به بد  
 از اول به اول  
 از آخر به آخر  
 از میان به میان  
 از بیرون به بیرون  
 از درون به درون  
 از بالا به بالا  
 از پایین به پایین  
 از دور به دور  
 از نزدیک به نزدیک  
 از غیب به غیب  
 از آشکار به آشکار  
 از پنهان به پنهان  
 از معلوم به معلوم  
 از نامعلوم به نامعلوم  
 از حقیق به حقیق  
 از ظاهری به ظاهری  
 از باطنی به باطنی  
 از حسی به حسی  
 از فکری به فکری  
 از علمی به علمی  
 از عملی به عملی  
 از اخلاقی به اخلاقی  
 از روحی به روحی  
 از جسمی به جسمی  
 از مادی به مادی  
 از معنوی به معنوی  
 از طبیعی به طبیعی  
 از انسانی به انسانی  
 از الهی به الهی

و در گردانیدن باد ما از جهت نجستی دیگر و در بار که بفرمان حق رام کرده شده است  
 در میان آسمان و زمین نشانههاست قومی را که بعقل چیزی را بداند یعنی حجتها  
 بر خدا و خداوندی و قدرت و قوت و یگانگی من و اشارت درین آیه است  
 که اگر در خدای و یگانگی مقبیل تمام نیاید درین نشانهها که درین آیه یاد کردیم نشانه  
 کنید تا بدانید که در خدا و یگانگی من شکل نیست که به خداوندان عقل چون در آسمانها  
 نظر کنند و در فکرها یعنی جهانی و فرقی که دروست و ستارگان ثابت را ببند  
 در فلکی و بروج دوازده گانه را در فلکی و سیارگان بفت گانه را هر یک در فلک  
 و هر یکی را سری معین در وقت معین که ازان کم و افزون نتوانند کردن و حد  
 معروف که ازان در توان گذشتن و آفتاب و ماهتاب را بینند که بر روشنائی  
 و نور اختصاص دارند که دیگر ستارگان ندارند و در آفتاب نظر کنند که تا بر بالا  
 زمین است روز است و چون در زیر زمین آید شب فصلها سال ایشرا  
 متعلق گشته باین و بهر فصلی ازان بنا بر مصلحت معاش حیوانات بروجهی باشند  
 که مزاجهای ایشان از کار نرود و پدیدت که این جمله مصنوع است و ممکن نیست  
 که مدبر این عالم ستارگان باشند زیرا که ایشان را با نفس خود نه گذاشته اند چگونه غیر  
 بایشان گذارند و در آنچه مشاهده میکنیم از حال ستارگان و امارات نشی که چون  
 پیش مستقیم است راجع نمیتواند بودن و چون راجع است مستقیم نمیتواند  
 بودن و از حال افلاک که دایم در حرکت است ساکن نمیتواند بودن دلیلهای

روزگار  
 وفود  
 و متفر  
 میشود  
 مبارد  
 و بعد  
 و وقت  
 از شر  
 که بر  
 بر ان  
 میکن  
 و پی  
 نشی  
 آن مخ  
 شود  
 جای  
 حراز

از زمین به زمین  
 از آسمان به آسمان  
 از خاک به خاک  
 از نور به نور  
 از صدا به صدا  
 از رنگ به رنگ  
 از بو به بو  
 از ذوق به ذوق  
 از فکر به فکر  
 از علم به علم  
 از قدرت به قدرت  
 از کرم به کرم  
 از حق به حق  
 از باطل به باطل  
 از نیک به نیک  
 از بد به بد  
 از اول به اول  
 از آخر به آخر  
 از میان به میان  
 از بیرون به بیرون  
 از درون به درون  
 از بالا به بالا  
 از پایین به پایین  
 از دور به دور  
 از نزدیک به نزدیک  
 از غیب به غیب  
 از آشکار به آشکار  
 از پنهان به پنهان  
 از معلوم به معلوم  
 از نامعلوم به نامعلوم  
 از حقیق به حقیق  
 از ظاهری به ظاهری  
 از باطنی به باطنی  
 از حسی به حسی  
 از فکری به فکری  
 از علمی به علمی  
 از عملی به عملی  
 از اخلاقی به اخلاقی  
 از روحی به روحی  
 از جسمی به جسمی  
 از مادی به مادی  
 از معنوی به معنوی  
 از طبیعی به طبیعی  
 از انسانی به انسانی  
 از الهی به الهی

از زمین به زمین  
 از آسمان به آسمان  
 از خاک به خاک  
 از نور به نور  
 از صدا به صدا  
 از رنگ به رنگ  
 از بو به بو  
 از ذوق به ذوق  
 از فکر به فکر  
 از علم به علم  
 از قدرت به قدرت  
 از کرم به کرم  
 از حق به حق  
 از باطل به باطل  
 از نیک به نیک  
 از بد به بد  
 از اول به اول  
 از آخر به آخر  
 از میان به میان  
 از بیرون به بیرون  
 از درون به درون  
 از بالا به بالا  
 از پایین به پایین  
 از دور به دور  
 از نزدیک به نزدیک  
 از غیب به غیب  
 از آشکار به آشکار  
 از پنهان به پنهان  
 از معلوم به معلوم  
 از نامعلوم به نامعلوم  
 از حقیق به حقیق  
 از ظاهری به ظاهری  
 از باطنی به باطنی  
 از حسی به حسی  
 از فکری به فکری  
 از علمی به علمی  
 از عملی به عملی  
 از اخلاقی به اخلاقی  
 از روحی به روحی  
 از جسمی به جسمی  
 از مادی به مادی  
 از معنوی به معنوی  
 از طبیعی به طبیعی  
 از انسانی به انسانی  
 از الهی به الهی

و این است که در بعضی اوقات بادها را می بینیم که از جانب جنوب می وزد و در بعضی اوقات از جانب شمال می وزد و در بعضی اوقات از جانب شرق می وزد و در بعضی اوقات از جانب غرب می وزد و اینها را بادها می گویند و اینها را بادها می گویند

روشن است که آنچه مذکور است و مدبر و مسخر و آفریده بی آفریدگار تواند بود و فزونی از آسمان بر زمینند که بر آب گرانبار شده و با دانه از آسمان می ریزند و جمع می کنند و متفرق می کنند و این که از فزونی آید بسبب حیات آدمیان و حیوانات می شود و زمین کامرده بدان زنده می گردد و گاه باشد که آب بسیار از آن می بارد و بسیار باشد که قطره از آن بچکد و باشد که آفتاب را فزونی دهد و بموضع بیابان و بعضی موضع دیگر باران بیاد آید و قوتی در غایت حرکت و اضطراب و وقتی در غایت سکون و گاه از جانب شمال و گاه از طرف جنوب و گاه از شرق و گاه از غرب و گاه از هر یک از این جوانب می آید و هیچ یکی از آن همه که بر شمریم اختیاری ندارد و اگر دیدن آن مبدء در جاهای مختلف دلیلها بر آنکه اینها بنابر صنایع عالم قاهر حکیم است که بر حسب حکمت در آن تصرف می کند و چون در زمین نظر کنند و صفات آن مختلف ببینند اجزای آن هم در پیوسته بعضی نرم و بعضی درخت و پیزی سخت و چیزی سست و چیزی نشیب و چیزی فراز و چسبند زمین بر روند و چندی شوره زمین و الوان آن مختلف و معدنها و نبات و ثمرات آن مختلف تا بر یک شاخ دو میوه یافت شود و هم طعم مختلف هم لون و عجب تر آنکه بر یک شاخ گیاه تر چند آنکه سر آنست جای نباشد هم مایه در دریافت شود و هم مایه در مان باشد و جزوی از آن در غایت حرارت باشد و جزوی در غایت برودت و این را نباشد که بخاصیت

تقوی ما  
یعقلون  
سر روی  
و این است  
تا من  
که ز کفار و مشرکین  
گفته که صید و  
نصبت است  
و این است که  
در بعضی اوقات  
بادها را می بینیم  
که از جانب جنوب  
می وزد و در بعضی  
اوقات از جانب  
شمال می وزد و در  
بعضی اوقات از  
جانب شرق می وزد  
و در بعضی اوقات  
از جانب غرب می  
وزد و اینها را  
بادها می گویند  
و اینها را بادها  
می گویند

و این است که در بعضی اوقات بادها را می بینیم که از جانب جنوب می وزد و در بعضی اوقات از جانب شمال می وزد و در بعضی اوقات از جانب شرق می وزد و در بعضی اوقات از جانب غرب می وزد و اینها را بادها می گویند و اینها را بادها می گویند

صفت او  
بسیار است

دیس از برای  
نه خود آن  
اینها بداند  
خود بروی  
قابل غذا  
برودت  
آتش و  
از انچه  
باید برگرد  
چیز نماید  
است و  
قهار میکند  
و افزاید  
و افزاید  
و بهمه  
شد که او  
که خازن

این کلمات را در  
کتاب خود بنویسید  
تا در وقت حاجت  
از آن استفاده کنید

و جنتی  
من اعجاز  
وزیران  
صنوان  
و غیره  
و اینها  
در کتب  
معتبره  
موجود است

اب و هوا اضافه کرده شود زیرا که گیاه که از یک خشت یک آب و هوا پرورد  
تایش آفتاب بران دو نمره یکسان بوده پس لابد صنعتی بدین عجیب نباشد بجز  
صنع صانع عالم قادر حکیم و حق تعالی در قرآن مجید این معنی را یاد کرده است که  
وَفِي الْأَرْضِ قَطْعٌ مَّجْجًا وَرَأَتْ وَجْتًا مِّنْ أَعْنَابٍ وَرِيحٌ  
وَمَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَغَيْرُ صِنَوَانٍ سَيْقًا مَّاءٍ وَاحِدٍ وَتَفْضُلٌ  
بَعْضًا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ نَ فِي ذَلِكَ كَلَامٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ  
و اگر آدمی در نفس خود که از همه بد و نمره بیشتر است اندیشه کند بسیار این دلایل  
در وجود خود باز یاد و حقا در قرآن بدین معنی اشارت کرده در این آیت که  
وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ  
و آن نشانهها است که چون اندیشه نهاد و بنیاد خود کند و در گردیدن خود  
از حالی بحالی بداند که اول خلقت وی در شکم مادر نطفه بود پس از نطفه خون  
بسته شد پس گوشت پاره شد پس استخوان شد پس پوست و گوشت در استخوان  
پوشانیده شد و صورت و بیجان بر وجه حکمت پیدا کرده شد و بجان زنده  
گشت و لابد این انتقال از حال نقصان بحال کمال نه بدست و اختیار او بوده زیرا که  
در حال آنکه بحد بلوغ و کمال عقل میرسد اگر سعی کند که سرانگشتی بر خلقت خود  
نمواند و اگر عصبی را از ان وی کز نباشد و یا ناقص خواهد که راست کند  
یا تمام کند نه از پس در حال آنکه ضعف در غایت کمال بود او و لکن که نتواند

و اینها  
در کتب  
معتبره  
موجود است  
و اینها  
در کتب  
معتبره  
موجود است  
و اینها  
در کتب  
معتبره  
موجود است

این کلمات را در  
کتاب خود بنویسید  
تا در وقت حاجت  
از آن استفاده کنید

و پس ازین احوال ز حال جوانی و قوت بجان پیری انتقال کنند و نذرستی به بیماری  
نه خود آن اختیار کرد و نه بدان ضرر رسد بود و نذر دفع آن از خود قادر بود و چون  
اینها بدانند و برار روشن شود که این احوال صنایع عالم قادر حکیم بار اوست و اختیار  
خود بر او میراند و بدانند که این فعل طبیعت است زیرا که آن قوت که نظف بدان  
قابل غذا و تربیت میشود از چهار چیز است که هم ضد یکدیگر اند و آن حرارت است  
و برودت و رطوبت و یبوست و این طبایع است که در عناصر است یعنی آب  
آتش و هوا و زمین و ممکن است که این چهار یابد و که ضد یکدیگر اند بنی جمع کنند  
که از اینها هر جمیع کند جمع شوند که اگر این ممکن بودی آب و آتش به تدریج  
با یکدیگر جمع شدند پس روشن شد که اثر آنکه از طبیعت در بدن حیوانات و ما  
چیز نماند مگر شود تدبیر صنایع قدیم قهار است و نیز می بینیم که از طبیعت تفاوت  
است و باشد که با یکی غالب میشود و آن دلیل است بر آنکه تدبیر و صنایع قادر  
قهار میکند و این جمله دلایل است بر آنکه عالم آفرین است و آفریده بی آفریده  
و آفریدگار روان باشد که خود آفرین باشد پس روشن شد که عالم آفریدگار است  
و آفریدگار عالم قدیم فصل سوم در آنچه آفریدگار عالم قدیم است و پائینه  
و بیهمتا و چون روشن شد که عالم آفریده است و از آفریدگاری هست و نور  
شد که آفریدگار عالم قدیم است علی الاطلاق و معنی این لفظ آنست که چون کسی  
که خانه کعبه قدیم است معنیش آنست که بنیاد آن مقدم باشد بر بنیاد دیگر مسجدی

و پس ازین احوال ز حال جوانی و قوت بجان پیری انتقال کنند و نذرستی به بیماری  
نه خود آن اختیار کرد و نه بدان ضرر رسد بود و نذر دفع آن از خود قادر بود و چون  
اینها بدانند و برار روشن شود که این احوال صنایع عالم قادر حکیم بار اوست و اختیار  
خود بر او میراند و بدانند که این فعل طبیعت است زیرا که آن قوت که نظف بدان  
قابل غذا و تربیت میشود از چهار چیز است که هم ضد یکدیگر اند و آن حرارت است  
و برودت و رطوبت و یبوست و این طبایع است که در عناصر است یعنی آب  
آتش و هوا و زمین و ممکن است که این چهار یابد و که ضد یکدیگر اند بنی جمع کنند  
که از اینها هر جمیع کند جمع شوند که اگر این ممکن بودی آب و آتش به تدریج  
با یکدیگر جمع شدند پس روشن شد که اثر آنکه از طبیعت در بدن حیوانات و ما  
چیز نماند مگر شود تدبیر صنایع قدیم قهار است و نیز می بینیم که از طبیعت تفاوت  
است و باشد که با یکی غالب میشود و آن دلیل است بر آنکه تدبیر و صنایع قادر  
قهار میکند و این جمله دلایل است بر آنکه عالم آفرین است و آفریده بی آفریده  
و آفریدگار روان باشد که خود آفرین باشد پس روشن شد که عالم آفریدگار است  
و آفریدگار عالم قدیم فصل سوم در آنچه آفریدگار عالم قدیم است و پائینه  
و بیهمتا و چون روشن شد که عالم آفریده است و از آفریدگاری هست و نور  
شد که آفریدگار عالم قدیم است علی الاطلاق و معنی این لفظ آنست که چون کسی  
که خانه کعبه قدیم است معنیش آنست که بنیاد آن مقدم باشد بر بنیاد دیگر مسجدی

و پس ازین احوال ز حال جوانی و قوت بجان پیری انتقال کنند و نذرستی به بیماری  
نه خود آن اختیار کرد و نه بدان ضرر رسد بود و نذر دفع آن از خود قادر بود و چون  
اینها بدانند و برار روشن شود که این احوال صنایع عالم قادر حکیم بار اوست و اختیار  
خود بر او میراند و بدانند که این فعل طبیعت است زیرا که آن قوت که نظف بدان  
قابل غذا و تربیت میشود از چهار چیز است که هم ضد یکدیگر اند و آن حرارت است  
و برودت و رطوبت و یبوست و این طبایع است که در عناصر است یعنی آب  
آتش و هوا و زمین و ممکن است که این چهار یابد و که ضد یکدیگر اند بنی جمع کنند  
که از اینها هر جمیع کند جمع شوند که اگر این ممکن بودی آب و آتش به تدریج  
با یکدیگر جمع شدند پس روشن شد که اثر آنکه از طبیعت در بدن حیوانات و ما  
چیز نماند مگر شود تدبیر صنایع قدیم قهار است و نیز می بینیم که از طبیعت تفاوت  
است و باشد که با یکی غالب میشود و آن دلیل است بر آنکه تدبیر و صنایع قادر  
قهار میکند و این جمله دلایل است بر آنکه عالم آفرین است و آفریده بی آفریده  
و آفریدگار روان باشد که خود آفرین باشد پس روشن شد که عالم آفریدگار است  
و آفریدگار عالم قدیم فصل سوم در آنچه آفریدگار عالم قدیم است و پائینه  
و بیهمتا و چون روشن شد که عالم آفریده است و از آفریدگاری هست و نور  
شد که آفریدگار عالم قدیم است علی الاطلاق و معنی این لفظ آنست که چون کسی  
که خانه کعبه قدیم است معنیش آنست که بنیاد آن مقدم باشد بر بنیاد دیگر مسجدی





نا تمام و ضعف و عجز صفت مخلوق است نه صفت خالق و دلیل دیگر بر آنکه آفریننده  
 عالم یکی است و شریک ندارد اتفاق مصنوعات است بر یک نسق که تا آفریده  
 است از آن یک بزرگشت و زینتی که نبوده است بزرگ و بدو تدبیر آن مختلف  
 نشد و اگر یک جز از وی در قدرت دیگری بودی که در آن تصرف کند آسمانها  
 و زمینها تباہ کشتی و تدبیر از آنچه هست بگردیدی و حق تعالی در قرآن مجید باین معنی  
 اشارت کرد بخاک گفت **لَوْ كَانَ فِيهَا إِلَهٌ آلا اللَّهُ لَفَسَدَتَا**

**فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ** فصل چهارم  
 در اثبات صفات حق جل و علا چون درست و روشن شد که عالم آفرین است  
 و از آفرینندگاری هست درست شد که آفریدگار عالم زنده است و دانا و توانا و حکیم  
 زیرا که صنع محکم و متقن و مستقیم و پسندیده از زنده یافته می شود و صنع سالیح آنگاه  
 چنین باشد که پیش از آنکه کرده باشد بدان عالم باشد بران قادر و صنع او انبیا  
 استوار و نیکو باشد که او حکیم باشد و آنچه کند بارادت و اختیار خود کند و چون  
 روشن شد که آفریدگار عالم قدیم است روشن شد که ویرا صفات است ضرورتا  
 صفات ذات قدیم محبت نباشد و هیچ وجهی محبت نماند زیرا که اگر این روا  
 دارند از آن وجه که محبت مانند کرده اند محبت گفته باشند و تعالی الله  
**عَنْ سِهَاتِ الْحَدِيثِ** پس روشن شد که حقیقتا محبت است بحیا علی الاطلاق  
 و حیات او نه چون حیات خلق است که آنرا سبب می باشد و ابتدا و آنها باطل اول است

**عنوان** که باشد در  
 در بیان زمین و آسمان و خلق و غیره  
 از آنها کنند **آلا الله** و بجز خلق و غیره  
 و تباہ کشتی و تدبیر از آنچه هست بگردیدی  
 در قرآن مجید باین معنی اشارت کرد  
 بخاک گفت **لَوْ كَانَ فِيهَا إِلَهٌ آلا اللَّهُ لَفَسَدَتَا**  
 و در بیان قدرت و تدبیر آن مختلف نشد  
 و اگر یک جز از وی در قدرت دیگری بودی  
 که در آن تصرف کند آسمانها و زمینها  
 تباہ کشتی و تدبیر از آنچه هست بگردیدی  
 و حق تعالی در قرآن مجید باین معنی  
 اشارت کرد بخاک گفت **لَوْ كَانَ فِيهَا إِلَهٌ آلا اللَّهُ لَفَسَدَتَا**  
 و در بیان صفات حق جل و علا چون درست و روشن شد  
 که عالم آفرین است و از آفرینندگاری هست درست شد  
 که آفریدگار عالم زنده است و دانا و توانا و حکیم  
 زیرا که صنع محکم و متقن و مستقیم و پسندیده  
 از زنده یافته می شود و صنع سالیح آنگاه  
 چنین باشد که پیش از آنکه کرده باشد بدان  
 عالم باشد بران قادر و صنع او انبیا استوار  
 و نیکو باشد که او حکیم باشد و آنچه کند  
 بارادت و اختیار خود کند و چون روشن شد  
 که آفریدگار عالم قدیم است روشن شد که  
 ویرا صفات است ضرورتا صفات ذات قدیم  
 محبت نباشد و هیچ وجهی محبت نماند زیرا که  
 اگر این روا دارند از آن وجه که محبت مانند  
 کرده اند محبت گفته باشند و تعالی الله  
**عَنْ سِهَاتِ الْحَدِيثِ** پس روشن شد که  
 حقیقتا محبت است بحیا علی الاطلاق و حیات  
 او نه چون حیات خلق است که آنرا سبب می  
 باشد و ابتدا و آنها باطل اول است

بی ابتدا و آخرت بی انتها و قدرت علی الاطلاق و هیچ چیز برودشوار نشود  
 و قدرت او در غایت کمال است و همه صفات او همچنین است و آنچه گفته شد از  
 صفات حجت است بر منکران صفات ایشان در گروه اندکی فلاسفه و دیگری معتزله  
 فلاسفه لعنهم الله خدای را جل جلاله صفات نگویند و گویند حق یکی است و از صفات  
 تکثر لازم آید یعنی بسیار شدن و روشن است که صانع بی حیات و بی علم و بی قدرت  
 و بی ارادت و بی اختیار تواند بود چنانکه گفته شد و هم از دعوی ایشان بر نیایش  
 حجتی دیگر است و آن حجت آنست که گوئیم شما حق را جل جلاله میگویید که منع است  
 و میگوید که حکیم است و میگوید که هیچ بر او پوشیده نماند و میگوید که هیچ بر وی  
 ممنوع نه شود و از هر یکی ازین معنی نشی می شود که از آن دیگر دانسته نمی شود و درین  
 شبهت باطل که شمار است هیچ فرقی نیست میان این صفات که شما بدان  
 معرف شدید و میان صفات دیگر که ما میگوییم چون سميع و بصير و متكلم و هر چه ازین  
 لازم می آید از آنچه شما معرفت آید هم لازم آید و معتزله خدای را جل جلاله می گویند  
 و حق حیات گفتند و عالم گویند و حق عالم کنند و مذاب است و جماعت  
 آنست که آفریدگار عالم حی است بجنایات و عالم است بعلم و قدرت بقدرت  
 و سميع است بسمع و بصير است بصیر و متكلم است بکلام و همچنین در دیگر صفات  
 و آنچه بر فلاسفه حجت است بر معتزله بر حجت است زیرا که ایشان نیز بر شبهت  
 فلاسفه که اراه شده اند و بیرون ازین از قرآن که مجتهد است در آنچه مقتضای آن بود

از آنکه فلاسفه و معتزله  
 و زعموا ان صفات عين ذات بمعنى ان  
 ذات یعنی باعتبار التعلق بالعلماء  
 عالمی و بالمقدورات قادر الی غیر  
 ذاتی و بالتعلق بالذات و لا  
 فلاسفه و معتزله و لو بوجبات و الجواب  
 و لا حجتی دیگر است و آن حجت آنست که  
 گوئیم شما حق را جل جلاله میگویید  
 که منع است و میگوید که حکیم است  
 و میگوید که هیچ بر او پوشیده  
 نماند و میگوید که هیچ بر وی  
 ممنوع نه شود و از هر یکی ازین  
 معنی نشی می شود که از آن دیگر  
 دانسته نمی شود و درین شبهت  
 باطل که شمار است هیچ فرقی  
 نیست میان این صفات که شما  
 بدان معرف شدید و میان صفات  
 دیگر که ما میگوییم چون سميع و  
 بصير و متكلم و هر چه ازین  
 لازم می آید از آنچه شما معرفت  
 آید هم لازم آید و معتزله خدای  
 را جل جلاله می گویند و حق حیات  
 گفتند و عالم گویند و حق عالم  
 کنند و مذاب است و جماعت آنست  
 که آفریدگار عالم حی است بجنایات  
 و عالم است بعلم و قدرت بقدرت  
 و سميع است بسمع و بصير است  
 بصیر و متكلم است بکلام و  
 همچنین در دیگر صفات و آنچه  
 بر فلاسفه حجت است بر معتزله بر  
 حجت است زیرا که ایشان نیز بر  
 شبهت فلاسفه که اراه شده اند  
 و بیرون ازین از قرآن که مجتهد  
 است در آنچه مقتضای آن بود

و اما اگر معنی  
 اضافت  
 و لایحی  
 انزل به  
 خلقه  
 العظی  
 ویرا در  
 عن الف  
 حق جل و  
 و اگر در  
 توان  
 بند و حق  
 خویشا  
 کردن  
 کردن  
 نرسد و  
 عالم از  
 عیان

اضافت کرده است از صفات اضافتی خاص ذاتی چنانکه فرموده است  
ولا یحیطون بشئی موعده الا بما شاء انزله بعلم انفسا  
انزل بعلم الله ذوالقوة المتین اولم یروا ان الله الذی  
خلقهم هو اشده منهم قوی فلله العزوة جمیعاً والفضل  
العظیم ذوالجلال والاکرام و بزرگ مسلمان است و بقرآن معتقد  
ویرا در اثبات صفات این آیتها بسنده است والله معتصمک  
عن الضلاله فصل پنجم در آنچه می باید شناخت از علم اسما و صفات  
حق جل و علا را اسما است و صفات چون ذات قدیم او ازلی است و ابد نمی  
و اگر بنوعی او بودی هیچ آفریده نامی از نامها وی یا صفتی از صفتهای وی  
نمی توانستی گفتن زیرا که در وسع محدث نیست که قدیم را از خود صفتی کنی یا نام  
بند و حق تعالی و تقدس موصوف است بصفات خویش و نام برده بر اسما  
خویش اگر خلق ویرا صفت کنند و اگر کنند و اگر نام برند یا نه برند و وصف  
کردن بندگان آفریدگار را جل و علا به صفتی چون عالم و قادر و شکاک است  
کردن است از صفتی که آن صفت قایم بذات او یعنی از دور نهد و بزرگی  
نرسد و بیان این سخن آنست که گوئیم خدا بی تعالی موصوف است بعد صفت  
عالم از ذات او بر تیره و اگر خلقان او را بعلم وصف کنند و اگر کنند و جواب  
اینست که گویند ذات او قایم است به وصف کنندگان آنست تشابه

معلوم است که این صفات از صفات حق است و در این آیه از صفات حق یاد شده است  
و اینها از صفات حق است و در این آیه از صفات حق یاد شده است

معلوم است که این صفات از صفات حق است و در این آیه از صفات حق یاد شده است  
و اینها از صفات حق است و در این آیه از صفات حق یاد شده است

معلوم است که این صفات از صفات حق است و در این آیه از صفات حق یاد شده است  
و اینها از صفات حق است و در این آیه از صفات حق یاد شده است

لصفه قدیم محدث باشد و آنچه محدث قائم باشد محدث باشد و دیگر آنکه اهل  
 شرک خدای را عز و جل به چیز نامناسب که بروی رو نیست وصف کرده اند و اگر او را  
 به صفت کردن وصف کنندگان موصوف دانند آن نامسزا را صفت او گفته  
 باشد **فقال الله عما يقول الظالمون علواً كبيراً** و چون دانستند  
 که خدایتعالی موصوف است به صفت خویش و مسمی بنام خویش نه بوصف  
 و تسمیه خلق سبیده است که هیچ راه نیست بدانستن اسما و صفات خدایتعالی الا  
 از کتاب خدایتعالی از آنچه از پیغمبر مرسل صلی الله علیه و آله وسلم خبر درست بارسیه  
 چنانکه ما وجود این خبر عندنا کسی که از قبول نکند منقطع باشد زیرا که آفریده از خود راه  
 به صفات آفریدگار تواند برد و بعقل و قیاس آن تصرف نتواند کرد و چون این دانسته  
 شد باید که در اسما و صفات خدایتعالی آنچه در قرآن است و در خبر درست که علماء است  
 آزاد است داشته اند در نگردد و به فظی دیگر باز نگویید و اگر چه معنی آن به یکدیگر نزدیک  
 باشد معرفت بجای علم بر خدایتعالی اطلاق نتوان کرد و عشق بجای محبت نتوان گفت  
 سخا بجای جود نتوان گفت زیرا که این الفاظ در صفات شنیده نشده از کتاب و زبان  
 سنت و اگر کسی بر دلیری کند کمینه احوال و آن باشد که به بدعت و ضلالت  
 منسوب کرده و از جمله آنست که بدانند که صفات خدایتعالی نه عین اوست نه غیر او  
 یعنی نه او نه جز او زیرا که صفت موصوف نباشد و موصوف صفت نباشد و اگر کسی  
 گوید من صفت خدای را می پرستم باطل گفته باشد و همچنین اگر گوید جود من حیاست

و علم و وق  
 است و  
 یا علم باد  
 نیست  
 گویند که  
 رو باشد  
 بدانند که  
 پیش از  
 تقضای  
 مقدور  
 نیست  
 یا تمیز  
 نیست  
 اورون  
 و بدان  
 و بر لو  
 قدیم

این صفت است و اگر غیر بودی با صفت  
 نبوده است و اگر غیر بودی با صفت  
 که جایز است از تفکیک بودی و صفات  
 خصیصه است و صفات متشعبه است از تفکیک  
 او از ذات است  
 صفات خدایتعالی نه عین اوست  
 نه غیر ذات چنانچه اعراب بسم الله الرحمن الرحیم  
 و نه غیر ذات و نه غیر اوست  
 که نه عین بسم الله است و نه غیر اوست  
 خواندن لفظهای بسم الله خواندن  
 حلقی است نباید و نیز خواندن  
 اعراب بسم الله است و نه غیر اوست

و علم و قدرت آن نیز نشاید بلکه گوید معبود من حی است و حیات صفت او و علم  
 است و علم صفت او و قادر است و قدرت صفت او و اگر در عالم گوید با حیات  
 یا علم باطل گفته باشد پس درست شد که صفات نه او است و اما آنکه غیر او هم  
 نیست زیرا که غیرت بر خدا و بر صفات او و نیست از بهر آنکه غیرت در دو چیز  
 گویند که فناء یکی از آن باقی آن دیگر و او باشد یا عدم یکی از آن با وجود آن دیگر  
 رو باشد و این معنی بر خدا عزوجل و صفات او روا نباشد و از بهر آنست که  
 بدانند که هیچ صفتی از صفات خداست غیر آن دیگر نیست از برای آن معنی که  
 پیش ازین گفته شد و همان صفت نیست زیرا که دو صفت یکی نباشد قدرت  
 تقضای مقدور کند تقاضا معلوم و علم تقاضای معلوم کند تقاضا  
 مقدور پس دانسته شد که هیچ صفتی عین از صفات دیگر نیست و غیر آن هم  
 نیست و نشاید گفتن که صفات حق تعالی متغایر است یا متمائل یا متجانس  
 یا متضاد زیرا که اینها اشیاء محدثات است و صفات خداست تعالی محدث  
 نیست تا احوال محدثات بر آن روا باشد و این معنی بر خدا عزوجل و صفات  
 او روا نباشد و از بهر آنست که بدانند که حق تعالی را نام خالق بوده رازل  
 و بدان موصوف بود و مخلوق نه و رزاق بود و مرزوق نه چنانکه است بود  
 و مبروب نه آن آفریدگان باشند که ایشان از پیش از فعل فاعل نگیند و بر خدا  
 قدیم صفتی نور و انباشد و در ازلیت فرقی نیست میان صفات ذات

و از این جهت که صفات او و علم  
 است و علم صفت او و قادر است و قدرت صفت او و اگر در عالم گوید با حیات  
 یا علم باطل گفته باشد پس درست شد که صفات نه او است و اما آنکه غیر او هم  
 نیست زیرا که غیرت بر خدا و بر صفات او و نیست از بهر آنکه غیرت در دو چیز  
 گویند که فناء یکی از آن باقی آن دیگر و او باشد یا عدم یکی از آن با وجود آن دیگر  
 رو باشد و این معنی بر خدا عزوجل و صفات او روا نباشد و از بهر آنست که  
 بدانند که هیچ صفتی از صفات خداست غیر آن دیگر نیست از برای آن معنی که  
 پیش ازین گفته شد و همان صفت نیست زیرا که دو صفت یکی نباشد قدرت  
 تقضای مقدور کند تقاضا معلوم و علم تقاضای معلوم کند تقاضا  
 مقدور پس دانسته شد که هیچ صفتی عین از صفات دیگر نیست و غیر آن هم  
 نیست و نشاید گفتن که صفات حق تعالی متغایر است یا متمائل یا متجانس  
 یا متضاد زیرا که اینها اشیاء محدثات است و صفات خداست تعالی محدث  
 نیست تا احوال محدثات بر آن روا باشد و این معنی بر خدا عزوجل و صفات  
 او روا نباشد و از بهر آنست که بدانند که حق تعالی را نام خالق بوده رازل  
 و بدان موصوف بود و مخلوق نه و رزاق بود و مرزوق نه چنانکه است بود  
 و مبروب نه آن آفریدگان باشند که ایشان از پیش از فعل فاعل نگیند و بر خدا  
 قدیم صفتی نور و انباشد و در ازلیت فرقی نیست میان صفات ذات

صفات فعل حق تعالی و تقدس همچنانکه خود را بصفات ذات مدح کرده و گفت  
 اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ خود را بصفات  
 فعل مدح کرده و گفت هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِي الْمَصَوِّرُ و از بجا دست  
 شد که وصف او بصفات فعل مدح است و اگر به آفریدن خلق مستوجب این مدح  
 گشتی محتاج بود بخلق و اصیاب نشان حدوث است نه نشان قدم و نیز اگر وادار  
 که این صفات به آفریدن خلق بود و او داشته باشد که پیش ازین مستوجب آن  
 مدح نبود و این نقص باشد تعالی اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ و چون گویند که خالق نبود  
 و باز خالق بود این بدل صفات باشد و تغیر زوال و این بر ضد اغراض و صفات  
 روانیست و آفریدن همیشه صفت او بود اگر چه آفریده نبود و تا صفت آفریدن  
 نباشد آفریده چگونه موجود شود آن آفریدگانند که ایشان را پیش از فعل فاعل نگویند  
 زیرا که قدرت ایشان مبدا در ایشان آفرین می شود و پیش از فعل ایشان را  
 قدرت فعل نیست و حق تعالی همه صفات قدیم است اگر نمی آفرید در ازل قدرت  
 آفریدن داشت پس ازین معنی خالق توانا نام قدیم وی بود و خلق از بهر این نام مخلوق  
 آمدند و وی از بهر ایشان خالق توانا و اگر آنچه می تواند نکند هم توانا باشد و کردن  
 شرط توانائی نیست و حق تعالی چون بر آفریدن و روزی دادن و آفریدن توانا بود  
 و خالق و رزق و غفور بود و وجود مخلوق و مرزوق و مغفور شرط نه و از بجهت  
 آنست که بدانند که ترتیب در صفات خدا تعالی روانیست یعنی هیچ صفتی از آن و

صفات فعل حق تعالی و تقدس همچنانکه خود را بصفات ذات مدح کرده و گفت  
 اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ خود را بصفات  
 فعل مدح کرده و گفت هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِي الْمَصَوِّرُ و از بجا دست  
 شد که وصف او بصفات فعل مدح است و اگر به آفریدن خلق مستوجب این مدح  
 گشتی محتاج بود بخلق و اصیاب نشان حدوث است نه نشان قدم و نیز اگر وادار  
 که این صفات به آفریدن خلق بود و او داشته باشد که پیش ازین مستوجب آن  
 مدح نبود و این نقص باشد تعالی اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ و چون گویند که خالق نبود  
 و باز خالق بود این بدل صفات باشد و تغیر زوال و این بر ضد اغراض و صفات  
 روانیست و آفریدن همیشه صفت او بود اگر چه آفریده نبود و تا صفت آفریدن  
 نباشد آفریده چگونه موجود شود آن آفریدگانند که ایشان را پیش از فعل فاعل نگویند  
 زیرا که قدرت ایشان مبدا در ایشان آفرین می شود و پیش از فعل ایشان را  
 قدرت فعل نیست و حق تعالی همه صفات قدیم است اگر نمی آفرید در ازل قدرت  
 آفریدن داشت پس ازین معنی خالق توانا نام قدیم وی بود و خلق از بهر این نام مخلوق  
 آمدند و وی از بهر ایشان خالق توانا و اگر آنچه می تواند نکند هم توانا باشد و کردن  
 شرط توانائی نیست و حق تعالی چون بر آفریدن و روزی دادن و آفریدن توانا بود  
 و خالق و رزق و غفور بود و وجود مخلوق و مرزوق و مغفور شرط نه و از بجهت  
 آنست که بدانند که ترتیب در صفات خدا تعالی روانیست یعنی هیچ صفتی از آن و

رو نباشد  
 پس عالم  
 نه علم او  
 که در صفات  
 در آن جز  
 است که  
 هست  
 باشد  
 که محل جوا  
 از اهل  
 و گفته اند  
 پاک بر  
 و این طری  
 و دیگر  
 و چون  
 زبان  
 و نه غیر  
 که صفاتی  
 در آنست

39355

رو نباشد که بر صفتی دیگر سابق بود زیرا که آن صفت آونیدگان است که اول زنده با  
پس عالم آونید کار جل و علا همیشه می بود و همیشه عالم بود همیشه همچنین باشد  
نه علم او پیش از قدرت بود و نه قدرتش پیش از علم و سخن در اسما همچنین است  
که در صفات یاد کرده شد الا در یک مسئله که قول علماء اهل سنت و جماعت  
در آن بر چند وجه است و آن مسئله اسم و مسمی است که در میان این قبلا اختلاف  
است که حقیقت نام آن ذات است یا غیر آن و آن با گفته اند که اسم غیر مسمی  
است قول ایشان معتقد نباید ساختن که نه قولی پسندیده است زیرا که هر چه غیر خدا  
باشد محدث باشد و نشاید که خدایا بحدیثات وصف کنند که او از آن منزله است  
که محل حوادث باشد آدمیم بقول علماء سلف و آنان که بعد ایشان بوده اند  
از اهل سنت و جماعت قرن اول سخن در امثال این مسئله از بدعت شمرده اند  
و گفته اند چون اعتقاد ما درست است حق عزوجل را اسماست و صفات از اسماست حد  
پاک بر آن وجه که یاد کردیم اگر از این مسئله خاموش شویم با ضیاط نزدیک تر باشد  
و این طریقی با سلامت است و بحال مسلمانان ساده دل اندک فهم لایق تر  
و دیگر وجهی از برای آن یاد میکنیم که این اختلاف در میان عوام فاش شده است  
و چون وجه آن دانسته باشد اولی تر باشد شبیهی در یافتن که بدین اشیاء  
زبان دارد اکنون جمعی از اهل نظر بعد از قرن اول بر آنند که اسم مسمی است  
و نه غیر مسمی همچنانکه در صفت و موصوف گفته شد و دلیل برین قول همانست

حمت الله تعالى فوق کرده سید صاحب طهارت  
اسم بر طریق توفیق و موصوف که چون  
بر اسمیله یعنی نام همان چیز  
تستحیف است در اسمیله و اولی است برین  
تستحیف نیست که بدین و مالک و اشار  
ایشان از کلمات غیبی است  
نام و در هر دو اسم از کلمات غیبی است  
از کلمات غیبی است  
در هر دو اسم از کلمات غیبی است  
از کلمات غیبی است  
در هر دو اسم از کلمات غیبی است  
از کلمات غیبی است  
در هر دو اسم از کلمات غیبی است  
از کلمات غیبی است

و این طریقی با سلامت است و بحال مسلمانان ساده دل اندک فهم لایق تر  
و دیگر وجهی از برای آن یاد میکنیم که این اختلاف در میان عوام فاش شده است  
و چون وجه آن دانسته باشد اولی تر باشد شبیهی در یافتن که بدین اشیاء  
زبان دارد اکنون جمعی از اهل نظر بعد از قرن اول بر آنند که اسم مسمی است  
و نه غیر مسمی همچنانکه در صفت و موصوف گفته شد و دلیل برین قول همانست



علمه با جلاله ان با اسماء  
 در آن تواریخ  
 و خدایتعالی  
 حرم است  
 بغیر اسماء  
 تقولوا  
 و سنت  
 و احادیث  
 و تفسیر  
 نمودند که  
 تشبیه  
 است  
 در آنچه  
 باز میگردد  
 حق آنست  
 بدان دانند  
 که آمده است  
 در آنچه  
 اصحاب  
 با آنست

بیاد کرده شد در صفت و موصوف و جمعی دیگر بر آنند که حقیقت اسم و مسمی یکی  
 است و دلیل برین است که خدایتعالی گفت **اعبدوا الله** اگر اسم غیر مسمی بود  
 معبود اسم بودی نه مسمی و جمعی دیگر بر آنند که آنچه از اسماء ذات است چون موجود  
 و قدیم اسم و مسمی یکی است و آنچه از اسماء صفات است نه مسمی است و نه غیر  
 مسمی چنانکه در صفات گفتند و هر یک را ازین سه فرق از علماء دلیل است  
 و همه را قصد تشریح پروردگار و عوالم او بوده است لیکن چون اختلاف مدوم در  
 را فهمی تمام نباشد که درین قولها نام کنند و از سیر یقین یکی از آن اقوال را معتقد  
 خود سازند باید که اسم را غیر مسمی نگویند که در آن خلل است چنانکه گفته شد و اسماء  
 و صفات را چون ذات او از امارات حدوث منزله دانند و بدانند که در کتاب  
 و سنت هر کجا که اطلاق اسمی بر خدایتعالی کرده شد مراد از آن مسمی است و چون مراد  
 مسمی باشد اسم و مسمی یکی باشد و اگر کسی را این سخن بفهم نرسد همان طریق که اول  
 گفته شد نگاهدارد که چون خدا را بهر اسم و صفات قدیم دانند و پروردگار را دانستند  
 این مسئله زیانی ندارد و انشاء الله العزیز و اللطیف **کها دی**  
**سواء السبیل فصل ششم** در مراتب صفات و اقسام مشکلات  
 و تشابهات باید دانست که آنچه در قرآن است از صفات و آنچه بجز در است  
 ثابت شدن چنانکه شرط کردیم ایمان بدان واجب است و بر او قیاس سخن  
 در آن گفتن حرام است چنانکه در این باب معظم تر از آن است که با جهتها و خود تصرف

در آن گفتن حرام است چنانکه در این باب معظم تر از آن است که با جهتها و خود تصرف  
 و این معنی و این است که در آن گفتن حرام است چنانکه در این باب معظم تر از آن است که با جهتها و خود تصرف

در آن توان کردن یا کماز در آن راهی باشد یار و باشد که آنرا آسان فرگرد  
 و خدا تعالی باین معنی در قرآن مجید اشارت فرموده در آخرین آیت قل انما  
 حرم ربی الفواحش ما ظهر منها وما بطن والبعی  
 بغیر الحق وان تشرکوا بالله ما لم ينزل به سلطانا وان  
 تقولوا علی الله ما لا تعلمون و در ذوق اندرین باب از حدیثی است  
 و سنت ایشان از آنجا باز داشت در گذشته فرقه در تحقیق آن آسامی در آیات  
 و احادیث صفات آمده است و حمل آن بر ظاهر معنی چندان غلو کردند که به تشبیه  
 و تمثیل رسانیدند و وقتی در نفی ظاهر آن از حقیقت با مجاز بردن چندان مبالغه  
 نمودند که تعطیل رسانیدند و آسامی صفات را منکر شدند و ظاهر آنرا بی حقی  
 تشبیه نام کردند و هر یک ازین دو گروه بر ضلالت اند و مذنب حق و راست  
 آنست که ازین دو طرف سلیم باشند و سخن این سنت و جماعت که سواد عظیم  
 در آنچه در قرآن آمده است و در حدیث درست آمده از صفات آنچه بمعنی صفات  
 باز میکرد و بر سه قسم یکی در آنچه وضیحات است چون علم و قدرت و کلام  
 حق آنست که البته در آن تا وین جایز ندارند و تحقیقش آنست که ظاهر آن  
 بدان دلالت میکند و قسمی دیگر آنست که حمل بر ظاهر باید کردن و هم بر آن لفظ  
 که آمده است را ندن و معنی آن با مجاز نباید بردن چون علم قطع و یقین نام  
 در آنچه پوشیده می ماند از حقیقت آن حاصل نیست بر او قیاس کشف حقیقت

در آن توان کردن یا کماز در آن راهی باشد یار و باشد که آنرا آسان فرگرد  
 و خدا تعالی باین معنی در قرآن مجید اشارت فرموده در آخرین آیت قل انما  
 حرم ربی الفواحش ما ظهر منها وما بطن والبعی بغیر الحق وان تشرکوا بالله ما لم ينزل به سلطانا وان تقولوا علی الله ما لا تعلمون و در ذوق اندرین باب از حدیثی است و سنت ایشان از آنجا باز داشت در گذشته فرقه در تحقیق آن آسامی در آیات و احادیث صفات آمده است و حمل آن بر ظاهر معنی چندان غلو کردند که به تشبیه و تمثیل رسانیدند و وقتی در نفی ظاهر آن از حقیقت با مجاز بردن چندان مبالغه نمودند که تعطیل رسانیدند و آسامی صفات را منکر شدند و ظاهر آنرا بی حقی تشبیه نام کردند و هر یک ازین دو گروه بر ضلالت اند و مذنب حق و راست آنست که ازین دو طرف سلیم باشند و سخن این سنت و جماعت که سواد عظیم در آنچه در قرآن آمده است و در حدیث درست آمده از صفات آنچه بمعنی صفات باز میکرد و بر سه قسم یکی در آنچه وضیحات است چون علم و قدرت و کلام حق آنست که البته در آن تا وین جایز ندارند و تحقیقش آنست که ظاهر آن بدان دلالت میکند و قسمی دیگر آنست که حمل بر ظاهر باید کردن و هم بر آن لفظ که آمده است را ندن و معنی آن با مجاز نباید بردن چون علم قطع و یقین نام در آنچه پوشیده می ماند از حقیقت آن حاصل نیست بر او قیاس کشف حقیقت

اصابع الرحمن اشارت  
 بین اصبعین عز  
 عاقل قلبه لم یوح  
 عاقل قلبه لم یوح  
 عاقل قلبه لم یوح

آن نباید کردن از باطن قبول کردن و نفی کیفیت و مثلثیت از آن کردن آنچه  
 از این قسم است بدست و وجه و سمع و بصر عقدا باید کردن این و آنچه از این باب  
 است نه جوارح است نه اعضا و نه اجزا و لیکن صفهاست خدای عز و علا  
 و از کیفیت نیست و رو نیست که باشد و اهل چون نظر کردند این با  
 برخی حقیقت آن آسامی بود درین صفات حمل نمی‌شایست کردن که بیشتر  
 و تمثیل میکند و برخیز نیز حمل نمی‌شایست کردن که کتاب سنت بخلاف  
 آن حکم میکند بنحی که حق را طریقی هست و را این هر دو طریق و آن طریق  
 آنست که ایشان اختیار کردند و از آنچه دلالت میکند بر آنکه تاویل درین باب  
 خطاست یکی آنست که هیچ یک از این صفات نیست که اگر تاویل رواد از ندادند  
 و مختلف تاویل آن توان کردن و لا بد از آن چند وجه یکی صواب باشد و بانی خطا  
 و محظی در صفا خدای عز و جل معذور نباشد بلکه بدین خود مخاطره کرده با و دلیل  
 برین که تاویل را تاویل درین باب گفتند صواب میدانند و بقوة و قدرت تاویل  
 کرده اند و بخت گفته خداست بفساد و قول ایشان حکم میکند زیرا که بدو قرآن  
 بلفظ تثنیه است یعنی دو و گفته چنانکه مَا مَعَكُمْ إِلَّا اللَّهُ يُبَدِّلُ مَا كَفَرَ  
خَلَقْتُ بَدَايَ أَشْتَكِبْرَتِ بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ و خدا  
 دو قوت گفتن یابد و قدرت روانها و اگر گویند ما قدرت و قوت است هم  
 نباید زیرا که یقین است درین آیت که لَا خَلْقَ بَدَايَ أَشْتَكِبْرَتِ

کلام ما مغلوب است  
 باز داشت از آن قیاس  
 بجای آنکه کسی ملک است  
 پیافیه با  
 نود و نه  
 فایده است  
 سبب آنست که در کتب  
 از آنست که در کتب  
 در کتب است  
 در کتب است  
 در کتب است  
 در کتب است  
 در کتب است  
 در کتب است  
 در کتب است

اوم را  
 که او  
 اوم را  
 و حجت  
 تاویل  
 شهود  
 محظی  
 حکم  
 و لغت  
 نباده  
 بدان  
 لفظ  
 گویند  
 ق  
 و بر  
 یاد  
 کن



از آن قسم شمریم که وہ ما یعلم تاویلہ الا اللہ و قسم دیگر ہے کہ بحقیقت  
 نہ از قسمہا صفات است لیکن در بیان اشارت است بمعنی از معانی صفات  
 بلفظی چیز کہ بالفاظ صفات مشابہتی دار و در لغت عرب جو آن و شمر  
 است و معنی آن ہویا آن قسم را تاویل باید کرد و اگر حمل آن بر معنی کنند کہ ظاہر  
 آن قضاہ آن میکند کہ این باشد و از آنجا کہ آنست کہ یا حسرتا علی ما  
**فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ الَّيْسُ بِشَيْءٍ يُخَفَّفُونَ**  
**عَنْهُ لَأُولَئِكَ عَذَابٌ عَظِيمٌ** اللہ تعالیٰ کی عتاب و عتابی  
 لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن اگر ظاہر حمل کنند باطن باشد  
 من اتانی عیشی اتیتہ ہر ولہ این را بظاہر حمل کردن تشبیہ باشد معنی  
 این روشن حقیقتی میجو است تا صفت احسان و کرم بر بندگان تجلی کند  
 بقدر ہم ایشان زبان پیغمبر ایشان رسانید کہ من اتانی یمین اتیتہ  
 ہر ولہ و مراد از این معنی معلوم بود کہ آنست کہ ہر عمل کہ تو بدان میں تقرب نما  
 من ترا باضعان مکافات کنم و بعضی از احادیث ہست ازین باب کہ از سر  
 این مشکل است و تاویل آن دشوار است و اگرچہ در تاویل ضرورتی نیست با چو  
 تاویل موافق آن الفاظ متعذر است بہ تکلف در تاویل آن شرح کردن حرام  
 است و از آن قبیل کہ **وَلَا تَقْفُ مَا لِيَسْرُلَكَ بِهِ** علم اجسہ نہیب  
 اہل حق در مراتب صفات بیان مشکلات و مشابہات و آنست کہ حق

فانصاف  
 کلام خدا  
 است و  
 و اورا کلام  
 مستکرم بود  
 جواب ہر  
 سیکل از وی  
 بردارند  
 خدا پرست  
 خدا پرست  
 کردن و  
 کہ خدایت  
 است  
 آفریدہ  
 مخلوق  
 کرد خدا  
 کہ کو بگو

فانصاف  
 کلام خدا  
 است و  
 و اورا کلام  
 مستکرم بود  
 جواب ہر  
 سیکل از وی  
 بردارند  
 خدا پرست  
 خدا پرست  
 کردن و  
 کہ خدایت  
 است  
 آفریدہ  
 مخلوق  
 کرد خدا  
 کہ کو بگو





که فی یون چون چیزیکه آفریده می شود بگفت خداست آفریده می شود و اگر قول  
 خدا آفریده بود آن قول بقولی دیگر حاجت بود ما آفریده شدی و در قول دوم سهوا  
 و با نجا که نهاندار و همچنین سخن گفته شود و این فاسد است و الله سبحانه علم بالصواب  
 و ایشان آینه را تاویل کنند و گویند ما از این آیه آنست که آنچه خواهد کند حقیقت  
 قول کن این مخالفی زیرا که خداست آفریده و گویند که این لفظ پس با حکم میکند  
 بدانکه پیش از بودن قول کن بوده او بر مذہب این مستبدان فرقی نیست در  
 فضیلت شنیدن سخن خدا میان موسی علیه السلام و میان جهودان بلکه بر وجه  
 ایشان این فضیلت جهود و از تمام تر باشد که موسی صلوات الله علیه یراک ایشان  
 میگویند که حق تعالی کلام را در درخت بیافرید پس موسی علیه السلام از درخت  
 بشنید و جهودان از موسی علیه السلام شنیدند و لابد شنیدن از موسی  
 صلوات الله و سلامه علیه فاضل تر است از آنکه از درخت و گویند کلام آنست  
 که فرشته را الهام کند و نوشته یا پیغمبران بگوید و اگر آنچه فرشته در خود یابد از الهام  
 آن کلام شایسته است هر معرفت که خداست تعالی در دل بندگان خود نهاد کلام خدا  
 بودی و مذہب ایشان آنست که گفته مردمان کرده ایشانست نه خدای آفرید  
 و این مقدار ظهار رشتی عقدا ایشان از گفته شد و اگر بطلان مذہب ایشان از گفته  
 خدا و رسول خداست قال الله تعالی وَمِنْ أُمَّةٍ قَالَتْ هِيَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ  
 وَمِنْ آيَاتِ اللَّهِ قَالَتْ هِيَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَمِنْ آيَاتِ اللَّهِ قَالَتْ هِيَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ

ویکت است که سائین الله  
 قیلا از خدای درین قول  
 و من اصدق و کت  
 عداق ازین الله حدیث از خدا  
 راست گوی ترا از بهمت قول و وعده  
 بیست کذب را در سخن و وعده حق تراه  
 بیست از آن نقص است و خدا از نقص هر  
 است تفریبی  
 گفت خداست که کلام  
 است که مطابقت واقع است  
 توانسته

و کلام  
 که رسم  
 آن از  
 پسند  
 در تب  
 مشکا  
 که قرآن  
 خوان  
 کلام  
 است  
 اعط  
 می بر  
 و از  
 نیاز  
 در  
 قرآن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا **يَسْمَعُونَ** كَلِمَ اللَّهِ قَوْلًا **وَكَلَامًا** رَازِ **رُوحِي**  
 که رسم کلام عرب است ضافت بخود کرد چنانکه در ترک ظاهر آن باز بردن  
 آن از حقیقت به مجاز بچکس از غدری نماید و دلیل این پس و ایشانرا سخنی چند  
 هست فرایم نهاد و در شبهت انگیزی هم ازین نوع که یاد کرده شد و علما از آن  
 در کتب جوابها گفته اند و درین مختصر این قدر بسنده است و چون دانسته شد خدا  
 متکلم است و کلام صفت است و صفت او چون ذاتش قدیم است بیاورد  
 که قرآن کلام خداست بحقیقت و دلیلش آنست که خداستعالی آنرا کلام خود  
 خواند و گفت فلیجزه حتی یسمع کلام الله و اجماع است بر آن که قرآن  
 کلام خداست بیان کرده شد که کلام صفت خداست و خدا بی جمله صفت قدیم  
 است و رسول خدا صلی الله علیه و سلم حسن و حسین رضی الله عنهما کلمتی  
**أَعْيَدُ كَمَا بَكَرَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ** یعنی مرتب از بابهاه کلمات خدا  
 بی برم و از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم روایتها که مخلوق را با بنها و مخلوقی بود  
 و از آن نامده خواند یعنی کلمات خدا هیچ نقصانی در نوعیت و آفریده بی نقصانی  
 نباشد و عبد الله بن عباس رضی الله عنهما در آیه **وَاللَّهُ يَخْتَارُ** که  
**عَوَجٌ** اشارت بدین معنی کرده که گفت ما من مخلوق فی الارض  
**عَوَجٌ** یعنی هیچ مخلوق نیست مگر که روی کثری هست و الله تعالی  
 قرآن غیر خداوند کثری هست یعنی نه مخلوق است برین است و الله تعالی

او است از آن کلام تامی بی کسری  
 خبر یافتند و برین تالیفات السلام  
 و کامل خبرتیم محمدی تالیفات السلام  
 المطلاع نیافتیم بیست و بیست و بیست  
 گفت با خدای عز و جل ای عزیز  
 آنرا که در کتب قدما  
 محبت تقیستی  
 کلامی بیست و بیست و بیست  
 که در کتب قدما  
 آنرا که در کتب قدما  
 آنرا که در کتب قدما



کلام در شرح عقاید گفته که قرآن مکتوب است  
است در مصاحف محفوظ است در قلوب با  
مفروض است بالسن مسنون است باز آن  
لیکن حال نیست درینها و لفظ کلام الله  
مشترک است میان کلام نفسی قدیم و میان  
سوام لفظان کلام الله از هر دو است و اینست  
نفسی کلام الله از هر دو است و اینست  
نفسی کلام الله از هر دو است و اینست  
نفسی کلام الله از هر دو است و اینست

از یکی شنید در نزد کعبه که میگفت یا رب القرآن گفت صفان کل من بو  
مخلوق یعنی خاموش شو خدایا که ای پروردگار قرآن قرآن را مریوب گفته  
باشی و هر چه مریوب باشد مخلوق باشد و این جهت آن گفته شد تا دانسته شود  
که قرآن اول تصریح کرده اند که قرآن نام مخلوق است و اما آنچه درین باب میان الشیاء  
درین سخن نرفته است و از ایشان بیانی تمام درین باب نقل کرده اند علت  
آن بود که هیچ مسلمان در زمان ایشان درین مسلمانان نکرده و چگونه ایشان را درین  
شکی بودی پیغمبر ایشان رسانیده بود که خدا میگوید که بگویی اگر چنان شود که  
النس و جن جمع شوند نامش این قویان ساورند نیارند و نتوانند آورد و اگر چه  
پشت شوند و اگر قرآن فریده بودی آنچه النس و جن بسیار دندی اگر از هر دو  
مثل قرآن بودی از وجه مخلوقی مثل آن بودی و می شنیدند که خدایتجا بر آن کسر  
نکوهش کرد که گفت ان هذا الاقوال البشر و سلف بعد از صحابه رضی الله  
عنهم جمعین متفق شدند که قرآن کلام خدایست تا فریده خوانده بر زبانها  
مانوشته در صحفها مایا داشته اند و لهای ما و خوانده قرآنست خواندن  
صفت خواننده نوشته قرآنست نوشتن صفت نویسنده یاد داشته  
قرآنست و یاد داشتن صفت یاد دارنده نیست مذہب سلف و علما  
خلف درین مسایل و گذشتن از قول ایشان بدست وضلالت و الله العالم  
بفضل الله فصل پنجم در رویت خدایتجا و تقدیر مذہب اهل

ان الله استریت اهل بیت علی و آنانیست با کما از روی گفته خدایتجا می بقصد بدو

حق آنست که خدا تعالی دید نیست البتة فی آنکه از کیفیت گویند یار و دارند و سخن  
 در نفس کیفیت از ذات و صفات حقیقا پیش ازین شرح گفته شد و هیچ پاک اعتقاد  
 درین شبک نبوا و اگر نه این امید بودی کجا صاحب دل لذات عبادت یافتی  
 یا از وعده گمانجهانی ذوقش بودی و عجب قومی که انکار این میکردند و آنچه درین  
 مسئله هست از نص ماروشن تر از آنست که انکار آن توان کرد ایشان آنچه  
 بحسن خود درین عالم یافته اند یا ندیده بسیر آن رفته بر گفته خدا و رسول بر کنیزه  
 اند و کارهای غیبی را که نه حس آن را در توانند یا و نه عقل بخود راه بسیر آن تواند  
 بر محسوس و معقول خود قیاس کرده و شبهه چندی بجا صحت او بر خود کرده و گفته  
 که مرعینی دیدنی جسمی تواند بود که لونی دارد و اگر نه چنین با نتوان دید و چون گویند  
 این دعویست حجت برین چیست گویند آنچه می توان دید برین صفت یافتیم و بدانچه یافتیم  
 ایم و دیده ایم بر آنچه ندیده ایم حکم میکنیم صحاب کلام جواب ایشان میدهند که را از  
 یعنی بیننده را بچنین جسمی طون یافتیم و با باشد که برین علت حکم کنیم که خدا استعاره را  
 نیست و هیچ خلا میان مسلمانان نیست که خدا تعالی را نیست چنانچه خود گفت  
 ألم یعلم بان الله یرى و چون ازین وجه سخن ایشان با ایشان کرد ایشان از این وجه  
 جتنی مانند و گفته اند الرلوم بسنده بخدا مکران باشد مقابل لازم آید جواب آنست  
 که نه میگوئی که خدا ناظر است بیننده هر چه از آن لازم آید ازین نیز لازم می آید پس چنانکه  
 رواست که ناظر با مقابله روست که منظور الیه با مقابله و شبهه دیگر ایشان ازین

بنا بر اینست که خدا تعالی را در دنیا نیست

و در نور البصائر در باب  
 رویت خدا تعالی  
 فصل چهارم  
 رویت خدا تعالی  
 از عقاید غلط فارسی  
 فصل پنجم  
 رویت خدا تعالی  
 از عقاید غلط فارسی  
 فصل ششم  
 رویت خدا تعالی  
 از عقاید غلط فارسی  
 فصل هفتم  
 رویت خدا تعالی  
 از عقاید غلط فارسی  
 فصل هشتم  
 رویت خدا تعالی  
 از عقاید غلط فارسی  
 فصل نهم  
 رویت خدا تعالی  
 از عقاید غلط فارسی  
 فصل دهم  
 رویت خدا تعالی  
 از عقاید غلط فارسی  
 فصل یازدهم  
 رویت خدا تعالی  
 از عقاید غلط فارسی  
 فصل بیستم  
 رویت خدا تعالی  
 از عقاید غلط فارسی

که گویند اگر مرئی رو ابود در حق آفریدگار مومن هم رو ابود تعالی الله قیاس هم از ازا  
 میکند که بمشاهده یافته اند جواب آنست که لمس شمع و ذوق اقتضا حدوث کند  
 اطلاق آن جز بر محدثات رو انبیا و رویت قضای حدوث میکند زیرا که خدا تعالی  
 خود را برویت وصف کرد و گفت انبی معکما اسمع و ارسه و این قیاس  
 ظاهر میان رویت و میان شمع و ذوق و لمس این قیاس که شما کردید باطل است  
 و در آنچه ما دانسته ایم از صفای خدا تعالی نظر میکنیم از هر چه از خدای بخدای روایت  
 از بنده هم بخدار و اینست چنانکه گفتیم که خدا قادر است و روایت که گوئیم که ذات  
 او مقدور است و از بندگان بخدای این گفته گفتیم هم روایت و اگر گوئیم خدا  
 عالم است و ذات او معلوم است روایت و اگر این گفته بر بندگان کنیم و گوئیم  
 خدا معلوم بندگانش است روایت و چون گوئیم خدای را نیست و ذات او مرئی  
 است بخلاف و میان مسلمانان روایت پس چنانکه گفتیم معلوم خود است و معلوم  
 بندگان است روایت روایت و باشد که گوئیم مرئی خود است و مرئی بندگانشست و حقیقت  
 مرئی آنست که موجود با و هر چه موجود است دیدن آن روایت چون حقیقتا  
 در بنده دیدن آنچه بیاز بند زیر که بنیده که آنچه موجود است فی بنده از آنست  
 که موجود قابل دیدن نیست از آنست که در بنده رویت نه نهاده اند یا حجابی است  
 و چون رویت در آن نهند و اگر حجاب باشد هر دارند موجود البته مرئی شود و این  
 کلمات بیرون از قاعده خود در مذمت سلف زبیر آن یاد کردیم تا دانسته شود

بماند رویت خود بود کرده  
 دی را بر سر که با حق کرده  
 و این است از اصل است و ممکن معنی کرده  
 بنشیند مگر با یکدیگر علی البنیت باشد و قول  
 رویت است یعنی جوازش در کمال  
 و اینست از اصل است و ممکن معنی کرده  
 و اینست از اصل است و ممکن معنی کرده  
 و اینست از اصل است و ممکن معنی کرده

لعل  
 بعین المنزور  
 بی السلام  
 لعین المنزور  
 لعین المنزور  
 لعین المنزور  
 لعین المنزور  
 لعین المنزور  
 لعین المنزور  
 لعین المنزور  
 لعین المنزور

انقر  
 که شها  
 رو  
 و لظ  
 الش  
 ویر  
 بر ظا  
 واکرا  
 علیه  
 سخ  
 عقه  
 نبا  
 در  
 رد  
 واک  
 اء

لا جواب است که ما خود را ندانیم  
 سؤال می علی السلام نفی نمی  
 ۳۵ در دنیا بود پس همین مصروف  
 بود چه جواب با تقاضای  
 از روی لغت باشد و بسبب  
 جملین خبر دادوان عبارت  
 است از نفی خود را و بسبب  
 تا بسبب خود و خبر و خبر  
 تقطعاً فموده و خبر و خبر  
 ناضراً الی وجهان اولی و نظیر  
 مضاف با بیسوی و در بیسوی  
 بکلمه الی بود یعنی در بیسوی  
 و خبر کردن تقصیر است  
 در بیسوی و در بیسوی  
 در بیسوی و در بیسوی  
 در بیسوی و در بیسوی

که شبهات ایشان چون لهای ایشان تاریک است و ایشان از انوار کتاب و سنت  
 روی کرده اند و در ظلمات شبهات رفته و هر که بر پی ایشان رود گمراه شود  
 و نظر در آنچه یاد کریم بر آن بود تا کسی سخن ایشان فرقیه نشود و بداند که شبهات  
 ایشان همه ازین باب است و اگر نه ما را در یاد کردن این بحمد الله حاجتی نیست قول ما  
 درین باب کتاب و سنت است و بر عقول و محسوس خود ما می گوئیم اگر منکر رویت  
 برخلاف ملت اسلام است سخن با و از توحید و نبوت باید گفتن نه از رویت  
 و اگر از اهل قبله است قرآن و خبر درست برو بخت است هر که رسول را صلی الله  
 علیه و سلم پیغمبری برست داشت هر چه از پیغمبر درست بوی رسد و در نسق  
 سخن روشن باشد که مراد از آن چیست آنرا بظاهر و باطن قبول باید کرد اگر  
 عقل وی از شناخت کیفیت آن عاجز آید و هر که چنین با ایمان وی غیب در  
 نباشد و او پیرو او خواهد بود باین پیرو پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اکنون حقیقتاً  
 در قرآن گفته است وجوه يومئذ ناظرة الیها ناظرة یعنی روزی  
 رویها باشند تازه بخدا خود نگران و در لغت عرب این آیه را بر اینچه گفته اند  
 دیگر ندارد و نظر بمعنی اعتبار با و اینجا معنی روایت است زیرا که اینجهان را  
 اعتبار است و بمعنی نخستینش و محمد باقی باشد اما چون بدین معنی باطناً از  
 از بنده بخدار و انبیا چه نظر نخستینش از خدا بنده باشد از بنده بخداستغوا و ایرو  
 معنی از بنده بخدار و انبیاست و معنی از انبیاست اما چون آن را بمعنی بخدار

بجملین خبر دادوان عبارت  
 است از نفی خود را و بسبب  
 تا بسبب خود و خبر و خبر  
 تقطعاً فموده و خبر و خبر  
 ناضراً الی وجهان اولی و نظیر  
 مضاف با بیسوی و در بیسوی  
 بکلمه الی بود یعنی در بیسوی  
 و خبر کردن تقصیر است  
 در بیسوی و در بیسوی  
 در بیسوی و در بیسوی  
 در بیسوی و در بیسوی

و در بیسوی و در بیسوی  
 در بیسوی و در بیسوی  
 در بیسوی و در بیسوی  
 در بیسوی و در بیسوی

بنده خود محبوب باشد و روانیست که اینجا محبوب بدان معنی باشد که خدا را  
نشناست زیرا که در آخرت معرفت اضطراری با همه کس را معرفت خداست  
پس محبوب بودن آنست که خدا را نرسیند چنانکه در دنیا از معرفت وی محبوب  
بودند در آخرت از لقائش و محبوب باشند دلیل دیگر آنست که موسی کلیم الله  
گفت خود را مبرکائی تا بتو بگویم ارے انظر الیہ انبیا واجب العصمت  
و خطا در آنچه با مت فرمایند از احکام عبادات بر ایشان روانیست چگونگی  
باشد که ایشان در شناخت خدا خطا باشند و آنچه بروی روانان با اعتقاد خود  
سازند و چون این معنی بر انبیاء روانیست اگر رویت جایز نبود موسی علیه السلام  
نخواستی و آنچه میگویند از زبان قوم خود خواست سوال میکردند این عنایتی

و در چهار ای دور سواران در آن روز...  
در این روز سواران در آن روز...  
در این روز سواران در آن روز...

بآنکه انتظار هم معنی بارند زیرا که در انتظار هیچ است و ناخوشی و حقتعالی این به  
سبیل بشارت گفت و وصف آنچه از ایشان در آن باشد از خوش عیشی و نازگ  
و بهشت و بهشت نه سر انتظار است و چون هیچ یک از این سه وجه روانیست  
روشن شده که نظر معنی رویت است اینجا و این چهار معنی را در لغت درین لفظ  
پنج نیست و چون ازین عاجز میشوند میگویند تقدیر الی به است که الی ثواب  
بهها مانده یعنی ثواب حق نکران و این تاویل فاسد است و اگر رو ابودی افشا  
که در ظاهر نصیحده ای باشد بدیگری کنند اعتبار بسیار از ظاهر قرآن برداشته شد  
و دلیل دیگر آنست که خداستغما میفرماید که کافران در آخرت از پرورنده و روزی  
دهنده خود محبوب باشند و روانیست که اینجا محبوب بدان معنی باشد که خدا را  
نشناست زیرا که در آخرت معرفت اضطراری با همه کس را معرفت خداست  
پس محبوب بودن آنست که خدا را نرسیند چنانکه در دنیا از معرفت وی محبوب  
بودند در آخرت از لقائش و محبوب باشند دلیل دیگر آنست که موسی کلیم الله  
گفت خود را مبرکائی تا بتو بگویم ارے انظر الیہ انبیا واجب العصمت  
و خطا در آنچه با مت فرمایند از احکام عبادات بر ایشان روانیست چگونگی  
باشد که ایشان در شناخت خدا خطا باشند و آنچه بروی روانان با اعتقاد خود  
سازند و چون این معنی بر انبیاء روانیست اگر رویت جایز نبود موسی علیه السلام  
نخواستی و آنچه میگویند از زبان قوم خود خواست سوال میکردند این عنایتی

بنده خود محبوب باشد و روانیست که اینجا محبوب بدان معنی باشد که خدا را  
نشناست زیرا که در آخرت معرفت اضطراری با همه کس را معرفت خداست  
پس محبوب بودن آنست که خدا را نرسیند چنانکه در دنیا از معرفت وی محبوب  
بودند در آخرت از لقائش و محبوب باشند دلیل دیگر آنست که موسی کلیم الله  
گفت خود را مبرکائی تا بتو بگویم ارے انظر الیہ انبیا واجب العصمت  
و خطا در آنچه با مت فرمایند از احکام عبادات بر ایشان روانیست چگونگی  
باشد که ایشان در شناخت خدا خطا باشند و آنچه بروی روانان با اعتقاد خود  
سازند و چون این معنی بر انبیاء روانیست اگر رویت جایز نبود موسی علیه السلام  
نخواستی و آنچه میگویند از زبان قوم خود خواست سوال میکردند این عنایتی

در این روز سواران در آن روز...

است طایفه  
در حق خدا  
از ان قوا  
حق تعالی  
و اما اگر خدا  
موسی اصلوا  
در روانیست  
در بنده کلام  
معنی میدهد  
یعنی عقلمانی  
در آنچه پیش  
و معنی دیگر  
در یاد گوید  
ان در بیان  
بر آید و آنرا  
ان مشهور  
در هر حال

است ظاهراً نص دلالت میکند که از بهر خود خواست و اگر نیز وی هستی که رویت  
در حق خدای و انیت و قوم آن التماس از وی کردند بر وجهی بودی که ایشانرا  
از آن قول منع کند و با ایشان بگوید که این بر خدایتان و انیت و نباشد چون  
حق تعالی و میر از برای این بدایشان فرستاد تا ایشانرا بخدا و صفا و شناساگردانند  
و اما آنکه خدایتان گفت که مرانہ بین روشت که در دنیا یعنی زیر اگر اگر مطلق بود  
موسی صلوات الله علیه اعتقاد می در خدای داشته بودی باطل و این باطل است  
در روایت و اما آنکه بدان مسک میجویند و میگویند که خدایتان گفت دید ما را  
در زبانند که **رُكِبَ الْأَبْصَارُ** نفی رویت است جواب آنست **أَبْصَارُ رُبُّدُو**  
معنی میتوان نهادن یکی آنکه معنی عقلها با چنانکه **لَا وَفِي الْأَبْصَارِ** یعنی نزد  
یعنی عقلها بکنه ذات و صفا و زسد و او بکنه آن برسد و کسیکه دانشی دارد چون  
در آنچه پیش ازین آیتست و آنها که پس ازین آیتست اندیشه کنند بدانند که این چه اولی است  
و معنی دیگر آنکه مراد از آن دید باشد و او را که گفت **بِغَايَةِ خَيْرٍ** پس  
در یاد کودکی چون بالغ شود گویند **أَدْرَكَ الصَّبِيَّ** یعنی غایت کودکی رسید یا غایت  
آن دریافت و سیه کشت را چون برسد بچنین گویند و چون کسی بیدید یا بعقل گردید  
برآید و از آنجا در یاد گویند از ادراک کرد و رویت دیدن است نه ادراک ذات خدا  
از آن منزه است که از غایتی با نماند و دیدمان را باید با آنکه اگر ادراک معنی رویت آن  
بود هم بران باستی کردن در دنیا دیدمان بران بینند زیرا که در دنیا حقیقتاً در بین

اینکه رویت در حق تعالی  
معنی آنست که رویت در حق تعالی  
معنی آنست که رویت در حق تعالی

احتجاج بر اینست که رویت در حق تعالی  
از عیب اینست که رویت در حق تعالی  
شرط مقابله و غیره که رویت در حق تعالی  
است بر رویت و که رویت در حق تعالی  
علل شر و طاعت و غیره که رویت در حق تعالی  
نمیگردد و رویت در حق تعالی  
از رویت در حق تعالی  
از رویت در حق تعالی  
از رویت در حق تعالی  
از رویت در حق تعالی

اینکه رویت در حق تعالی  
معنی آنست که رویت در حق تعالی  
معنی آنست که رویت در حق تعالی



عقوبت بن ابی طالب  
 و جواد و جعفر و محمد و علی و ابی طالب  
 و ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب  
 و ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب

و جانی که کتاب سنت و اجماع است یافته شد مرد مسلمان را هیچ شبهه نماند ایم رویت  
 در دنیا خلافت نیست میان علماء اسلام که رویت در دنیا نخواهد بود و اعتماد  
 حدیث ابو امامه باهلی است که در حدیث و جلال از رسول صلی الله علیه و سلم نقل میکند که  
 و جلال گوید که من پروردگار شمام و بدرنگی یک از شما تا نیر و خدایران بیند و اند  
 لن یروا احدکم و یله حتى یموت و بر حدیث عائشه رضی الله عنها که از رسول  
 صلی الله علیه و سلم نقل کرده و الموت قبل القام الله و این دو حدیث که یاد کرده  
 شد درست مسلم در جامع صحیح خود یاد کرده است و در آنچه پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 شب معراج خدا را دید یا نه خلاف است عبد الله بن عباس گفته است و دو بابش  
 بدل بدید و عائشه رضی الله عنها درین تشدد می نمود و گفته که هر که دعوی نمودند که  
 دید دروغ بر خدا بست و سجده اثبات رویت شب معراج نقلی که اعتماد تو  
 از رسول صلی الله علیه و سلم کرده است و آنچه گفته اند هر یک از آن گفته اند که هم ایشان  
 بدان رسیده است و آیت یا حدیث و آنکه است اثبات میکند بر آن چه میکند که این حدیث  
 پیغمبر اسلام جز از وی دیگر را انعام نیست و پیغمبر در دار العناج را دید بلا در  
 سده المنتهی رسیده بود و در هر شب رفت و آن کسی که نقلی میکند از آن قضایات و اول  
 صلی الله علیه و سلم میکند بلکه نظری بر آنست که درین باب بی تحقیقی و یقنی تو می گویند  
 و لکل وجهه هو اموالکم من درین مسأله اثبات است زنی زیرا که چون  
 اثبات و نقلی از او صحابی یا شود اثبات بر نقلی مقدم با بی تضلیل باقی روانید ایم زیرا

عقوبت بن ابی طالب  
 و جواد و جعفر و محمد و علی و ابی طالب  
 و ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب  
 و ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب  
 و ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب  
 و ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب  
 و ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب  
 و ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب  
 و ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب

این در آن روز  
 نور الابصار  
 در آن روز  
 نور الابصار



در این تقصیر است  
در این تقصیر است  
در این تقصیر است  
در این تقصیر است  
در این تقصیر است  
در این تقصیر است  
در این تقصیر است  
در این تقصیر است  
در این تقصیر است  
در این تقصیر است

صراط

خانو و خدی  
لا ینالین الخ  
اهل حق آن  
و ایمان و کفر  
که میرند همه بتا  
که جز او خانه  
و حق تعالی  
خلقوا کما  
هو اولوا  
که آفرید کار  
و زمین آن  
پیش از و  
که بدان  
و آفرید کار  
چون سجده  
پس از و  
انچه در آن  
و اول و دوم

مفضی شود به تضلیل صحابی ولین رو نیست و نیز شایسته اجتهاد است اما اگر نمی کنند  
از آن چه میگوید که ممکن نیست یعنی در دار البقاع نیز ممکن نیست چون مستعزلی و غیر باطل  
میدانیم و در شهر ما نیز از آن چنان یافتیم که درین باب چندان غلو کرده اند که عوام را  
گمان می افتد بلکه معتقد ایشان گشته است که اگر کسی انگار آن کند کافر با و این بلا می  
عظیم است که آنچه صحابه رسول علی السلام در آن توقف میکردند عوام بکذا ف در آن  
سخن میگویند و در هیچ یک این دو طایفه طعن روان نیست زیرا که هر دو اقدم البصحا  
کردند و توقف درین کردن و در هیچ یک این دو قول غلو تا کردن و اعتقاد داشتند  
که شاید که پیغمبر اصل الله علیه و سلم این مرتبت با احتیاط نزدیک تر است و در غیر  
رسول صلوات الله علیه و سلم قطع باید کردن که این روان نیست از جهت توفیق و آن  
حدیث درست است که از ابو امامه و ام المومنین عایشه رضی الله عنهما یاد کردیم  
و دلیل دیگر است و آن دلیل آنست که گوئیم با وجود مرتبتی که موسی علیه السلام داشت  
در دنیا از آن ممنوع گشت کسی هزاران هزار مرتبه از وی فرود تر با اولی تر که ممنوع باشد  
و این مرتبه سه فرقه باز گفته اند شبهان و طایان و جهودان و اجماع است از علماء اسلام  
در هر زمانی که هر کس این دعوی کند خود را یاد دیگر را جز از رسول صلی الله علیه و سلم او  
گمراه است و مبتدع و کسانی که این نوع دعوی کردند و حال بیرون نسبت نیز با تسلط  
ایشان از صورتی که و خیال باطل نموده است و ایشان از حسن ظن در حق خود و جعل  
باصول دین از قبول کرده اند و در آن گمراه شده اند که از انچه در خدا و امید دارند

باین دارند و محدود  
خانیچه بود و  
تعالی است قلیل آنست که بعد از او  
تعالی است قلیل آنست که بعد از او  
تعالی است قلیل آنست که بعد از او  
تعالی است قلیل آنست که بعد از او  
تعالی است قلیل آنست که بعد از او  
تعالی است قلیل آنست که بعد از او  
تعالی است قلیل آنست که بعد از او  
تعالی است قلیل آنست که بعد از او  
تعالی است قلیل آنست که بعد از او  
تعالی است قلیل آنست که بعد از او









و آنچه میکند به حیرت و قهر او را بداند شده اند و این هم به اهل است در ایام دیگر اشارت  
کردی که بشمار ششمی گناه است این از ادب بندگی است و محبت قدری  
که این آیه بدلیل آورده اند و مذکور است که بنده خالق کردار با خود است  
اگر نیک باشد و اگر بد و بدین تأویل که ایشان این آیه را میکنند که ما اصابك  
موسبة فمن نفسيك لازم آید ما اصابك موسبة فمن الله  
و از نیک آفریده خاطر باشد پیش ایشان چنین است پس این آیه محبت است  
بر ایشان و در قرآن خبر ازین دلیل بسیار است که یاد نکردیم چون در آنچه یاد کردیم گفته  
است و اما آنچه در حدیث است هم بسیار است بحکلی از یاد کردن تعذری دارد  
بعضی از آن یاد کرده شود انشاء الله تعالی از خلفای راشدین عملین خطاب  
رضی الله عنه روایت میکنند در حدیث جبریل که از رسول صلی الله علیه  
و آله پرسید که ایمان چیست گفت آنکه بخدا ایمان آوری و به فرشتگان او و به  
پای او و پیغمبران او و به بعث بعد از موت و بدیخیر و شر تقییر خلد  
است و در لفظ حدیث چنین آمده است وان تؤمن بالقدر خیر  
و شتر و قدر نامی است آن چیز را که از قادر صادر شود مقدر یعنی اندازه کرده  
شد که چه با و چون با و کی باشد و کجا باشد و قدریان گویند که قدری نام شماست  
که اثبات قدر میکند جواب است که ما اثبات در حق آفریدگار جعل و علام میکند  
و شمار حق خود را که نسبت شما بدان کرده آید و از احادیث دیگر روشنیست

این آیه بدلیل آورده اند و مذکور است که بنده خالق کردار با خود است اگر نیک باشد و اگر بد و بدین تأویل که ایشان این آیه را میکنند که ما اصابك موسبة فمن الله و از نیک آفریده خاطر باشد پیش ایشان چنین است پس این آیه محبت است بر ایشان و در قرآن خبر ازین دلیل بسیار است که یاد نکردیم چون در آنچه یاد کردیم گفته است و اما آنچه در حدیث است هم بسیار است بحکلی از یاد کردن تعذری دارد بعضی از آن یاد کرده شود انشاء الله تعالی از خلفای راشدین خطاب رضی الله عنه روایت میکنند در حدیث جبریل که از رسول صلی الله علیه و آله پرسید که ایمان چیست گفت آنکه بخدا ایمان آوری و به فرشتگان او و به پای او و پیغمبران او و به بعث بعد از موت و بدیخیر و شر تقییر خلد است و در لفظ حدیث چنین آمده است وان تؤمن بالقدر خیر و شتر و قدر نامی است آن چیز را که از قادر صادر شود مقدر یعنی اندازه کرده شد که چه با و چون با و کی باشد و کجا باشد و قدریان گویند که قدری نام شماست که اثبات قدر میکند جواب است که ما اثبات در حق آفریدگار جعل و علام میکند و شمار حق خود را که نسبت شما بدان کرده آید و از احادیث دیگر روشنیست

علامت آنست که در حق آفریدگار جعل و علام میکند و شمار حق خود را که نسبت شما بدان کرده آید و از احادیث دیگر روشنیست

وَقَدْ نَزَلَتْ فِيهِ آيَاتٌ بَاطِنَاتٌ لِّمَنْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ  
 اِنْكَارُ مِنْ اَزْبَانٍ بِمَنْ لَمْ يَشْرِكْ بِاِلٰهِهِ شَيْئًا  
 وَفِي هٰذَا جَانِبٍ اِذَا نَزَلَتْ اَلْحَقِيقَاتُ  
 حَتَّىٰ يَرَوْا سُبْحٰنَ رَبِّكَ رَبِّ اَلْعَالَمِیْنَ

که مذہب قدریان کدام است و رسول صلی اللہ علیہ وسلم در حدیثی گفته است که قدریان کبریا این است اندک باری شوند بیاعتاد ایشان مروید و اگر کمبند بجزا ایشانشان خاطر مشوید و اگر زن خوانند با ایشان رسید از برای آن نسبت ایشان یکبر در که کبریا و گروه اندکی گویند هر چه خیرست نوری فرید و هر شر است ظلمت و گروه دیگر گویند خیرزدان می آفریند و شر اهرمن یعنی لیل که لعنت بروی باد و بر ایشان کنون قدریان در آنچه آنرا میتوان دید از بدیها چون حیوانا درنده و کشته و زهر با و طیدی و آنچه بدین مانند این سخن نمیکوید اما در افعال بد میگویند و قول ایشان درین مناسب قول کبر است علی کبریا خلق را شرک میگویند و قدریان چند آنکه بر توان شمردن تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا و امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ همچنین از رسول صلی اللہ علیہ وسلم را کرده است که قدر خیر و شر از حد است و مروی از وی پرسید که خدا اینها معاصی را خواست گفت پس علم بروی کرده شد به قهر و اشارت درین بیان معنی است که گفته شد که هر که در سلطنت او چیزی رود که او نخواهد چیزی باشد در وی خدای ازین منزه است و از این است حسن علی رضی اللہ عنہما در حدیث دعا و از رسول صلی اللہ علیہ وسلم روایت میکند وَ قَدْ نَزَلَتْ فِيهِ آيَاتٌ بَاطِنَاتٌ لِّمَنْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ وَ تَعْلَمُ مَا فِي سُدُّرِ الْقُلُوبِ وَ تَعْلَمُ مَا تَدْعُوْنَ اِذَا دَعَوْتُمْ اِذَا سَأَلْتُمْ a

وَقَدْ نَزَلَتْ فِيهِ آيَاتٌ بَاطِنَاتٌ لِّمَنْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ  
 اِنْكَارُ مِنْ اَزْبَانٍ بِمَنْ لَمْ يَشْرِكْ بِاِلٰهِهِ شَيْئًا  
 وَفِي هٰذَا جَانِبٍ اِذَا نَزَلَتْ اَلْحَقِيقَاتُ  
 حَتَّىٰ يَرَوْا سُبْحٰنَ رَبِّكَ رَبِّ اَلْعَالَمِیْنَ

مسحود  
ایشان جزا  
عدل اندج  
ایند و تو  
رضی اللہ  
یک چند  
درین مسئل  
فکری و از  
باطل کرد  
شاید عقه  
که میگویند  
که اگر در  
و حقیقا  
ممود کن  
میان ج  
حکمت ا  
که آن آفر

مسعود و ابی بن کعب و محمد بن عمر و عبدالله عباس که درین بابست و از فضیلت  
ایشان حدیث یحیی و عمران حصین و عباده صناعت و از عدول ایشان گاشای  
عدل اند جابر عبدالله و ابوهریره و انس و ابوسید خدری و رافع خدیج و حذیفه  
اشید و نوایس سمعان و غیرهم که ذکر ایشان در کتب حدیث مذکور است و در وقت  
رضی الله عنهم و از مسائلی که مستند علی در آن مخالفت این است کرده اند در هیچ  
یک چندان بیان ظاهر نیست از قرآن و حدیث و مجتہای روشنی طریق عقل که  
درین مسئله و ایشان بعضی تاویل فاسد دفع میکنند و بعضی با تکار و بعضی به شهادت  
فکری و از آن جمله آنست که میگویند که اگر گوئیم که مخالفین فعالند گان خدا کسب را  
باطل کرده باشیم و بنده را در آنچه میکنند مضطر دانسته و مضطر را در آنچه از وی  
شاید عقوبت کردن روانا با جواب میدیم که کسب باطل کردن مذموم جبریا  
که میگویند ما را در آنچه بر ما میرود از ظلم و عصیان اختیاری نیست و ما چون در ایم  
که اگر در فرار کنند فرار شود و باز کنند باز شود این دعوی با چه جهت است و فساد و درین  
و حق تعالی بنده کا نرا پنجمی چند فرموده و از چهری چند نهی کرده و کسی را که اختیار  
فرمود کن این کن این کن لغو باشد و خدا تعالی ازین منزه است و فرق ظاهر است  
میان حرکت اختیاری و حرکت اضطراری کسی را که تب لرزه با یا علت ارتعاش  
حرکت او در آن حرکت اضطراری باشد زیرا که میخواهد که نباشد و من خلافی نیست  
که آن آفریده خدا است پس آن نیز که اختیار است همچنان آفریده خدا با زیر آن

آنچه از علم پیاده  
متوجه گردیدند  
کتابت فتنه کتب و عقاید  
مذموم است  
آنچه از علم پیاده  
متوجه گردیدند  
کتابت فتنه کتب و عقاید  
مذموم است

درین باب  
کتابت فتنه کتب و عقاید  
مذموم است  
درین باب  
کتابت فتنه کتب و عقاید  
مذموم است

درین باب  
کتابت فتنه کتب و عقاید  
مذموم است  
درین باب  
کتابت فتنه کتب و عقاید  
مذموم است



کلام تک را بسبب سعادتی که در آن است و بسبب سعادتی که در آن است  
 و بسبب سعادتی که در آن است و بسبب سعادتی که در آن است  
 و بسبب سعادتی که در آن است و بسبب سعادتی که در آن است

و بسبب سعادتی که در آن است  
 و بسبب سعادتی که در آن است  
 و بسبب سعادتی که در آن است  
 و بسبب سعادتی که در آن است

از ان حرکتی است در جسم محدث پیش ازین نیست که یکی را حرکت آفریده است  
 و اختیار آفریده و یکی را حرکت زمین و اختیار نیافریده و ایشان میگویند که نتوان  
 گفتن که افعال سندگان آفریده خداست و کسب ایشان زیر افعالی را بد و فاعل  
 اضافت کرده با او این نتوان بودن ما میگوئیم اضافت یک چیز بد و کسب کردن  
 بد و معنی مختلف رو است چنانکه حقیقتی اضافت مستوفی لردن بندگان  
 بود میکند از آن وجه که خالق مروت و حیاء است و مرکب ایشان حکم و تدبیر است  
 و اضافت سگان میکند از آن وجه که ایشان جانها قبض میکنند و اضافت افعال  
 خالق بخدای کردن و مخلوق کردن بد و معنی مختلفست همچنانکه اضافت شخص خدا  
 میگوئیم که آفریده اوست و با او رویدر میگوئیم که کسب ایشان است و اما آنچه میگوئیم  
 هر چه است بقضا و قدرت نه بمعنی اجبار و اگر اه میگوئیم بدان معنی گوئیم که حقیقتا  
 پیش از آفریدن خلق دانست هر یک ایشان چه خواهند کرد و چون آفریده شدند  
 انه امکان ندارد که عمل ایشان بر خلاف آن باشد خدای دانست و بدان حکم کرد که  
 چنین خواهد بودن و قضا در قرآن بسبب معنی آمد معنی امر چنانکه و قضی و یس  
 الا تعبد و الا ایاه یعنی خدا فرموده است که بجز او دیگر را نپرستید و بمعنی  
 خلق چنانکه فقط همین سبع سموات فی یومین یعنی هفت آسمانها را در  
 دو روز آفرید و معنی نگاه کردن در زمین هم کردن چنانکه و قضی الی بنی اسرائیل  
 فی الکتاب یعنی بنی اسرائیل را خبر ما دادیم از آنچه از ایشان صادر شود و ارسا

و بسبب سعادتی که در آن است و بسبب سعادتی که در آن است  
 و بسبب سعادتی که در آن است و بسبب سعادتی که در آن است  
 و بسبب سعادتی که در آن است و بسبب سعادتی که در آن است  
 و بسبب سعادتی که در آن است و بسبب سعادتی که در آن است  
 و بسبب سعادتی که در آن است و بسبب سعادتی که در آن است  
 و بسبب سعادتی که در آن است و بسبب سعادتی که در آن است

و بسبب سعادتی که در آن است و بسبب سعادتی که در آن است  
 و بسبب سعادتی که در آن است و بسبب سعادتی که در آن است  
 و بسبب سعادتی که در آن است و بسبب سعادتی که در آن است  
 و بسبب سعادتی که در آن است و بسبب سعادتی که در آن است

و آنچه بر ایشان خواهد رفت از عقوبت اگر خون طاعت بقضاء خداست  
 بدین معنی که یاد کردیم هم فرموده اوست و هم آفریده و هم پیش از آنکه باشد  
 اعلام کرده است و نوشته که خواهد بود و قضاء خدا بمعاضی امر نیست  
 از آن دو وجه دیگر است که آفریده اوست و دانسته و ثابت کرده پیش از آنکه باشد  
 و رضا خدا تعلق با مراد و اراده تعلق بخلق یعنی هر چه فرموده است بر رضا  
 اوست و هر چه آفریده است نوشته که چنین خواهد بود و بارادت فرق میان رضا  
 و مرادت نیست که معاضی بارادت او میگویم نه از آن وجه که بنده را بران اجبار  
 کند از آن وجه که میاومند و بنده را در آن با اختیار او گذارد و در آفریدن آن که آشنای  
 بنده را با اختیار خود حکمتهاست که عقل عاقلان بجهت حقایق آن از بدو مشیت  
 نیز بدو معنی باشد مشیت محبت و آن مشیت است در ایمان و طاعتها و بمعنی  
 حکم باشد و آن مشیت کفر است و معاضی ایشان گویند که چون حق تعالی دانسته  
 است که بنده چه خواهد کرد و آنچه خواهد کرد باراده و مشیت خدای تعالی  
 خواهد بود و بر گفتن که این کن و مشیت آنست که وی این بکند چون خواهد بود  
 جواب آنست که نهی در صورت از برای آنست که در آن حکمتی است در روشن  
 ترین حجتی از طریق ایشان بر ایشان آنست که گویند بلیس آفریده خداست ضرورت  
 گویند نیست گویند مایه همه شر او است و آنچه شبهه شماست در آفریدن شر بر او  
 است دیگر آنکه سوال کنند که حق تعالی پیش از آفریدن بلیس آنست که از آن چه

و آنچه بر ایشان خواهد رفت از عقوبت اگر خون طاعت بقضاء خداست  
 بدین معنی که یاد کردیم هم فرموده اوست و هم آفریده و هم پیش از آنکه باشد  
 اعلام کرده است و نوشته که خواهد بود و قضاء خدا بمعاضی امر نیست  
 از آن دو وجه دیگر است که آفریده اوست و دانسته و ثابت کرده پیش از آنکه باشد  
 و رضا خدا تعلق با مراد و اراده تعلق بخلق یعنی هر چه فرموده است بر رضا  
 اوست و هر چه آفریده است نوشته که چنین خواهد بود و بارادت فرق میان رضا  
 و مرادت نیست که معاضی بارادت او میگویم نه از آن وجه که بنده را بران اجبار  
 کند از آن وجه که میاومند و بنده را در آن با اختیار او گذارد و در آفریدن آن که آشنای  
 بنده را با اختیار خود حکمتهاست که عقل عاقلان بجهت حقایق آن از بدو مشیت  
 نیز بدو معنی باشد مشیت محبت و آن مشیت است در ایمان و طاعتها و بمعنی  
 حکم باشد و آن مشیت کفر است و معاضی ایشان گویند که چون حق تعالی دانسته  
 است که بنده چه خواهد کرد و آنچه خواهد کرد باراده و مشیت خدای تعالی  
 خواهد بود و بر گفتن که این کن و مشیت آنست که وی این بکند چون خواهد بود  
 جواب آنست که نهی در صورت از برای آنست که در آن حکمتی است در روشن  
 ترین حجتی از طریق ایشان بر ایشان آنست که گویند بلیس آفریده خداست ضرورت  
 گویند نیست گویند مایه همه شر او است و آنچه شبهه شماست در آفریدن شر بر او  
 است دیگر آنکه سوال کنند که حق تعالی پیش از آفریدن بلیس آنست که از آن چه











دوم آنکه بنده را خالق افعال خود نکوید و نفی ارادت و مشیت حق تعالی در کفر و معاصی  
 نکند که این نوع از تشریک نیست سیوم آنکه آنچه از صفات ثابت شود آزار بر صفات  
 خلق قیاس نکند و افعال حق را با افعال خلق مقوزانه نکند و نکوید که او از چه چیز است  
 و چگونه است و چند است و پیر است و معارضه نکند و او را هیچ پیر مثل نبرد که ایزد  
 همه از انواع تشبیه است چهارم آنکه روح را قدیم نکوید و ز غیر روح را از هر چه  
 مادون ذات و صفات حق است و از هر چه محدث است هیچ توقف نکند که  
 این نوعی از تعلیل است پنجم آنکه احکام بخماز معتقد نشود و قبول نکند و بقضای  
 طبعی بر جسد خلق حکم نکند که این نوع از تشریک است در تدبیر چون ازین  
 باطلها بجنبه و تفصیل میرشد حق توحید گذارده با و داد توحید داده و میداین  
 در ویش چنانست که اگر کسی این یک فصل را که شرح کلمه شهادت در بیان تشریح  
 نوشته شد نیک اندازد از آنکه ضرورت وقت است از علم توحید هیچ بر روی پوشیده  
 نماند و شرح ظلم عقیده وی را بنیاید انشاء الله تعالی وَحَدِّثِ الْعَرَبِ الْمَسْتَعْتَبِ  
**عَالِدَ لِكَ بَابِ دَوْمِ دِيَانِ الْاِمَانِ فِي شِكَاكِ الْكُتَابِ بِمَعْنَى الْاِيْمَانِ**  
 مرگ است از احوال آن جهان ترجمه این باب بدان ترتیب که در کتاب سنت  
 آمده است یا و دریم اما اول ایمان بغير اين بيان كنيوزير ان بعرفتم و سگان و  
 دانستن كتابهاي خدا بحالي جز از طريق الشياخ حاصل نميست و وقت است  
 و حقا خدا تعالی و شرايع و عبت و نشور و اسو غيب و احوال آن جهان را در

کتاب کتب سنت  
 حساب از آنجا که گفته  
 است چون اجزاء بود  
 میان است چون مکانها  
 اوسوی مکان او در منزلت  
 است بجانب مکانها  
 نکند جمع و از هر چه  
 نفس نماند نام  
 تا از آنجا که  
 تکفیر است  
 در ویش چنانست  
 نوشته شد نیک  
 نماند و شرح  
 عَالِدَ لِكَ بَابِ  
 مرگ است از احوال  
 آمده است یا و دریم  
 دانستن کتابهاي  
 و حقا خدا تعالی



چون خلوت  
بر کیفیت  
جان  
نیک با  
بجاقبت  
اگر چه در  
انعام او  
صدی  
اگر نیز  
کردی  
است  
از خدا  
آزواج  
بود  
همه  
برای  
و نیز

یغیر آن است و چون ضرورت درین شیر بود این را تقدیم کردیم و این باب  
یاد کرده میشود در فصل اللستغان فصل اول در معنی نبوت و نبی  
آن فرق میان نبوت و رسالت نبوت اسمی است که از بنا گرفته اند و بنا بر اینست  
و مراد از آن درین موضع خبری است خاص که خدای تعالی یکی را از بندگان خود  
بدان برگزید و گرامی کند و او را بدان از دیگران ممتاز کرده اند و بر آنچه در این صلح  
دین و دنیا و سرکاری آنزه است از امر و نهی و پند و اذن و راه نمودن و بشارت  
و انداز و وعده و وعید و غیر آن واقف کرده اند و نبوت شناختن آنچه ماست و خبر  
دادن از آن و نبی آنست که حق تعالی وی را ازین چیز ناخبر کرده است و بعضی از علم  
گفته اند که نبوت و نبوت ارتقا است و بلندی پس بدین وجه نبی آن باشد  
که مرتبه او بلند است و محل او از محل دیگران برگزیده باشد بدان علم که حق تعالی او را  
بدان برگزیده است و هیچ آفریده نتواند که از او حساب حاصل کند و هر که احتسبی از تعالی  
نبوت داد و آن نخست از آنچه یاد کردیم از معارف و شرایع و معرفت بدان بود ویرا  
آفروده است که خلق را بدان خواند و گوید من فرستاده خدایم بشما که این کنید و این  
نگینید یا انکه نبوت از برای بزرگی و شرف بوی داده باشد تا با آنچه از حق بوی  
میرسد بخالص خود بران عمل کند و نبی باشد از رسول و هر که احتسالی نبوت داد  
و امری بوی که پیغام نخستین رساند ایشان را بر جوانی نبی مرسل باشد پس  
هر که نبی باشد رسول نباشد و هر که رسول است نبی نباشد اکنون بدانکه حق تعالی

ندیده که در حدیث آمده است که بعد از آنکه او را پرورد  
تعالی اندیش نشان دو چه اندیش  
شدند یعنی یکی بین دیگران شد بلکه  
هم در معنی شدند و هم نبوت است  
سید و اینها نیست و اگر یکی بانی باشد  
و در پرکاران نیز آنجا نباشد بلکه فانی باشد  
و تقای و یکی باشد زیرا که موجود با معلوم  
چگونه ممکن کرده که او را از آنجا پس  
مجاز این باشد که یکی نبی است  
نهی که در حدیث آمده است که او را از آنجا پس  
نمی تواند از آنجا با وجود آنکه در حدیث  
نبی تغییر در امر عرض کرد  
آب بود و در حدیث نبی است  
سید و اینها نیست و اگر یکی بانی باشد  
فانی نبی آنست که حق تعالی او را  
نبوت داد و آن نخست از آنچه یاد کردیم  
از معارف و شرایع و معرفت بدان بود ویرا  
آفروده است که خلق را بدان خواند و گوید  
من فرستاده خدایم بشما که این کنید و این  
نگینید یا انکه نبوت از برای بزرگی و شرف  
بوی داده باشد تا با آنچه از حق بوی  
میرسد بخالص خود بران عمل کند و نبی  
باشد از رسول و هر که احتسالی نبوت داد  
و امری بوی که پیغام نخستین رساند  
ایشان را بر جوانی نبی مرسل باشد پس  
هر که نبی باشد رسول نباشد و هر که  
رسول است نبی نباشد اکنون بدانکه حق تعالی

از تعالی  
از تعالی  
از تعالی  
از تعالی  
از تعالی  
از تعالی



و این حجت آنست که بعد از دعوی کردن که من آن گشته رازنده که چون حقیقتی او را  
 زنده کند و در حال خواب که تا ویرا بار دیگر بگشاید نتواند و این دلیل روشنست بر آنکه  
 وی چون بر قیالی که حق تعالی بر دست خلق میسر کرده است قادر نیست بر زنده کردن  
 که خلق را بر این سبیل نهاده است اولی ترکه قادر نیاشد و دیگر آنکه کذب او خود  
 در نفس دعوی او میداست و او دعوی کند که من خدایم و پر پیج عاقل پوشیده ماند  
 که جسمی محدود و منحصر خدایرانشاید و از همه روشن تر آنکه یک چشم ندارد و اگر او را  
 قدرتی بودی بر آنچه دعوی کرده اول دیده که خود را بینا کردی و چون این سخن  
 روشن شد در دست گشت که ظهار معجزه بر عقب دعوی حجت صدق انبیاست  
 و در آنچه معجزات بسیار در دست انبیاطا هر شد شکلی نیست از عهدی که آدم تا زمان  
 خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و علی سایر اخوانه من الانبیاء در هر قرن پیغمبری آمد  
 بر دست او نوعی چند از انواع معجزات ظاهرا گشت چنانکه حاضران دعوت او را  
 بیکمان بجاشه چشم دیدند و در هر قرن خلف از سلف نقل کردند چنانکه تواتر علم آن  
 در میان شنوندگان آشکارا شد و چون چنین بود و انباشد که جز حق نباشد  
 زیرا که اگر یکی از آدمیان بر پادشاهی مثل خود مخلوقی در روی گوید مره بعد از خدا  
 پادشاه نظر کند که این دروغی است آن پادشاه دینا و ان با با عا جزو خدای  
 ازین منزله است و از جمله عجبها بر صدق پیغمبران می آنست که بعد از آنچه از حق تعالی  
 برده اند در عارفان هماد صفا او و گو این وجود است که در عالم خواب برودن و در آنچه

این برای آنست که ما خود  
 در دنیا نبوت رسالت  
 موسی علیه السلام رسول  
 پس کسی عالم نبود و رسول  
 خاص آن رسول نبی باشد اما  
 نبی رسول نبی باشد بلکه چون  
 نبوت پیغمبر با صلوة الله  
 و سلامه علیه بر این  
 قطع و در لایل اطعمه  
 پوپس که چنانکه  
 بعد ازین که  
 که در خواب نشانی  
 وقوع شش بین  
 بگفتی که در آن  
 آن شش نیست  
 از آن جهت  
 از آن جهت  
 از آن جهت  
 از آن جهت

بعد از فنا  
 آن از آنچه  
 نیست  
 والله  
 آن همه  
 دانش  
 و نه یک  
 این است  
 و ایمان  
 چند جا  
 از آن جمله  
 آن یفر  
 و او را  
 خدایم  
 خدایتما  
 باز لفظ  
 این قدر  
 ۱۹  
 ۴

بگذارند و با آنها استوار بعت و لشکر و همت و دوزخ و ثواب عقاب غیر  
 آن از آنچه از قبل خیر است یک زبان اند و مقدار یک سر موی در گفته ایشان تفاوت  
 نیست ولو کان مرعند غیر الله لوجدوا فیدا اختلافا کثیرا  
 والله الملهم للصواب **فصل دوم** در بیان پیغمبران و بیان آنچه در سوره  
 آن مهیست از خصایص و مراتب ایشان چون دانسته شد که نبوة حقیت به  
 دانستن که حق تعالی انگساز از آن خواست بدان بر گردیده با اختیار ایشان بود  
 و نه بکسب ایشان بدانند که عقاود ایشان که نبوة بکسب حاصل شود کفر است چون  
 این سه شد بدانند که ایمان بکلی پیغمبران با عقاود او از پی ایمان بخدا است  
 و ایمان بخدای بی ایمان پیغمبران درست نباشد و چون حق تعالی در قرآن مجید  
 چند جا اشاره کرده که جدائی افکندن ایمان میان خدا و رسادگان او کفر است  
 از آن جمله این است ان الذین یكفرون بالله و رسله و یسئرون  
 ان یفرقوا بین الله و رسله الایه و الیاء بیهم پیغمبران است که تقاود  
 و او را کنند که بندگانشند و برگزیده خداوند که نقل را حق دعوت کرده و گفته اند  
 خدایم و راستی و درستی دعوی خود چنانچه ما نمودند راست گوی بودند و بر حق بود  
 خدای تعالی بودند بدان قوم که گفته اند ما رسادگان خدایم بدیشان بر چه بگویم  
 باز گفته چنان بود که ایشان گفته اند ایمان بعموم پیغمبران بجز رسول خدایست  
 این قد کفایت است و در ایمان رسول علیه السلام شرطی چند نیست که حدیث

و اگر بگویند ما بین او و خداوند تفاوتی نیست  
 با اینکه تنگ اند  
 بیان از صاحب  
 بین و دنیا و آخرت  
 سرست مراد ایشان  
 را بدانند که ایمان  
 در چه جایگاه است  
 محمول است  
 از آن جمله این است  
 ان الذین یكفرون بالله و رسله و یسئرون  
 ان یفرقوا بین الله و رسله الایه و الیاء بیهم  
 پیغمبران است که تقاود و او را کنند که بندگانشند  
 و برگزیده خداوند که نقل را حق دعوت کرده و گفته اند  
 خدایم و راستی و درستی دعوی خود چنانچه ما نمودند  
 راست گوی بودند و بر حق بود خدای تعالی بودند  
 بدان قوم که گفته اند ما رسادگان خدایم بدیشان  
 بر چه بگویم باز گفته چنان بود که ایشان گفته اند  
 ایمان بعموم پیغمبران بجز رسول خدایست این قد  
 کفایت است و در ایمان رسول علیه السلام شرطی  
 چند نیست که حدیث

و بصر و عز و غیر این  
در سوالان که غیر ایشان  
بر تفرستادم و نام  
ایشان را در کتابی  
که در دست شماست  
نویسید و بفرستید  
تا بدانم که در میان  
کدام یک از اینها  
است که در این کتاب  
درج شده است

و فصل منفرد گفته شود انشاء الله تعالی و در بیان معیوم ایشان و دانستن  
ایشان که چند بودند و شناختن ایشان با سامی و انساب لازم نیست زیرا که حقیقا  
با غیر صلواته الله و سایر علیه گفت که رسولان خلق و ستاده ایم که گفته بعضی  
بر تو خدایم و قدمی بعضی تو بخواند ایم و هر دو ملاقات قصصنا هم علیه  
من قبل رسالتهم تفصیلا علیک و اما آنچه دانستن آن واجب  
است آنست که بدانند که تمام غیر از اید و چیز مخصوص کرده است با تعلیم و  
دیگر تائید و تعلیم آنست که ایشان از آنچه ندانند از علوم الهی بیاموزند و تائید آنست  
که ایشان را توفیق گرداند با آنها را نیز با زیادتی قوتها ایشان را یاری دهد و در دست  
و اکنون چه از باب تعلیم است آن نبوه است و هر چه از باب تائید است آن  
حجت نبوه است و آنچه از قبل تعلیم حاصل شدن آن بر چند وجه است  
الاول شنیدن سخن حق تعالی چنانکه شنیدن موسی صلواته الله علیه و اما بالها و نقل  
و الهام خدا ایشانرا آنست که علم چیزی در دل ایشان افکند بی آنکه پیش از آن شنیده  
در این مقامی بوده یا یا بحس از آن اثر یافته باشد و اما بر زبان و نوشته وحی کند  
بمعنی و نوشته با وی گوید چنانکه بنمیر و در معنی و سخنش شنود چنانکه یکی از ائمه  
در نوشته را نظر نماید تا علم چیزی او میسر آید و بعد از آن بنمیرد و این وحی باشد  
مضمون در آن و کوشش از آن هیچ نتواند است و وجه تعلیم و وحی در جواب همه  
انها الهام باشد اما بواسطه بیگانهی و واسطه و اگر کسی سوال کند که نوشته

از اطلاق و نظر  
و اعلام نماید و در  
باب ان معنی که  
در جمله کتاب است  
یا قرائت جبرئیل  
و سایر اینها  
و اینها در این کتاب  
درج شده است  
و اینها در این کتاب  
درج شده است  
و اینها در این کتاب  
درج شده است

و اینها در این کتاب درج شده است  
و اینها در این کتاب درج شده است  
و اینها در این کتاب درج شده است  
و اینها در این کتاب درج شده است  
و اینها در این کتاب درج شده است  
و اینها در این کتاب درج شده است  
و اینها در این کتاب درج شده است  
و اینها در این کتاب درج شده است  
و اینها در این کتاب درج شده است  
و اینها در این کتاب درج شده است

علم چیزی یاد و در  
که علم احکام و  
مفادی دنیا خوا  
باز گوید هر چه از  
بغیر انبیا الهام  
شده با و از هر نوع  
باشد و آنچه با  
معیوم است  
دو نوع است  
وقدره بدعا  
بسیاری از  
توفیقند تا نشانی  
فرمان حق  
وجه ایشان  
و مخالفت  
ایشان بکنند  
ایشان نغز

علم هر آرزوی دل غیر میسر نمی آید تا زمانی که در این دنیا نماند و پس از آن بی غمی که در دنیا باشد جوان است  
که علم احکام و در دل آفتاب و علم بود و دنیا و حلال و حرام که بعد از آن روزگاری یا  
نمای دنیا خواهد بود و این نوع از علم مخصوص است باغبان و اگر کسی بخواهد از این  
کار گوید هم از ایشان بومی رسیده با یا از سخن ایشان فهم کرده باشد و آنچه ملک  
طریق بسیار الهام کند نوع بشاز آن باشد که در خاطر آید یا راستی در چیزیکه واقع  
باشد از سر نوع که باشد در میان آن الهام ظاهر است یعنی از شک خطا معصوم  
باشد و آنچه با الهام بومی رسد همچنان بداند که آنچه میشود و غیر از شک و خطا  
معصوم نیست الهام را برین نوع نمیتواند یافت و اما آنچه از باب تأیید است آن  
و نوع است نوعی است که ابتدا در نفس خود بدان موعود باشد و نوعی آنکه از عالم غیب  
توقره بدعا و برکت ایشان ظاهر شود و این نوع بیشتر از آنست که بتوان سخن در نتواند  
سیاری از آن بسامع خلق رسیده و عرض ما آن نوع دیگر است که در نفس خود بدان  
موتیوند تا شناخت ایشان باصل محکم با و از آن جمله است که هو ایشان بی  
فرمان حق بوده است و نفس ایشان همواره در طاعت او بود و ایشان بسیار از  
وجه ایشان از نا فرمانی خدا بقصد معصوم مانند و ایشان واجب العصمت اند  
و مخالفت امر خدا تعالی بر ایشان و اینست زیرا که گفتعال خلق را فرموده که سیر  
ایشان بکنند و اگر عصیان بقصد از ایشان یافت شدی خدا تعالی خلق را تا  
ایشان بفرمودی و اگر از یکی از ایشان بگردد صا در شود آن نبود الا از طریق سهو

این نوع از علم مخصوص است باغبان و اگر کسی بخواهد از این کار گوید هم از ایشان بومی رسیده با یا از سخن ایشان فهم کرده باشد و آنچه ملک طریق بسیار الهام کند نوع بشاز آن باشد که در خاطر آید یا راستی در چیزیکه واقع باشد از سر نوع که باشد در میان آن الهام ظاهر است یعنی از شک خطا معصوم باشد و آنچه با الهام بومی رسد همچنان بداند که آنچه میشود و غیر از شک و خطا معصوم نیست الهام را برین نوع نمیتواند یافت و اما آنچه از باب تأیید است آن و نوعی است نوعی است که ابتدا در نفس خود بدان موعود باشد و نوعی آنکه از عالم غیب توقره بدعا و برکت ایشان ظاهر شود و این نوع بیشتر از آنست که بتوان سخن در نتواند بسیاری از آن بسامع خلق رسیده و عرض ما آن نوع دیگر است که در نفس خود بدان موتیوند تا شناخت ایشان باصل محکم با و از آن جمله است که هو ایشان بی فرمان حق بوده است و نفس ایشان همواره در طاعت او بود و ایشان بسیار از وجه ایشان از نا فرمانی خدا بقصد معصوم مانند و ایشان واجب العصمت اند و مخالفت امر خدا تعالی بر ایشان و اینست زیرا که گفتعال خلق را فرموده که سیر ایشان بکنند و اگر عصیان بقصد از ایشان یافت شدی خدا تعالی خلق را تا ایشان بفرمودی و اگر از یکی از ایشان بگردد صا در شود آن نبود الا از طریق سهو

در این نوع از علم مخصوص است باغبان و اگر کسی بخواهد از این کار گوید هم از ایشان بومی رسیده با یا از سخن ایشان فهم کرده باشد و آنچه ملک طریق بسیار الهام کند نوع بشاز آن باشد که در خاطر آید یا راستی در چیزیکه واقع باشد از سر نوع که باشد در میان آن الهام ظاهر است یعنی از شک خطا معصوم باشد و آنچه با الهام بومی رسد همچنان بداند که آنچه میشود و غیر از شک و خطا معصوم نیست الهام را برین نوع نمیتواند یافت و اما آنچه از باب تأیید است آن و نوعی است نوعی است که ابتدا در نفس خود بدان موعود باشد و نوعی آنکه از عالم غیب توقره بدعا و برکت ایشان ظاهر شود و این نوع بیشتر از آنست که بتوان سخن در نتواند بسیاری از آن بسامع خلق رسیده و عرض ما آن نوع دیگر است که در نفس خود بدان موتیوند تا شناخت ایشان باصل محکم با و از آن جمله است که هو ایشان بی فرمان حق بوده است و نفس ایشان همواره در طاعت او بود و ایشان بسیار از وجه ایشان از نا فرمانی خدا بقصد معصوم مانند و ایشان واجب العصمت اند و مخالفت امر خدا تعالی بر ایشان و اینست زیرا که گفتعال خلق را فرموده که سیر ایشان بکنند و اگر عصیان بقصد از ایشان یافت شدی خدا تعالی خلق را تا ایشان بفرمودی و اگر از یکی از ایشان بگردد صا در شود آن نبود الا از طریق سهو

فی تعالی بود و در حدیثی است که در وقت پادشاه عظیم به قول او می آید و در حدیثی است که در وقت پادشاه عظیم به قول او می آید

و از آن جمله است که در کتاب نور الابصار

صواب و طهاره و ازین طریق درین مسأله گردانید که چندان یاد کرد گردان اولان و حق ایشان نباشد یاد کرد یاد کرد و در آنجا تذکره

و نسیان و اضافت عصیان بیان کردن از دو وجه تواند بود یکی آنکه صورت آن صورت عصیان بود اگر چه سپهر نسیان بود دیگر آنکه نسبت بحال ایشان از عصیان گفت و از آن جمله است که نقل ایشان تا مزیّن عقلها بوده است و از احتلال و زوال محفوظ و ادراک عقلهای ایشان چون ادراکات عقلها غیر ایشان بوده است و از آن جمله است که راهی ایشان قوی ترین را بها بوده است و فهم ایشان نیز ترین فهمها بوده است و ازینجا است که آنچه ایشان از علم وحی فهم میکنند غیر ایشان فهم نتواند کردن و از آن جمله است که قوه تحفظ ایشان بیشتر از غیر ایشان باشد و بقوه و بیان فصاحت در سخن پیش از دیگران باشند و از آن جمله است که حواس ایشان نیز تر از حواس دیگران باشد و قوه ایشان در ظاهر و باطن تا متر از قوه غیر ایشان باشد و از آن جمله است که خلق ایشان در رعایت نیکوئی بوده است و خلق ایشان در رعایت تمامی و حد اعتدال و صورتها ایشان خوب بوده است و اولاد ایشان خوشتر و چنانکه معنی بر غیر خود افزون بودند در صورت نیز همچین بودند و ایشان در درجات و مناصب و مراتب بر قدر نصیب ایشان از عطای حق بر تفاوت بودند و بعضی بر بعضی مفضل بوده اند و در آنچه طاعت ایشان طاعت خدا است و دعوت ایشان در حق همه یکسان که تفرق بین احدی در جمله اشاره است بدین معنی ذلك فضل الله يؤتیه من يشاء والله واسع علیهم و آنچه در اول فصل یاد کردیم از عصمت انبیا علیهم السلام بر طریق ایجاز

و ازین است که در وقت پادشاه عظیم به قول او می آید و در حدیثی است که در وقت پادشاه عظیم به قول او می آید

و از آن جمله است که در کتاب نور الابصار

و از آن جمله است که در کتاب نور الابصار

وظایف کشیده و در هر دو  
 این دو را در کار خود در هر دو  
 بنویسید و بعد از  
 بسم الله الرحمن الرحیم و بعد از  
 الحمد لله رب العالمین و بعد از  
 ذکر تسبیح و تحمید و تکبیر و تهنیت  
 بپسندید و در هر دو  
 در این کتاب بیاید و بعد از  
 ذکر تسبیح و تحمید و تکبیر و تهنیت  
 بپسندید و در هر دو

صواب چنان بود که بعد از ضرورت سخن در بیان هر یک از نام مسلمانان از آن  
 و طهارت ایشان بر تفسیر تمام با او اشتغال صیغه دولت ایشان بر معرفت کار  
 در این طریق در هر یک میباشند و در بیان زده نشود چه بسیاری از مسلمانان  
 در این سلسله غلط کرده اند چون جمیع از منکر و تشبیح و عظمت چندان مبالغه  
 کردند که بجز او اطرس اینده و جمعی نیز از تشبیح و نظایر احتیاط در خط ایشان  
 چندان غلو کرده اند که بجز او اطرس اینده و نصرت قول خود را چیز چند در کتب  
 یاد کرده اند که از اسبج اصلی نیست با مثال آن شک سخن بدوانه بلکه نقل  
 کردن آن خود و اینست زیرا که در آن تحقیر انبیا است در نظری علمای ساده  
 دلان و حقیقت عالما را فرموده است که ایشان را در حق دانیم و بر ما فرض کرده که نظیر و توقیر  
 ایشان کنیم و ذکر عزت ایشان کند آن که زینب و نص صریح بیافت شود ادب  
 نباشد کیف که در روای با او بود ازین زنتی از زلات که از انبیا علیهم السلام  
 یاد کرده شد بر نص مقطوع به زنت آدم است علیه السلام که حقیقت آنرا ذکر کرده  
 یاد کرده از آنرا و از آنکه بگوید موضع و چندان اندکی نوری کرده است  
 و به فتوی و مرجع ذالین صیغه از زبان عالی گذاشت تا بنده کار در آن  
 روی در آن میان حال عصا بود چه معصیت عصا بحزم دل باشد بر معصیت  
 بجان او دل باشد و مشت از زنت آدم علیه السلام از زبان عبید بن  
 ولقد عهدنا له آدم مرق من أفلسین ثم عهد له سلسله



فقلنا يا آدم ان هذا عدو لك ولزوجك فلا يخرجكما من الجنة فتشقى والبير  
فقلنا يا آدم ان هذا عدو لك ولزوجك فلا يخرجكما من الجنة فتشقى والبير  
فقلنا يا آدم ان هذا عدو لك ولزوجك فلا يخرجكما من الجنة فتشقى والبير

وعمد کسی آن باشد که بعد ازین آیه بیان بیان کرد که با دم گفتیم که ابلیس دشمن تو و جفت  
توست نباید که شما را از بهشت برود فقلنا یا آدم ان هذا عدو  
لك ولزوجك فلا يخرجكما من الجنة فتشقى والبير  
آدم را بسو کند بفرشت و زشت از طریق تمسک بجو و بهشت که از احکام جبلت است  
ویرا سبیل کرد که هیچ بنده نتواند بود که بر سو کند دروغ با فرید کار خود اقام کند  
و حق را جل و علا درین آیه حکمتهای بود که در هر یک از ان اعتباری بود و عموم آن  
آدم را چون شناخت دشمن و بیداری و احتراز از وی و فریفته نداشتن بتوسوسه  
وی و تدارک کردن گناه بتوبه و انابت و اعتراف کردن به تذکره داری و نادانی  
خود و جفت این قصه را که یاد کرد از بهر دانستن این حکمتهای یاد کرد و از بهر اظهار  
فضل خود با آدم صفت و کمال اجتناب و احتیاط خود که بعد از توبه ویرا کرامت کرد  
نه از بهر تحقیر نشان آدم و اثبات زلت وی برین وجه باید کرد تا بداند که آن  
منقطع شوند نه بروی دید که بدان زیان زده شوند اما زلت خیر وی از اینها  
خاصه زرم سلطان اگر نفس درست که موجب علم با کفایت شود هم برین وجه حمل باید  
کردن و دانستن که اگر ایشان همچو سایر مشهور بودندی تقمعال متابعت ایشان  
برندگان خود فرض نکردی پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وسلم که زبده خلائق و خلاص  
سوء بود است بود فرمودی که اولئك الذين هم اعداء الله فیهی هم اعداء  
بیب انکه خلیل الرحمن که از اولوالعزم است و برین صفت مرم و مدتی

فقلنا يا آدم ان هذا عدو لك ولزوجك فلا يخرجكما من الجنة فتشقى والبير  
فقلنا يا آدم ان هذا عدو لك ولزوجك فلا يخرجكما من الجنة فتشقى والبير  
فقلنا يا آدم ان هذا عدو لك ولزوجك فلا يخرجكما من الجنة فتشقى والبير  
فقلنا يا آدم ان هذا عدو لك ولزوجك فلا يخرجكما من الجنة فتشقى والبير  
فقلنا يا آدم ان هذا عدو لك ولزوجك فلا يخرجكما من الجنة فتشقى والبير  
فقلنا يا آدم ان هذا عدو لك ولزوجك فلا يخرجكما من الجنة فتشقى والبير  
فقلنا يا آدم ان هذا عدو لك ولزوجك فلا يخرجكما من الجنة فتشقى والبير  
فقلنا يا آدم ان هذا عدو لك ولزوجك فلا يخرجكما من الجنة فتشقى والبير  
فقلنا يا آدم ان هذا عدو لك ولزوجك فلا يخرجكما من الجنة فتشقى والبير  
فقلنا يا آدم ان هذا عدو لك ولزوجك فلا يخرجكما من الجنة فتشقى والبير

فقلنا يا آدم ان هذا عدو لك ولزوجك فلا يخرجكما من الجنة فتشقى والبير  
فقلنا يا آدم ان هذا عدو لك ولزوجك فلا يخرجكما من الجنة فتشقى والبير  
فقلنا يا آدم ان هذا عدو لك ولزوجك فلا يخرجكما من الجنة فتشقى والبير  
فقلنا يا آدم ان هذا عدو لك ولزوجك فلا يخرجكما من الجنة فتشقى والبير  
فقلنا يا آدم ان هذا عدو لك ولزوجك فلا يخرجكما من الجنة فتشقى والبير  
فقلنا يا آدم ان هذا عدو لك ولزوجك فلا يخرجكما من الجنة فتشقى والبير  
فقلنا يا آدم ان هذا عدو لك ولزوجك فلا يخرجكما من الجنة فتشقى والبير  
فقلنا يا آدم ان هذا عدو لك ولزوجك فلا يخرجكما من الجنة فتشقى والبير  
فقلنا يا آدم ان هذا عدو لك ولزوجك فلا يخرجكما من الجنة فتشقى والبير  
فقلنا يا آدم ان هذا عدو لك ولزوجك فلا يخرجكما من الجنة فتشقى والبير

از جمله بنی آدم بیادوت حقیقتا بر روی زمین فرو بود و از بهر بدست غفار خواست  
 سبب وعده که ویرا داده بود که لا استغفر لک و در آن وقت نمیدانست  
 که ویرا از آنهاست که روی پشت تو اید و بدشمنی خداست و روی حکم  
 ز قلم است حقیقتا چون این است را از دوستی کفار منع میکرد و دوستی خود  
 و دشمنی دشمنان خود مبتا بعث ابراهیم علیه السلام میفرمود آن یک حالت  
 ویرا که در آن استغفار پذیر کرد از اقدابوی استنکار و وقت کانت لام اسوة  
 حسنة فی ابراهیم والذیر معهما تا اینجا که الا قول ابراهیم لابیة  
 لا استغفر لک و ما املك لک تباد استه شود که این یک کلمه  
 مناسب حال می بود و پسندیده حضرت یسفا ده و درین اقدابوی نماید  
 و اگر چه ویرا درین غدر پیدا و قصدی درست بود و ما کار استغفار ابراهیم  
 لابیة الا عن موعد و عا ایاه اکنون حال و قصه زلت انبیا علیهم السلام  
 از اینجا فهم باید کردن و تربت ایشان در اتمه از جهاد استن و اما آنچه از بهر  
 علیه السلام یاد کرده اند که وی قصد زینکار و وحل همسایه و قعدنهما  
 مقعدا لرجل من المکره و سناد آن از ابن عباس رضی الله عنهما یاد کرده اند  
 قبول آن از وجهه روا نیست اول آنکه انگساینگه این قصه را برین وجه در کتب  
 یاد کرده اند تا با برین رسانیده اند با مناد و دست ثقه عز ثقه یا  
 میشود و با آنکه اگر نیز یافت شدی هم در مثل این قصه محبت را نشایستی زیرا که

از جمله بنی آدم بیادوت حقیقتا بر روی زمین فرو بود و از بهر بدست غفار خواست سبب وعده که ویرا داده بود که لا استغفر لک و در آن وقت نمیدانست که ویرا از آنهاست که روی پشت تو اید و بدشمنی خداست و روی حکم ز قلم است حقیقتا چون این است را از دوستی کفار منع میکرد و دوستی خود و دشمنی دشمنان خود مبتا بعث ابراهیم علیه السلام میفرمود آن یک حالت ویرا که در آن استغفار پذیر کرد از اقدابوی استنکار و وقت کانت لام اسوة حسنة فی ابراهیم والذیر معهما تا اینجا که الا قول ابراهیم لابیة لا استغفر لک و ما املك لک تباد استه شود که این یک کلمه مناسب حال می بود و پسندیده حضرت یسفا ده و درین اقدابوی نماید و اگر چه ویرا درین غدر پیدا و قصدی درست بود و ما کار استغفار ابراهیم لابیة الا عن موعد و عا ایاه اکنون حال و قصه زلت انبیا علیهم السلام از اینجا فهم باید کردن و تربت ایشان در اتمه از جهاد استن و اما آنچه از بهر علیه السلام یاد کرده اند که وی قصد زینکار و وحل همسایه و قعدنهما مقعدا لرجل من المکره و سناد آن از ابن عباس رضی الله عنهما یاد کرده اند قبول آن از وجهه روا نیست اول آنکه انگساینگه این قصه را برین وجه در کتب یاد کرده اند تا با برین رسانیده اند با مناد و دست ثقه عز ثقه یا میشود و با آنکه اگر نیز یافت شدی هم در مثل این قصه محبت را نشایستی زیرا که

سر او را که من این نام بر او نهادیم و السلام آن بود که من طلب امر زشت و مغفرت انم براتو و قتلک بر روی  
 سر او را که من این نام بر او نهادیم و السلام آن بود که من طلب امر زشت و مغفرت انم براتو و قتلک بر روی

از جمله بنی آدم بیادوت حقیقتا بر روی زمین فرو بود و از بهر بدست غفار خواست سبب وعده که ویرا داده بود که لا استغفر لک و در آن وقت نمیدانست که ویرا از آنهاست که روی پشت تو اید و بدشمنی خداست و روی حکم ز قلم است حقیقتا چون این است را از دوستی کفار منع میکرد و دوستی خود و دشمنی دشمنان خود مبتا بعث ابراهیم علیه السلام میفرمود آن یک حالت ویرا که در آن استغفار پذیر کرد از اقدابوی استنکار و وقت کانت لام اسوة حسنة فی ابراهیم والذیر معهما تا اینجا که الا قول ابراهیم لابیة لا استغفر لک و ما املك لک تباد استه شود که این یک کلمه مناسب حال می بود و پسندیده حضرت یسفا ده و درین اقدابوی نماید و اگر چه ویرا درین غدر پیدا و قصدی درست بود و ما کار استغفار ابراهیم لابیة الا عن موعد و عا ایاه اکنون حال و قصه زلت انبیا علیهم السلام از اینجا فهم باید کردن و تربت ایشان در اتمه از جهاد استن و اما آنچه از بهر علیه السلام یاد کرده اند که وی قصد زینکار و وحل همسایه و قعدنهما مقعدا لرجل من المکره و سناد آن از ابن عباس رضی الله عنهما یاد کرده اند قبول آن از وجهه روا نیست اول آنکه انگساینگه این قصه را برین وجه در کتب یاد کرده اند تا با برین رسانیده اند با مناد و دست ثقه عز ثقه یا میشود و با آنکه اگر نیز یافت شدی هم در مثل این قصه محبت را نشایستی زیرا که

از جمله احادیث آحاد است و احاد موجب علم نیست و یکر آنکه موقوف است  
 بر این عباس و اگر چه صحابی تاشبندیه با نقل نکند اما چون منقول عنه رایا ذکرده است  
 احتمال دارد بلکه غالب آنست که از اهل کتاب بوی رسیده با و نقل ایشان  
 اعتماد در شاید زیرا که حقیقا تقیق و تکذیب ایشان کرده است و گفته که ایشان  
 تریف کرده اند و گفته است که کتاب بدست خود مینویسند و میگویند که آن  
 از نزد خداست ای و یقولون هو من عند الله و ما هو من عند الله  
 و ان از نزد خدا و ایشان دروغ بخدا میگویند و میدانند که آن دروغ آیه و یقولون  
 علی الله ال کذب وهم یعلمون و رسول علیه السلام گفت ایشانرا تقید  
 نکنید و تکذیب نکنید و آنچه فرموده است که تکذیب نکنید در این قسم که علم آن  
 با رسیده با از اخبار کتب ایشان اما آنچه ضد آن از علم دین با را معلوم باشد  
 تکذیب واجب بود و عمر خطاب رضی الله عنه در حق اهل کتاب گفت لا  
 تصدقهم و کذبهم الله و اکثر قصص انبیا که اصحاب تواریخ در کتب  
 آورده اند و مفسران آنرا نقل کرده اند متعلق است از قبیل ایشان و باز گفت  
 ان روایتست فلیف احتجاج بدان یکر آنکه ولقد هممت بک و هم  
 بها و بدستیک طمع کرد زلیخا در یوسف علیه السلام و طمع کرد یوسف  
 علیه السلام در زلیخا اگر ندیدی بر مان پروردگار خود را و تو زلیخا محقق بودی و هم  
 یوسف علیه السلام مخلوق بعدم رویت بر مان محقق باشد هم ان نتع باشد دیگر

عاشق و یقولون وی گویند هوس  
 من عند الله ان حرف و معنی از  
 و نیست آن از نزدیک خدا  
 و یقولون علی الله ال کذب

نزد خدای است و ما هو من عند الله  
 و ان از نزد خدا و ایشان دروغ  
 بخدا میگویند و میدانند که آن  
 دروغ آیه و یقولون علی الله  
 ال کذب وهم یعلمون و رسول  
 علیه السلام گفت ایشانرا تقید  
 نکنید و تکذیب نکنید و آنچه  
 فرموده است که تکذیب نکنید در  
 این قسم که علم آن با رسیده  
 با از اخبار کتب ایشان اما آنچه  
 ضد آن از علم دین با را معلوم  
 باشد تکذیب واجب بود و عمر  
 خطاب رضی الله عنه در حق اهل  
 کتاب گفت لا تصدقهم و کذبهم  
 الله و اکثر قصص انبیا که  
 اصحاب تواریخ در کتب آورده  
 اند و مفسران آنرا نقل کرده  
 اند متعلق است از قبیل ایشان  
 و باز گفت ان روایتست فلیف  
 احتجاج بدان یکر آنکه ولقد  
 هممت بک و هم بها و بدستیک  
 طمع کرد زلیخا در یوسف علیه  
 السلام و طمع کرد یوسف علیه  
 السلام در زلیخا اگر ندیدی  
 بر مان پروردگار خود را و تو  
 زلیخا محقق بودی و هم یوسف  
 علیه السلام مخلوق بعدم رویت  
 بر مان محقق باشد هم ان نتع  
 باشد دیگر

علی الله ال کذب وهم یعلمون  
 و رسول علیه السلام گفت ایشانرا  
 تقید نکنید و تکذیب نکنید و  
 آنچه فرموده است که تکذیب  
 نکنید در این قسم که علم آن  
 با رسیده با از اخبار کتب  
 ایشان اما آنچه ضد آن از علم  
 دین با را معلوم باشد تکذیب  
 واجب بود و عمر خطاب رضی  
 الله عنه در حق اهل کتاب  
 گفت لا تصدقهم و کذبهم  
 الله و اکثر قصص انبیا که  
 اصحاب تواریخ در کتب آورده  
 اند و مفسران آنرا نقل کرده  
 اند متعلق است از قبیل ایشان  
 و باز گفت ان روایتست فلیف  
 احتجاج بدان یکر آنکه ولقد  
 هممت بک و هم بها و بدستیک  
 طمع کرد زلیخا در یوسف  
 علیه السلام و طمع کرد یوسف  
 علیه السلام در زلیخا اگر  
 ندیدی بر مان پروردگار خود  
 را و تو زلیخا محقق بودی و  
 هم یوسف علیه السلام مخلوق  
 بعدم رویت بر مان محقق  
 باشد هم ان نتع باشد دیگر

و ان از نزد خدا و ایشان دروغ  
 بخدا میگویند و میدانند که آن  
 دروغ آیه و یقولون علی الله  
 ال کذب وهم یعلمون و رسول  
 علیه السلام گفت ایشانرا تقید  
 نکنید و تکذیب نکنید و آنچه  
 فرموده است که تکذیب نکنید در  
 این قسم که علم آن با رسیده  
 با از اخبار کتب ایشان اما آنچه  
 ضد آن از علم دین با را معلوم  
 باشد تکذیب واجب بود و عمر  
 خطاب رضی الله عنه در حق اهل  
 کتاب گفت لا تصدقهم و کذبهم  
 الله و اکثر قصص انبیا که  
 اصحاب تواریخ در کتب آورده  
 اند و مفسران آنرا نقل کرده  
 اند متعلق است از قبیل ایشان  
 و باز گفت ان روایتست فلیف  
 احتجاج بدان یکر آنکه ولقد  
 هممت بک و هم بها و بدستیک  
 طمع کرد زلیخا در یوسف  
 علیه السلام و طمع کرد یوسف  
 علیه السلام در زلیخا اگر  
 ندیدی بر مان پروردگار خود  
 را و تو زلیخا محقق بودی و  
 هم یوسف علیه السلام مخلوق  
 بعدم رویت بر مان محقق  
 باشد هم ان نتع باشد دیگر

انکر لفظه

علیه السلام

بیدیدی و

است با

لولا بر لولا

برهان

صلی الله

محمد و

می گویم که

بقول الله

که ایشانرا

تاریخ در

کتاب آورده

مفسران آنرا

نقل کرده اند

متعلق است

از قبیل ایشان

و باز گفت

ان روایتست

۶۹  
 انکه لفظ قرآن که هم بها لولا ان و برهان و به اقتضای آن نمیکند که یوسف  
 علیه السلام قصد کرده بازیرا که گفت یوسف قصد می کردی اگر نه بران حق  
 بدیدی و چون قصد یوسف متعلک گشت بدیدن بران و دیدن بران موجود  
 است پس این قصد متعجب با و اگر کسی گوید که اهل عربیت جایز نداشتند انکه که خوا  
 لولا بر لولا مقدم با پس جواب محذوف با و تقدیرش چنان باشد لولا ان رای  
 برهان و به یفعل جواب آنست که این تقدیر کردن بی بیانی از صحت شریعت  
 صلی الله علیه و آله و سلم که مبین قرآن است حکم است و اقدام بر بیان چنین قضیاتی خود  
 بر تخمین و این روانا شد و آنچه بدان نسک ساخته اند از قول علماء بخو ما چند لفظ در قرآن  
 می بینیم که اختیار علماء عربیت غیر آنست و مع هذا اختلاف آن روایت قرآن  
 بقول ایشان حکم میکند قول ایشان بر قرآن این نیز هم از جمله با و اگر چنان بود  
 که ایشان تقدیر میکنند بایستی که و اونسق بودی و لولا ان رای برهان و به  
 تا بر حذف دلالت کردی پس اگر نیز گویم جواب محذوف است آن محذوف  
 مثل آن گویم بهمان بیان دلالت کردی و تقدیر چنان بود که لولا ان رای  
 برهان و به هم بهمان شد و در غیر این بقول که قصد گوینان یاد کرده اند از بهر آنست  
 که آنچه ظاهر نص و صریح بران دلالت میکند از سوره یوسف علیه السلام خلاف آنست  
 که ایشان میاور کرده اند و بیان این سخن آنست که حقیقتا بعد از لولا ان رای برهان  
 در میفرماید که کذلک لفظ المنصرف عنده السور و الفحشاء و اگر اثبات اشارت

و ان بران بقول حق  
 یوسف علیه السلام  
 یوسف علیه السلام  
 علی السلام و میان آنچه  
 سبب نخستین خاستگی  
 بهشت است و چون  
 و در آن حال  
 و عقول لغوی  
 یعنی زنا و غیره  
 از تفسیر حسینی



تاریخ  
نیکی  
لی ویرا  
م بود  
یانت  
شاز  
ردو  
نارنج  
کذب  
غدا  
نیم  
و آنچه  
هم  
بندان  
و قهر  
بر این

مقطوع به پیش مادر شد که یوسف علیه السلام پیغمبر مسل بود از حمرا آنها که حقیقتا  
با پیغمبر صلوات الله علیه و آله وسلم گفته بود که اولیادها الذین بهد الله فیهم تکلم  
اقدرة پیرم تیر یوسف علیه السلام در با عصمت بر سر است از مرتبه ایشان  
دیگر آنکه پیش مادر دست شده که برادران یوسف علیه السلام اگر چه پیغمبر بودند آنچه کردند  
پیش از نبوة کردند و آنچه از یوسف علیه السلام باز میگویند معلوم نمیشود که قصد  
زینجا در آن وقت بود که حقیقتا ویرا بمقام نبوة رسانیده بود یا بعد از آن در زمان  
نبوة و آنچه در قصه یاد کرده اند که قعد منها مقعد الرجل من المرأة  
خود برور و انبا و پیش از آن هم روانبا زیر که وی در حال نبوة چون ذکر کرد زنان  
کرد نفی خیانت از خود کرده و هر چه پیغمبران گویند جز راست نباشد هیچ حال نباشد  
این صورت روانبا و باز گفتن آن هم حال روانبست چه اگر از یکا احاد است  
فعل چنین صادر شود و دیگری آنرا چشم خود به بیند روانباشد که آنرا باز گوید  
فکیف آنچه آنرا بتعین نداند و آنکه معتاب پیغمبر مسل باشد نسأل الله العالی  
عن استماع تلك القصة فکیف عن التحدث بها و آنچه از او  
علیه السلام نقل کرده اند که او ریا را بالام و از پیش تانوت و مودد استن با و  
گشته شود و زینش را بعد از وی زن کند و غیر آن از سخنها که مخالف اصول  
است و باز گفتن حرام از طریق تواتر اعتباری ندارد و نیز مخالف اصول  
است چنانست ظلم پیغمبر مسل کرده اند و از ظاهر آیه اهدنا الخلق

۴  
تاریخ  
نیکی  
لی ویرا  
م بود  
یانت  
شاز  
ردو  
نارنج  
کذب  
غدا  
نیم  
و آنچه  
هم  
بندان  
و قهر  
بر این

تاریخ  
نیکی  
لی ویرا  
م بود  
یانت  
شاز  
ردو  
نارنج  
کذب  
غدا  
نیم  
و آنچه  
هم  
بندان  
و قهر  
بر این



تر است که بعضی آورده اند که داود علیه السلام بی اختیار نظر بر زن  
 او ریافت و از حسن و کجیب او از روی محبت و ارادت که صلاحی است را  
 با سینه بران بود از روی حکم سلطنت ویزا گفت اگر توانی ویر از بهر من بگذار  
 تا من ویر زن کنم و بعضی گفته اند که او ریافت و یوست داود علیه السلام بعد از آن  
 که وی طلب خطبه کرد و فرستاد و ویرا بخوست و حتمال بدین سبب بوی عتاب  
 کرد و هر یک از این دو صفتی که خصمان زده اند شباهت دارد خدا بداند که حقیقت  
 آن چیست علی ما از طریق علم دین دانسته ایم که یاد کردن این قصه بر آن وجه که قصاص  
 ایراد کرده اند روان باشد زیرا که حتمالی غیر آن از بهر دفع ظلم و رفع فساد و خلوت  
 فرستاده است و بندگزار فرموده که متابعت ایشان کنند و گفتار و کردار ایشان  
 پیشوای خود سازند چون امثال این در حق ایشان روا دارند این قول مفضی  
 شود و یا آنچه خلاف این معانی باشد در حق تعالی هر آنچه فرماید خیر حق محض و عدل  
 صرف نباشد پس لازم آید که حتمالی خلق را مطلقا فرماید که پیروی ایشان کنند  
 از آنچه منافی حق بود و مخالف عدل معصوم و انیم الامم است و این را  
 گفته است که نظر اقتضای آن میکنند که تاکید و وجوب عصمت در حق انبیاء علیهم  
 افزون از آنست که در حق طاغیر زیرا که خلق متابعت انبیاء را مویز و متابعت  
 طاغیر را مویز نیستند و عجب از جاهلی که چنین سخن را بر سماع عوام مسلمانان شنید  
 آخر اگر معرفت بر مراتب انبیاء ندارد و حقی معرفت ایشان از اصول دین است

فادانست  
 ان العصمت  
 واجب علی حق  
 و ان کسب  
 واجب ان کسب  
 معصوم  
 و ان کسب انبیا  
 منزه است  
 از کسب  
 ان کسب انبیا  
 منزه است  
 از کسب  
 ان کسب انبیا  
 منزه است  
 از کسب

ان کسب انبیا  
 منزه است  
 از کسب  
 ان کسب انبیا  
 منزه است  
 از کسب  
 ان کسب انبیا  
 منزه است  
 از کسب  
 ان کسب انبیا  
 منزه است  
 از کسب



والمؤمنون هم الذين آمنوا بالله ورسوله  
والمؤمنات هم الذين آمنوا بالله ورسوله  
والمؤمنون هم الذين آمنوا بالله ورسوله  
والمؤمنون هم الذين آمنوا بالله ورسوله

والمؤمنون هم الذين آمنوا بالله ورسوله

والمؤمنون هم الذين آمنوا بالله ورسوله

والمؤمنون هم الذين آمنوا بالله ورسوله

والمؤمنون هم الذين آمنوا بالله ورسوله

والمؤمنون هم الذين آمنوا بالله ورسوله

والمؤمنون هم الذين آمنوا بالله ورسوله

والمؤمنون هم الذين آمنوا بالله ورسوله

والمؤمنون هم الذين آمنوا بالله ورسوله

والمؤمنون هم الذين آمنوا بالله ورسوله

والمؤمنون هم الذين آمنوا بالله ورسوله

نشانه است اینفرومایه از علم شرع نشانی است که اگر کسی چنین حال از مسلمانان  
تجاه کارند از مومنی پرپیژگار به بیند و بداند و پرا باز گفت آنرا و انباشد و اگر باز  
گوید غیبت و عیب باشد و بعد از آن کتب بدتر و ناپسندیده تر چون در آنچه میدانند  
از احاد مسلمانان حال نیست و در آنچه نداند و انکار از انبیاء علیهم السلام چیزی  
نمیگوید بجز آنکه با او بیگانه می باشد اعاذنا الله عن ذلك بعصمت  
و توفیقیه و اما آنچه در ترویج زینب یاد کرده اند از همه نازیبار است یعنی رسول  
صلی الله علیه و سلم بروی انظار افتاد و علاقه اند روی پیدا شد و این دروغ محض  
و بیستان صریح است و هرگز هیچ ناقل که بتقلوی که پیش اعتمادی باشد یا هیچ  
راوی که بروایت وی اعتمادی تواند بود و آنرا یاد نکرده است و در آنچه باز می  
است از کتب عظامی همانم که در تاریخ زمان رسول صلی الله علیه و سلم و در کتب  
احوال وی و سیر صحابه ساخته اند هرگز ذکر آن نیافتیم و آنچه در کتب احادیث مذکور  
است آنست که رسول صلی الله علیه و سلم زینب رضی الله عنہا را از به زینب عاتق  
رضی الله عنہا که ویرانه پسری پذیرفته بود و ویرانه زینب محمدی گفتند زینب  
و زینب با اولیای او راضی نبودند زیرا که زینب از موالی بود و زینب زنی بود که شرف  
داشت و دختر عمه پیغمبر بود صلی الله علیه و سلم و عرب خاصه از شرف موالی  
بموالی تنگ داشتند خداست تعالی آیه فرستاد که و ما کان ابو من و کان

و مراد از او هر چه  
و نشود که چون  
بفرموده خدا  
به سپید فیه بود  
اقتضا چنانکه  
آسان گردان  
و سایر بدنامی  
ندیدند که  
از صحبت آن  
طبع میسر نشد  
بودن سپهر  
زینب زنی  
ویران طاق  
یعنی که زنی  
علیه السلام  
تو از پوست  
از طلاق زنی

منه اذا قضی الله ورسوله امران یكون لهما من امرهما

والمؤمنون هم الذين آمنوا بالله ورسوله

فصل اول در بیان فضیلت زینب و برادر زینب و مراد از مومن زینب یعنی ایشان است

و مراد از مومن عبدالله مجتهد بود برادر زینب و مراد از مومن زینب یعنی ایشان است  
 و نسزد که چون خدا و رسول کاری باز گذارند ایشان بران نکرند ایشان را خشنود  
 بفرموده خدا و رسول کار کردند و زینب زنی پدید شد و این جا به لیت زن کسی را که  
 به پس پیوسته بود ندی بر خود حرام داشتندی همچون آن سپر خود و حکمت حق تعالی  
 اقتضا چنان کرد ایشان را از این عادت برزد آن کار بفعل رسول علیه السلام ایشان  
 آسان کرد اندوزن زید را بعد از مفارقت از زید حکم سماوی بزنی پیوسته شد  
 و سلم و بدنا مخالفت آن عادت بر صحابه آن شو و چه اگر رسول را صلوات الله علیه و سلم  
 ندیدندی که زن متبئی خود را زن کرد و جز این از آن در سینهای ایشان نبود و طبع ایشان  
 از صحبت آن زمان مستغفر بودی و کار زمان شوهری کاریست که بی میلند از خدا  
 طبع میسر نشود و حق تعالی پیوسته صلوات الله علیه و سلم خبر کرد که زینب آن تو خواهد  
 بودن پس گریستی از صحبت زینب در دل زید نیامد و بعد حضرت رسول گفت  
 زینب زن شریف است و زبان زینب خیسری گمانند صحبت و از آنجا  
 و بر اطلاق میدهم رسول علیه السلام زید را گفت زن خود را بیاوردند و زینب  
 یعنی که زن این بودی ظاهر اطلاق میدی حق تعالی بسبب آن گفتند رسول  
 علیه السلام صدا زد با وی عتاب کرد و گفت چیز که خدا تعالی از این بخواهد  
 تو آنرا بشنیدی میداری که از مردم میترسند این را بگویند که از وی ترسیدند  
 از اطلاق زید زینب و تزویج خود و بر احسان میکی از زینب این است که آن

رسول  
 باز  
 میدانند  
 حضرت  
 است  
 صفت  
 زینب  
 را  
 محض  
 با هیچ  
 رسیده  
 و در گذار  
 ایشان  
 در جارت  
 بود که شرف  
 میوه جلد  
 مرد و  
 نام

و مراد از مومن عبدالله مجتهد بود برادر زینب و مراد از مومن زینب یعنی ایشان است  
 و نسزد که چون خدا و رسول کاری باز گذارند ایشان بران نکرند ایشان را خشنود  
 بفرموده خدا و رسول کار کردند و زینب زنی پدید شد و این جا به لیت زن کسی را که  
 به پس پیوسته بود ندی بر خود حرام داشتندی همچون آن سپر خود و حکمت حق تعالی  
 اقتضا چنان کرد ایشان را از این عادت برزد آن کار بفعل رسول علیه السلام ایشان  
 آسان کرد اندوزن زید را بعد از مفارقت از زید حکم سماوی بزنی پیوسته شد  
 و سلم و بدنا مخالفت آن عادت بر صحابه آن شو و چه اگر رسول را صلوات الله علیه و سلم  
 ندیدندی که زن متبئی خود را زن کرد و جز این از آن در سینهای ایشان نبود و طبع ایشان  
 از صحبت آن زمان مستغفر بودی و کار زمان شوهری کاریست که بی میلند از خدا  
 طبع میسر نشود و حق تعالی پیوسته صلوات الله علیه و سلم خبر کرد که زینب آن تو خواهد  
 بودن پس گریستی از صحبت زینب در دل زید نیامد و بعد حضرت رسول گفت  
 زینب زن شریف است و زبان زینب خیسری گمانند صحبت و از آنجا  
 و بر اطلاق میدهم رسول علیه السلام زید را گفت زن خود را بیاوردند و زینب  
 یعنی که زن این بودی ظاهر اطلاق میدی حق تعالی بسبب آن گفتند رسول  
 علیه السلام صدا زد با وی عتاب کرد و گفت چیز که خدا تعالی از این بخواهد  
 تو آنرا بشنیدی میداری که از مردم میترسند این را بگویند که از وی ترسیدند  
 از اطلاق زید زینب و تزویج خود و بر احسان میکی از زینب این است که آن



چون این خبر شنیدند  
از غایت شادی بجهت  
شادمانی که در دل داشتند  
صدای رسول قوم گفتند  
که ای زینب زان حال عبادت  
و تقوی که در نهادت است  
چون از غایت شادی بجهت  
شادمانی که در دل داشتند  
صدای رسول قوم گفتند  
که ای زینب زان حال عبادت  
و تقوی که در نهادت است

و تو من غمزد  
و تابع تو  
از غمت علیکم  
و در تمام احوال  
و از او که در آن  
از غمت علیکم  
و در تمام احوال  
و از او که در آن

عَلَيْهَا وَأُولَئِكَ  
عَلَيْهَا وَأُولَئِكَ  
عَلَيْهَا وَأُولَئِكَ  
عَلَيْهَا وَأُولَئِكَ  
عَلَيْهَا وَأُولَئِكَ

که گویند زن پسر از آن کرده است بعد از آنکه می دانید با حکم کرده ایم که چنین خواهد بود  
و ترا از آن خبر دادیم و اذ تقول للذي انعم الله عليك وانعمت عليه  
امسك عليك زوجك واتق الله وتخفى و تفلسك ما الله  
مبدیه و تخشی الناس و الله احق بان تجتنبه پس حکمتی که درین حکم  
بود یاد کرده گفت چون زینب حاجت خود از وی باز گذارد یعنی ویرانبار زینب  
سبیل مانند زینب زنی بود اویم تبار مومنان جری نباشد از تزویج زان او  
خود چون او عیال حاجت خود از ایشان گذارده باشد یعنی طلاق داده باشد  
و عدت گذشته فلما قضی زید منها و طهر انس و جناها و در حدیث  
است که زینب رضی الله عنها بر زبان رسول علیه السلام فرمودی گفتند  
شمار ایدران بزنی پیغمبر دادند و فرمود خدا تعالی بوحی سماوی بوی داد و  
است که چون عدت زینب از زید رضی الله عنها بگذشت پیغمبر صلی الله  
علیه و سلم زید را گفت برو زینب بگو که پیغمبر خدا ترا ایام میکند این ترا سخنان  
زینب گفت من کاری ندارم که دستوری از خدا نخواهم یعنی بی سخنانم  
و بزخواست و در جان از رفتن و قرآن فرو نهاد فلما قضی زید منها  
و طهر انس و جناها پیغمبر صلی الله علیه و سلم برخواست و ایام زینب رفت  
بی آنکه دستوری خواهد در خانه رفت و وی سر برهنه بود و دستپوش بر سر آنگاه  
و گفت یا رسول الله یا خطبة و شاهدین پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت

و بعد از آنکه دستوری خواهد در خانه رفت و وی سر برهنه بود و دستپوش بر سر آنگاه و گفت یا رسول الله یا خطبة و شاهدین پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت

ترا خدایت  
بعد از پسران  
بجواب  
محمد  
و کار  
و بی  
بوی  
گفتند  
آن  
از عیال  
نظیر  
میر  
میر  
این

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
 وآله الطيبين الطاهرين  
 الذين هم خير البرية  
 والحمد لله رب العالمين

ترا خداستعالی بزنی بن داد جبرئیل کو اہست اللہ المزوج وجبرئیل الشاہد  
 بعد ازین حالت منافقان زبان پر پغیر دراز کردند و گفتند کہ خود میگوید کہ زمان  
 پس از شما بر شما حرام است زن کنید و زن سپر خود را زن کردند استعالی قرآن  
 بجواب فرودستاد کہ ما کار علی النبی من حرج تا اینجا کہ ما کان  
 محمد بالحدی من رجالکم و لکن رسول اللہ و خاتم النبیین  
 و کان اللہ بکل شیء علیا این قصہ بدستی بدین منوال بوده است و آنچه وضاحت  
 وی دینان در زبان مردم افکنده اند کہ نظر رسول صلی اللہ علیہ وسلم روی آمد و لشر  
 بوی متعلی شد و گفت سبحان اللہ مقلب القلوب شعبہ الیست از آنچه منافقان  
 گفتند در زمان رسول صلی اللہ علیہ وسلم و از جمله آن گفتہ است کہ نسبت واضح  
 آن باہل نفاق نزدیک تر است باہل ایمان و عجب آنکہ ببارین قصہ بعضی متاخران  
 از علما در فروع مذہب خود یاد کرده اند کہ ہر زن پغیر صلی اللہ علیہ وسلم را  
 نظر بر آمدی بر شوہر حرام شدی و این سخن در شرع از کتاب و سنت اصل  
 نیست و اگر کسی از اہل علم از امر رسدک مسایل شرعی کشیدہ است در آن  
 مصیب نبودہ است چون راہ قیاس درین صورت مسدود است و نقیضہ  
 درین موجود نیست و ہج ناقلاً از اسندی متصل یاد کردہ است از چہ در  
 بی ضرورتی چنین خطر اقدام توان نمودن آن فعل از قبیل نسبت کہ نسبت  
 آن بعدا است کہند بلکہ این از مقتضات زمانہ است کہ در حق خود امان

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
 وآله الطيبين الطاهرين  
 الذين هم خير البرية  
 والحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
 وآله الطيبين الطاهرين  
 الذين هم خير البرية  
 والحمد لله رب العالمين

باز از آنجا که در حدیث آمده است که هر که از آن بگذرد...

خود که دعا و غایت عملت اند تقریر کرده اند که چون نظر ایشان بر زنی آید بر شوهر او بود که ویر از بهر ایشان بگذارد و فلا جبر اهل الله عن الاسلام و اهله خیرا و از جمله آنچه دلالت میکند بر نفی نظر کردن رسول صلی الله علیه و سلم بنا محرم و پاکر نظروی از آنچه بخیانت مانند کی دارد اگر چه فی نفسه خیانت نباشد آنست که چون بکوهی مدتی سخن خون چید کس در مکة مباح کرد و فرمود که نیز اگر دست ایشان کعبه زده باشند ایشان را بکشند و از جمله یکی از ایشان عبداللہ ابن سعید ابی سرج بود که روز فتح مکة عثمان رضی الله عنه دست وی گرفت و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آورد و وی برادر رضاعی عثمان بود و چند کرة از پیغمبر صلی الله علیه و سلم درخواست که دست بوی دهد تا بیعت کند و رسول علیه السلام خاموش بود و بعد از چند نوبت بیعت او قبول کرد پس روی بسوی جمع کرد و گفت مرزایم این خاموش بودم که تا یکی از شما بر خیزد و کردنش نزد من از صحابه گفت یا رسول الله چرا چشم اشاره نکردی گفت نسزد هیچ پیغمبر را که نظروی متضرر خیانتی باشد

مکانی آن یکن له خانیة الاعین چون رسول صلی الله علیه و سلم اشاره بچشم و قضیه که امضای آن از روی مصالحت دین صواب نیست روان داشت و در حق خود آنرا از خیانت نظر شمرده چون از روی صورت بخیانت مشابهتی داشت مسلمانان را کی روا باشد که نظر بنا محرم بر آن صفت که یاد کرده اند در حق وی روا دارند و اگر گویند که بقصد بود پس

فانست و لم یکن یحیی با او مراد است در پیغمبر صلی الله علیه و سلم

در دل مؤثر از اختیار بود و من و سلم از هر بنا بغضوا و مراد آنست این مواضع مراد بدانرا عندا صغیر بود بر بر خیزد که گفته مسند علی ال

زعموا انهم كانوا على الهدى   
 وولوا الله ولدا   
 وولوا الله ولدا   
 وولوا الله ولدا   
 وولوا الله ولدا

۴۹   
 مومنین   
 وفضلها   
 وفضلها   
 وفضلها

در دل موثر آمد چرا عقاید ندارند که عصمت خدا بیهیچ حال ویرانام تر و قوی تر و خواتر  
 از اختیار وی بود و هر گشت و هر فعلی که از وی صادر شد عصمت حق در آن مقتدرن  
 بود و من بعد قرآن از طریق فهم اشارتی یافتیم نیز بهت نظر رسول صلی الله علیه  
 و سلم از هر نا پسندی بر خوبتر و جوی آن درین آیه است قل للمومنین  
 یغضوا من ابصارهم یعنی مومنان را بگو که از نظر استنبهای بعضی چشمها فرو خورند  
 و مراد آنست که دیده از آنچه نظر بر آن رو نیست بر هم نهند و خطاب در مثل  
 این مواضع اکثر و اغلب آنست که بظواهر یا پیغمبر است صلی الله علیه و سلم اگر چه  
 مراد بدان است بوده اند چنانکه لا تجعل مع الله الها اخر و چنانکه اما یبلغن  
 عندك الکبر احداهما و کلاهما ما انجا که رب ارحمهما امانیانی  
 صغیرا و نظائر این در قرآن افزون از آنست که با استشهاد شریعت افتد  
 و درین مواضع خطاب پیغمبر مکرر اندید که است بگو مومنان را تا چنین کنند تا استنباه  
 برخیزد که مراد و است یا است و که زنی حق و چنین نشینند و بدانند  
 که نفس وی در امر حق فرمان وی بود و خوا با روی سلطانی بوده و غیرین و در هر  
 مسخر و منقاد وی بود و جز بخیر و بر نفرمودی صلی الله علیه و سلم افضل صاحب  
 علی نبی مراد نبی الله از جمله آنچه اعتقاد و نباید و هست ازین باب ناله لغز  
 السلی است که در تفاسیر روایت از ایاد کرده اند و تا من این سخن  
 که صلی الله علیه و سلم نماز می کرده و در آن سخن خواند چون با خدا صلی الله علیه و سلم

مومنین   
 وفضلها   
 وفضلها   
 وفضلها   
 وفضلها

مومنین   
 وفضلها   
 وفضلها   
 وفضلها

والعزى ومناات الثالثه الاخرى شيطان و زربان او افكند  
 تلك العرائق العلق وان شفاعتهم لتتجى و این حدیث را هیچ امام  
 از ائمه حدیث بر علیه نقل کرده است و اگر آنها که نقل کرده اند  
 از سعید بن جبیر نقل کرده باشند و آن از ابن عباس و یا وی از سعید گفته است  
 لا اعلم الا من ابن عباس یعنی نمیدانم این حدیث را که سعید روایت کرده  
 است الا از ابن عباس و همچنین روایتی چنین قصصی را نتوان اثبات کردن با آنکه  
 از کسیانکه این حدیث را در تفاسیر از ایشان نقل کرده اند تا سعید جبیر کسیانی اند  
 که حال ایشان در عدالت دانسته نمیشود و اگر این حدیث نیز با سنادهای پسندیده  
 یافت شدی هم حجت را نشایستی زیرا که از جمله احادیث و احادیث واجب علمی  
 نمی باشد فکیف در آن سخن بسیار است و با چندین علمت منافی اصول دین است  
 چه روا باشد که رسول صلی الله علیه و سلم بد آنچه شیطان بر وی القا کند تلفظ کند و گفته  
 شیطان از اذون که جبهیل مبلغ آن باشد تمیز نکند خاصه در حالت نماز نگاه تلفظ  
 بکلماتیکه حاکم آن کفر است و فساد این اعتقاد در دین اسلام سخت ظاهر است  
 و برهان بطلان این قول بر سه موردی که فهمی دارد پوشیده نماند و اگر نیز از نقل و تنزیل  
 این حدیث از طریق نقل سخن باشد و عجب از ناقلان سلاه دل این چنین حدیثی را  
 در کتاب ایراد کنند و درین خللهها که در ضمن آنست چه از طریق دروغ و غیره  
 اندیشه نکرند و ندانند که حق تعالی در او ایضا می دارد که صاحب

این حدیث را در تفاسیر از ایشان نقل کرده اند تا سعید جبیر کسیانی اند که حال ایشان در عدالت دانسته نمیشود و اگر این حدیث نیز با سنادهای پسندیده یافت شدی هم حجت را نشایستی زیرا که از جمله احادیث و احادیث واجب علمی نمی باشد فکیف در آن سخن بسیار است و با چندین علمت منافی اصول دین است چه روا باشد که رسول صلی الله علیه و سلم بد آنچه شیطان بر وی القا کند تلفظ کند و گفته شیطان از اذون که جبهیل مبلغ آن باشد تمیز نکند خاصه در حالت نماز نگاه تلفظ بکلماتیکه حاکم آن کفر است و فساد این اعتقاد در دین اسلام سخت ظاهر است و برهان بطلان این قول بر سه موردی که فهمی دارد پوشیده نماند و اگر نیز از نقل و تنزیل این حدیث از طریق نقل سخن باشد و عجب از ناقلان سلاه دل این چنین حدیثی را در کتاب ایراد کنند و درین خللهها که در ضمن آنست چه از طریق دروغ و غیره اندیشه نکرند و ندانند که حق تعالی در او ایضا می دارد که صاحب

این حدیث را در تفاسیر از ایشان نقل کرده اند تا سعید جبیر کسیانی اند که حال ایشان در عدالت دانسته نمیشود و اگر این حدیث نیز با سنادهای پسندیده یافت شدی هم حجت را نشایستی زیرا که از جمله احادیث و احادیث واجب علمی نمی باشد فکیف در آن سخن بسیار است و با چندین علمت منافی اصول دین است چه روا باشد که رسول صلی الله علیه و سلم بد آنچه شیطان بر وی القا کند تلفظ کند و گفته شیطان از اذون که جبهیل مبلغ آن باشد تمیز نکند خاصه در حالت نماز نگاه تلفظ بکلماتیکه حاکم آن کفر است و فساد این اعتقاد در دین اسلام سخت ظاهر است و برهان بطلان این قول بر سه موردی که فهمی دارد پوشیده نماند و اگر نیز از نقل و تنزیل این حدیث از طریق نقل سخن باشد و عجب از ناقلان سلاه دل این چنین حدیثی را در کتاب ایراد کنند و درین خللهها که در ضمن آنست چه از طریق دروغ و غیره اندیشه نکرند و ندانند که حق تعالی در او ایضا می دارد که صاحب

این حدیث را در تفاسیر از ایشان نقل کرده اند تا سعید جبیر کسیانی اند که حال ایشان در عدالت دانسته نمیشود و اگر این حدیث نیز با سنادهای پسندیده یافت شدی هم حجت را نشایستی زیرا که از جمله احادیث و احادیث واجب علمی نمی باشد فکیف در آن سخن بسیار است و با چندین علمت منافی اصول دین است چه روا باشد که رسول صلی الله علیه و سلم بد آنچه شیطان بر وی القا کند تلفظ کند و گفته شیطان از اذون که جبهیل مبلغ آن باشد تمیز نکند خاصه در حالت نماز نگاه تلفظ بکلماتیکه حاکم آن کفر است و فساد این اعتقاد در دین اسلام سخت ظاهر است و برهان بطلان این قول بر سه موردی که فهمی دارد پوشیده نماند و اگر نیز از نقل و تنزیل این حدیث از طریق نقل سخن باشد و عجب از ناقلان سلاه دل این چنین حدیثی را در کتاب ایراد کنند و درین خللهها که در ضمن آنست چه از طریق دروغ و غیره اندیشه نکرند و ندانند که حق تعالی در او ایضا می دارد که صاحب

این حدیث را در تفاسیر از ایشان نقل کرده اند تا سعید جبیر کسیانی اند که حال ایشان در عدالت دانسته نمیشود و اگر این حدیث نیز با سنادهای پسندیده یافت شدی هم حجت را نشایستی زیرا که از جمله احادیث و احادیث واجب علمی نمی باشد فکیف در آن سخن بسیار است و با چندین علمت منافی اصول دین است چه روا باشد که رسول صلی الله علیه و سلم بد آنچه شیطان بر وی القا کند تلفظ کند و گفته شیطان از اذون که جبهیل مبلغ آن باشد تمیز نکند خاصه در حالت نماز نگاه تلفظ بکلماتیکه حاکم آن کفر است و فساد این اعتقاد در دین اسلام سخت ظاهر است و برهان بطلان این قول بر سه موردی که فهمی دارد پوشیده نماند و اگر نیز از نقل و تنزیل این حدیث از طریق نقل سخن باشد و عجب از ناقلان سلاه دل این چنین حدیثی را در کتاب ایراد کنند و درین خللهها که در ضمن آنست چه از طریق دروغ و غیره اندیشه نکرند و ندانند که حق تعالی در او ایضا می دارد که صاحب

این حدیث را در تفاسیر از ایشان نقل کرده اند تا سعید جبیر کسیانی اند که حال ایشان در عدالت دانسته نمیشود و اگر این حدیث نیز با سنادهای پسندیده یافت شدی هم حجت را نشایستی زیرا که از جمله احادیث و احادیث واجب علمی نمی باشد فکیف در آن سخن بسیار است و با چندین علمت منافی اصول دین است چه روا باشد که رسول صلی الله علیه و سلم بد آنچه شیطان بر وی القا کند تلفظ کند و گفته شیطان از اذون که جبهیل مبلغ آن باشد تمیز نکند خاصه در حالت نماز نگاه تلفظ بکلماتیکه حاکم آن کفر است و فساد این اعتقاد در دین اسلام سخت ظاهر است و برهان بطلان این قول بر سه موردی که فهمی دارد پوشیده نماند و اگر نیز از نقل و تنزیل این حدیث از طریق نقل سخن باشد و عجب از ناقلان سلاه دل این چنین حدیثی را در کتاب ایراد کنند و درین خللهها که در ضمن آنست چه از طریق دروغ و غیره اندیشه نکرند و ندانند که حق تعالی در او ایضا می دارد که صاحب

بشیر بن عبد الله عليه السلام انه لم يسمع من النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال ان الله خلق خلقا

وما عوى وما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى چگونه  
باشد که بعد از آن حال که آن سوره و در نماز باشد کلمات کفر زبان مبارک کشن مرد

و این نطق باشد تعالی الله عن ذلك وجل منسوب الرساله

عن مثل هذه العرائق و حدیث درست است که عبد الله بن عمر

رضی الله عنه گفت که هر چه از پیغمبر علیه السلام می شنیدم می نوشتم و از این

از آن نهی کردند و گفتند پیغمبر علیه السلام بشیر است در حال سخط و رضا  
گوید هر چه از وی بشنوی توان نوشت اشاره اینکه نیکان درین سخن این بود

است که بشیر چون چشم گیرد فتنه که سخنی بگوید که گفتنی نباشد پس چه در جمله اول

بشنوی منویس عبد الله این سخن را با رسول صلی الله علیه و آله و سلم باز گفت  
رسول علیه السلام فرمود که بنویس که بدان خدای که و آری جان محسن است که سخن

حق از آن بیرون نماند و اشاره بدان خود کرد که لفظ حدیث نیست

اكتب فوالذي نفس محمد بيده ما اخرج منه الا الحق و اشار

الفيه اثبات چنین حدیثی که درست نمیشود که چگونه است که از نقل کرده  
با وجود چنین حدیث درست مبین که رسول صلی الله علیه و آله و سلم خود در الزام

خبر داده است چگونه تواند کرد و اگر گویند که گوید که بسیار که این سخن آید و  
ان سلما من قبلك من رسول ولا نبی الا ما اوحى اليك من الروح السطواني

من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الله خلق خلقا  
وما عوى وما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى چگونه  
باشد که بعد از آن حال که آن سوره و در نماز باشد کلمات کفر زبان مبارک کشن مرد  
و این نطق باشد تعالی الله عن ذلك وجل منسوب الرساله  
عن مثل هذه العرائق و حدیث درست است که عبد الله بن عمر  
رضی الله عنه گفت که هر چه از پیغمبر علیه السلام می شنیدم می نوشتم و از این  
از آن نهی کردند و گفتند پیغمبر علیه السلام بشیر است در حال سخط و رضا  
گوید هر چه از وی بشنوی توان نوشت اشاره اینکه نیکان درین سخن این بود  
است که بشیر چون چشم گیرد فتنه که سخنی بگوید که گفتنی نباشد پس چه در جمله اول  
بشنوی منویس عبد الله این سخن را با رسول صلی الله علیه و آله و سلم باز گفت  
رسول علیه السلام فرمود که بنویس که بدان خدای که و آری جان محسن است که سخن  
حق از آن بیرون نماند و اشاره بدان خود کرد که لفظ حدیث نیست  
اكتب فوالذي نفس محمد بيده ما اخرج منه الا الحق و اشار  
الفيه اثبات چنین حدیثی که درست نمیشود که چگونه است که از نقل کرده  
با وجود چنین حدیث درست مبین که رسول صلی الله علیه و آله و سلم خود در الزام  
خبر داده است چگونه تواند کرد و اگر گویند که گوید که بسیار که این سخن آید و  
ان سلما من قبلك من رسول ولا نبی الا ما اوحى اليك من الروح السطواني

بشیر بن عبد الله عليه السلام انه لم يسمع من النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال ان الله خلق خلقا  
وما عوى وما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى چگونه  
باشد که بعد از آن حال که آن سوره و در نماز باشد کلمات کفر زبان مبارک کشن مرد  
و این نطق باشد تعالی الله عن ذلك وجل منسوب الرساله  
عن مثل هذه العرائق و حدیث درست است که عبد الله بن عمر  
رضی الله عنه گفت که هر چه از پیغمبر علیه السلام می شنیدم می نوشتم و از این  
از آن نهی کردند و گفتند پیغمبر علیه السلام بشیر است در حال سخط و رضا  
گوید هر چه از وی بشنوی توان نوشت اشاره اینکه نیکان درین سخن این بود  
است که بشیر چون چشم گیرد فتنه که سخنی بگوید که گفتنی نباشد پس چه در جمله اول  
بشنوی منویس عبد الله این سخن را با رسول صلی الله علیه و آله و سلم باز گفت  
رسول علیه السلام فرمود که بنویس که بدان خدای که و آری جان محسن است که سخن  
حق از آن بیرون نماند و اشاره بدان خود کرد که لفظ حدیث نیست  
اكتب فوالذي نفس محمد بيده ما اخرج منه الا الحق و اشار  
الفيه اثبات چنین حدیثی که درست نمیشود که چگونه است که از نقل کرده  
با وجود چنین حدیث درست مبین که رسول صلی الله علیه و آله و سلم خود در الزام  
خبر داده است چگونه تواند کرد و اگر گویند که گوید که بسیار که این سخن آید و  
ان سلما من قبلك من رسول ولا نبی الا ما اوحى اليك من الروح السطواني



فامتنه برین وجه تفسیر کرده اند جواب آنست که لفظ قرآن مجید نیست  
 از آنکه شیطان چیزی بر زبان رسول صلی الله علیه و آله وسلم کرده اگر چه امنت  
 بر تواتر تفسیر کفر معنی باشد که هیچ غیر بر سر مسل و غیر مسل پیش از تو بخلق  
 الا چون حکم و کتابی از آفتاب بر خلق خواندی نه شیطان در ان میان چیزی  
 افکنی کنون بر الفاظ و وجه تو اند بود یا از طریق لفظ یا از طریق معنی اگر  
 از طریق معنی باشد التامی می آن باشد که تا ویلات فاسده و تسویبات  
 نفسانی از زبان ایشان مشتبه گرداند و اگر از روی لفظ باشد القآن باشد که چه  
 که از آن بود بخود یا بر زبان او یا خود در آن میان افکن پس خدا تعالی گفته خود را  
 از آن بکار برد و گفته شیطان را چنانکه داند و اگر این آیه درین قضیه است حد  
 ناطقها اهل انبیا علیهم السلام و در جواب آنست که تاویل بدین وجه  
 که چون رسول صلی الله علیه و آله وسلم بدین موضوع رسید که افراتیم اللات و العزیز  
 و منات الثالثه لاشریک شیطان بر لغت وی بر خنجا را و از وی این که  
 بزواند شرکان چون شنیدند از الحجا که قسه زبیر ایشان بود گمان بردند که خوانند  
 این سخن از وی خوش نودند و این حدیث را مستدرک گردانیدند غیر صحیح  
 علیه و آله وسلم از آن کوفت تا طر شد خدا تعالی از بهر تسلی او این آیه فرستاد  
 و ما ارسلنا من قبلك من رسول و کاتبی الا یذکر ان حدیث  
 اصح دار برین وجه باید در آن تا منافی کتاب و سنت اصول دین نباشد

و منات الثالثه لاشریک شیطان بر لغت وی بر خنجا را و از وی این که  
 بزواند شرکان چون شنیدند از الحجا که قسه زبیر ایشان بود گمان بردند که خوانند  
 این سخن از وی خوش نودند و این حدیث را مستدرک گردانیدند غیر صحیح  
 علیه و آله وسلم از آن کوفت تا طر شد خدا تعالی از بهر تسلی او این آیه فرستاد  
 و ما ارسلنا من قبلك من رسول و کاتبی الا یذکر ان حدیث  
 اصح دار برین وجه باید در آن تا منافی کتاب و سنت اصول دین نباشد

و از آنکه شیطان چیزی بر زبان رسول صلی الله علیه و آله وسلم کرده اگر چه امنت  
 بر تواتر تفسیر کفر معنی باشد که هیچ غیر بر سر مسل و غیر مسل پیش از تو بخلق  
 الا چون حکم و کتابی از آفتاب بر خلق خواندی نه شیطان در ان میان چیزی  
 افکنی کنون بر الفاظ و وجه تو اند بود یا از طریق لفظ یا از طریق معنی اگر  
 از طریق معنی باشد التامی می آن باشد که تا ویلات فاسده و تسویبات  
 نفسانی از زبان ایشان مشتبه گرداند و اگر از روی لفظ باشد القآن باشد که چه  
 که از آن بود بخود یا بر زبان او یا خود در آن میان افکن پس خدا تعالی گفته خود را  
 از آن بکار برد و گفته شیطان را چنانکه داند و اگر این آیه درین قضیه است حد  
 ناطقها اهل انبیا علیهم السلام و در جواب آنست که تاویل بدین وجه  
 که چون رسول صلی الله علیه و آله وسلم بدین موضوع رسید که افراتیم اللات و العزیز  
 و منات الثالثه لاشریک شیطان بر لغت وی بر خنجا را و از وی این که  
 بزواند شرکان چون شنیدند از الحجا که قسه زبیر ایشان بود گمان بردند که خوانند  
 این سخن از وی خوش نودند و این حدیث را مستدرک گردانیدند غیر صحیح  
 علیه و آله وسلم از آن کوفت تا طر شد خدا تعالی از بهر تسلی او این آیه فرستاد  
 و ما ارسلنا من قبلك من رسول و کاتبی الا یذکر ان حدیث  
 اصح دار برین وجه باید در آن تا منافی کتاب و سنت اصول دین نباشد

و از آنکه شیطان چیزی بر زبان رسول صلی الله علیه و آله وسلم کرده اگر چه امنت  
 بر تواتر تفسیر کفر معنی باشد که هیچ غیر بر سر مسل و غیر مسل پیش از تو بخلق  
 الا چون حکم و کتابی از آفتاب بر خلق خواندی نه شیطان در ان میان چیزی  
 افکنی کنون بر الفاظ و وجه تو اند بود یا از طریق لفظ یا از طریق معنی اگر  
 از طریق معنی باشد التامی می آن باشد که تا ویلات فاسده و تسویبات  
 نفسانی از زبان ایشان مشتبه گرداند و اگر از روی لفظ باشد القآن باشد که چه  
 که از آن بود بخود یا بر زبان او یا خود در آن میان افکن پس خدا تعالی گفته خود را  
 از آن بکار برد و گفته شیطان را چنانکه داند و اگر این آیه درین قضیه است حد  
 ناطقها اهل انبیا علیهم السلام و در جواب آنست که تاویل بدین وجه  
 که چون رسول صلی الله علیه و آله وسلم بدین موضوع رسید که افراتیم اللات و العزیز  
 و منات الثالثه لاشریک شیطان بر لغت وی بر خنجا را و از وی این که  
 بزواند شرکان چون شنیدند از الحجا که قسه زبیر ایشان بود گمان بردند که خوانند  
 این سخن از وی خوش نودند و این حدیث را مستدرک گردانیدند غیر صحیح  
 علیه و آله وسلم از آن کوفت تا طر شد خدا تعالی از بهر تسلی او این آیه فرستاد  
 و ما ارسلنا من قبلك من رسول و کاتبی الا یذکر ان حدیث  
 اصح دار برین وجه باید در آن تا منافی کتاب و سنت اصول دین نباشد



صلوات بود آن است  
که کنایه بر او منزل  
نباشد و گویند  
رسول آن بود که  
در شدت بود بی دو  
زود بود بی آنکه  
که او از وی شد  
که در میان خواب  
در بر تقدیر بی خوابید  
که در بی خوابید  
که در بی خوابید  
که در بی خوابید  
که در بی خوابید

ایشان میگفتند که بیرون آمدن پیغمبر آخر الزمان از حرم که نزدیک سید و بقریب ایام  
ولادت و در ایام ولادت او نشانه های غریب و نادیده های عجیب ظاهر شد مثل  
پلاک اصحاب فیل و سنگ مانداختن مرغان و برده افتادن بتان که بگویی پرستید  
آنکه از او جوی ظاهر بود و بر زمین سر و رفتن آب بجز در ساه و افتادن شرفهای  
ایوان کسری و شنیدن آوازهایی دیدن خاص که نعت و صفت او از آن نهند  
میشد و اتفاق کاسبار که حادثه عظیم در عالم افتاده است که جنیان به انبیا  
از خبر آسمانی ممنوعند و غیر آن آیات و دلایل و بعد از دعوت معجزات بسیار  
بر دست و زبان وی ظاهر شد و از آنجمله شکافته شدن ماه بود بدو نیم و تسبیح  
کردن سنگریزه در کف وی و بیرون آمدن آب از میان انگشتانش بمقدار آنکه یک پهلوی  
و پانصد تن از صحابه از آن وضو ساختند و سیراب شدند و چهار پایان را آب دادند  
و بعد حاجت از آن برداشتنند و از آنجمله آنکه گردن چوبی بود که بوقت خطبه  
گردن پشت بدان باز میزد و چون منبر کردند و رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
انتقال کرد از آن ستون حقه و ال از آنجا آورد و از آنجمله افزونی طعام که از آن  
بود به برکت دعا او تا لشکر از آن کوفه رفتند و از آنجمله خبر دادن ذراع  
کو فند زهر آلوده و بر آن کف از آن کوفه در آن روز هم و از آنجمله خبر بود از خوابی  
که خوابید بود باز داد مثل آن که کسی در راه خدا خرج شود و چنان  
بود که وی گفت و سیرا تو را که گفت در راه حق می رود دست بر زمین کسر

در دست  
همه بار  
شعر و  
وسه  
کرده  
که قطع  
اجا  
که آنچه  
که  
که  
و  
که

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
صلوات الله علی سیدنا محمد  
و علی آله الطیبین الطاهرین  
الطاهرین الطاهرین  
الطاهرین الطاهرین  
الطاهرین الطاهرین  
الطاهرین الطاهرین



و در محاربت او مایه بائذل کردند و بجان خطر کردند تا بروی غالب آید و چون وی  
 ایشان را بدان میخواند که اگر راست میگویند سورتی مثل اینچنین آورده ام بار بار بخوان  
 سخن او که از میکردند و میگفتند که ای سحر است و این کذب است و اگر ایشان  
 توانستند که سورتی را بخنند که بدان مانند کی دارد و معارضه کنند بلکه آیتی را البته  
 از آن بجوابی دیگر رفتند و محتاج تلف مال و هلاک جان نبودند و تهاون در دفع  
 او بدین محبت نکردند و اگر در دفع او هیچ چیزی نامترازین نبود و آسان تر  
 از آن بودی که خطر مال و جان و ترک وطن و مفارقت زن و فرزند و چون معارضه  
 بلکه گفتند که سورتی مثل این نخواهم آوردن بران قاطع بود بر آنکه نتوانستند آوردند  
 و بعد از ایشان در هر قرن که گذشت این دین را خصمان بوده اند که علوم عربیت  
 دانستند و در بلاغت و فصاحت بجایش رسیده که صرف سخن بر ایشان آسان  
 از آن بود که بر او این نشان و یک را به مثل آن معارضه نتوانستند کردن و از اینجا  
 یقین شد که قرآن معجز است و اعجاز آن از چند وجه گفته اند که نقل آن از هر کسی  
 و ترجیح و جوی بر وجهی درین کتاب بجای ضرورت است با آنچه بتقدیم اولی ترا  
 و جمع میان آن واجب یاد کنیم و اول همه آنست که نظم سخن در قرآن بر وجهی است  
 که بیان جمله اصناف سخن نیست و در هیچ نوع از سخن عرب سخنی بر نورد و اینجا  
 قرآن یافت نشود و مثل آن گفته اند و هیچکس نبود از فصحا اهل دانش درین  
 زبان که چون این سخن را بشنیدند گواهی دادند که این سخن سخنی که از خلق مبعود

عالم گشته  
 و در این  
 م  
 و در  
 و در  
 و در

است  
 چنانکه  
 و در  
 از  
 لفظ  
 اح  
 این  
 موج  
 است  
 جمله  
 و در  
 از  
 که  
 کرده  
 معنی  
 مقام  
 سال  
 در

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
 وآله الطيبين الطاهرين  
 من غير باطلين  
 انما جعلنا القرآن ليظنه  
 من غير ان يظنوه  
 انما جعلنا القرآن ليظنه  
 من غير ان يظنوه

است غی مانند نوعی دیگر از معجزات در قرآن خبر است از چیزی نایاب بوده باشد  
 چنانکه لفظ نخل المسجد الحرام انشاء الله و چنانکه سبب نزول الجمع  
 ویولون الدین و چنانکه الم غلبت الروم الایه و چنانکه هو الذی  
 ارسل رسوله بالهدی و دین الحق  
 لیظهره علی الدین کلّه و چنانکه واذ یعدّ کواکبه  
 احدی الطایفتین انهنّ الکم و غیر  
 این از آیات بحمد الله تعالی بود که گفت و نوع دیگر آنست که معنی بسیار در  
 موجودی یاد کرده شده است و آنچه در این بران واقف نیستند و این معانی مستزاد  
 آنست که آنچه بر این واقف اند و بعضی از آنها را ملاف نقل کرده اند که گفت  
 جمله ستهار رسول صلی الله علیه و آله خبر است با قرآن این جمله در آن  
 و ادراک آن بحکم خبر بود صلی الله علیه و آله در آن جمله قرآن خبر است  
 تا از النوحه که اولی ذکر کردیم در ترتیب التفسیر من غیر این و هر یک از این خبر  
 که در قرآنست با تفسیر و معجزات علی الاطلاق و در معنی و لفظ موجود خبر بیان  
 کرده شد که دیگران بر مثل آن قادر نیستند پس این معجزات جمله قرآن از طریق  
 معنی معجزات از انوار که بعضی بود که مصدق بعضی است بر نوع از اخبار  
 مقارن و معاون نوع بعضی است و علمائی اند که آوردن قرآن رسول  
 صلی الله علیه و آله وسلم را بمعجزه و ولایت نامند و روشنی از آنست که از

و این از آیات بحمد الله تعالی بود که گفت و نوع دیگر آنست که معنی بسیار در  
 موجودی یاد کرده شده است و آنچه در این بران واقف نیستند و این معانی مستزاد  
 آنست که آنچه بر این واقف اند و بعضی از آنها را ملاف نقل کرده اند که گفت  
 جمله ستهار رسول صلی الله علیه و آله خبر است با قرآن این جمله در آن  
 و ادراک آن بحکم خبر بود صلی الله علیه و آله در آن جمله قرآن خبر است  
 تا از النوحه که اولی ذکر کردیم در ترتیب التفسیر من غیر این و هر یک از این خبر  
 که در قرآنست با تفسیر و معجزات علی الاطلاق و در معنی و لفظ موجود خبر بیان  
 کرده شد که دیگران بر مثل آن قادر نیستند پس این معجزات جمله قرآن از طریق  
 معنی معجزات از انوار که بعضی بود که مصدق بعضی است بر نوع از اخبار  
 مقارن و معاون نوع بعضی است و علمائی اند که آوردن قرآن رسول  
 صلی الله علیه و آله وسلم را بمعجزه و ولایت نامند و روشنی از آنست که از

و این از آیات بحمد الله تعالی بود که گفت و نوع دیگر آنست که معنی بسیار در  
 موجودی یاد کرده شده است و آنچه در این بران واقف نیستند و این معانی مستزاد  
 آنست که آنچه بر این واقف اند و بعضی از آنها را ملاف نقل کرده اند که گفت  
 جمله ستهار رسول صلی الله علیه و آله خبر است با قرآن این جمله در آن  
 و ادراک آن بحکم خبر بود صلی الله علیه و آله در آن جمله قرآن خبر است  
 تا از النوحه که اولی ذکر کردیم در ترتیب التفسیر من غیر این و هر یک از این خبر  
 که در قرآنست با تفسیر و معجزات علی الاطلاق و در معنی و لفظ موجود خبر بیان  
 کرده شد که دیگران بر مثل آن قادر نیستند پس این معجزات جمله قرآن از طریق  
 معنی معجزات از انوار که بعضی بود که مصدق بعضی است بر نوع از اخبار  
 مقارن و معاون نوع بعضی است و علمائی اند که آوردن قرآن رسول  
 صلی الله علیه و آله وسلم را بمعجزه و ولایت نامند و روشنی از آنست که از

کردن مرده زیرا که او بقومی آمد که اهل فصاحت و بلاغت بوده اند و صرف سخن  
 میدانستند و با قدرت ایشان در سخن از معارضه آنچه وی آورده بود عاجز شدند  
 و بقومی عیسی علیه السلام آمد که هرگز طمع نداشتند که مرده زنده تواند کرد و قریش  
 هرگز طمع نداشتند که سخنی باشد بلفظ ایشان که ایشان از معارضه آن عاجز  
 آیند پس عاجز شدند از آنچه از ایشان توقع نداشتند در دلالت روشن تر است  
 از آنچه پیش ایشان قدرت بر آن توقع نداشتند و حقیقتی مجزی مثل قرآن هیچ  
 پیغمبر ازیر که ایشان چون دعوت کردند بر پی آن معجز نمودندی بقای آن  
 معجزه چندان بودی که حجت بدان لازم گشتی پس داشته شدی و ذکر آن در میان  
 امتان ماندی و قرآن که نفس معجز است بعد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم در میان  
 امت محفوظ مانده است و چون دعوت او تاقیامت باقی است حجت او هم تا قیامت  
 باقی ماند و فنا خود بر آن روانیست و عجب تر از همه آنکه پیغمبر از اول دعوت  
 بودی رحمت و لا بد حجت غیر دعوت باشد پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم این  
 هر دو در یک چیز جمع شد قرآن از طریق معنی دعوت بود از آن جوهر که گفتیم معجز  
 حجت و دعوت است پس حجت او هم در نفس دعوی حاصل بود و بسنده است  
 این فضل شرف نفس دعوت حجت باشد و تاقیامت دعوت از حجت جدا نشود  
 و اگر کسی را از آنچه یاد کردیم نیک فهم زد و دلیل خواهد که اساس تر از این بضمهرش رسد  
 در حال رسول صلی الله علیه و آله و سلم اندیشه کند که وی در بدو حال عیسی بود

ز قوت  
 و زوار  
 وی گشت  
 با وی  
 آمد و  
 دینی ما  
 و در  
 او حال  
 او ش  
 از ریا  
 شرح  
 در خط  
 چو  
 و هم  
 و تقا  
 کرد  
 و لا

دسترسیم با او هم که بود و اول آنست که بینه بود و در هر دو عالم  
 نقل بکنند که روز قیامت بر او از آن  
 نقطه ایست که در این  
 نشان که در این  
 است از الوهیت  
 و نام از لطف می  
 است از الوهیت  
 و نام از لطف می

این فصل  
 در بیان  
 معجزات  
 و اقسام  
 آنست که  
 در این  
 کتاب  
 مذکور  
 است

منقول دشت که فرمان دهد و مردان از ابدان قهر کنند و نه مالی که در لهما بدان نفرسد  
 و نه وارث ملکی بود که مردم بطمع آن روزی ملک موروثی با وی برسد پیروی  
 وی کنند بکایتنها بود و در ویش و ضعیف حال و کسی چند درین وجه که او میگفت  
 با وی موافق نبودند تا ویرادرین نصرت کنند و وی با چنین حال چه عیب بر او  
 آید و ایشان بیکبارگی ربت پرستی مقیم و بر عادت جا بلیت معسر شدند  
 دینی با یکی ایشان از خون ریختن و عمارت کردن و استباحث نوبات و زنا کرد  
 و مردار خوردن بر یکدیگر بستم کردن باز پیدا شد و پاره رسوئی او میان آمد  
 او حال بر ایشان بیدار گشت و همه یکدل و یک زبان شدند و درین امر متفق و موافق  
 او شدند و همکارم اخلاق و محاسن افعال همه صوفی اخیسین شدند و  
 از ریاست مجاه و موافق طبعها از متابعت شمسوست جلایک انقضاء شد  
 شرع و مشقت درویشی سفارفت پس و عیال اختیار کردند و جانهای خود  
 در طلب نعمانی و بذل کردند بی غرض و نیوی که در آن حال متذکر ایشان شد  
 چون درین حال اندیشه کند بداند که چنین کار با اختیار عقل و تدبیر قوی دست  
 و هم قوه و سعی آدمی بدبخانرسد و این چیز است سمالی و ذراتی که چیزی علم  
 و تقدیر او نتواند بود و بی آنکه گسب در آن مد نظر باشد و توان برین چیزی است  
 کرد درین آیه که لو انفقتم ما فی الارض جمیعاً ما انفقتم بینکم شیئاً  
 و لکن الله الغنی بهم و ویراندیشد که رسالت حق است و در آن

لو انفقتم ما فی الارض جمیعاً ما انفقتم بینکم شیئاً  
 و لکن الله الغنی بهم و ویراندیشد که رسالت حق است و در آن  
 و در این آیه که لو انفقتم ما فی الارض جمیعاً ما انفقتم بینکم شیئاً  
 و لکن الله الغنی بهم و ویراندیشد که رسالت حق است و در آن

و در این آیه که لو انفقتم ما فی الارض جمیعاً ما انفقتم بینکم شیئاً  
 و لکن الله الغنی بهم و ویراندیشد که رسالت حق است و در آن



بیتش...  
و در میان قوم پروریده شده بود که اینک  
بیتش...  
و در میان قوم پروریده شده بود که اینک

امی بود نمیدانست نوشتن و خواندن و در میان قوم پروریده شده بود که اینک  
 نیز بدین صفت بودند و در شهری پرورش یافته بود که در آن جان عالم بود و باخبار  
 آستان گذشته و نه صاحب سخن که بخت و جدال خصم کند و نفاقش منی که از خود  
 وضع نهند و نه رسول صلی الله علیه و آله و سلم شهر دیگر سفر کرده بود عالم را بنوعی از  
 انواع علوم یافته و چون دعوی نبوت کرد از تورات و انجیل خبر باز میداد و از حال  
 انبیاء و امتان گذشته چنانکه بود با آنکه بیشتر آن از میان اسل کتاب رفته بود و آنچه  
 مانده بود بسیار از آن متبدل شده و بر اسل هر طری که مخالف او شدند چه آنها آورد  
 بر قانون راست اگر چه در میان جهان و عقای عالم پیشوایان و سخن دانان جمع  
 نقض یک از آن نه توانستند کرد و این دلیل روشنست بر آنکه این از نزد خدا  
 است و قرآن بدین منی اشارت کرد گفت اولم یکفیم انا انزلنا علیک  
 الکتاب بتل علیهم ان و ذلك ارحمة و ذکری لقوم یؤمنون  
**فصل چهارم در شرح ایمان بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم** ایمان آنکه  
 آن ایم است از منزهات او و ایمان بر رسول علیه السلام تصدیق است بدان  
 او و اعتراف بربان این ایمان هم معنی ایمان بخداست عال باز میگرد وزیر اگر ایمان  
 بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایمان بخداست ممکن نیاید چون اثبات کرد که او  
 فرستاده و خداست ضرورت فرستنده را اثبات کرده باشد و چون بر سالت  
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد بیاعتنا او طهر شد زیرا که قبول

امرونی از  
رسول ص  
وقول  
در هر چه  
تا آنچه در  
که تصدیق  
بخلق  
و تصدیق  
علو  
بعثت  
است  
یا قومه  
در زهر  
بو و اما  
باید خب  
از تو  
صدا  
قوم ما

و در میان اینان  
انصاف و در سند و اسرار  
بلاغت و اطوار انصاف  
اینان مطلق نیست  
سوره در باره قرآن ازین  
طلبیده و اینست  
و در میان اینان  
جمعیت  
بیتش...  
و در میان اینان  
بیتش...  
و در میان اینان  
بیتش...

بیتش...  
و در میان اینان  
بیتش...  
و در میان اینان  
بیتش...

وَلَا تُطِيعُوا أَهْلَ الْبَيْتِ إِذْ يَخْتَصِمُونَ  
 وَفِي آيَةِ الْبَيْتِ عَمَلٌ وَفِي آيَةِ الْبَيْتِ عَمَلٌ وَفِي آيَةِ الْبَيْتِ عَمَلٌ

امر و نهی از رسول صلی الله علیه و آله و سلم قبول است از خدای و ازین است که اهل است  
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم اطاعت خدا و مخالفت رسول مخالفت خداست  
 و قول مجمل در ایمان بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم آنست که تصدیق او کند  
 در هر چه گوید چنانچه میگوید و از تفصیل است که دانستن آن ضرورت است  
 تا آنچه در مجمل بدان ایمان آورده باشد و مفصل خلاف آن نکند و از آنچه آنست  
 که تصدیق او کند در آنچه خداستعالی و پروردگار فرستاده است که میگوید و آنچه  
 بخلق میرساند رسالت خداست که میگوید یک کار که در یک کار دیگر  
 و تصدیق وی کند در آنچه وی فرستاده خداست بر جن و انس پس اگر فرمود که گفت  
 بَعِثْتُ إِلَى الْأَسْوَدِ وَالْأَحْمَرِ بَعْنِي جِبْرِيلُ وَالنَّبِيُّ فِيهِ مَاءٌ مِنْ عَيْنِي  
 است و از آنچه این آیه است اذ صرنا اليك نفرا من الجن و این آیه که  
 يَا قَوْمِ اجيبوا داعي الله وامنوا به جنبا من غير ان يشركوا بالله  
 در زیر جاوش شده است و آن فرستادن رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
 بود و اهل ایشان میدانستند و در زیر میفرستند تا با اهل مخالفت حال و حال ایشان  
 با پیغمبر گردانید اذ صرنا اليك نفرا من الجن و اهل ایشان بدو را شنیدند و از ایشان  
 از تو اشارت بدان است که اگر خود آید که حاضر تو شوند تو را شنیدند و از ایشان  
 صراف من بودم و چون قرآن بشنیدند با میان جنیان رفتند و گفتند  
 قوم ما خواندند بخدای را با پیغمبر کن ای رسول را و بوی ایمان آورید و این

تصدیق او کند  
 در هر چه گوید  
 چنانچه میگوید  
 و از تفصیل است  
 که دانستن آن  
 ضرورت است  
 تا آنچه در مجمل  
 بدان ایمان  
 آورده باشد  
 و مفصل خلاف  
 آن نکند  
 و از آنچه آنست  
 که تصدیق او  
 کند در آنچه  
 خداستعالی  
 و پروردگار  
 فرستاده است  
 که میگوید  
 و آنچه بخلق  
 میرساند  
 رسالت خداست  
 که میگوید  
 یک کار که  
 در یک کار  
 دیگر

لایح  
 از خود  
 مال  
 دو آنچه  
 ورد  
 مع  
 و خدا  
 عليك  
 منون  
 بر که ایمان  
 بر رسالت  
 زیرا که قبول

دلیل قاطع روشن است بر آنچه رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرستاده خدا بود که  
 نیز پیش از وی از بنی آدم هیچ پیغمبر بر اقصای زمین نفرستاده الا سلیمان  
 علیه السلام و آنچه در قرآنست که انما سمعنا کتابا انزلنا من بعد موسی  
 دلیل است بر ایمان ایشان بر سالت موسی زیرا که موسی معجوت بود بر ایشان  
 و ایمان با موسی علیه السلام اقتضای آن نکند که موسی را فرستاده باشد و آنچه در تفاسیر  
 در بیان این آیه می آورند که دعوت عیسی بر ایشان رسیده بود و با خود قبول نکرده  
 بودند سخن است از ظن از یقین و علت آن ایشان تورات یاد کردند و انجیل یاد  
 کردند آنست که سلیمان در یک ابتدای اسراییل بعد از موسی پیش از عیسی کتاب  
 ایشان تورات بود و حکم از آن میکردند و چون سلیمان معجوت بود بدینسان تورات  
 از وی قبول کرده بودند و بران ملزم بودند و بعد از سلیمان علیه السلام هیچ پیغمبر  
 بدیشان نیامده بود تا بعثت رسول صلی الله علیه و آله وسلم ازین جهت تخصیص  
 ذکر موسی علیه السلام کردند و اگر کسی سوال کند که بنیان پیش از سلیمان علیه السلام  
 بامر و نهی مخاطب نبودند گوئیم مخاطب بودند آنچه امر و نهی و وعده و وعید بود پیش از  
 آدم علیه السلام بر سالت فرشتگان بدیشان رسانیده شد پس در بیان این کتاب علیه السلام  
 بر سالت وی تجدید دعوت برت و الله اعلم و اگر کسی صفت از بنی آدم را بجهنمیان را  
 از دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم شنید کند ایمان او بر سالت محمد رسول الله  
 صلی الله علیه و آله وسلم درست نباشد احتمال در اول دعوت فرموده ویرا که قوم خود

انما سمعنا کتابا  
 سلیمان  
 علیه السلام  
 فرستاده شده  
 و در  
 قرآن  
 است  
 که  
 انما  
 سمعنا  
 کتابا  
 انزلنا  
 من  
 بعد  
 موسی

انبیاء را  
 و خورشید  
 گفت  
 و آگاهی  
 الاله  
 من  
 قوم او از  
 الاله  
 اظهار  
 زبان  
 اندک  
 و تورات  
 و لغت  
 علیه السلام  
 بود و چون  
 زبان  
 از لغت  
 و بدین  
 گفت

وَمَا نَزَّلْنَا مِنْ سَمَاءٍ مَاءً مَلِيحًا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَنَّ اللَّهَ مُخِيبٌ الْعَاصِينَ

چون ایشان خود یعنی پیش از بجای خوان چون دعوت او میان قوم او ظاهر شد  
 گفت این سران توفیق شده ایم ما اهل که را با آنکه در حوالی که اند یعنی عربیم کنی  
 و آنکه ای دبی کنی پس مود که بحکم درمانت فرستاده ایم که وما ارسلناک  
 الا کافه للناس بشیرا و نذیرا و آنچه در قرآن است وما ارسلنا  
 من رسول الا بلسان قومیه یعنی هیچ پیغمبر را نفرستاده ایم الا بزبان  
 قوم او از آن لازم نیاید که پیغمبر اصل الله علیه و آله و سلم عرب فرستاده بودند و بلسان  
 الا بلسان قومیه مراد از این قوم آنان بودند که پیغمبر ایشان بود و در میان ایشان  
 اظهار دعوت کرد و این دلیل نشود بر آنکه ویرانگی دیگر از قبیل وی نباشند و هم  
 زبان وی نه صاف دعوت وی نفرستاده باشند و اگر گویند مراد از این قوم اهل  
 اند گوئیم که موسی علیه السلام فرستاده خدا بود بنی اسرائیل و زبان او عبری بود  
 و تورات بدین زبان بود و اگر از بنی اسرائیل معنی زبان عرب پرورد شده بود  
 و لغت عبری نداشتند بدین علت از دعوت موسی بیرون نبودند و پیغمبر  
 علیه السلام همچنین فرستاده خدای بود بنی اسرائیل و در زمان او زبان ایشان عبری  
 بود و چون روم را دعوت کرد بدین زبان کرد و آنچه بدین لغت فرود آمد بود و در میان  
 زبان سریانی نمیدانستند و عیسی علیه السلام نه یونانی میدانست و نه لغت دیگر  
 از لغتها رومیان و آنکه میدانستند شریعت او را زبان روم میان میکردند  
 و بدین علت رومیان از دعوت او بیرون نبودند و پیغمبر اصل الله علیه و آله و سلم را

افضلیت اخلاص  
 است علیه السلام  
 بود از آن آری  
 و جنابان و غیر آن  
 از انبیا علیهم السلام  
 جن و انس معبود نشدند  
 و در میان ایشان  
 که از زبان او  
 و در میان رومیان  
 که از زبان او  
 و در میان سریانیان  
 که از زبان او  
 و در میان یونانیان  
 که از زبان او  
 و در میان عبریانیان  
 که از زبان او  
 و در میان رومیان  
 که از زبان او  
 و در میان سریانیان  
 که از زبان او  
 و در میان یونانیان  
 که از زبان او  
 و در میان عبریانیان  
 که از زبان او

وَمَا نَزَّلْنَا مِنْ سَمَاءٍ مَاءً مَلِيحًا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَنَّ اللَّهَ مُخِيبٌ الْعَاصِينَ

وَمَا نَزَّلْنَا مِنْ سَمَاءٍ مَاءً مَلِيحًا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَنَّ اللَّهَ مُخِيبٌ الْعَاصِينَ

در بیان... اینجمله... در بیان...

و این کتاب است که در آن آمده است...

از خدای مخلق رسانید یاد کرد این قرآن همین حی کرده است تا شما که حاضران و غایبان  
منید بدان انداز کنم و آنگاه که این قرآن بر ایشان رسد و اوحی الیه هذا القرآن  
لانذرکم به و من بلغ و هیچ مسلمان خود درین شکستن نباشد اما از ندیقان که  
در میان مسلمانان انکار رسالت او نیارند کردن از برای گمراه کردن جاهلان عوام  
سخنان چنین بطریق مناظره در گوش ایشان افکنند و گویند خدا میگوید و ما را رسالت  
من رسول الالبلسان قومه آنکه فارسی نمیدانست چگونه پیغمبر فارسی زبانان  
باشد جوابش جز از شمشیر نیست گفتیم و دیگر آنکه گوئیم چون مسلم میدانند که وی رسول  
است خدای تعالی را در سوان خدا بود بعرب ضرورت شد در هر چه وی گفته است  
تصدیق باید کردن زیرا که بر فرستاده خدا روان باشد که دروغ بر خدا گوید و او گفته است  
که خدای عزوجل و انزل فرستاده و بهر که دعوت من بوی سدا از ایشان دورست است  
که رسول صلی الله علیه و آله و سلم نجاشی حبشی رضی الله عنه نامه نوشت بدین  
خودش دعوت کرد و وی اجابت کرد و بهتر قیل ز روی و کسرانی فارسی نامه نوشت  
و بدین خودشان خوانند و دعوت کرد و هیچ یکی از آنها عرب نبودند و او نبود وی که  
پیغمبری بی امر خدا قومی را بدین خود دعوت کردی و از آنجا آنست که تصدیق وی  
کنند که بعد از وی هیچ نبی نباشد مرسلا و نه غیر مرسلا و مراد از خاتم النبیین آنست که نبوت  
میر که نبوت با مدن و تمام شد یا بمعنی آنکه خدا تعالی پیغمبر را بوی ختم کرد و ختم  
خدای حکم است بد آنچه از آن بخوابد کرد و ایندن چنانکه ختم الله علی قلوبهم

گفتند  
ختم بدان  
سود  
توان گفت  
بسیار  
تمام شد  
و بعد از  
من  
رویه  
و بر  
نسخه  
یا  
و دیگر  
و دیگر  
اینست که احتیاج بانها در کتاب خدا است و اینها که آنهاست بی اسرار و این شیخی قوم که اینها را نوشتند و اینها را نوشتند و اینها را نوشتند

است اما التفکر  
بعد از صدیق و من  
بلغ و در انظار میبینم  
قرآن بدو رسد از عرب  
و علم و حسن و انساب مفضل  
و در انظار دیده هرگز از آن  
بدر رسیده حضرت پیغمبر  
علیه السلام پیغمبر او است  
و از آنجا است که چون  
تظنی فرموده که من بلغ القرآن  
و از آنجا است که چون  
علی السلام از آنجا است  
که چون از آنجا است  
ختم الله علی قلوبهم  
و اینها را نوشتند  
و اینها را نوشتند  
و اینها را نوشتند

در این کتاب است که در حدیث آمده است که هر کس که از این کتاب بخواند...

۹۵

و کتب معتبره

گفت بر دل‌های کافران مهر نهاد یعنی حکم کرد که ایشان بر کز ایمان نیارند و ختم ترا  
 ختم بدان معنی گویند که با خرسید گویند قرآن را ختم کردم یعنی با خسر قرآن رسیدم و تا از آن  
 سورتی بآیتی باقی باشد تو آن ختمت که ختم کردم و اگر بدین وجه گویند که آخر انبیاء است  
 توان گفت اما معنی بر اصل لغت مستقیم آنست که پیش ازین گفتیم و احادیث  
 بسیار از رسول صلی الله علیه و آله و سلم درست شده است که نبوت آمدن او  
 تمام شد و بعد از وی دیگری نباشد و از آن احادیث یکی را معنی آنست که در آمدت  
 من نزدیک کسی جلال کذاب باشد که هر یک از ایشان دعوی کنند که من پیام  
 بعد از من می‌آیم و نباشد سیکو بی امتی در جالون کذابون و بیبا  
 من قلین کلام بزعم انان نبی و انه کاتبی بعد از او هر چه روایت  
 کرده است و در دیگر حدیث بعقل گفت رضی الله عنه چون بجزای تو بود می‌رفت  
 و بر او درینه میزد داشت او می‌گفت که مرا باز بیاور و گوید کان می‌گفت  
 از منی کسی که از من بمنزلت مارون باشی از موسی الا انست که بعد از من  
 نیست اما ترضی از من کون منی بمنزله هارون من  
 موسی الا انه کاتبی بعد از خود و قاصر روایت کرده است و در حدیث  
 دیگر گفت که مرا و قیامت را همچنان فرستاده اند که این دو اشارت به روز قیامت  
 سبزه و میانه کرد یعنی همچنان که میان این دو انگشت پنج انگشت دیگر است میان  
 من و قیامت پنج نبی دیگر نیست و نباشد و دعوت من با قیامت همچنانست

در این کتاب است که در حدیث آمده است که هر کس که از این کتاب بخواند...

در این کتاب است که در حدیث آمده است که هر کس که از این کتاب بخواند...

اعلیٰ الذین ۹۶ از طاعت و عبادت و اصل و جسم و روح و باطن و ظواهر و احوال و باطنی و بیرونی و غیره

بنا بر قول صاحب بن ابی عمیر علیه السلام را والد است  
و جنتی را که در کتب معتبره است  
که در کتب معتبره است  
از این بیان تو فهمیدی  
بوده و حکم و جنتی است  
و این از احوال است  
این از احوال است  
بنا بر قول صاحب بن ابی عمیر علیه السلام را والد است  
و جنتی را که در کتب معتبره است  
که در کتب معتبره است  
از این بیان تو فهمیدی  
بوده و حکم و جنتی است  
و این از احوال است  
این از احوال است

بُعِثْتُ اَنَا وَالشَّاعَةِ كَمَا تَنْبَغِي وَاشَارَ بِاصْبِعِي السَّبَابَةِ وَالْوَسْطَى  
جابر الصاری رضی اللہ عنہ روایت کرده است در روایات و احادیث و بیابان  
افزون از آنست که بر توان شمرند چون ازین طریق ثابت شد که بعد از وی  
هیچ نبی نباشد ضرورت رسول هم نباشد زیرا که هیچ رسول نباشد که نبی نباشد  
چون نبوت نفی کرد رسالت بطریق اولی منقح باشد پیش از آمدن رسول ما  
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم زبان انبیای پیشین که وصف پیغمبر کرده اند گفته شد  
که محمد آخر انبیاست و اهل کتاب از کفر و حسد پوشیدگی میداشند و آنانکه از علمای  
ایشان در او بین اسلام آمدند جمله متفق الکلمه بودند و ویرا هم بران صفت یافتند  
که در تورات و انجیل خوانده اند و در کتب انبیایمه یاد کرده اند که در کتب انبیای  
مذکور است که محمد صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم خاتم انبیاست و بعد از وی هیچ نبی  
نباشد و دعوت او قیامت باقی باشد و گروهی از یهودان دعوی میکردند که ما نیز  
آن پیروی نمیکیم که از موسی ما رسید است که وی گفت تا آسمان و زمین قائم است  
درین مقام است و اگر راست گفتند مراد همان دین است که او دیگر پیغمبران دعوت  
خلق بدان کردند توحید و تنزیه و وعده وعید و بعثت و نشر که همه بران متفق  
بودند و اختلاف دران بر و انبوهند آنچه نسخ و تبدیل دران رو است از شرایع  
و این معنی خود در قرآن موجود است در این آیه که شرع لکم من الدین ما وصی  
به نوحا و الذی وحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی

و این معنی خود در قرآن موجود است در این آیه که شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا و الذی وحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی

و این معنی خود در قرآن موجود است در این آیه که شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا و الذی وحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی

لمحو  
باب  
شذ  
ل  
بشد  
لما  
شذ  
انبیا  
ج نبی  
که ما از به  
مایم است  
بر این دعوت  
تشفیق  
ششیع  
سکوی  
چشم و مو

وعيسى ان اقبوه الدين ولا تشقروا فيه و بجز انبیا این سوره در میان  
اسلامیان روشن تر از انست که از ان کشف بیان حاجت افتد اما اینمقد  
از قرآن از ترس آن یاد کردیم که مباد از نذقی جاسل را در شهری اندازد و بسیار  
باشد که ظاهر نبارند کردن و بدین طریقه های پای در نهند که خدای بر همه چیز  
قادر است کسی قدرت را منکر نیست اما چون خدایتعالی اینجوری خبر دهد که  
چنین خواهد بود یا نخواهد بود چیزی چنان نباشد که خدای از ان خبر دهد و خدا  
خبر داد که بعد از وی نبی دیگر نباشد و منکر این سوره کسی تواند بود که اسلام از زوت او  
معتقد نباشد که اگر رسالت او معترف بودی برادر هر چه از ان خبر دادی صدق  
دانستی و بهمان جهت که از طریق تو از رسالت او پیش از ان مابدان است شده  
است این نیز درست شد که وی باز بسین سفر پیر است در زمان او قیامت  
بعد از وی هیچ نبی نباشد و هر که درین شبک است در ان شبک است  
و آنکه گوید بعد ازین نبی دیگر نباشد یا خواهد بود و آنکه گوید که مگر  
دارد که باشد کافر است اینست شرط درستی ایمان کلمات انبیا مجتهد طحطا  
علیه و علیه و سلم و زیاده و از آنچه باید دانستن و در ان معتقد بودن است  
که رسول صلی الله علیه و آله و سلم هرگز برین قوم خود نبوده و نه خدایتعالی در ان  
کتاب پیشته بود که جز خدای دیگر پرستد و همیشه از کفر است و هم بود و در نظر  
انبیا همین اعتقاد دارد و همه از انچه از خدای بخوانی میساینند از دروغ و خطا

و انبیا که از انچه از خدای بخوانی میساینند از دروغ و خطا  
و انبیا که از انچه از خدای بخوانی میساینند از دروغ و خطا  
و انبیا که از انچه از خدای بخوانی میساینند از دروغ و خطا  
و انبیا که از انچه از خدای بخوانی میساینند از دروغ و خطا  
و انبیا که از انچه از خدای بخوانی میساینند از دروغ و خطا  
و انبیا که از انچه از خدای بخوانی میساینند از دروغ و خطا  
و انبیا که از انچه از خدای بخوانی میساینند از دروغ و خطا  
و انبیا که از انچه از خدای بخوانی میساینند از دروغ و خطا  
و انبیا که از انچه از خدای بخوانی میساینند از دروغ و خطا  
و انبیا که از انچه از خدای بخوانی میساینند از دروغ و خطا



بهیچ حال مصوم بودند و اگر یکی از ایشان در زمان نبوت گناهی رفته یا از منیای  
 ان بر طریق خطا و سهو و زلت و نسیان باو ایستاد در آن زبکدارند بلکه چون  
 دستند بر فوران باز آیند زلت آدم علیه السلام هم ازین نوع بود و آنچه  
 خدا آسمان فرمود که و عاصی آدم ربه فغوی از ان چه فهم کند که اگر  
 عهد فراموش کرده بود نسبت با حال و نسیان بود و کبیر از انبیا و انبیا  
 و آنچه از برادران یوسف علیهم السلام وجود پیش از نبوت بود و آنچه از قومی باز  
 میگویند که یغیر صلی الله علیه و آله و سلم پیش از نبوت بر دین قوم خود بود آن  
 حالت است چه در حدیث دست آمده است که چون بنا کعبه میکردند و قشر  
 سنگ بدوش میکشیدند باس مرگفت ای پسر برادر تو نیز از ارازمیان باز کن  
 و بر دوشش جمع کن تا از سنگ زده نشود گفت من نیز چنین کردم درین بودم  
 که شخصی فرا آمد و بعضی دست به بلوی من زد و گفت تو فعل چنین میکنی  
 تو اقتدا نمیکردی من بهوش شدم چون بهوش باز آدم مرا میگفتند ترا  
 چه شد و من میگفتم از من کو پس کسی که خدا شکار کشف و تیرجات طغوی  
 زبکدار و بران تادیب کند و از ان نکاب دارد چگونه از کفرش نکندارد و اگر  
 کسی بخدیش بر مطعم رضی الله عنه برین سخن اعتراض کند و آن حدیث نیست  
 اتذرایت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و هو علی  
 دین قومه یعنی یغیر دیدم و بر دین قوم خود بود جواب آنست که مراد

و بعضی آدم صوم  
 و نسیان کرد آدم علیه السلام  
 ربه فغوی از ان چه فهم کند که اگر  
 عهد فراموش کرده بود نسبت با حال و نسیان بود و کبیر از انبیا و انبیا  
 و آنچه از برادران یوسف علیهم السلام وجود پیش از نبوت بود و آنچه از قومی باز  
 میگویند که یغیر صلی الله علیه و آله و سلم پیش از نبوت بر دین قوم خود بود آن  
 حالت است که در حدیث دست آمده است که چون بنا کعبه میکردند و قشر  
 سنگ بدوش میکشیدند باس مرگفت ای پسر برادر تو نیز از ارازمیان باز کن  
 و بر دوشش جمع کن تا از سنگ زده نشود گفت من نیز چنین کردم درین بودم  
 که شخصی فرا آمد و بعضی دست به بلوی من زد و گفت تو فعل چنین میکنی  
 تو اقتدا نمیکردی من بهوش شدم چون بهوش باز آدم مرا میگفتند ترا  
 چه شد و من میگفتم از من کو پس کسی که خدا شکار کشف و تیرجات طغوی  
 زبکدار و بران تادیب کند و از ان نکاب دارد چگونه از کفرش نکندارد و اگر  
 کسی بخدیش بر مطعم رضی الله عنه برین سخن اعتراض کند و آن حدیث نیست  
 اتذرایت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و هو علی  
 دین قومه یعنی یغیر دیدم و بر دین قوم خود بود جواب آنست که مراد

از دین  
 بهای عیله  
 جاهلیت  
 بعد از آنکه  
 بعرفات  
 عروج  
 از وی یک  
 ازین حدیث  
 بعرفات  
 وقت حج  
 آمد پس چون  
 ابراهیم بود  
 و اساس  
 بودند و حا  
 افکنده درین  
 از ویل تا  
 که خدای گفته

و بعضی آدم صوم و نسیان کرد آدم علیه السلام ربه فغوی از ان چه فهم کند که اگر عهد فراموش کرده بود نسبت با حال و نسیان بود و کبیر از انبیا و انبیا و آنچه از برادران یوسف علیهم السلام وجود پیش از نبوت بود و آنچه از قومی باز میگویند که یغیر صلی الله علیه و آله و سلم پیش از نبوت بر دین قوم خود بود آن حالت است که در حدیث دست آمده است که چون بنا کعبه میکردند و قشر سنگ بدوش میکشیدند باس مرگفت ای پسر برادر تو نیز از ارازمیان باز کن و بر دوشش جمع کن تا از سنگ زده نشود گفت من نیز چنین کردم درین بودم که شخصی فرا آمد و بعضی دست به بلوی من زد و گفت تو فعل چنین میکنی تو اقتدا نمیکردی من بهوش شدم چون بهوش باز آدم مرا میگفتند ترا چه شد و من میگفتم از من کو پس کسی که خدا شکار کشف و تیرجات طغوی زبکدار و بران تادیب کند و از ان نکاب دارد چگونه از کفرش نکندارد و اگر کسی بخدیش بر مطعم رضی الله عنه برین سخن اعتراض کند و آن حدیث نیست اتذرایت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و هو علی دین قومه یعنی یغیر دیدم و بر دین قوم خود بود جواب آنست که مراد

عقوبت بن ابی طالب  
 ۹۹ جیبست قرآن  
 معنی نبوت از انسانی از انبیا است  
 از انبیا و اولادش که نبوت  
 از انبیا و اولادش که نبوت  
 از انبیا و اولادش که نبوت

از دین در مقام آنست که دینی در میان قریش باقی مانده بود از ملت ابراهیم و آری  
 سماعین علیها السلام چون مناسک و مناکح و بیوع و امثال آن از شرک و احکام  
 جاهلیت و دلیل این تاویل هم در متن این حدیث یافتیم و آن باقی حدیث است  
 بعد ازینکه وهو علی دین قومه میگردد وهو یصفی علی بعیر له  
 بعرفات من بین قومه حتی یدفع معهم توفیقاً من الله  
 عز و جلاله یعنی ویرا دیدم در وقف عرفات بزشتی از میان قوم خود بجز  
 از وی دیگر از قوم وی برین نیافتم و این توفیق بود از خدای عز و جل هم  
 ازین حدیث روشن شد که عصمت حق ویرا نگذاشت از آنکه در کفر  
 بعرفات موافقت قوم خود کند زیرا که آن خلاف ملت ابراهیم بود و ازین جهت  
 وقف حج از حرم بیرون نمی آمدند و رسول الله صلی الله علیه و آله در صحیحین  
 آمد پس چون خداستعالی ویرا از ان نگاه داشت که درین یک عمل خلاف شرک  
 ابراهیم بود موافقت ایشان کند چگونگی را بود که در آنجا خلاف حج بود  
 و اساس توحید بدان منتقص شود موافقت قوم خود کند و قوم و مشرک  
 بودند و حدیث جاری که یاد کردیم در بنای کعبه چون از انبیا بیان کردیم  
 آنکه در بنای بسنده است و حدیث صحیح است و آنچه در این حدیث است  
 از دلیل تاویل همچنین باریستی کرد تا بخلاف اصول دین بود و آنچه بر اهل  
 که خدای گفت تو نمیدانستی که کتاب چه با و ایوان چه در آنست اندک

معنی  
 چون  
 آنچه  
 به آنچه  
 انباشت  
 وی باز  
 و آن  
 و قریش  
 با بزرگ  
 بین بودم  
 یکی خط  
 منذر  
 از دو اگر  
 شایسته  
 علی  
 است که  
 بیستی

برون با ایمان باشد  
 خاندان وی با حق  
 از انبیا و اولادش  
 از انبیا و اولادش  
 از انبیا و اولادش  
 از انبیا و اولادش  
 از انبیا و اولادش  
 از انبیا و اولادش  
 از انبیا و اولادش  
 از انبیا و اولادش  
 از انبیا و اولادش

حجی از انبیا و اولادش

بسم الله الرحمن الرحيم  
 ما الكذاب ولا الايمان وزا ضال بافت وراست نمود و وجد  
 ضد الايمان و از او جوکت نیز از انکه ایشان فهم کرده اند و چندان  
 باه کنیم که اگر گویم خطاب با پیغمبر خدا علیه وآله و سلم در قرآن بر سه وجه  
 یافته می شود یکی خطاب با وی باشد و مراد وی باشد و دیگری آنکه خطاب  
 با وی باشد و مراد وی با او است وی و یکی آنکه خطاب با وی باشد و مراد  
 باشد و اینها است قدری ما الکتاب و وجدك ضالک غیر  
 از اینست که خطاب با وی است و در از ان مشبه چنانکه با وی گفت در وید  
 کلوی و بشیران باز من استن بالانسان نیکاروی فلا نقل لهم الف  
 و کاشفها و قال الهما فو که می معلوم است که اگر خطاب با غیر است  
 مراد از او است از آنکه در از آنجا که در پیروان او مانده بودند و دیگر آنکه  
 ما کنت قدس ما الکتاب و یکی الايمان یعنی نمیدانست که کتاب  
 چه باشد یعنی حکم کتاب از حکام او و نه این است شعبا ایمان و شرایع انجیل آنکه  
 بر یوسیان که در زمین است و اگر در این شرایع است اگر و وجدك ضالک  
 یعنی از معانی شریعت و اواب است و او را ایمان راه نمود و دیگر آنکه چون  
 عرب یکی را بیلک نزدیک باشد گویند وجدته هالکای یعنی تو بضال  
 نزدیک بود و چنانکه گفت و لو لا از ثبتتک لندک کت ترکس اللهم  
 شد اقله لا و بعضی گفته اند و وجدك ضالک یعنی بین قوم ضال  
 است و بعضی گفته اند و وجدك ضالک یعنی بین قوم ضال

ما الکتاب و لا الايمان وزا ضال بافت وراست نمود و وجد  
 ضد الايمان و از او جوکت نیز از انکه ایشان فهم کرده اند و چندان  
 باه کنیم که اگر گویم خطاب با پیغمبر خدا علیه وآله و سلم در قرآن بر سه وجه  
 یافته می شود یکی خطاب با وی باشد و مراد وی باشد و دیگری آنکه خطاب  
 با وی باشد و مراد وی با او است وی و یکی آنکه خطاب با وی باشد و مراد  
 باشد و اینها است قدری ما الکتاب و وجدك ضالک غیر  
 از اینست که خطاب با وی است و در از ان مشبه چنانکه با وی گفت در وید  
 کلوی و بشیران باز من استن بالانسان نیکاروی فلا نقل لهم الف  
 و کاشفها و قال الهما فو که می معلوم است که اگر خطاب با غیر است  
 مراد از او است از آنکه در از آنجا که در پیروان او مانده بودند و دیگر آنکه  
 ما کنت قدس ما الکتاب و یکی الايمان یعنی نمیدانست که کتاب  
 چه باشد یعنی حکم کتاب از حکام او و نه این است شعبا ایمان و شرایع انجیل آنکه  
 بر یوسیان که در زمین است و اگر در این شرایع است اگر و وجدك ضالک  
 یعنی از معانی شریعت و اواب است و او را ایمان راه نمود و دیگر آنکه چون  
 عرب یکی را بیلک نزدیک باشد گویند وجدته هالکای یعنی تو بضال  
 نزدیک بود و چنانکه گفت و لو لا از ثبتتک لندک کت ترکس اللهم  
 شد اقله لا و بعضی گفته اند و وجدك ضالک یعنی بین قوم ضال  
 است و بعضی گفته اند و وجدك ضالک یعنی بین قوم ضال

بسم الله الرحمن الرحيم  
 ما الکتاب و لا الايمان وزا ضال بافت وراست نمود و وجد  
 ضد الايمان و از او جوکت نیز از انکه ایشان فهم کرده اند و چندان  
 باه کنیم که اگر گویم خطاب با پیغمبر خدا علیه وآله و سلم در قرآن بر سه وجه  
 یافته می شود یکی خطاب با وی باشد و مراد وی باشد و دیگری آنکه خطاب  
 با وی باشد و مراد وی با او است وی و یکی آنکه خطاب با وی باشد و مراد  
 باشد و اینها است قدری ما الکتاب و وجدك ضالک غیر  
 از اینست که خطاب با وی است و در از ان مشبه چنانکه با وی گفت در وید  
 کلوی و بشیران باز من استن بالانسان نیکاروی فلا نقل لهم الف  
 و کاشفها و قال الهما فو که می معلوم است که اگر خطاب با غیر است  
 مراد از او است از آنکه در از آنجا که در پیروان او مانده بودند و دیگر آنکه  
 ما کنت قدس ما الکتاب و یکی الايمان یعنی نمیدانست که کتاب  
 چه باشد یعنی حکم کتاب از حکام او و نه این است شعبا ایمان و شرایع انجیل آنکه  
 بر یوسیان که در زمین است و اگر در این شرایع است اگر و وجدك ضالک  
 یعنی از معانی شریعت و اواب است و او را ایمان راه نمود و دیگر آنکه چون  
 عرب یکی را بیلک نزدیک باشد گویند وجدته هالکای یعنی تو بضال  
 نزدیک بود و چنانکه گفت و لو لا از ثبتتک لندک کت ترکس اللهم  
 شد اقله لا و بعضی گفته اند و وجدك ضالک یعنی بین قوم ضال  
 است و بعضی گفته اند و وجدك ضالک یعنی بین قوم ضال

دوجه دیگر از  
 بگردد که این  
 از ضلال انجیل  
 عمل الله علیه  
 نیست که آن  
 بر قرآن بود  
 و بعضی هم  
 بر مرز از او  
 و در حدیث  
 قول کند  
 و این دلیل  
 که رسالت  
 کرده بود  
 با بعضی  
 و اینها  
 این کتاب  
 باشد

فقد انزلت علينا الكتاب في ليلة القدر ليلة القدر ليلة القدر ليلة القدر

ووجه دیگر آنست که ضلال در اندک گویند و در بسیار گویند و آنکس را که بیشتر از راه  
گردد که يَضِلُّ عَنِ الطَّرِيقِ و آنکس که ده و سبک باشد پیر گویند و مراد  
از ضلال اینجا آنست که اول یاد کردیم و الله اعلم و اذا انجزت انست که از نزد  
صلی الله علیه و آله و سلم بهتر و فاضل تر جملة انبیاست و دلیل اینست که  
بست که انا لسید ولد ادم و لا شریع معاوم است که در زمان آدم  
پیغمبران بوده اند فاضل تر از آدم و آنان اولوا العزم الله نوح و ابراهیم و موسی  
و عیسی چون درست شد به حدیث که وی فاضل تر و بهتر از ایشان است  
بهتر از آدم باشد دلیل برین آنست ادم و من دونه و آنست که  
در حدیث دیگر گفت من اول شفیع ششم در روز قیامت و اولی که  
قبول کند این حدیث درست است و علامه شیخ ابودریس بر این حدیث  
این حدیث را در فضیلت او و بر خالف از انسان این حدیث را  
که است او تر و بهر سازمان سند بر آن بزرگوار  
که بزرگوار این در صالحات مانند کار است او است بزرگوار  
شخصی الشارح که در این موضوع که تفاوت تر بین انسان  
و دیگر انسان است و این است که بزرگوار  
این حدیث را در فضیلت او و بر خالف از انسان  
که بزرگوار این در صالحات مانند کار است او است بزرگوار  
شخصی الشارح که در این موضوع که تفاوت تر بین انسان  
و دیگر انسان است و این است که بزرگوار

و وجه دیگر آنست که ضلال در اندک گویند و در بسیار گویند و آنکس را که بیشتر از راه  
گردد که يَضِلُّ عَنِ الطَّرِيقِ و آنکس که ده و سبک باشد پیر گویند و مراد  
از ضلال اینجا آنست که اول یاد کردیم و الله اعلم و اذا انجزت انست که از نزد  
صلی الله علیه و آله و سلم بهتر و فاضل تر جملة انبیاست و دلیل اینست که  
بست که انا لسید ولد ادم و لا شریع معاوم است که در زمان آدم  
پیغمبران بوده اند فاضل تر از آدم و آنان اولوا العزم الله نوح و ابراهیم و موسی  
و عیسی چون درست شد به حدیث که وی فاضل تر و بهتر از ایشان است  
بهتر از آدم باشد دلیل برین آنست ادم و من دونه و آنست که  
در حدیث دیگر گفت من اول شفیع ششم در روز قیامت و اولی که  
قبول کند این حدیث درست است و علامه شیخ ابودریس بر این حدیث  
این حدیث را در فضیلت او و بر خالف از انسان این حدیث را  
که است او تر و بهر سازمان سند بر آن بزرگوار  
که بزرگوار این در صالحات مانند کار است او است بزرگوار  
شخصی الشارح که در این موضوع که تفاوت تر بین انسان  
و دیگر انسان است و این است که بزرگوار  
این حدیث را در فضیلت او و بر خالف از انسان  
که است او تر و بهر سازمان سند بر آن بزرگوار  
که بزرگوار این در صالحات مانند کار است او است بزرگوار  
شخصی الشارح که در این موضوع که تفاوت تر بین انسان  
و دیگر انسان است و این است که بزرگوار

و وجه دیگر آنست که ضلال در اندک گویند و در بسیار گویند و آنکس را که بیشتر از راه  
گردد که يَضِلُّ عَنِ الطَّرِيقِ و آنکس که ده و سبک باشد پیر گویند و مراد  
از ضلال اینجا آنست که اول یاد کردیم و الله اعلم و اذا انجزت انست که از نزد  
صلی الله علیه و آله و سلم بهتر و فاضل تر جملة انبیاست و دلیل اینست که  
بست که انا لسید ولد ادم و لا شریع معاوم است که در زمان آدم  
پیغمبران بوده اند فاضل تر از آدم و آنان اولوا العزم الله نوح و ابراهیم و موسی  
و عیسی چون درست شد به حدیث که وی فاضل تر و بهتر از ایشان است  
بهتر از آدم باشد دلیل برین آنست ادم و من دونه و آنست که  
در حدیث دیگر گفت من اول شفیع ششم در روز قیامت و اولی که  
قبول کند این حدیث درست است و علامه شیخ ابودریس بر این حدیث  
این حدیث را در فضیلت او و بر خالف از انسان این حدیث را  
که است او تر و بهر سازمان سند بر آن بزرگوار  
که بزرگوار این در صالحات مانند کار است او است بزرگوار  
شخصی الشارح که در این موضوع که تفاوت تر بین انسان  
و دیگر انسان است و این است که بزرگوار

دست از ۱۰۲  
دست از ۱۰۲  
دست از ۱۰۲  
دست از ۱۰۲  
دست از ۱۰۲  
دست از ۱۰۲  
دست از ۱۰۲  
دست از ۱۰۲  
دست از ۱۰۲  
دست از ۱۰۲

باید که در این کتاب  
باید که در این کتاب  
باید که در این کتاب  
باید که در این کتاب  
باید که در این کتاب  
باید که در این کتاب  
باید که در این کتاب  
باید که در این کتاب  
باید که در این کتاب  
باید که در این کتاب

تتمت که بیان میاید کردن تا شش و پنجاه و دو روز و در هر روز یک مرتبه از این دعا بخواند و آنست که حدیثی  
چندست که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون یکسری رسد که علم بیان و  
تقریر معانی نهشته باشد کماکان برد که در تفضیل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
بر جملة انبیاء شریفین است و بحمد الله هیچ شبهتی نیست میان آن حدیث  
و دیگر احادیث تفضیل جمع میاید کردن در معنی تا عوام را از آن شبهتی نشیند  
و از آن احادیث یکی آنست که لا تخایر و ابین الا انبیا یعنی میان انبیا مخایره  
نکنید و مخایره آن باشد که یکی گوید فلان سغیر از فلان بهتر و دیگری بصد او گوید فلان  
خیر چون میان اهل دولت مختلف باشد هر یک در نقص آن دیگر گویند  
و این کفر باشد و اگر در میان مسلمانان با از طریق مناظره و خصم کشی تفضیل  
این یکی بر وجهی گفته شود که در آن تحقیر آن دیگر باشد و این کفرست یا لفظ خدا  
و رسول را برای خود معارضه کند و این کفر است و بهر حال از سه قسم بیرون  
نباشد اما در کتاب و سنت روشن باشد که کدام عقل فاضل و اختلاف در  
نوع خود و نباشد و اما در کتاب و سنت از اصل یافته نشود در آن سخن گفتن خود  
روان باشد زیرا که در آن ضرورتی نیست و اما در کتاب و سنت از ایسانی باشد  
پوشیده و این نیز همه کس را روا نباشد که در آن سخن گویند پس سغیر نیمی از برای یکی  
از این معانی کرده است که یاد کردیم و آنچه از آن جمله است که از او کتاب یاد سنت  
بیان پوشیده است آنکه از علم نصیبی تمام دارند ایشانرا از آنست که از طریق تفضیل که

که خدای  
و دلیل  
از آن  
این حدیث  
و این وقت  
بجدا نکند  
که کتب  
گفتنی  
آن بود  
به تفسیر  
این  
خود  
علیه  
گفت  
باشد  
و او  
آورد  
ص

باید که در این کتاب  
باید که در این کتاب  
باید که در این کتاب  
باید که در این کتاب  
باید که در این کتاب  
باید که در این کتاب  
باید که در این کتاب  
باید که در این کتاب  
باید که در این کتاب  
باید که در این کتاب

عقبات الهمم  
 ۱۰۲  
 فصل فی فضائل بعض ائمتنا  
 بعض ائمتنا

عقبات الهمم

بعض ائمتنا

بعض ائمتنا

بعض ائمتنا

بعض ائمتنا

بعض ائمتنا

بعض ائمتنا

کفرای گفته است تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض از آنجن  
 و دلیل روشن کنند تا حتی آن کتب فاضل تر است بر قدر فضل او نگاه دارد و این نوع از  
 ازان انواع است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ازان نمی کرده است و یکی دیگر  
 این حدیث که تفضلونی علی موسی یعنی ما را موسی تفضل پیش  
 و این وقتی گفته است که مسلمانان شایسته بر روی جهودی زیاده وی گفت  
 بخدا شکرمی را بر همه خلق تفضل نهاد و از همه بزرگتر این هم از انسان است  
 که بتجلی غیبت او بتوانستی بود که بجانی رسیدی که هر یک پیغمبرین و نگارانشان  
 گفتن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از برای این نبی فرمود و مراد از آن تفضل  
 آن بود که شانه خود تفضل من را موسی نمید تفضل است که نمای حال  
 به تفضل من ترا شود و در حدیث دیگر است که لا تجید و لم یعلی  
 ابدا هم این خبر من را بر ابراهیم مکنید و وجه آن میسست که شما از  
 خود بجز مکنید و رو باشد که این را از طریق تو واضح گفته باشد از برای آنکه  
 علیه السلام بدید بهتر او بود و حدیثی درین باب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 گفت یا خیر البریه لفت ذلك ابراهیم شاید که آن هم از برای  
 باشد و جمال دارد که ابراهیم را علیه السلام بدین نام خوانده باشد که در حدیث  
 و در شارت کرده باشد که آن ابراهیم بود که بدین نام مشهور است و در حدیث  
 آوردند در او ان بعد ابراهیم هیچ موجد نبود در زمین جز او

بعض ائمتنا

کسیکه از باب اول...  
گفت چون...  
موسی را...  
آن شو...  
ریسان...  
علیه و آله...  
جن و انس...  
و اول...  
بدان...  
تفضیل...  
ان...  
و مراد...  
در خاطر...  
خدا...  
قوم...  
و را...  
است...

ویرا خلیل خود خواند و خیر البریه هم ازین وجه باشد و این همچنان باشد که اگر گفته بودی  
با خلیل الله پیغمبر گفستی ذلک ابراهیم یعنی این اسم علم وی شده است و آنچه پیغمبر  
هم خلیل الله بود و در خود گفت و لکن صلاح حکم خلیل الله و برین تاویل خلیل  
بود نسبت با انبیا که پیش از وی بودند یا انبیا که در زمان او بودند و این همچنان باشد  
که آنچه بنام گفستی رضی الله عنهما که تو را رضی یعنی که سیده زنان عالم باشی گفت پس  
مریم کجاست گفت آن سیده زنان عالم خود است و سیده زنان عالم در خود  
و دلیل برین تاویل آنست که بریه خلقست که خدایتعالی ایشانرا آفریده است و بریه  
معنی ابراهیم را نیز البریه گفت نسبت با ایشان که آفریده شده بودند نسبت با ایشان  
که هنوز ایشانرا آفریده بود و مراد برین احادیث و در آنچه ازین بابست تاویل  
رو نموده است سخت مستقیم و انانیت که تویم تواند بود که چون رسول الله صل  
علیه و آله و سلم آن حدیث گفت بنور و تحیر و تفضیل در حال خود واقف شده  
بود و اگر نیز امارات آن میدید و میدانست امر قطعی در آن بجز سیده بود  
درین توقف فرموده چون صحابه درین نام هنوز از وی قول شنیدند بودند  
ایشانرا نهی کرد که برای خود و این سخن نگویند و اما حدیث دیگر که اول من بکسی  
یوم القیامه ابراهیم یعنی اول کسیکه در قیامت جامه درو پوشانند ابراهیم  
باشد سبب آنست و الله اعلم اول کسیکه در دنیا ویرا بر خدا برهنه کردند ابراهیم  
بود علیه السلام چون نامشتر می گفتند و مستمالی ویرا بر سبب کفایت کرد که اول است

و بعضی بالکلیه از این بود که...  
ایشان بابت نام...  
و بعضی بالکلیه از این بود که...  
ایشان بابت نام...  
و بعضی بالکلیه از این بود که...  
ایشان بابت نام...  
و بعضی بالکلیه از این بود که...  
ایشان بابت نام...  
و بعضی بالکلیه از این بود که...  
ایشان بابت نام...

عاشقانه کلامی که در این کتاب است ...

لیکن از باب بیست در پوشدا و باشد و این تمجید است که در حدیث ...  
گفت چون خلائق بهوش شوند اول کسیکه بهوشن باز آید من باشم چون سر بر در ...  
موسی را بدیم ایستاده جانب عرش گرفته ندانم که خود بهوش نشده است بوضوح ...  
آن بهوشی که او را بود بجانب طویر یا خود پیش از من بهوشن باز آمده است انوار ...  
که ایشان بیک فضیلت از بهر این علت که گفته شد بدین برودند رسول الله صلی ...  
علیه وآله وسلم باصعاف آن بر ایشان سبق برده است چنانکه بر رسالت عجم ...  
جبر و انس و دوام دعوت تا قیامت و بقاء معجزه با دعوت و اول از آنکه از قبر برخیزد ...  
اول از همه شفاعت کردن و اول از همه در مشیت رفتن و غیر این فضایل که وی ...  
بدان مخصوص است و معلوم است آنکه به فضیلت سابق باشد به آنکه بیک ...  
فضیلت سابق باشد و اما حدیثی در حدیثی که در حدیثان در قول ...  
انا خیر من یونس یعنی من است و کسی که او بدین از یونس است ...  
و مراد از انا خیر من یونس نفس کوبیده این است یعنی روانه کرد که ...  
در خاطر باشد که وی به از یونس است و از آن بونس را یاد کرد و چون حدیث که ...  
خدا استگار قرآن پیغمبر گفت که تو همچنان باش که یونس بود که نجات ...  
قوم خود مستجاب بود و چون تو به ایشان قبول کردی و من غلبت ایشان ...  
ویرا حشم گرفت و اینجا جانی آن بود که سیدان اول است اما آنکه وی ...  
است زیرا که مان و جان از برای خدای میکند و بر آنچه بوی سزا است

عاشقانه کلامی که در این کتاب است ...  
عاشقانه کلامی که در این کتاب است ...  
عاشقانه کلامی که در این کتاب است ...

عاشقانه کلامی که در این کتاب است ...  
عاشقانه کلامی که در این کتاب است ...  
عاشقانه کلامی که در این کتاب است ...

عاشقانه کلامی که در این کتاب است ...  
عاشقانه کلامی که در این کتاب است ...  
عاشقانه کلامی که در این کتاب است ...



و مصیبت میسریند و این ضلالت تمام باشد کسی را که گمان افتد که وی در خصلتی از خصایص  
 خیر تاثر از سغیری باشد یا حال روحش در نظرش محقر نماید و این هم ضلالت باشد  
 پس تا ویست را در تعظیم انبیا و دفع کفایت شیطان این حدیث فرمود اگر برادر رسول  
 صلی الله علیه و آله و سلم نفس خود بوده است که نشاید گفتن من باریونم هم از نظر  
 نواضع با و از آن وجه که است از آنچه در قرآن از یونس باز گفته از یونس چیزی در دل  
 نیارند که بقصصانی باز کرده و منصب رسالت بزرگتر از است که نه بجز است  
 و این نظر کند سخن گوید و بران وجههای دیگر که اول یاد کردیم عمل توان کرد و الله  
 اعلم و از آن جمله آنست که اعتقاد دارد که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچ حق  
 پوشیده نداشت و از هیچ باطن خاموش نشد بلکه بیان حق کرد و بیان باطل  
 باطل اما مجهول که علماء نیستند و اما مفصل که عموم است در نیت و از آن جمله آنست که  
 اعتقاد دارد که آنچه وی گفت خاصه من است جز از وی دیگر از انباشد زیرا که هر چه  
 از بهر دیگری روادارند آن خاصه نباشد و خاصیت رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم بر سه مرتبه ثابت یافته است و یکی خاصیت نسبت با جملة خلایق و آن  
 مقام محمود است که روز قیامت بدان رسد و حدیث است که گفت  
 لا یقوم له احد غیره یعنی غیر من دیگری با آن مقام نرسد و دوم خاصیت  
 نسبت با جملة بنی آدم مثل قیام دعوت و حجت باینک دیگر با قیام الساعة  
 سیوم خاصیت نسبت با امت مثل آنکه زن و یراحلان بود در یک نکاح

و در این حدیث آمده است که هر که در حق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شک کند  
 خداوند او را در روز قیامت در جهنم اندازد و این حدیث در صحیحین و  
 دیگر کتب معتبره آمده است و در این حدیث نیز آمده است که هر که  
 در حق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شک کند خداوند او را  
 در جهنم اندازد و این حدیث در صحیحین و دیگر کتب معتبره آمده است

و در این حدیث آمده است که هر که در حق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شک کند  
 خداوند او را در روز قیامت در جهنم اندازد و این حدیث در صحیحین و  
 دیگر کتب معتبره آمده است و در این حدیث نیز آمده است که هر که  
 در حق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شک کند خداوند او را  
 در جهنم اندازد و این حدیث در صحیحین و دیگر کتب معتبره آمده است

و در این حدیث آمده است که هر که در حق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شک کند  
 خداوند او را در روز قیامت در جهنم اندازد و این حدیث در صحیحین و  
 دیگر کتب معتبره آمده است و در این حدیث نیز آمده است که هر که  
 در حق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شک کند خداوند او را  
 در جهنم اندازد و این حدیث در صحیحین و دیگر کتب معتبره آمده است

علاوه بر این که در این کتاب آمده است که هر که در راه خدا بکشد...

و از آنجمله آنست که بدانند که در قیامت چه کس از امت او بلکه از جمله انبیا از جاه و منزلت او مستغنی نمیزد و دین برین حدیث درست است که همه گویند نفسی در تاوی افتخار شفاعت نکند کس شفاعت نیارد کردن و از آنجمله آنست که بدانند که زمین کالبد ویران خورد و بوسیده اشود و چون زمین از وی شکافه شود کالبد بحال خود باشد و خسروی دیگر انبیا چنین باشد حدیث درست است که

ان الله حرم علی الارض اجساد الانبیاء حیاء فی قبورهم یمصلون  
 و اول همه پیغمبر باصل الله علیه و آله و سلم بر خیزد از قبر مبارک آنچه یاد کرده شد در استرا  
 آن هم است تا تعظیم و توقیر رسول الله علی الله علیه و آله و سلم که مقتضای ربه است  
 کرده است بوجه خود بجای آورده شود در همه بای و الله المستعان علی ذلک

فصل پنجم در بیان ملائکه خداستعالی اولی باید دانستند که ملائکه گروهی  
 از خلق خدای زنده گویند و انا از اهل تکلیف خفتعالی ایشان را پیشتر نام برده  
 و این نیز نامی کرده چنانکه انس و جن را بعضی از مسلمانان بدانند که مکلفان بودند و مانند  
 انس و جن آنانکه صالحانند ملائکه اند و آنانکه کفارند شیاطین و وجهی با اینست آنکه  
 همسری بیوته است و آن وجه آنست که از جن آنانکه ساکنان آسمانها اند ایشان را  
 ملائکه گویند و ملائکه اعلی و آنانکه ساکنان زمین ایشان را ملقا بر گویند و ایشان  
 بر دو فرقه اند و منان کافران کفار ایشان شیاطین اند و مؤمنان را مصلحت  
 بجان بدان برین دعوی دلیل چند از قرآن بیرون آورده اند و ظاهر آنست که

نسخه از نسخه...  
 علی السلام...  
 و در این کتاب آمده است...

در این کتاب آمده است که هر که در راه خدا بکشد...

و در این کتاب آمده است که هر که در راه خدا بکشد...

برین مردمی که در دنیا با ایشان بودند  
و این مردمی که در دنیا با ایشان نبودند  
و این مردمی که در دنیا با ایشان نبودند

و اینها ایشان است که فسجدوا للذکة کلهم اجمعون الا ابليس  
گفتند خدا تعالی گفت فرشتگان بسجود کردند الا ابليس و دست است که ابليس  
است خدای تعالی گفت کان من الجن اگر نه از طایفه بودی استثناء بود  
از جمله طایفه درست نبودی اگر کسی گوید که آدمیان همه ویدی از ابليس این سخن  
سخن مستقیمست جواب ایشان آنست که حق تعالی در قرآن گفت که  
فرشتگان از فرمودیم که سجود و آدم کنند بسجود کردند الا ابليس که از جن بود و نماز  
افزیدگار خود کرد و اذ نزلنا الی ایه اسجد و الا دم فسجد و الا  
ابليس کن من الجن و فسق عن امر ربه افتخذ و نه  
و نه ریت او لیا من دو و فی چون روشن کرد که سبب مفارقت  
ابليس از طایفه سجود و بسبب فسق اید آن بود که از جن بود و چنانکه رو باشد که طایفه  
جن باشند چه اگر همه جنیان بودند می در سرباز زون از سجود با ابليس کسار  
بودند و اما جواب آن که گویند چون چنین بود چه ابليس را و خطاب از زمره  
های که در آورده آنست که گویند که مسکن وی در سما بود و بسایه همیشهین طایفه  
بود در عبادت و بسیاری از جهاد با ایشان می شده بود و چون از جنس خود جدا گشت  
و با فرشتگان مخالفت نمود پس از ایشان شد و چون ایشان را سجده فرمودند وی نیز  
در عهد ایشان آمد و اگر نه از اصل ایشان نبود یعنی در اصل خلقت نه از ایشان  
برده و این هم چنان باشد که یکی از علمای میان عرب رود و زبان ایشان کرد و

و اینها ایشان است که فسجدوا للذکة کلهم اجمعون الا ابليس  
گفتند خدا تعالی گفت فرشتگان بسجود کردند الا ابليس و دست است که ابليس  
است خدای تعالی گفت کان من الجن اگر نه از طایفه بودی استثناء بود

همه ما را از این است  
که اینها ایشان است  
و اینها ایشان است  
و اینها ایشان است  
و اینها ایشان است

و اینها ایشان است  
و اینها ایشان است  
و اینها ایشان است  
و اینها ایشان است  
و اینها ایشان است

ایشان در پوشد و بنی ایشان بر آید چون مله عرب بجاری متفق شوند که طریقه  
ایشان باشد و آن یکی مخالفت ایشان کند گویند مله عرب برین متفق گشته الا فلا  
لاجلش از عجم بود و این چیز را برای ایشانست که مخالفت کرد و برین وجه لازم  
نیاید که ملایک جن باشد و دلش روشن بر آنکه ملایک دیگر اند و جن دیگر در قرآن  
که حقیقت از روز قیامت بازگفت ملایک را گوئیم اینها یعنی مشرکان شمارا  
می پرسیدند اند و مشرکان گویند تو منبری از آنکه باتو دیگر پرسیدند بلکه اینها جنس از جن هستند  
درین روز آیت که یوم محشر هم جمیعاً هم نقول اللهم انک  
اهولایا کم کا تو ایصدون قالوا سبحانک انت ولینا  
من دنه هم یا کا تو ایصدون العجاذ هم هم مومنون  
اگر ملایک جن بودندی راست نبودى که ملایک گفتندى ما را نه پرسیدند جنس از جن پرسیدند  
و از جنها درست شد که ملایک جنسى اند از خلق خدا استعجاب از جن و انس آمدیم به بسیار  
ایمان بملایکه بدانکه ایمان بملایکه مشتعل است بر چند معنی یکی ایمان بستی ایشان  
و اثبات ایشان چنانکه گفتیم از قول عیسی و از آنچه پیغمبران و مجلق رسانیدند  
بر خلاف قوم کفار که اثبات ملایک خود قطعاً نمیکند و بر خلاف زمانه که اثبات  
ایشان میکنند بخلاف آنکه حقیقتاً ایشان از ابدان وصف کرده است و قوتها  
فکر را ملایک گویند مثل آنکه عزرائیل را که قابض ارواح است گویند قوت عقل  
و جبرین که این وحی است گویند قوت مشرعی است و علی باطل جن پرست

از اول صحت آیت ثابت میکند و دلیل آنست که میگردد و در بیان معجزات رسول صلوات الله علیه و سلم تفسیر  
بود و برایشان از ملایک قاطعه خود  
خلق آغاز نمودند اول صحت آیت ثابت میکند و دلیل آنست که میگردد و در بیان معجزات رسول صلوات الله علیه و سلم تفسیر  
ایست او از دست ایشان مبارک اندک اگر  
میکند و ما که از دست مبارک اندک اگر  
بیت و دلیل آنست که میگردد و در بیان معجزات رسول صلوات الله علیه و سلم تفسیر  
است که میگردد و در بیان معجزات رسول صلوات الله علیه و سلم تفسیر  
ایست که میگردد و در بیان معجزات رسول صلوات الله علیه و سلم تفسیر  
میکند و ما که از دست مبارک اندک اگر  
بیت و دلیل آنست که میگردد و در بیان معجزات رسول صلوات الله علیه و سلم تفسیر  
است که میگردد و در بیان معجزات رسول صلوات الله علیه و سلم تفسیر

همه خلق را در قیامت روز قیامت  
ایست که میگردد و در بیان معجزات رسول صلوات الله علیه و سلم تفسیر  
میکند و ما که از دست مبارک اندک اگر  
بیت و دلیل آنست که میگردد و در بیان معجزات رسول صلوات الله علیه و سلم تفسیر  
است که میگردد و در بیان معجزات رسول صلوات الله علیه و سلم تفسیر

نهاد که لعنت خدای بر ایشان باد و بر مذہب ایشان بگیرد بلکه فرشتگان مذکور  
 خدایند و آفریدگان و مأمور و مکلف چون جن و انس و ریح قادر است از آنچه  
 حق تعالی ایشان را بر آن قادر کرده و در کتب بر ایشان رسیده است الا انک حقتعا ایشان را  
 حیات داده است تا غایت دور و چون آن مدت دراز بسیر آید ایشان را متوفی  
 گرداند و بعد از آن حال حیات باز آرد و آنچه گفتیم در ایمان بملایکه می باید آوردن بار  
 از آنچه مشرکان گفتند که ملایکه الهی اند و اولاد حاصل میشود و از آنچه زناد و گفته اند  
 و ضافت کردن تدبیر عالم بدیشان و آنچه ایشان را توانا گفته و مرکب بدیشان  
 رواند هستند و دیگر ایمان بدیچے از فرشتگان کسانند که حق تعالی ایشان را رسالت  
 بانبیاء و ساد و روا باشد که بعضی از ایشان بر رسالت بعضی از ایشان فرستاد  
 باشد و پیش از دعوت جنیان توحید بر زبان بنی آدم بر رسالت فرشتگان جنیان  
 توحید دعوت کرده با و چند چیز دیگر است که آن می باید دانستن تا از طریق  
 غلط و جهل حال ایشان در بدعت نیفتد و از آن جمله آنست که عققاد دارند که فرشتگان  
 از نافرمانی خدای معصوم اند و اگر عصمت حقتعالی بودی نافرمانی از ایشان  
 ممکن بودی زیرا که حق تعالی ایشان را با امر و نهی ابتلا کرده است و کسی را چیزی زود  
 که امکان ندارد که وی آن نکند و از چیزی نهی کردن که وی امکان ندارد که آن کند  
 از حکمت دور با و امر و نهی بی امکان ثواب عقاب نباشد و حقتعالی در قرآن  
 یاد کرده و فرشتگان از خدا ترساک اند و مرتضی است که بهم مشفقند

و بعد از این آیه گفت  
 و هم و تهدید بعقوبت  
 که عققاد دارند که  
 بر قدر فضل ایشان  
 یا فرشته بر آدمی و  
 الله تعالی و اما  
 که فضل یکی ازینها  
 سخن گویند توان  
 و این کفر است و  
 سخن گوید از آنجا  
 و سنت بیرون  
 که فرشتگان از عباد  
 بکار باز داشته اند  
 مشغول نشوند  
 عرش و بعضی طوطا  
 دوزخ و از ایشان  
 ارواح و باز دارند  
 آنرا

نهاد که لعنت خدای بر ایشان باد و بر مذہب ایشان بگیرد بلکه فرشتگان مذکور  
 خدایند و آفریدگان و مأمور و مکلف چون جن و انس و ریح قادر است از آنچه  
 حق تعالی ایشان را بر آن قادر کرده و در کتب بر ایشان رسیده است الا انک حقتعا ایشان را  
 حیات داده است تا غایت دور و چون آن مدت دراز بسیر آید ایشان را متوفی  
 گرداند و بعد از آن حال حیات باز آرد و آنچه گفتیم در ایمان بملایکه می باید آوردن بار  
 از آنچه مشرکان گفتند که ملایکه الهی اند و اولاد حاصل میشود و از آنچه زناد و گفته اند  
 و ضافت کردن تدبیر عالم بدیشان و آنچه ایشان را توانا گفته و مرکب بدیشان  
 رواند هستند و دیگر ایمان بدیچے از فرشتگان کسانند که حق تعالی ایشان را رسالت  
 بانبیاء و ساد و روا باشد که بعضی از ایشان بر رسالت بعضی از ایشان فرستاد  
 باشد و پیش از دعوت جنیان توحید بر زبان بنی آدم بر رسالت فرشتگان جنیان  
 توحید دعوت کرده با و چند چیز دیگر است که آن می باید دانستن تا از طریق  
 غلط و جهل حال ایشان در بدعت نیفتد و از آن جمله آنست که عققاد دارند که فرشتگان  
 از نافرمانی خدای معصوم اند و اگر عصمت حقتعالی بودی نافرمانی از ایشان  
 ممکن بودی زیرا که حق تعالی ایشان را با امر و نهی ابتلا کرده است و کسی را چیزی زود  
 که امکان ندارد که وی آن نکند و از چیزی نهی کردن که وی امکان ندارد که آن کند  
 از حکمت دور با و امر و نهی بی امکان ثواب عقاب نباشد و حقتعالی در قرآن  
 یاد کرده و فرشتگان از خدا ترساک اند و مرتضی است که بهم مشفقند

بجای ایشان  
 یعنی بر ایشان  
 و اینها



درین کتاب از ایشان باز دوازده گفته اند چنانکه آنجا علیه السلام از آن خبر داده اند  
 و ایشان را وحانیان گویند زیرا که ارواح اند هیچ دیگر با ایشان نیست از آب  
 و خاک و آتش و باد چنانکه بالنسب و ایشان را که نمی بینند از لطافت نمی بینند  
 و چون حضرت خضر را دید که ایشان را بکسی نماید قوت افزونی در دنیا و نهد که و بی ایشان را  
 بیند و بعضی را بصورت آدمی آشکارا کند و آن تجلی ایشان در صورت بشریت  
 بقدرت و تصرف ایشان باشد بکه بقدرت خدای باشد و ایشان در این مقبول  
 باشند و بعضی از مردم ایشان را در حانیان می گویند بفتح الراء گفته اند که ایشان را  
 از آن بود که روح حانیان گفتند که دایم در روح عبادت اند در صحت ملکوت آسمانها  
 نه چون آدمیان در میان خاک محبوسند و ایشان را روح حانیان گویند  
 و بعضی از تفسیر بی نوع کرده اند و قبایل در بی آدم اما ظاهر آنست که روح حانیان  
 در شکان رحمت اند و گویند فرشتگان عذاب آن از روح گرفته اند و این از کرب  
**فصل ششم** در ایمان بکتابهای خدای تعالی ایمان بکتابهای که خدای تعالی  
 پیغمبران فرستاده و واجب است و از شرایط صحت ایمانست بخدای تعالی  
 و فرستادگان وی چنانکه با تصدیق رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تصدیق  
 دیگر انبیاء میاید کرد زیرا که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خبر داد که پیش از  
 پیش خمبران میبودند و تصدیق وی لازم است و با ایمان پسران ایمان بکتابهای  
 دیگر که خدای تعالی فرستاده است میاید زیرا که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

درین کتاب از ایشان باز دوازده گفته اند چنانکه آنجا علیه السلام از آن خبر داده اند  
 و ایشان را وحانیان گویند زیرا که ارواح اند هیچ دیگر با ایشان نیست از آب  
 و خاک و آتش و باد چنانکه بالنسب و ایشان را که نمی بینند از لطافت نمی بینند  
 و چون حضرت خضر را دید که ایشان را بکسی نماید قوت افزونی در دنیا و نهد که و بی ایشان را  
 بیند و بعضی را بصورت آدمی آشکارا کند و آن تجلی ایشان در صورت بشریت  
 بقدرت و تصرف ایشان باشد بکه بقدرت خدای باشد و ایشان در این مقبول  
 باشند و بعضی از مردم ایشان را در حانیان می گویند بفتح الراء گفته اند که ایشان را  
 از آن بود که روح حانیان گفتند که دایم در روح عبادت اند در صحت ملکوت آسمانها  
 نه چون آدمیان در میان خاک محبوسند و ایشان را روح حانیان گویند  
 و بعضی از تفسیر بی نوع کرده اند و قبایل در بی آدم اما ظاهر آنست که روح حانیان  
 در شکان رحمت اند و گویند فرشتگان عذاب آن از روح گرفته اند و این از کرب  
**فصل ششم** در ایمان بکتابهای خدای تعالی ایمان بکتابهای که خدای تعالی  
 پیغمبران فرستاده و واجب است و از شرایط صحت ایمانست بخدای تعالی  
 و فرستادگان وی چنانکه با تصدیق رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تصدیق  
 دیگر انبیاء میاید کرد زیرا که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خبر داد که پیش از  
 پیش خمبران میبودند و تصدیق وی لازم است و با ایمان پسران ایمان بکتابهای  
 دیگر که خدای تعالی فرستاده است میاید زیرا که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

خبر داد که پیش  
 تمام نبیالابتدا  
 این مقدار کفایت  
 و صدق و  
 بود همچنانکه  
 اعتراف کنند  
 حقیقت ایشان  
 بنده نباشد  
 خدای هست  
 باشد بکلی آنها  
 که قرآن مجید  
 که کلام خدای  
 از قول خود  
 صاف است  
 آنست که  
 گفت و در  
 انه لقول

یعنی ایشان را  
 درین کتاب از ایشان باز دوازده گفته اند چنانکه آنجا علیه السلام از آن خبر داده اند  
 و ایشان را وحانیان گویند زیرا که ارواح اند هیچ دیگر با ایشان نیست از آب  
 و خاک و آتش و باد چنانکه بالنسب و ایشان را که نمی بینند از لطافت نمی بینند  
 و چون حضرت خضر را دید که ایشان را بکسی نماید قوت افزونی در دنیا و نهد که و بی ایشان را  
 بیند و بعضی را بصورت آدمی آشکارا کند و آن تجلی ایشان در صورت بشریت  
 بقدرت و تصرف ایشان باشد بکه بقدرت خدای باشد و ایشان در این مقبول  
 باشند و بعضی از مردم ایشان را در حانیان می گویند بفتح الراء گفته اند که ایشان را  
 از آن بود که روح حانیان گفتند که دایم در روح عبادت اند در صحت ملکوت آسمانها  
 نه چون آدمیان در میان خاک محبوسند و ایشان را روح حانیان گویند  
 و بعضی از تفسیر بی نوع کرده اند و قبایل در بی آدم اما ظاهر آنست که روح حانیان  
 در شکان رحمت اند و گویند فرشتگان عذاب آن از روح گرفته اند و این از کرب  
**فصل ششم** در ایمان بکتابهای خدای تعالی ایمان بکتابهای که خدای تعالی  
 پیغمبران فرستاده و واجب است و از شرایط صحت ایمانست بخدای تعالی  
 و فرستادگان وی چنانکه با تصدیق رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تصدیق  
 دیگر انبیاء میاید کرد زیرا که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خبر داد که پیش از  
 پیش خمبران میبودند و تصدیق وی لازم است و با ایمان پسران ایمان بکتابهای  
 دیگر که خدای تعالی فرستاده است میاید زیرا که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

درین کتاب از ایشان باز دوازده گفته اند چنانکه آنجا علیه السلام از آن خبر داده اند  
 و ایشان را وحانیان گویند زیرا که ارواح اند هیچ دیگر با ایشان نیست از آب  
 و خاک و آتش و باد چنانکه بالنسب و ایشان را که نمی بینند از لطافت نمی بینند  
 و چون حضرت خضر را دید که ایشان را بکسی نماید قوت افزونی در دنیا و نهد که و بی ایشان را  
 بیند و بعضی را بصورت آدمی آشکارا کند و آن تجلی ایشان در صورت بشریت  
 بقدرت و تصرف ایشان باشد بکه بقدرت خدای باشد و ایشان در این مقبول  
 باشند و بعضی از مردم ایشان را در حانیان می گویند بفتح الراء گفته اند که ایشان را  
 از آن بود که روح حانیان گفتند که دایم در روح عبادت اند در صحت ملکوت آسمانها  
 نه چون آدمیان در میان خاک محبوسند و ایشان را روح حانیان گویند  
 و بعضی از تفسیر بی نوع کرده اند و قبایل در بی آدم اما ظاهر آنست که روح حانیان  
 در شکان رحمت اند و گویند فرشتگان عذاب آن از روح گرفته اند و این از کرب  
**فصل ششم** در ایمان بکتابهای خدای تعالی ایمان بکتابهای که خدای تعالی  
 پیغمبران فرستاده و واجب است و از شرایط صحت ایمانست بخدای تعالی  
 و فرستادگان وی چنانکه با تصدیق رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تصدیق  
 دیگر انبیاء میاید کرد زیرا که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خبر داد که پیش از  
 پیش خمبران میبودند و تصدیق وی لازم است و با ایمان پسران ایمان بکتابهای  
 دیگر که خدای تعالی فرستاده است میاید زیرا که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

خود که پیشتر گناه پشیمان گردان و تصدیق با آنچه بوی آمده است  
 تمام نباشد الا تصدیق آنچه پیش از وی بیجروی آمده است و در آنچه غیر قرآنت  
 این مقدار کفایت باشد که تصدیق کنند که آن کتابها از نزد خدای بود و حق بود  
 و صدق و قبول آن بیجروی آن بر آنانکه در زمان خود بر آن مخاطب بودند  
 بود و همچنین آنکه در ایمان با نبیاء دیگر آن مقدار کفایت است که اعتقاد دارند و  
 اعتراف کنند که ایشان راست گوی بودند و بر حق اطاعت ایشان بر آنهاست  
 حقیقتا ایشان از برانان فرستاده بود و واجب و لازم و در ایمان بقرآن این مقدار  
 بسنده نباشد بلکه بعد از آنکه تصدیق کند که قرآن حق است و صدق و از نزد  
 خدای است چند چیز دیگر باید که در عقاود بان شمع شود بایمان بقرآن درست  
 باشد یکی آنکه از قبول کند و متابعت آن بر خود فرض داند و دیگر آنکه اعتقاد دارد  
 که قرآن حجتی است باقی تا قیامت از نسخ و تبدیل منزه و دیگر آنکه اعتقاد دارد  
 که کلام خداست نه از وضع جبرئیل است نه از وضع پیغمبر زیرا که خداستعالی از  
 از قول خود خواند و کلام خود و از اعرافش نشد که خداستعالی در قرآن در جایگاه  
 صافت بجزئیل کرد که قول وی است إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ  
 آنست که معنی آنست که شما فهم کرده اید زیرا که خداستعالی قرآن را کلام خود  
 گفت و روان باشد که هم کلام خدا باشد و هم کلام جبرئیل پس معنی آنست که  
 إِنَّهُ لَقَوْلُ يَلْقَاهُ مِنْ رَسُولٍ كَرِيمٍ أَوْ يَلْقَاهُ مِنْ رَسُولٍ كَرِيمٍ

این کتابها از نزد خدای بود و صدق و حق بود  
 و در آنچه غیر قرآنت  
 این مقدار کفایت  
 تصدیق کنند که آن کتابها از نزد خدای بود و صدق و حق بود  
 و در آنچه غیر قرآنت  
 این مقدار کفایت  
 تصدیق کنند که آن کتابها از نزد خدای بود و صدق و حق بود  
 و در آنچه غیر قرآنت  
 این مقدار کفایت  
 تصدیق کنند که آن کتابها از نزد خدای بود و صدق و حق بود  
 و در آنچه غیر قرآنت  
 این مقدار کفایت  
 تصدیق کنند که آن کتابها از نزد خدای بود و صدق و حق بود  
 و در آنچه غیر قرآنت  
 این مقدار کفایت  
 تصدیق کنند که آن کتابها از نزد خدای بود و صدق و حق بود

و در آنچه غیر قرآنت  
 این مقدار کفایت  
 تصدیق کنند که آن کتابها از نزد خدای بود و صدق و حق بود  
 و در آنچه غیر قرآنت  
 این مقدار کفایت  
 تصدیق کنند که آن کتابها از نزد خدای بود و صدق و حق بود  
 و در آنچه غیر قرآنت  
 این مقدار کفایت  
 تصدیق کنند که آن کتابها از نزد خدای بود و صدق و حق بود  
 و در آنچه غیر قرآنت  
 این مقدار کفایت  
 تصدیق کنند که آن کتابها از نزد خدای بود و صدق و حق بود



قلب تو ایس که بوی بارید عجب نیک است  
از قهر کجی سوزت  
دیده اسفند که در راه ۱۱  
دیده اسفند که در راه ۱۱  
اولی یعنی با با کلمه بود  
ای قول البصر ای قول البصر  
ای قول البصر ای قول البصر

آن نزله بر رسول کریم یعنی قومیت که از رسول کریم فرارفته است با او  
شیده است یا رسول کریم بوی آورده است و چون من همه واسطه بود  
ازین وجه بوفت و در بیان برین آنست که قرآن معجز است و معجز آن باشد  
که جز خدا ایجاد دیگران بر آن قادر نباشد و اگر قول جبرئیل بودی معجز نبود ی یا اگر  
قول سحر بودی همچنین معجز نبودی خدا ایجاد قرآن لعنت کرد بر ولید مغیره که  
گفت این قرآن نیست از هبذا الا قول البشر دیگر اگر اعتقاد دارد که  
قرآن معجز است بر آن نظم که هست چنانکه در فصل اثبات رسالت رسول الله  
صلی الله علیه و آله وسلم یاد کرده شده و اگر خلقان جمع شوند تا یک بر نظر  
بیارند نتوانند فلیا تو اجد یث مثله ان کاوا صا د قین دیگر اگر  
اعتقاد دارد که جمله قرآن که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم از آن متوفی شدند  
که در مصاحف نوشته اند هیچ از آن کم نشود و هیچ کس هیچ چیز از آن باز نماند  
و هیچ کس هیچ چیز از آن وضع که بر رسول آید بود نه بگردید و هیچ از آن کم نکرد  
و هیچ در آن نیفزودند و خداستعالی نکاهت این کتاب را ازین خطها بر خود نوشته  
است و عده خداستحق است صدق و اومی فرمایند انحن نزلنا الذکر و اننا  
لمحافظون و انه لکتاب عزیز لایاتیه الباطل من بین یدیه  
و لا من خلفه تنزیل صریح حکیم حمید و هر که چیزی از آنچه  
از قرآن نفی کردیم بر قرآن روا دارد او تکذیب خداستعالی کرده است از آنچه

در این کتاب معجز است و معجز آن باشد  
یعنی اگر قرآن بر بافتنی و ساختنی است  
بماند و حسد یعنی اشک کند بر جبرئیل  
و در دست خود بر سر سینه که نزل الذکر  
با کرم و سنان از بیغی است  
و در معنی نیت خوانندگان است  
کتاب معجز است و معجز آن باشد  
انما الذکر الحافظون و باقیه همان تواند  
یعنی از توفیق ربیبی سخن  
و در بیان این کتاب از کلمات  
و در بیان این کتاب از کلمات  
و در بیان این کتاب از کلمات  
و در بیان این کتاب از کلمات

انوار  
مسما  
که با  
که تق  
شون  
فرمود  
نوع  
ماجر  
قان  
حکم  
در ع  
وقت  
دار  
معا  
از عا  
کرده  
بود  
علیه

و در بیان این کتاب از کلمات  
و در بیان این کتاب از کلمات  
و در بیان این کتاب از کلمات  
و در بیان این کتاب از کلمات

از آن خبر باز داد و تکذیب رسول او و اگر قرآن چنین بودی که نماید کردیم هیچ  
 مسلمان در آنچه متمسک است در دین بر یقین نبودی اینست ایمان بقدر آن  
 که یاد کردیم و از توابع ایمان بقدر آن اینست بناسخ و منسوخ و نسخ آن باشد  
 که حق تعالی حکمی فرماید پس حکم دیگر بعد از آن بفرماید که آن حکم اول بدان درم برود  
 شود چنانکه پیغمبر اصلی الله علیه و آله و سلم فرمود که از مشرکان اعراض کردن دیگر  
 فرمود که با جمله مشرکان قتال کن و امثال این در قرآن بسیار است و نسخ درین  
 نوع روا بود در اخبار روایا باشد چنانکه گوید که چنین بود یا چنین خواهد بود  
 یا چنین است بخلاف آن هرگز قول دیگر نباشد و اما آنچه فرمود که چنین کنید پس  
 حکم دیگر فرمود که حکم اول بدان بر داشته شود آن محض حکمت است نه تفاوت  
 در علم او پیدا شده است تعالی الله بلکه چون حکم فرمود و صحت بندگان در آن  
 وقت در آن بوده با و چون آنرا برداشت یا حکم دیگر تبدل آن بصحت بندگان  
 در آن وقت در آن است و این تفاوتی باشد در معلوم نزد علم تجلیا که طبیعتی است و  
 معانی که در او حکم دیگر بخلاف اول بفرماید طبیعت نگردیده باشد اما منی بفرماید  
 احوال او آن نگردیده باشد چون حال بگردید نیز حکم بگردید و نگار نسخ چون در آن  
 کرده اند و غرض ایشان تکذیب صحاب شرایع بوده است که بعد از موسی  
 بودند و عجب آن عماد آن بگویند که نگار نسخ کرده اند با آنکه هستند که وقت آن  
 علیه السلام پس حکم ما حرام شد که در شریعتی که پیش از آن بود حرام نبودند

و در هر یک از اینها  
 عارضه است  
 بسیار نفع  
 با عیب  
 کاشی  
 در قرآن  
 بسیار  
 در علم  
 در وقت  
 در آن  
 در علم  
 در علم  
 در علم  
 در علم

در هر یک از اینها عارضه است بسیار نفع با عیب کاشی در قرآن بسیار در علم در وقت در آن در علم در علم در علم در علم

جمع کردن میان دو خواهر و بیک نکاح در شریعت یعقوب علیه السلام مباح بود  
و شریعت موسی علیه السلام آنرا حرام کرد و بسیار حکمها بود که مبدل گشت مشرک  
الذی قبده بنی اسرائیل شیخ از بیت المقدس مصر بود و الواح پس فرمود که روی به  
بیت المقدس آرند و پیش از موسی علیه السلام قبله ابراهیم کعبه بود و در آنچه یاد کرد  
شکلی نیست و این جمله نسخ است و از رافضیان جماعتی انکار نسخ کرده اند  
و لکن انکار است برخلاف عقل و شرع و الله اعلم بالصواب و از آنچه می باید  
دانند متن در ایمان بر آنچه جز قرآن است از کتبها که اعتقاد دارند که آنچه از آن کتب  
در دست جهودان و ترسایان مانده است تصدیق و بر ما لازم نیست زیرا که  
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت تصدیق این کتاب کنید و تکذیب  
کنید گوئید ایمان آوردیم بدانچه خدا تعالی فرود فرستاده است و نیز چون خدا تعالی  
ایشان را بخوبی است و در حق نسبت کرده و تفریق گفت ایشان چیزی از خود  
فراموشی نهند و گویند این از نزد خداست و سخن از موضع خود بیگردانند و حق را  
بازی بوشند تصدیق آنچه بطریق ایشان با رسد رو انباشد خاصه چون ایشان  
کفارند و گواهی کفار در حق ماقبول نیست چگونگی بر خدا و رسول مقبول باشد و جمعی  
از علماء آورده اند که پیش ما ظاهر شده است که بیشتر آنچه جهودان می کنند که تویریست  
که تویریست با زیرا که در آن جمله معانی موسی می بایدیم قصه او یا فرعون و آنچه بروی گذشت  
و بر مدت مقام او در میان بنی اسرائیل و خبر وفات موسی علیه السلام بر هیچ

بیت  
و نام و نامیده  
یا نسیتم آورد  
که هست  
عسکاربجان  
دوای فداس  
و نامت  
یا نسیتم الباطل  
باید بدان  
و اینها  
و اینها  
و اینها  
و اینها

عاقبت بود  
باشد  
که آن بجز  
و چنانکه با  
که بجهتم نظر  
فرستاد  
از دال نهتم  
و نامشرا  
و چون حال  
آن است  
پس در  
خود  
و لقد  
الا انبیا  
که بشما آور  
که چون چند  
که آن ن

عاقبت پوشیده ماند که این تورات تواند بود بلکه سبیل این سبیل تاریخ زمان رسول  
 باشد صلی الله علیه و آله و سلم و باز گفتن غزوات او در آنچه نصاری دعوی میکنند  
 گمان چنین است که فریج یافت میشود چنانکه بسم الاب و لابن در روح صحیح  
 و چنانکه یا نالو ناپس ورت چنین کتاب اعتماد و نشایه خاصه چون علمای اسلام  
 که بسم نقل معرفت تمام داشته اند گفته اند که انجیل که خداست با بسم علی السلام  
 فرستاد در زمان نجات نصر و خراب شدن بید المقدس از دست رفت و جمعی  
 از دانشمندان ترسیان از آنچه میدادند بران بودند کتابی فراهم نهادند  
 و نامشرا نخیل نهادند و تا غبت مردمان در آن قرار نباشد و تقلید از آن قبول کنند  
 و چون حال برین هیچ باشد تصدیق آن لازم نباشد بلکه در خواندن و نوشتن  
 آن احتیاجی نباشد و درست است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 چون عمر خطاب دید که صحیفه از تورت در دست داشت رنگ و پیشانی  
 خشم دیگرگون شد و بر طریق توحیح گفت استهوکون انتم فی الصمد لاله  
ولقد جنتکم ہا بیضاء طیدہ قولوکان ہوی حیامہ  
الاتباعی یعنی شما را تخریبی است در آنچه شما بر آید از ویرین وطنی تا یک و روش  
 که بشما آورده ام و اگر موسی ندان بود نوشتی الپسروی من و اگر سوال کنی  
 که چون چنین است چرا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تورت بخوابست چون خواب  
 کلینن جهود در مجد زنا سکا ر کند خوب آنست که رسول الله صلی الله

یعنی از سبیل  
 جهت باطلی بود  
 شرف نشود  
 باز یاده و نقصان  
 بوی زان یابد  
 از بار او زانیده  
 و گشتند و رو  
 یافتند  
 از تورت  
 سلام نشد  
 بلکه از رسول  
 صلی الله علیه  
 و آله و سلم  
 در آن وقت  
 او میسود  
 و گشتند  
 از تورت  
 سلام نشد  
 بلکه از رسول  
 صلی الله علیه  
 و آله و سلم  
 در آن وقت  
 او میسود  
 و گشتند

از تورت  
 سلام نشد  
 بلکه از رسول  
 صلی الله علیه  
 و آله و سلم  
 در آن وقت  
 او میسود  
 و گشتند

علیه‌السلام نه پیران خواست که این حکم نمیدانست تا از آنجا بداند بلکه رسول  
 صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حکم بر جم کرد چه و دان گفتند بدو روغ که در کتاب ما رحم  
 نیست عبدالله سلام گفت که دروغ میگویند از آنچه در تورت در دست  
 ایشان است رحم هست پس رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از بهر محبت  
 بر ایشان و از بهر تکذیب و اظهار حیانت ایشان تورت بخو است و آیه رحم  
 بد ایشان نمود تا روشن شود که ایشان حق را می‌پوشند و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله  
 و سلم این معنی را بود زیرا که بر از طریق حق روشن شد که آنچه از خدای منزل است  
 کدام است و آنچه ایشان بر ساحت اند لدام و ما را ای مقام نباشد و اگر چیزی ازین  
 بقول ایشان قبول کنیم بر عیما ازلی ایشان رفته باشیم و این رو انباشد پس  
 تصدیق آنچه در دست ایشان است کردن آن کتاب خدای است رو انباشد  
 و برین دلایل که گفتیم خواندن و نوشتن و نگه داشتن آن مستحب نباشد و الله اعلم  
**فصل هفتم** در بیان بروز باز پسین از دنیا و آنچه از احوال آن جهانی است  
 و از زوال دنیا بر عقب ایمان بکتاب رسلی ما و می باید کردن زیرا که در جمله کتابهای سماوی  
 انکاهی از بروز باز پسین و احوال آن جهانی رفته است انبیاء علیهم السلام بعد از  
 دعوت بتوحید امتنان خود را آگاه کردند که این مدت دنیا را انقطاعی خواهد بود و  
 و بعد از مرگ خلق را زنده خواهند کرد و ایشانرا آنچه در دار دنیا کرده اند باز پرت  
 و بران پاوشن دادن و بجا بملک و دنیا حق برین بوده است و هر که این را بحقیقت

تصدیق  
 بخود یا واک  
 و ذکر کثیر  
 از روزا  
 جهان  
 الکون  
 لفظ نزد  
 بقا و نیز  
 خوانند  
 دنیا که بد  
 آدمی را  
 کالبد  
 باعتبار  
 که در حیا  
 این جسد  
 و آواز  
 الی

تصدیق نکرده است او بر کفر بوده است و حق تعالی ایمان بر روز باز پسین را با ایمان  
بجوید یاد کرد و فرمود که قاتلو الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر  
و ذکر این قرآن بسیار است و ما اول بیان روز باز پسین بکنیم که کدام است و مراد  
از روز آخر که خدا گفته است آخر ایام دنیا است و دنیا صفت زندگانی این  
جهان است خدا گفته است که زهرة الحیوة الدنیا و ما الحیوة  
الکون حق تعالی زندگانی نخستین را که درین جهان است دنیا خواند و دنیا را معنی  
لفظ نزدیک تر است و اشارت بنزدیک تر است که اول است پس عالم  
بقا و نیز ایام آن اندک است و گذشتن آن نزدیک و زندگانی بعد حشر را آخرت  
خواند زیرا که در مقابل اول است و نیز بعد از آن بضدان روز دیگر نخواهد بود چنانکه  
دنیا که بعد از آن آخرت بود و این اشارت است بر آنچه از احوال نخواهد بود و چنانچه  
آومی را درین جهان از نو پیدا کرد و از انشاء الاولی گفت و در آن جهان از جزا  
کالبد رزنده که بقدرت خود جمع کند و برابر همان خلقت اعاده کند و از آن  
نشأة الاخری گفت اکنون دنیا نشأة الاولی است و آخرت نشأة الا  
باعتبار آنکه دنیا حیات این جهانی است هر چه پیوسته این جهان است از نعمتها و لذتها  
که در حیات دنیا بدان بر خور دارند از ایام دنیا که میگذرد و روز باز پسین آنست که  
این جسم بگذرد و مانند بعضی گفته اند که روز باز پسین آنست که افلاک را از هم فرو  
و آفتاب از مرکز خود بماند از شدت شب روز نماند زیرا که تا آفتاب بر بالای زمین

نیاز از آنجا که  
یعنی پیوسته است  
ششصد تا صد  
و نصاری که  
ثبوت است  
اند و با کفر  
تلاخ و سب  
نیست  
که در این  
کمال و سرب  
بود و نصاری  
لوه از این  
پس ایام  
از این  
سخت  
سخت

بسم الله الرحمن الرحيم  
مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا  
وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ  
وَمَا يُلَاقِ فِي ذَلِكَ مِنْ سُوءٍ

و لا یلحقه الضرر  
و الله غنی عما یشرکون  
و لا یلحقه الضرر  
و الله غنی عما یشرکون

است و زیست تا زیر زمین است شب چون از زمینت بگردانند شب ماند و بوز  
روز و این بار روز آخر گفتن اگر چه از روی بیان که گفتیم ظاهر است اما با آنچه بی خلا  
در میان مسلمانان بکتاب سنت درست شده است راست نمی آید زیرا که این  
احوال که روز باز پسین بدان بازینند بعد از آن باشد که خلق از زنده کنند و چون  
خلق از زنده کرده باشند نشاید که دنیا باقی مانده بازیرا که دنیا صفت حیات  
این جهان است و چون حیات مانده با چون هم دنیا با باشد و اجماع آنست  
میان این حق که مرده را با دنیا نیارند و چون مرده را حشر کنند ضرورت دنیا  
پیش از حشر فانی شده باشد این تفسیر که در ایام نهایت دنیا گفتند بعد از حشر خواهد  
بودن پس حسنی یوم آخر آنست که اول گفتیم الا اگر حمل یوم آخره بر آخر ایام دنیا  
کنند بلکه بر آخر ایامی کنند که ترکیب عالم در آن برقرار است و چون آن ترکیب هم  
فروریزدان یوم آخر باشد نسبت با آسمانها و افلاک و ستارگان و زمین و کوهها  
و دریاها و آن روز آخر روزها باشد که بر صفت که ما دانسته ایم میگذرد  
و چون ازین بگذرد بدین اعتبار از روز آخر گفته باشند و گرنه آن خود از ابتدا  
روزهای آخرت است پس آخرش بهر آن میگویند که بعد از آن روز دیگر نیست  
بلکه از بهر آن میگویند که برین وضع بعد از آن روزی دیگر نباشد پس برین وجه  
احتمال دارد و چون نسبت با بنی آدم گوئیم معنی آنست که اول گفته شد و این  
بتقدیم اولیست بر همه وجه معنی ایمان بر روز باز پسین تصدیق است اعتراف

و زیست  
زنده گان  
در کتاب  
الفکر و دور  
که بفریبید  
بسم الله  
سبحه  
و تعالی

باید که  
خواهد  
نهایت  
بزرگ  
در نور  
بغیر  
تافته  
چند  
یا مجا  
هر دو  
بگوید  
آخر  
نخ  
در که  
هم  
ایرا

باینکه این دنیا فانی خواهد شد و بنیاد این عالم خراب چون اعتقاد دارد که این جهان از آنها  
خواهد بود و ضرورت اعتقاد داشته باشد که از ابتدا نبوده است زیرا که قیام  
نهایت نباشد و تغییر پذیر نباشد و چون این دانسته شد باید دانست که حقیقت  
زربان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد که آسمان شکافته شود و چون نام  
در نور و دانش و آفتاب از او بیرون شود و شب بر اندازند و ستارگان فرو ریزند و  
بغیر زمین مبدل شود و کوهها چون شمشیر باشند که از هم بر کرده باشند و دریاها از آتش  
مافیه شود و اعتقاد باید داشتن که همه حقیقت چنین خواهد شد زیرا که خدا تعالی  
چنین گفت و وعده خدا حق است و گفته او حق هر کس این خبر را از حقیقت  
یا مجاز برد و بر او خود معنی بر خلاف نظام بر و نهد وی و آنکه که مطلق انکار کند  
هر دو در کفر یکسان اند و با ایمان بر روز آخرت بدانچه در آن مجاز بود این را خواهد  
و گویند باید و ایمان بساعت همچنین ساعت در قرآن بر دو معنی است ساعت  
آخرین از دنیا چنانکه يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِلُهَا وَسَاعِةٌ  
مُخْتَلِفَةٌ أَوْ سَاعَاتُ فِيهَا يَبْعَثُ فِيهَا الْأَنْفُسَ الْفَاسِقِينَ  
و اما آنکه چون آن ترکیب برین وجه یاد کرده شد از هم فرو گشوده شود و حال  
در کون که دو بعد از تبدیل این چیزها یکی میماند و این است که در این حال  
هم بران حال مایلونی دیگر کند در سخن نشاید گفتن زیرا که اعتقاد از این است  
این حوال باشد ما را خبر نداد و در امور الهی عملی سخن گفتن حرام است بل اعتقاد

از این  
دنیای  
مبدل  
گردد  
ابتدا  
برین  
حاج  
ان  
اعتراف

اینکه این دنیا فانی خواهد شد و بنیاد این عالم خراب چون اعتقاد دارد که این جهان از آنها خواهد بود و ضرورت اعتقاد داشته باشد که از ابتدا نبوده است زیرا که قیام نهایت نباشد و تغییر پذیر نباشد و چون این دانسته شد باید دانست که حقیقت زربان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد که آسمان شکافته شود و چون نام در نور و دانش و آفتاب از او بیرون شود و شب بر اندازند و ستارگان فرو ریزند و بغیر زمین مبدل شود و کوهها چون شمشیر باشند که از هم بر کرده باشند و دریاها از آتش مافیه شود و اعتقاد باید داشتن که همه حقیقت چنین خواهد شد زیرا که خدا تعالی چنین گفت و وعده خدا حق است و گفته او حق هر کس این خبر را از حقیقت یا مجاز برد و بر او خود معنی بر خلاف نظام بر و نهد وی و آنکه که مطلق انکار کند هر دو در کفر یکسان اند و با ایمان بر روز آخرت بدانچه در آن مجاز بود این را خواهد و گویند باید و ایمان بساعت همچنین ساعت در قرآن بر دو معنی است ساعت آخرین از دنیا چنانکه يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِلُهَا وَسَاعِةٌ مُخْتَلِفَةٌ أَوْ سَاعَاتُ فِيهَا يَبْعَثُ فِيهَا الْأَنْفُسَ الْفَاسِقِينَ و اما آنکه چون آن ترکیب برین وجه یاد کرده شد از هم فرو گشوده شود و حال در کون که دو بعد از تبدیل این چیزها یکی میماند و این است که در این حال هم بران حال مایلونی دیگر کند در سخن نشاید گفتن زیرا که اعتقاد از این است این حوال باشد ما را خبر نداد و در امور الهی عملی سخن گفتن حرام است بل اعتقاد



باید داشت که رو باشد که حق تعالی این چیزها را که بر سر و پیم نیست کرده اند چنانکه معلوم  
شود و اگر خواهد آنرا بگذارد یا از آن حال بگرداند بی فکر و بر هر چه خواهد چنان خواهد بود  
و در آن وقت که خواهد قادیست **يَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ وَيُحْكِمُ مَا يَرِيدُ**

**فصل ششم در ایمان ببعث بعد از مرگ اعتقاد اهل حق در هر قرن و زمانه**  
که بودند و هستند و خواهند بود آنست که حقیقتاً استخوانهای بوسید و اجزای کالبد  
ریزیده مردگان از زیر زمین و قعر دریا و شکم حیوانات جمع کند و از آن کالبد پدید کند  
برسیت اول و هم از اجزای آن کالبد چنانکه هیچ جزوی از کالبدی بجزوی از کالبدی  
دیگر تبدیل نشود و چون کالبد با بحال خود باز برود و هر روحی را با کالبدیکه در دنیا داشت  
باز فرستد پس سرمان شود و جلد با مر خدای پر خیرند بزرگ خورد و ایشان تا بچو که نفع  
روشن کرده باشند و از شکم ماوراء قافیه با پیش از وضع حمل یا ماوراء مرده باشند  
و آن بچه در شکم هم زنده شود و ایمان ببعث تصدیق است و اعتراف بر تحمل  
و این معنی از مستقرات آیات در قرآن و از احادیث درست از رسول الله صلی الله علیه و آله  
علیه و آله و سلم معلوم شده است و اجماع علمای ربانی از هر عصر برین منعقد گشته  
و جمهور ایشان منکران ببعث را فکیر کرده اند از قول خدا و رسول و حق تعالی و لایزال  
بعث را در قرآن بطریقهای بسیار بندگان خود در شکم کرده است و از جمله  
آنست **وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُمْ جَذَابًا مُّهِينًا**

**وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُمْ جَذَابًا مُّهِينًا**  
وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُمْ جَذَابًا مُّهِينًا

**وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُمْ جَذَابًا مُّهِينًا**  
وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُمْ جَذَابًا مُّهِينًا

**وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُمْ جَذَابًا مُّهِينًا**  
وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُمْ جَذَابًا مُّهِينًا

**وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُمْ جَذَابًا مُّهِينًا**  
وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُمْ جَذَابًا مُّهِينًا

**وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُمْ جَذَابًا مُّهِينًا**  
وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُمْ جَذَابًا مُّهِينًا

وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُمْ جَذَابًا مُّهِينًا  
وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُمْ جَذَابًا مُّهِينًا

وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُمْ جَذَابًا مُّهِينًا  
وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُمْ جَذَابًا مُّهِينًا

وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُمْ جَذَابًا مُّهِينًا  
وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُمْ جَذَابًا مُّهِينًا

تربش بسیارسی آنست که یا قادر نیست آنچه انیکه آسمانها و زمین را میسازد  
 و بافریدن آن در عالم و عاجز نشد بر آنکه مردگان از زنده کنند با او بر همه چیز قادر است  
 و یکی دیگر اینست که افعینا بالخلق الاول ترجمه آیت اینست که ایما با او  
 اول در ما ندیم و عاجز شدیم یعنی چگونه درین اشارت بانست که چون در ابتدا  
 از هیچ چیز آفریدیم و بر ما آسان بود در آنها از چیزی اعاده خلق اول چگونه بر ما دشوار  
 آید دیگر آنکه قال من یحیی لعظام وهی رمیم قلبی یحییها الذی  
 انشاها اول مره معنی اینست که منم که حشر گفت استخوانها را که زنده کند  
 و این بوسیده و ورزیده شده باشد بگو آن محمد آنکس زنده کند که در نخستین بار از  
 آن زنده یار آورد و دلایل بعث در قرآن بسیار است و اگر همه را بر شماریم سخن دراز شود  
 و بحمد الله و بمقدار که یاد کردیم کفایتست زیرا که ازان دو وجه لازم می آید که در جواب  
 بعث بسنده است یکی آنکه گوئیم آدمی یکی از حیوانات ارضیست ضرورت زمین  
 آنچه بر زمین محیط گشته است از آسمانها در او نشینش عظیمتر از آدمی باشد  
 خلق السموات والارض کبر من خلق الناس اشارتست بمنعم  
 چون نعمت عظیمی بدین بزرگی می آفرید بر آن آسان بود بطریق اولی که بر آفریدن  
 همی و اعاده او قادر باشد تحت دیگر آنکه اعاده خلق در نشات الاخری عجب  
 تر است از اولی نیست در نشات الاول بلکه ابتدا عجب تر زیرا که ابتدا از هیچ  
 و اعاده از چیزی و چون جائز است که حق تعالی که ابتدا آدم را از گه

افعیینا  
 ایما با او  
 افعینا بالخلق  
 اول مره معنی  
 اینست که منم  
 که حشر گفت  
 استخوانها را  
 که زنده کند  
 و این بوسیده  
 و ورزیده شده  
 باشد بگو آن  
 محمد آنکس  
 زنده کند که  
 در نخستین  
 بار از آن  
 زنده یار  
 آورد و دلایل  
 بعث در قرآن  
 بسیار است  
 و اگر همه  
 را بر شماریم  
 سخن دراز  
 شود و بحمد  
 الله و بمقدار  
 که یاد کردیم  
 کفایتست  
 زیرا که ازان  
 دو وجه لازم  
 می آید که در  
 جواب بعث  
 بسنده است  
 یکی آنکه  
 گوئیم آدمی  
 یکی از  
 حیوانات  
 ارضیست  
 ضرورت  
 زمین آنچه  
 بر زمین  
 محیط گشته  
 است از  
 آسمانها  
 در او  
 نشینش  
 عظیمتر  
 از آدمی  
 باشد  
 خلق  
 السموات  
 والارض  
 کبر من  
 خلق  
 الناس  
 اشارتست  
 بمنعم  
 چون  
 نعمت  
 عظیمی  
 بدین  
 بزرگی  
 می  
 آفرید  
 بر  
 آن  
 آسان  
 بود  
 بطریق  
 اولی  
 که  
 بر  
 آفریدن  
 همی  
 و  
 اعاده  
 او  
 قادر  
 باشد  
 تحت  
 دیگر  
 آنکه  
 اعاده  
 خلق  
 در  
 نشات  
 الاخری  
 عجب  
 تر  
 است  
 از  
 اولی  
 نیست  
 در  
 نشات  
 الاول  
 بلکه  
 ابتدا  
 عجب  
 تر  
 زیرا  
 که  
 ابتدا  
 از  
 هیچ  
 و  
 اعاده  
 از  
 چیزی  
 و  
 چون  
 جائز  
 است  
 که  
 حق  
 تعالی  
 که  
 ابتدا  
 آدم  
 را  
 از  
 گه

که  
 بود  
 یک  
 زمان  
 ی  
 کالبد  
 کند  
 کالبد  
 شد  
 و  
 کف  
 و  
 باشد  
 بر  
 آن  
 است  
 دلایل  
 و  
 از  
 سخن  
 سخن  
 ی  
 قد

ساخته بود چون ورا خشک کند تا چون سفال باشد جان در وی مد و بعد از  
 نفع روح آن کالبد را که چون سفال بود گوشت و استخوان و رگ پی گرداند و ایستد  
 انازا که بعد از مرگ خاک گشته باشد بار دیگر از آن خاک بیاورند چنانکه آدم را از آن  
 آفرید و در قرآن امثال این مجسمتها بسیار است چنانکه یازدهمین مرده که وی را  
 زنده میگرداند و در حدیث و بیاتهای ما که بعد از پرموده شدن و فرو ریختن بر کبای تازمه  
 و بر زمین میگرداند و بدان اشارت بر بحث و نشور میکند و در بسیار جا در قرآن  
 این معنی یا کرده است و از انجا این آیه است که فانظر الی آثار رحمة الله  
 کیف یحیی الارض بعد موتها ان ذلک لمحیی الموتی وهو  
 علی کل شیء قدید و چنان استدلان بتقلب اوصی در احوال مختلفه از لطف  
 بخلق و بیخواب آید می مستوی میشود چنانکه گفت یا ایها الناس انکم  
 فی رب من العرش فانما خلقناکم من تراب ثم من نطفه  
 ثم من علقه ثم من مضغه مخلقة و غیر مخلقة لنین لکم  
 و نقری الی الارحام فانشاء الی اجسامهم ثم عزجکم طفلاً  
 ثم یبلغوا الشدک و منکم من یتوفی و منکم من یرد الی  
 ارضه الی ارضه لیعلم من بعد علم ثبوت و تری الی ارض هامة  
 فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت و ریت و انبت من کل  
 شئی ثم یجیح ذلک بان الله هو الحق و انه یحیی الموتی و انه  
 مستطیع الی کما یشاء  
 این سبب است که خدا او تبارک است

و چون از خاک و آب و ذره که در اوست بیرون آید و آنرا که در اوست بیرون آید  
 و چون از خاک و آب و ذره که در اوست بیرون آید و آنرا که در اوست بیرون آید  
 و چون از خاک و آب و ذره که در اوست بیرون آید و آنرا که در اوست بیرون آید

و چون از خاک و آب و ذره که در اوست بیرون آید و آنرا که در اوست بیرون آید  
 و چون از خاک و آب و ذره که در اوست بیرون آید و آنرا که در اوست بیرون آید  
 و چون از خاک و آب و ذره که در اوست بیرون آید و آنرا که در اوست بیرون آید

و چون از خاک و آب و ذره که در اوست بیرون آید و آنرا که در اوست بیرون آید  
 و چون از خاک و آب و ذره که در اوست بیرون آید و آنرا که در اوست بیرون آید  
 و چون از خاک و آب و ذره که در اوست بیرون آید و آنرا که در اوست بیرون آید

و چون از خاک و آب و ذره که در اوست بیرون آید و آنرا که در اوست بیرون آید  
 و چون از خاک و آب و ذره که در اوست بیرون آید و آنرا که در اوست بیرون آید  
 و چون از خاک و آب و ذره که در اوست بیرون آید و آنرا که در اوست بیرون آید



۱۲۹

شقاوت وی است و این سخن یک آن است که از اجواب حاجت افتد  
و در آنچه پیش ازین گفته شد جواب همه داخل است و ازین دو طائفه ملعونان جمع  
خود را بر پرده اسلام نهفته کرده اند بعضی از ضعف مسلمانان را نیز گمراه کرده  
و باین فساد ایشان در سلامیان مانده و چون خواهند نصرت مذسب خود کنند  
و آشکارا نیارند کردن معاصی در اندازند و آیات و احادیث را که درین باب  
آمن است بر وجهی تفسیر کنند که غرض ایشان در ضمن آن باشد و گویند آخرت عالم  
روحانیت و جمل نعیم بهشت و انواع عذاب و دوزخ بدینو جرات و میل کنند  
فساد اینها در دین ایشان است که فساد آنها که بدشمنی و مخالف اسلام  
و اسلامیان خود را باز نموده اند و خونشان ریختی است و مالشان فتن  
مسلمانان و دفع ایشان فاضله از دفع دیگر طوائف اهل کفر و جمع دیگر که میسر  
بد ایشان دارند گویند بعت هست و ارواح با کالبد ما فرستند اما لازم نیست  
که عین آن کالبد بوسیده را اعاده کنند بلکه حقیقتا بر روح را کالبدی مستعد  
کنند و این نیز قبول شای از مذسب منکران جشهرت و معتقد این قول مخالف  
اسلامیان است و حق تعالی در قرآن همه تقریر آن کرده که اجزا آن کالبد زنده  
اعاده میکند و قالون هذا الاسبی بین اذ امتا و کنا ترابا و عظاما  
انما لبعوثون او ابا و نا اولون قل نعم وانتم و اخرون  
يقولون انما مردودون فی الحافره اذ انکنا عظاما خره

و این سخن در جواب سوال است  
که در این حدیث آمده است که  
انما لبعوثون او ابا و نا اولون  
قل نعم وانتم و اخرون  
يقولون انما مردودون فی الحافره  
اذ انکنا عظاما خره

تقیب بود که رسول باد تا و جنانکله ایضا از کذا آن خدا که مردا شود زنده بجزیرا عطا اووا اعلا و کینه

این حدیث در کتابهای معتبره است و در آنجا که میگویند که اولون و اخرون  
یعنی اولی و آخری است و اینها در حدیث آمده است که انما لبعوثون او ابا و نا اولون  
قل نعم وانتم و اخرون يقولون انما مردودون فی الحافره اذ انکنا عظاما خره  
و این حدیث در کتابهای معتبره است و در آنجا که میگویند که اولون و اخرون  
یعنی اولی و آخری است و اینها در حدیث آمده است که انما لبعوثون او ابا و نا اولون  
قل نعم وانتم و اخرون يقولون انما مردودون فی الحافره اذ انکنا عظاما خره

عجب میزان حشر در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود و این بود که در آن یافت این کالسبه با بعد از آن خاک شود حق تعالی بفرماند این را از راه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چندان در کشف بیان این امر کرد که راه تا وین شسته و مجال زد و بچسبید که در نبوت ویران تصدیق کرده مانده و عقاب چنانکه بر یواز بعثت جبهه پاد کرد و بر و خوب آن حجت بنیاد کرد و از آن جمله اینست **اِيْحْسَبُ الْاِنْسَانَ اَنْ يَتْرَكَ سِدْرًا يَحْيَىٰ اَوْ مِي سِدْرًا وَكَهْ مَا اَوْ رَاهِلًا فَوَلَدًا يَمُوتُ وَبِرَيْكٍ وَبَدِيٍّ يَأْتِ شَرْوِي نَدِيمٍ** بعد از این حجت بعثت یار کرد و آن جدای که از این شهر موت ریخته شد زین و ما وینه پدید آمد و قادر نیست که مردگان زنده کند **اليسر ذالك بقادر علان يحيى لموته تامر** شود که مراد از آن که او می سپارد که ما ویراهل فرود بگزاریم آنست که بعد از مرگ زنده خواهیم کرد و بعد از آن برودن و در آیه دیگر گفت که شما پندارید که ما شمارا بهرگز آفریده ایم و شمارا باز گشت با شما خواهد بود **وان احسبتم اننا خلقنا عبثا و انكم الينا لا ترجعون** و آیت در و شکر گوید که در حکمت او واجب است و چون حقیقتاً کما از اجسادت فرمود و محاسن اخلاق و اعمال بعضی مطیع بودند و بعضی عاصی و بعضی شاکر بعضی کافر اینها از اجساد دیگر بودی که تفاوت میان شاکر و کافر و مطیع و عاصی پدید شود از حکمت دور بود و اما از مومنان که سازا هستیم که مدت بسیار بیخ و مشقت با انواع

بسم الله الرحمن الرحيم  
 عجب میزان حشر در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود و این بود که در آن یافت این کالسبه با بعد از آن خاک شود حق تعالی بفرماند این را از راه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چندان در کشف بیان این امر کرد که راه تا وین شسته و مجال زد و بچسبید که در نبوت ویران تصدیق کرده مانده و عقاب چنانکه بر یواز بعثت جبهه پاد کرد و بر و خوب آن حجت بنیاد کرد و از آن جمله اینست **اِيْحْسَبُ الْاِنْسَانَ اَنْ يَتْرَكَ سِدْرًا يَحْيَىٰ اَوْ مِي سِدْرًا وَكَهْ مَا اَوْ رَاهِلًا فَوَلَدًا يَمُوتُ وَبِرَيْكٍ وَبَدِيٍّ يَأْتِ شَرْوِي نَدِيمٍ** بعد از این حجت بعثت یار کرد و آن جدای که از این شهر موت ریخته شد زین و ما وینه پدید آمد و قادر نیست که مردگان زنده کند **اليسر ذالك بقادر علان يحيى لموته تامر** شود که مراد از آن که او می سپارد که ما ویراهل فرود بگزاریم آنست که بعد از مرگ زنده خواهیم کرد و بعد از آن برودن و در آیه دیگر گفت که شما پندارید که ما شمارا بهرگز آفریده ایم و شمارا باز گشت با شما خواهد بود **وان احسبتم اننا خلقنا عبثا و انكم الينا لا ترجعون** و آیت در و شکر گوید که در حکمت او واجب است و چون حقیقتاً کما از اجسادت فرمود و محاسن اخلاق و اعمال بعضی مطیع بودند و بعضی عاصی و بعضی شاکر بعضی کافر اینها از اجساد دیگر بودی که تفاوت میان شاکر و کافر و مطیع و عاصی پدید شود از حکمت دور بود و اما از مومنان که سازا هستیم که مدت بسیار بیخ و مشقت با انواع

بسم الله الرحمن الرحيم  
 عجب میزان حشر در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود و این بود که در آن یافت این کالسبه با بعد از آن خاک شود حق تعالی بفرماند این را از راه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چندان در کشف بیان این امر کرد که راه تا وین شسته و مجال زد و بچسبید که در نبوت ویران تصدیق کرده مانده و عقاب چنانکه بر یواز بعثت جبهه پاد کرد و بر و خوب آن حجت بنیاد کرد و از آن جمله اینست **اِيْحْسَبُ الْاِنْسَانَ اَنْ يَتْرَكَ سِدْرًا يَحْيَىٰ اَوْ مِي سِدْرًا وَكَهْ مَا اَوْ رَاهِلًا فَوَلَدًا يَمُوتُ وَبِرَيْكٍ وَبَدِيٍّ يَأْتِ شَرْوِي نَدِيمٍ** بعد از این حجت بعثت یار کرد و آن جدای که از این شهر موت ریخته شد زین و ما وینه پدید آمد و قادر نیست که مردگان زنده کند **اليسر ذالك بقادر علان يحيى لموته تامر** شود که مراد از آن که او می سپارد که ما ویراهل فرود بگزاریم آنست که بعد از مرگ زنده خواهیم کرد و بعد از آن برودن و در آیه دیگر گفت که شما پندارید که ما شمارا بهرگز آفریده ایم و شمارا باز گشت با شما خواهد بود **وان احسبتم اننا خلقنا عبثا و انكم الينا لا ترجعون** و آیت در و شکر گوید که در حکمت او واجب است و چون حقیقتاً کما از اجسادت فرمود و محاسن اخلاق و اعمال بعضی مطیع بودند و بعضی عاصی و بعضی شاکر بعضی کافر اینها از اجساد دیگر بودی که تفاوت میان شاکر و کافر و مطیع و عاصی پدید شود از حکمت دور بود و اما از مومنان که سازا هستیم که مدت بسیار بیخ و مشقت با انواع

یعنی در وقت از غبار و از کما و از کما و از کما

که از این بیاید

بجه اینده باشد

از انقلوب و

پس این است که

چون در این است

عقباتی است که

در این است که

در این است که

در این است که

در این است که

بلا از زمانه و فقر و غم میگذرانند و از کافران کسان می بینیم که برخلاف این میگذرانند

پس لابد معاوی دیگر خواهد بود که جز او در و محقق کرد و چنانکه حق تعالی بر زبان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم از آن خبر داد و گفت و اندرز هم

یوم یجمعکم لیوم الجمع ذلك یوم التغابن یوم یقوم الناس لرب العالمین روان باشد که روح درین جزا منفره باشد و کالبد باو نباشد زیرا که اگر کلفت مخالفت هو بود و اگر شقت تکلیف و اگر غیر آن از

تمتع بشهوات برسد و در حق تعالی روح بی کالبد و کالبد بی روح را با مرده می و وعده عید خطاب نکرد بلکه خطاب برسد و بیگت یگر وار و شد

پس روان باشد که یک بدن مثالی یا منقلب شود بی آن و اگر روان باشد که کالبد غیر آن کالبد باشد که در دنیا بود زیرا که ثواب و عقاب همان کالبد و همان روح

متعلق گشته است و این مقدار گفت شد از جهت دفع شبهت در رسو بود از دلهای عوام مسلمانان و اگر رجعت بر میان در آنچه حسن از او در حق

و عقل از ادراک آن عاجز میشود و یک چیز است و آن خبر درست است از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که بر لب بوی سید از مسلمانان قبول

آن بر و لازم شد اگر عقل بر کیفیت او واقف شود و اگر نشود و اگر قبول نکند از و ایراد سلام بیرون باشد و اگر این کس قبول نکند بر او سلام باشد

سخن با و عوا

و رسول در

ایمان بداد

رسول الله

جهانی نگاه

حق تعالی را

از سینه بیرون

نقح فی الا

شاء الله

بلا از زمانه و فقر و غم میگذرانند و از کافران کسان می بینیم که برخلاف این میگذرانند





الانبياء احياء في قبورهم يصلون وبعضهم كفته اند من شاء الله  
 موسى است عليه السلام که چون در دنیا ویرا صعقی بوده است آنجا نباشد این  
 قول سهو تواند بود زیرا که این صعق که نفخه اول است صعق امانت است و هر که  
 سوت وی پیش از نفخه تصور بوده باشد وی درین استناد اعمل نباشد و آنچه رسول  
 صلوات الله علیه و آله وسلم گفته است که مردم بهوش شوند و اول کسی که بهوش  
 باز آید من باشم و موسی بدین جانب عرض گرفته این بعد از بعثت باشد و آن نفخه  
 نوع است یا آنکه رسول الله صلوات الله علیه و آله وسلم چیزی نمانده است که موسی را صعق  
 نباشد با که سبر و گفته و در حدیث چنین است که ندانم که موسی را صعق نبوده است  
 یا پیش از من بهوش آمده و اگر حمل بر صعق امانت کنند ما از موسی روحانیت  
 وی باشد و بعضی دیگر گفته اند که ان شاء الله یولد ان وعلمان و حور و خیریه بهشت  
 زیرا که آن سر اسرود و لذات است و آنجا اندوه و ریخ و مرض و موت نباشد و این مختل  
 است اگر بهشت آسمانها بودی چون خدای گفت و جنت عرضها که عرضها  
 و الارض معلوم شد که آنچه عرض این آسمانها و زمین با آن در آسمان نیکند خاصه  
 چون یک بهشت را بدین فسحت و صف کرده است و بعضی گفته اند که حمل  
 عرض اند و جبرئیل و میکائیل این هم محل شکال است زیرا که حمل عرض و جبرئیل و میکائیل  
 که پیرامونش صف زده اند در آسمانها ساکن اند و در زمین و بنقل دست  
 روشنی است که عرض بر آسمانها است و هم در آسمانها ساکن است پس جمله

جمع بیغیبان  
 زنده ماند در قبور خود  
 تا میسر اند به شکال  
 و جنت عرضها  
 و پیش از من بهوش  
 می آید در روز  
 که در عرض آسمانها  
 است  
 این از حدیث  
 است  
 زمین بهشت  
 است  
 که در آسمانها  
 است  
 و جبرئیل و میکائیل  
 این هم محل شکال  
 است  
 که پیرامونش صف  
 زده اند در آسمانها  
 ساکن اند و در زمین  
 و بنقل دست  
 روشنی است که  
 عرض بر آسمانها  
 است و هم در آسمانها  
 ساکن است پس جمله

عشرو  
 آن کرد  
 از رسو  
 پس از مع  
 آسمانها  
 متولی  
 نفخه خوا  
 اوست  
 مطلقا  
 و اگر خدا  
 مطلقا  
 نقل است  
 و میکان  
 شرط  
 عقاد  
 وجه کند  
 و بعضی  
 او باشد  
 و بعضی  
 و بعضی

سوال کس بر چای پخته را در کوزه می پزند و آنرا در یک گداز می کشند و آنرا در یک گداز می کشند

عرش و صفات حوال عرش چون از ساکنان آسمانها باشند تا این تقریر برای  
آن کرده ایم تا قطع نکنند بدانکه الا من شاء الله کیست که در میان آن نفسی  
از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیافته ایم و در تاویل این خبر ضرورتی نیست  
پس از معنی آن است که آنچه قطع بدان نماید کردن آنست که یکی از نفس خدای ساکن  
آسمانها و زمین از طایفه و جن و انس باشد پس چون خداوند تعالی از آن کس که میخواهد  
مشغول نشود لازم نیاید که بعد از آن مشغول نشود زیرا که هر چه مشغول باشد  
نفسه خواهد بود و چون نفع گذشت کسی که آن نفع میدهد او را که الله  
اوست و اگر بعد از آن باین سبب باشد که او را پدید آورد و بعد از آن در هر  
مطابق از خداوند تعالی است و آنرا چون سخن از همه دستگیر نماید است  
و اگر خدا خواهد که کسی با از هر کجا بدارد تا او دستگیر و بسیار که از علم او باشد  
مطلقا هیچ کس از هر کس دستگیر نمیشود پس در هر کس که از هر کس است  
تقریر ایشان از این جهان بدان جهان دیگر است که خداوند تعالی بپندارند  
و میکشند و اسرافین و آخر همه چیز را بر میگرداند و همه را در عالم زنده کند اگر در هر چیز  
شرایط صحت یافته هیچ مسلمان را روانه بودی و برین تو دینی باشد و بهر حال که هست  
بمقتضا باید داشت که هر کس بر ایشان است و اگر کسی از ایشان نفسی که از آن  
وجه کند که ممکن نباشد وی بر ضلالت است چون نفع امانت گذشت به آن زمان که بعد از  
نفع امانت است و پیش از نفع احیاء بر رخ گویند و بر رخ نازد و تا است و در

فصل در بیان صفات عرش  
و در بیان آنکه هر چه از عرش است  
و در بیان آنکه هر چه از عرش است  
و در بیان آنکه هر چه از عرش است

و سوال دیگر  
چنانچه

سوال دیگر  
چنانچه

عقل و ادب و عفت و تقوا و عبادت و غیره  
 از آن است که در دنیا و آخرت  
 انسان را به سعادت و شادمانی  
 رساند و از آفت و بلا  
 نگاهدارد

از آخره بلکه فاضل است میان هر دو و اولی جزیره از برنج خواهد بود سوال  
 منکر و نیک است چون مرده را در گور نهند روح انسانی با کالبد آرز و منکر و نیک  
 دو رشته اند از وی سوال کنند که خدایت کیست و نیت چیست و درین مرد  
 یعنی غیر میگوید و بعد از این عذاب گور باشد اگر نباشد از اهل شقاوت باشد  
 یا روح بهشت اگر نباشد از اهل سعادت است و سوال منکر و نیک و عذاب  
 گور با حدیث درست ثابت شده است و ازین آیه که انکار بر رضون  
 علیها عذاب و او عشاء ایمان بدین جمله واجب است و هر که ببرد او  
 در برنج است تا وقت بعثت و من و را هم بر نرج الحی یوم یبعثون  
 اما آن ماز که طلقاً بر نرج گویند آن بین الفخحین است و در آن حدیث که هر روز با چهل ماه  
 درست چهل است بل اگر بیانی هست در آن حدیث که هر روز با چهل ماه  
 بیست سال بسیار کس از بزرگان علماء اسلام بر آن اند که چهل سال و لایله احدهم  
 در میان آن بد ایشان سیر است و اما از کتب انبیا پیشین بطریق اعتبار  
 شاید پیش ایشان روشن شده باشد و با حقیقتی مابین الفخحین آنچه از تنهای آدمیان  
 ریزیده و بوسیده شده باشد اگر در آتش سوخته باشد و اگر در آب سوز گشته  
 باشد اگر بسا و رفته باشد و اگر با قیاب بوسیده باشد و اگر در خاک ریزیده باش  
 حمله را با هر خود از زیره و زیر زمین و از شکم سباع و حیوانات بر سنج بگری جمع کند  
 تا یک فرس از آن کم نشود و ضایع نگردد و کالبد را هم بر آن وضع که اول بوده از آن  
 است

اجزاء جمع  
 و چون بر  
 بجزوی از  
 با حقیقت  
 از معنی  
 هم نفی  
 و شکی  
 در کتب  
 سرودن  
 خواهد بود  
 و عتاب  
 و خوار  
 ایشان  
 است که  
 ایشان  
 خوبتر  
 است

حالت فرموده که عبادت  
 در دنیا و آخرت  
 انسان را به سعادت  
 رساند و از آفت و بلا  
 نگاهدارد  
 عبادت در دنیا و آخرت  
 انسان را به سعادت  
 رساند و از آفت و بلا  
 نگاهدارد  
 عبادت در دنیا و آخرت  
 انسان را به سعادت  
 رساند و از آفت و بلا  
 نگاهدارد

اجزا جمع کرده جمیع ترکیب کند چنانکه آنچه از خشان ازان بر دیده باشند عاود کند  
 و چون بر خیزد خشان ناکرده باشد و کالبد را ساخته کند چنانکه جزوی از کالبدی  
 بجزوی از کالبدی دیگر مشتبه و مبدل نشود و چون زمان برزخ گذرد اسرافیل در کرب  
 با هر صفتی و صورتی و این را نفخه احياء گویند و ارواح در صورت جمع شوند و بواسطه این نفخ  
 از صور قصد کالبد کنند و هر روح در کالبد خود رود و همه بامر خدا زنده بر زمینند  
 ثم نفخ فيه اخری فاذا هم قیام ینظرون و حق تعالی در قرآن یاد کرده که  
 و حوشن بهایم را نیز همشکر کرده شود و در حدیث است که رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم گفت که حق تعالی در قیامت میان حیوانات قصاص براند که تا گو سفید شود سر او را  
 برود داشته باشد قصاص برستاند و از بخادرست شد که و حوشن بهایم رحمت  
 خواهد بود ان ایا حیای حیوانات که مکلف نیستند از بر ابعاست و نه از برای ثواب  
 و عقاب بلکه از بهر قصاص است و از بهر آنکه تا عوض دردی که از کشتن بایشان رسیده  
 و خوری که به پوست بر آن رفته بلذت حیات و تمام کردن خلقت بایشان رسد  
 ایشان را از کشتن و شدت جان کنندن بحال فنا باز برند و خاک شوند و در حدیث  
 است که قیال لهالونی تر ابا و تواند بودن که خدای جل و علا در بعثت  
شان غیر ازین حکمتها باشد و الله اعلم و بعد از بعثت حق تعالی خلق را بهر یک است  
بزرگیزد و به شکر که موقوف عرض است و حسنا بهم را جمع کند و آن موقوف سا به  
ت فاذا هم بالساهه و سا به و در لخت روز قیامت و تواند که مراد آن با

ع  
 این نفخه احياء است  
 که در روز قیامت  
 بر روحها نفخند  
 تا کالبد پیدا کنند  
 و در صورت جمع  
 شوند و بواسطه  
 این نفخ از صور  
 قصد کالبد کنند  
 و هر روح در کالبد  
 خود رود و همه  
 بامر خدا زنده  
 بر زمینند  
 ثم نفخ فيه اخری  
 فاذا هم قیام  
 ینظرون  
 و حوشن بهایم  
 را نیز همشکر  
 کرده شود  
 و در حدیث است  
 که رسول الله  
 صلی الله علیه  
 و آله و سلم  
 گفت که حق  
 تعالی در قیامت  
 میان حیوانات  
 قصاص براند  
 که تا گو سفید  
 شود سر او را  
 برود داشته  
 باشد قصاص  
 برستاند و از  
 بخادرست شد  
 که و حوشن  
 بهایم رحمت  
 خواهد بود  
 ان ایا حیای  
 حیوانات که  
 مکلف نیستند  
 از بر ابعاست  
 و نه از برای  
 ثواب و عقاب  
 بلکه از بهر  
 قصاص است  
 و از بهر آنکه  
 تا عوض دردی  
 که از کشتن  
 بایشان رسیده  
 و خوری که  
 به پوست بر  
 آن رفته بلذت  
 حیات و تمام  
 کردن خلقت  
 بایشان رسد  
 ایشان را از  
 کشتن و شدت  
 جان کنندن  
 بحال فنا باز  
 برند و خاک  
 شوند و در حدیث  
 است که قیال  
 لهالونی تر  
 ابا و تواند  
 بودن که خدای  
 جل و علا در  
 بعثت شان  
 غیر ازین  
 حکمتها باشد  
 و الله اعلم  
 و بعد از  
 بعثت حق  
 تعالی خلق  
 را بهر یک  
 است بزرگیزد  
 و به شکر که  
 موقوف عرض  
 است و حسنا  
 بهم را جمع  
 کند و آن  
 موقوف سا به  
 ت فاذا هم  
 بالساهه و  
 سا به و در  
 لخت روز  
 قیامت و  
 تواند که  
 مراد آن با

و این است که زمین بود و بر روی زمین جمع شوند و گفته اند سایه موزه  
 بیت المقدس که محشر آنجا خواهد بود و در حدیث آمده که علیکم بالشام  
 و اگر درین حدیث شرطی صحت یافت شد مگر چشمش آن بودی که حق  
 آن زمین را فراخ کرد و اندازد بر محشر تا کشیدن زمین را آنجا ابتدا کند و در حدیث  
 است که زمین چون اویم کشیده شود و در حدیث است روز عرض خطایق تا بر زمین  
 جمع کند چون نقره و بر آن زمین کلاه کرده باور و شستن است که زمین بیت المقدس  
 نبرین است و نیز گنج خلق اولین و آخرین در و نبای پس حسن بر این گفته شد  
 باید کرد و شاید که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زمین محشر را از زمین المقدس گفت  
 با آن وجهی که حق آنرا تبدیل بنیت آن از جبر کفر و لوث معاصی پاک کرده باشد  
 و یوم تبدل الارض غیر الارض والله اعلم ما دانست که زمین را از آن  
 است گرداند و بیان این سخن آنست که گویا زمین کوفته شود و شکسته و گدازد  
 و الجبال قد کتاد کذا وحده و گویا چون ششم از هم برکنند و زیر و زبر کرده  
 میشود و تگون الجبال كالعين المنفوش پس از خردی ذره ذره شود  
 چون ساو دست الجبال بسا فکانت هباء منبثا پس از آنجا خود برکنده شود  
 و یسئلونک عن الجبال فقل ینسفان و ینسفان چون غبار در هوا  
 و از بسکه کثیف باشد و بر هم نشسته بیننده ندارد که بر جا استاده است و آن همچو  
 اگر گذران باشد و تری الجبال تحسبها جامدة و هی تمر مر السحاب  
 و این حدیث است که زمین را از آنجا خواهد بود و در حدیث آمده که علیکم بالشام  
 و اگر درین حدیث شرطی صحت یافت شد مگر چشمش آن بودی که حق  
 آن زمین را فراخ کرد و اندازد بر محشر تا کشیدن زمین را آنجا ابتدا کند و در حدیث  
 است که زمین چون اویم کشیده شود و در حدیث است روز عرض خطایق تا بر زمین  
 جمع کند چون نقره و بر آن زمین کلاه کرده باور و شستن است که زمین بیت المقدس  
 نبرین است و نیز گنج خلق اولین و آخرین در و نبای پس حسن بر این گفته شد  
 باید کرد و شاید که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زمین محشر را از زمین المقدس گفت  
 با آن وجهی که حق آنرا تبدیل بنیت آن از جبر کفر و لوث معاصی پاک کرده باشد  
 و یوم تبدل الارض غیر الارض والله اعلم ما دانست که زمین را از آن  
 است گرداند و بیان این سخن آنست که گویا زمین کوفته شود و شکسته و گدازد  
 و الجبال قد کتاد کذا وحده و گویا چون ششم از هم برکنند و زیر و زبر کرده  
 میشود و تگون الجبال كالعين المنفوش پس از خردی ذره ذره شود  
 چون ساو دست الجبال بسا فکانت هباء منبثا پس از آنجا خود برکنده شود  
 و یسئلونک عن الجبال فقل ینسفان و ینسفان چون غبار در هوا  
 و از بسکه کثیف باشد و بر هم نشسته بیننده ندارد که بر جا استاده است و آن همچو  
 اگر گذران باشد و تری الجبال تحسبها جامدة و هی تمر مر السحاب

پس چنان شوند که از  
 همچنانکه کسی سوار  
 بر آنچه پنداشت  
 از انقلاب اجوا  
 صفتها که در قرآن  
 شود و بعضی چو  
 جملی یافت شو  
 حکالی افتد و گو  
 چون توان کرد  
 بنیاد و بارشیت  
 نیند و هداقا  
 و در رخ و را  
 درین روز باشد  
 و نای بود  
 اسما نهادند  
 بند چنانکه در  
 سنز یا اواز

و این حدیث است که زمین را از آنجا خواهد بود و در حدیث آمده که علیکم بالشام  
 و اگر درین حدیث شرطی صحت یافت شد مگر چشمش آن بودی که حق  
 آن زمین را فراخ کرد و اندازد بر محشر تا کشیدن زمین را آنجا ابتدا کند و در حدیث  
 است که زمین چون اویم کشیده شود و در حدیث است روز عرض خطایق تا بر زمین  
 جمع کند چون نقره و بر آن زمین کلاه کرده باور و شستن است که زمین بیت المقدس  
 نبرین است و نیز گنج خلق اولین و آخرین در و نبای پس حسن بر این گفته شد  
 باید کرد و شاید که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زمین محشر را از زمین المقدس گفت  
 با آن وجهی که حق آنرا تبدیل بنیت آن از جبر کفر و لوث معاصی پاک کرده باشد  
 و یوم تبدل الارض غیر الارض والله اعلم ما دانست که زمین را از آن  
 است گرداند و بیان این سخن آنست که گویا زمین کوفته شود و شکسته و گدازد  
 و الجبال قد کتاد کذا وحده و گویا چون ششم از هم برکنند و زیر و زبر کرده  
 میشود و تگون الجبال كالعين المنفوش پس از خردی ذره ذره شود  
 چون ساو دست الجبال بسا فکانت هباء منبثا پس از آنجا خود برکنده شود  
 و یسئلونک عن الجبال فقل ینسفان و ینسفان چون غبار در هوا  
 و از بسکه کثیف باشد و بر هم نشسته بیننده ندارد که بر جا استاده است و آن همچو  
 اگر گذران باشد و تری الجبال تحسبها جامدة و هی تمر مر السحاب

و این حدیث است که زمین را از آنجا خواهد بود و در حدیث آمده که علیکم بالشام  
 و اگر درین حدیث شرطی صحت یافت شد مگر چشمش آن بودی که حق  
 آن زمین را فراخ کرد و اندازد بر محشر تا کشیدن زمین را آنجا ابتدا کند و در حدیث  
 است که زمین چون اویم کشیده شود و در حدیث است روز عرض خطایق تا بر زمین  
 جمع کند چون نقره و بر آن زمین کلاه کرده باور و شستن است که زمین بیت المقدس  
 نبرین است و نیز گنج خلق اولین و آخرین در و نبای پس حسن بر این گفته شد  
 باید کرد و شاید که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زمین محشر را از زمین المقدس گفت  
 با آن وجهی که حق آنرا تبدیل بنیت آن از جبر کفر و لوث معاصی پاک کرده باشد  
 و یوم تبدل الارض غیر الارض والله اعلم ما دانست که زمین را از آن  
 است گرداند و بیان این سخن آنست که گویا زمین کوفته شود و شکسته و گدازد  
 و الجبال قد کتاد کذا وحده و گویا چون ششم از هم برکنند و زیر و زبر کرده  
 میشود و تگون الجبال كالعين المنفوش پس از خردی ذره ذره شود  
 چون ساو دست الجبال بسا فکانت هباء منبثا پس از آنجا خود برکنده شود  
 و یسئلونک عن الجبال فقل ینسفان و ینسفان چون غبار در هوا  
 و از بسکه کثیف باشد و بر هم نشسته بیننده ندارد که بر جا استاده است و آن همچو  
 اگر گذران باشد و تری الجبال تحسبها جامدة و هی تمر مر السحاب

و تسبیح یازده و تسبیح یازده

سوره و تسبیح یازده  
فکانت سراب  
سیرت الجبال  
فکانت سرابا  
و تسبیح یازده

چنان شوند که نظر کنند بپندار که بر جا خود است چون موضع آن سید بهج نیاید  
چنانکه کسی سراب زدوری بپند و میبندار که آب است چون بدان موضع میرسد  
ز آنچه پنداشت هیچ نیست و سیرت الجبال<sup>له</sup> فکانت سرابا و این ترتیب  
از انقلاب احوال کو بهیا یاد کردیم در ظاهر قرآن و حدیث مذکور نیست اما از مفید و  
صفهها که در قرآن یاد کرده است معلوم میشود که چنین با احتمال دارد که بعضی خود  
شود و بعضی چون غبار در هوا پرکنده شود و بعضی از جا برکنده علی باب این صفات  
بجای یافت شود غرض این تقریر آنست که اگر کسی را از این صفهها که در قرآن یاد کرده  
است کمال افتد و گوید که جمع میان این صفات مختلف که او بهار خواهد بود در قیامت  
چون آن کرد و جان و اندوالمعلم چون کو بهیا برداشته شود و او بهیا باشد  
بنیاد و بهشت زمین ناموشد و چون سر درو به نشیب و فراز باشد

زیر  
فکر  
شد  
غش  
ه  
را از  
ن

بگذردها قاصد صفات از فیها عوج الایة و حجابها از زمین یاد  
دورخ و ران باره شده شود و دروخ شکا شود و دروخ شکا شود و دروخ شکا شود

روزی باشد که با آنها شگفتی شود و افلاک حسرت کرد و اندوالمعلم  
و احدیته معانی است که آن فوریته با آنها شود  
و اندوالمعلم و فوریته معانی است که آن فوریته با آنها شود  
و اندوالمعلم و فوریته معانی است که آن فوریته با آنها شود

زده  
شود  
روده  
ساعت  
ک

و تسبیح یازده  
سوره و تسبیح یازده  
فکانت سراب  
سیرت الجبال  
فکانت سرابا  
و تسبیح یازده

بپندار که بر جا خود است چون موضع آن سید بهج نیاید  
چنانکه کسی سراب زدوری بپند و میبندار که آب است چون بدان موضع میرسد  
ز آنچه پنداشت هیچ نیست و سیرت الجبال<sup>له</sup> فکانت سرابا و این ترتیب  
از انقلاب احوال کو بهیا یاد کردیم در ظاهر قرآن و حدیث مذکور نیست اما از مفید و  
صفهها که در قرآن یاد کرده است معلوم میشود که چنین با احتمال دارد که بعضی خود  
شود و بعضی چون غبار در هوا پرکنده شود و بعضی از جا برکنده علی باب این صفات  
بجای یافت شود غرض این تقریر آنست که اگر کسی را از این صفهها که در قرآن یاد کرده  
است کمال افتد و گوید که جمع میان این صفات مختلف که او بهار خواهد بود در قیامت  
چون آن کرد و جان و اندوالمعلم چون کو بهیا برداشته شود و او بهیا باشد  
بنیاد و بهشت زمین ناموشد و چون سر درو به نشیب و فراز باشد



بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس رسول علیه السلام شفاعت کند چنانچه در حدیث  
 ثابت شده بعد از آن نامهای کرد از خلق از دست راست و چپ روانه شود و  
 نامه بدست راست دهند و ثقیل را بدست چپ پس هر یک از صاحبان  
 نامه گویند نامه خود بر خوان افتر کنا بک و حکمت در نامه آنست که چون  
 مردم زنده شوند کردار آنها خود فراموش کرده باشند لخصیه الله و نسوه  
 و چون سخن روز قیامت بدیشان رسد حیرت و دهرت ایشان زیاد شود  
 پس خستند و سطلین نامها ایشان را بر کردار آنیک بد کرده اند واقف گردانند  
 تا از یاد آورند و آنیک کرده باشند خود شاد شود و این نوعی از ثواب است  
 و آنیک بگردار است بسیار خود در ماند و ترس عذاب بسیارست قیامت بر او تمام تر  
 شود و این نوعی از عقاب است و از نصهای قرآن حدیث درست شده که نامه  
 ظاهر دیده شود و کردار با خلق در کجای اشبات کرده باشند بر وجهیک نظر کنند و در  
 دیگر و رای خود واقف گردانند و روا باشند که آن نصهار از حقیقت با محاربه  
 چنانکه گویند این نامها معقول باشند و در این باب در امثال آن برای آنکه از  
 و رسول خدا باریده مستقیم نیست و صاحبین تا ویلات بر خلالت است  
 شعیه است از مذیب باطل مکران حشر جساء و بعد از و قوف در جرد  
 بحال محاسب باشد و لیل بر آنکه محاسب بعد از آن باشد که نامه بدست ایشان  
 این آیه است که فأما من آتیه کتابه یمینة فسوف یحساب

بخوان نامه خود را  
 بشمار داشت  
 اورا احتیاج است  
 و فراموش کردند  
 ایشان از آن  
 فاما من آتیه  
 کتبه یمینة  
 فسوف یحساب

بخوان نامه خود را  
 بشمار داشت  
 اورا احتیاج است  
 و فراموش کردند  
 ایشان از آن  
 فاما من آتیه  
 کتبه یمینة  
 فسوف یحساب



والتشكر والثناء والحمد لله رب العالمين  
 وانه قد اذن الله تعالى لرسوله  
 ان يقرن بينه وبين رسوله  
 في كل شئ مما يريد  
 من غير اذن من الله  
 والحمد لله رب العالمين  
 ١٣٨

والمسلمون  
 صفة جوارحهم كمنه ورسول  
 في غير ان سائرهم  
 جوارحهم كمنه ورسول  
 في غير ان سائرهم  
 جوارحهم كمنه ورسول  
 في غير ان سائرهم

حساباً باليسين و در وقت حساب انبيا عليهم السلام حاضر گشته و شهيدان  
 و يبي بالنبيين و المشهد و مراد از شهدا اینجا نویسندهگان اعمال اند و مراد  
 در روز شكار باشد و نيامين و الملئكة كما بشر به يومئذ  
 لمجربين و انبياء كقولهم يا ايها الذين آمنوا انتم و اولادكم  
 ايشان كوايى و ستم و درين روز عضماى آدمى براى آنچه كرده است كوايى و ستم  
 تشهد عليهم السنتم و ايد هم و ارجلهم عما كانوا يعملون  
 و قاله الجاهل هم تشهدتم علينا قالوا نطقنا الله الذى  
 انطق كل شئ و اين كسى تواند بود كه چون نامه بخواند و شهد كوايى و ستم  
 اعتراف نكند همچنانكه بر فرجش معر بود براى كار مضمون حقيقى او را كوايى و ستم  
 او رسوا كند و تواند بود كه كسى از ما ستمند كه در دنيا چون عملهاى بد ميكردند همچنان  
 ايشان و سواى كسى است بر دل ايشان نماند است و اشكارا ميكردند و از آن  
 بوشيدند و نماندند حق تعالى زيادى عقوبت ايشان را و جزاى اشكارا كردن نماندند  
 اعضاى ايشان را بجز ايشان گويا كردند و نماندند است كه بنده كار با آنچه كرده اند  
 از خير و شره اقف كروند و روشن كنند كه در مايت عمره كرده اند تا آنچه بدست  
 با عمل او نسبت كنند از نزول دارد و فرود نماندند و ان كان مشقاً لاجتنب  
 من شرد اذ يناب او كفى بنحاسين و حق تعالى چون فرمود كه  
 حساب خلق كنيم و كواى اسرار الحاسبين و عزراى است كه حساب  
 حساب خلق كنيم و كواى اسرار الحاسبين و عزراى است كه حساب

همه خلق و ستم  
 و يك وقت  
 يك كس با  
 محاسبه قطع  
 مكلفان خود  
 و حساب هر  
 كه چون حق تعالى  
 روشن با  
 عليه و اله و سلم  
 ترجمان بيان بنده  
 آن طائفه كه  
 ما قطع بپوش  
 حساب ايشان  
 است اسرار  
 و از اين فرق بعد  
 است فرق با  
 حساب خواه

والتشكر والثناء والحمد لله رب العالمين  
 وانه قد اذن الله تعالى لرسوله  
 ان يقرن بينه وبين رسوله  
 في كل شئ مما يريد  
 من غير اذن من الله  
 والحمد لله رب العالمين  
 ١٣٨



نزودیکتر بحساب به برشت بروند و ابا باشد که بعضی کافران به سخط خدای نزودیک  
 ترند بحساب و زخ روند اما از آیتها که در وزن اعمال یاد کرده است معلوم میشود که  
 جمله کافران حساب خواهد بود و آیه دیگر میفرماید که فور بلاء للناس منهم  
 اجمعین عما كانوا يعملون یعنی بخدای تو که همه را از آنچه کرده اند پیرسیم  
 و جای دیگر میفرماید که وقفوهم انهم مسئولون یعنی ایشان را باز دارند  
 که مسئولند و بعضی گفته اند که از کفار کسانی باشند که بحساب بدوزخ روند تمسک  
 آیه کنند و کالیساک عن ذنوبهم المجرمون یعنی کفار را از گناه ایشان  
 نپسند و جمع میان این دو آیه آنست که گوئیم آنجا میفرماید که مسئولند از خدا و  
 ایشان را باز پرسند و آنجا میگویند نپسند یعنی از دیگر گناهان که چون اصل کفر ثابت  
 شده دوزخ بروند و چشمت و شاید که مراد از کالیساک عن ذنوبهم المجرمون  
 آن باشد که فرشتگان عذاب مجرمان را بسیار شناسند و حاجتشان نباشد  
 که گویند شما بر چه بودید چنانکه در گور می پرسند و بعد از محاسبه وزن اعمالشان  
 اعمال آنست که اندازه عمل پیدا شود و تفاوت خیر بر شر باز دیده شود و در نظر  
 بندگان و آنانکه حق تعالی ایشان را حاضر حسنا و کرده باه مراد از وزن اعمال آنست  
 زیرا که حقیقتا ثقل و خفت صفت کفر حسنا کرده در قرآن چون ذکر وزن اعمال  
 کرده و فرموده که کسانی را که ترازدوی ایشان بکلی از خیر گران باشد بخلای ایشان  
 قطع کرد که فمزن ثقلت موازنه فاولئک هم المفلحون

وقفوهم انهم مسئولون  
 و چون روی ایشان بدوزخ آید گفته شده و باز در آیه ایشان را باز پرسند و آنجا میگویند نپسند و آنجا میفرماید که مسئولند از خدا و ایشان را باز پرسند

وزن اعمال

و کسانی را  
 قطع کرد که  
 انفس  
 صلوات  
 کاصول  
 در قرآن  
 گذاشت  
 که خلق  
 چون کافر  
 از وزن  
 بودی  
 بر ضعف  
 آنراوز  
 حسنا  
 عملو  
 معنز  
 میت

و کسانی را که ترازوی ایشان بکلی از خیر خالی باشد بجا ویدماندن ایشان در آتش

قطع کرد که وَمَنْ خَفِيَ مَوَانِرُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا

انفسهم في جهنم خالد وناه و علم شما نا حادیت رسول الله

صلی الله علیه و آله و سلم که بیرون ازین دو فرقه فرقی دیگر هستند و اینها مخلصانند

که اصل ایمان دارند و عملها بدر کرده اند که بدانست موجب عذاب گشته اند و چون حقیقتاً

در قرآن گفت که حسنات بسیار موازنه خواهد رفت و مشقال ذرّه فرو

گذاشت نخواهد کرد و روشن شد که وزن اعمال این فرقه خواهد بود و این است

که خلقان در وزن اعمال بسته فرقه باشند سابقان و مخلصان و کفار اگر گویند که

چون کافر در قیامت از رحمت بی نصیب است و حسناتش نیست فلان

از وزن اعمال او چیست جواب آنست که کافر هم چند کرده باشد که مسلمانان کرد

بودی آن قرین بودی بخداست چنانکه صدر رحم و یاری او نمرود و نوح و...

بر بعضا و آنچه بدین ماند و او پذیرد که از او زنی نیست و چون ایمان بر آن نباشد

از او زنی نباشد پس از او کفر بنهد و کفر او را در کفر تا ظاهر شود که این اعمال را که هر

حسنات میداندست وزن نیست و آنچه حق تعالی گفته وقت استغفار

عملوا من عملی و جعلناه حباء مشورا و اثار است است بیرون

معنی و مقابله حسنات بسیار و خوردن است و گفته شد که نوعی کفار و...

میتواند که باشد و آن نوع آنست که گوئیم چون کفار را حسنات نیست و کفار

نفسه  
که می  
ن  
او  
بیت  
و  
زن  
بظ  
است  
ان  
ع  
ه

همه در عذاب یکسان نیستند پس قرآن ان المنافقین فی المد راک  
 الاسفل من النار دانسته شد که کفار در کفر بر تفاوتند چنانکه مثل گوئیم آنکه  
 مسکر صانع است در کفر پاره نشود با آنکه اثبات صانع کند اگر چه بر وجهی کند که کافر  
 باشد **تکلیف** پرست باشد در کفر پاره نشود با آنکه در توحید معتقد باشد و پرست  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انکار کند پس روا باشد که خدا بعمال کفر کا فر را در  
 بند و چیزی در مقابل آن باز دید کند که مقدار عذاب او بان پیدا شود و چون مردی  
 در یقین بر تفاوتند و نیست ایشان در عمل بر تفاوت روا باشد که مقدار بر آن پیدا کند  
 چنانکه گفته ایم تا نواب بعد از آن پیدا شود و در فایده وزن اعمال آنرا که هیچ بدی نکرده  
 باشند هم این وجه میتوان گفت والله اعلم و اما وزن اعمال که چگونه و بر چه وجه باشد  
 سخن بسیار در آن گفته اند و آنچه سخن خدا گفته رسول بر آن دلالت میکند آنست  
 که در قیامت بحقیقت ترازو باشد و هر ترازوی دو کفه یکی نورانی و یکی ظلمانی  
 نورانی از بهر وزن حسنا و ظلمانی بجهت وزن شیوا در آنچه وزن چگونه باشد  
 دو وجه گفته اند یکی آنکه حق تقابا اندازه کرده و آرنجده اگر بیک باشد و اگر بد جسمی باز دید  
 کند که وزن اعمال بطن باز دید شود و دیگر آنکه نام حسنا را با اندازه آن حسنات  
 گران سنگ گرداند و نامه سیات را با اندازه آن سبکبار گرداند و این وجه بتقدم او  
 هست زیرا که حدیثی درست موافق این معنی از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 یافته ایم و در آن حدیث فرمود که روز قیامت نود و نه سجده از زمین  
 ردی از زمین

این منافقین  
 بر سبب کفر منافقان  
 فی المد راک  
 در عذاب است  
 در عذاب است  
 در عذاب است  
 در عذاب است  
 در عذاب است

است و یک گفته‌اند و صحیفه کوچک بر آنجا نوشته باشد که اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله و گفته‌اند صحیفه بزرگ  
 سجلات بسجند و سجلات بکبار شود و صحیفه گران سنگ و بعضی از علماء بر آنند  
 که مراد از وزن اعمال که در قرآن حدیث است که بعضی از اعمال را بعضی از  
 کرده اند زیاده و نقصان آنرا بدانند به علی که خداست بلا که داده باشد و با نبی علیهم السلام  
 و ما را امر و زید انست کیفیت آن سبب نیست و این تاویل اگر چه احتمال دارد اما  
 بی حجتی روشن قاطع ظاهر سخن خدا و رسول نتوان گذشتن بجلت آنکه عقل ما از دریا  
 حقیقت آن عاجز می آید و محبت بر اهل اسلام در امثال این مسائل است که پیش  
 ازین گفته شد که هر چه از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باریده قبول آن بر ما واجب  
 است اگر چه عقل ما از ادراک حقیقت آن عاجز آید و هر که بر خلاف است سلام است سخن  
 با او از توحید و نبوه است و نباید دانستن که اعتبار در وزن است با موقع حسن باشد  
 از رضا حق تعالی و از وزن سیات بموقع سیه از سخط خداست مثل مومنی باشد  
 که طاعتی بجا آورد و بر او در آن بجز رضا حق تعالی نباشد و دوستی حق را بر او  
 دارد و آنچه شرط است در آن طاعت از متابعت رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم بجا آورد و باین همه ترسد که مبادا به محل قبول نرسد دیگری همان محل کند  
 از ترس عقوبت و از رعایت سنن و آداب آن خائف باشد و بر او در آن محصور  
 دل اندک باشد و از آنکه مقبول نباشد اندیشناک نباشد از این بر دو شخص

در صورت عمل برابر باشد اعمال ایشان در رسیدن بموقع رضای حق تعالی یکسان  
 نباشد و لابد در ثواب بر تفاوت باشد و چون عمل یکسانست و ثواب بر تفاوت  
 معلوم شد که اعتبار در وزن بصورت عمل باشد بلکه به محل و موقع آن باشد  
 از رضای حق غرض و همچنین کسی که گناهی کند و چنان بآن گناه الفت گرفته باشد  
 و دیگر گشته که از نسی حقیقاً غافل باشد و در وقت فعل از عقوبت نترسد و از غافلت  
 ناندیشد و بدان شاد باشد برابر نباشد با دیگر که همان گناه میکند و میداند که میکند  
 و از آن ترسد و تنگدل بود در آن حال متدبیر است و به باشد لابد عقوبت آن گناه  
 که از چنان کسی در وجود آید عظیم تر از گناه آن دیگر باشد و دیگر صورتها را برین مثال  
 قیاس کند که دانسته شود که اعتبار در وزن اعمال بموقع اینست از رضای  
 حق تعالی از محط وی و الله اعلم و علی هذا القیاس حسد از آن احوال گذشته است  
 بر صراط و صراط راهی است که حق تعالی باز وید کند از زمینی که موضع عرض حساب  
 باشد پیوسته به بهشت و دوزخ و زیر صراط با و ازین معنی رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم صراط را چه بنام گفت و از قرآن روشنی شد که بهشت نزد  
 سدره المنتهی است و از حدیث دانسته شد که سدره بر بالا هفت آسمان است و زیر  
 عرضش از قرآن حدیث روشنی شد که دوزخ تحت این جهان است چنانکه  
 بهشت فوق است و در روز قیامت چون آسمانها در نور دیده شود بهشت  
 آشکارا شود و بهشت را درجات است بعضی که بالا بعضی بر قدر درجات

در صورت عمل برابر باشد اعمال ایشان در رسیدن بموقع رضای حق تعالی یکسان نباشد و لابد در ثواب بر تفاوت باشد و چون عمل یکسانست و ثواب بر تفاوت معلوم شد که اعتبار در وزن بصورت عمل باشد بلکه به محل و موقع آن باشد از رضای حق غرض و همچنین کسی که گناهی کند و چنان بآن گناه الفت گرفته باشد و دیگر گشته که از نسی حقیقاً غافل باشد و در وقت فعل از عقوبت نترسد و از غافلت ناندیشد و بدان شاد باشد برابر نباشد با دیگر که همان گناه میکند و میداند که میکند و از آن ترسد و تنگدل بود در آن حال متدبیر است و به باشد لابد عقوبت آن گناه که از چنان کسی در وجود آید عظیم تر از گناه آن دیگر باشد و دیگر صورتها را برین مثال قیاس کند که دانسته شود که اعتبار در وزن اعمال بموقع اینست از رضای حق تعالی از محط وی و الله اعلم و علی هذا القیاس حسد از آن احوال گذشته است بر صراط و صراط راهی است که حق تعالی باز وید کند از زمینی که موضع عرض حساب باشد پیوسته به بهشت و دوزخ و زیر صراط با و ازین معنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صراط را چه بنام گفت و از قرآن روشنی شد که بهشت نزد سدره المنتهی است و از حدیث دانسته شد که سدره بر بالا هفت آسمان است و زیر عرضش از قرآن حدیث روشنی شد که دوزخ تحت این جهان است چنانکه بهشت فوق است و در روز قیامت چون آسمانها در نور دیده شود بهشت آشکارا شود و بهشت را درجات است بعضی که بالا بعضی بر قدر درجات

ساکنان آنجا  
 نزدیک  
 للمتقین  
 بهشت است  
 دوزخ و تا  
 بر آتش  
 بر نفس آشکار  
 و فوق آیشا  
 این همیشه  
 چون پلی از  
 دوزخ و  
 با آن شایان  
 گذشته و  
 سعادت  
 نزد و دوزخ  
 افتد  
 بعد از آن

در صورت عمل برابر باشد اعمال ایشان در رسیدن بموقع رضای حق تعالی یکسان نباشد و لابد در ثواب بر تفاوت باشد و چون عمل یکسانست و ثواب بر تفاوت معلوم شد که اعتبار در وزن بصورت عمل باشد بلکه به محل و موقع آن باشد از رضای حق غرض و همچنین کسی که گناهی کند و چنان بآن گناه الفت گرفته باشد و دیگر گشته که از نسی حقیقاً غافل باشد و در وقت فعل از عقوبت نترسد و از غافلت ناندیشد و بدان شاد باشد برابر نباشد با دیگر که همان گناه میکند و میداند که میکند و از آن ترسد و تنگدل بود در آن حال متدبیر است و به باشد لابد عقوبت آن گناه که از چنان کسی در وجود آید عظیم تر از گناه آن دیگر باشد و دیگر صورتها را برین مثال قیاس کند که دانسته شود که اعتبار در وزن اعمال بموقع اینست از رضای حق تعالی از محط وی و الله اعلم و علی هذا القیاس حسد از آن احوال گذشته است بر صراط و صراط راهی است که حق تعالی باز وید کند از زمینی که موضع عرض حساب باشد پیوسته به بهشت و دوزخ و زیر صراط با و ازین معنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صراط را چه بنام گفت و از قرآن روشنی شد که بهشت نزد سدره المنتهی است و از حدیث دانسته شد که سدره بر بالا هفت آسمان است و زیر عرضش از قرآن حدیث روشنی شد که دوزخ تحت این جهان است چنانکه بهشت فوق است و در روز قیامت چون آسمانها در نور دیده شود بهشت آشکارا شود و بهشت را درجات است بعضی که بالا بعضی بر قدر درجات

بیش از هزاران سال پیش بود و در آن زمان  
 ایشان از نزدیک بودند و در آن زمان  
 ایشان از نزدیک بودند و در آن زمان

ساکنان آنجا و معرفت و طاعت و حق تعالی روز قیامت بهشت را با این بهشت  
 نزدیک گرداند و در قرآن به معنی اشاره فرست برین که وَأَزْمَتِ الْجَبَّةُ  
 للمتقين غیر بعید و چون زمین را ازین صفت بگردانیده باشد و جمله  
 بهشت از شیب فرازان برداشته چنانکه پیش ازین باید کردیم و از تابش  
 دوزخ و تابش ستارگان که از افلاک فروریزند و اگر زمین در آمده و نم دریا مانده  
 به آتش محض شوند چنانکه حق تعالی فرمود وَإِذَا الْجِبَالُ سُجَّتْ و دوزخ  
 بر خلق آشکار شود و بَيْنَ يَدَيْهِ جَهَنَّمُ آید ایشان بر زمین عرض و حساب باشند  
 و فوق ایشان بهشت باشد و تحت ایشان دوزخ و چون چنین باشد بدین باید که بد  
 این بهشت بمناسبت خود روند و آن سبب مراد است که حق تعالی بر زیر دوزخ  
 چون بل از موقوفات قیامت بهشت کشیده است و همه را بدان می باید گذاشت  
 و دوزخ در زیر خود مشاهده کردن می تواند بود که آنچه حق تعالی در قرآن گفت هیچ  
 یک شما نیست که نه حاضر و نه شوا اشاره بدین معنی باشد که همه را بدان می باید  
 گذشتن بر آن نظر کردن وَإِنْ مِنْكُمْ لَأَوَادُهَا آید آنها که مطلقاً هر  
 سعادت اند و پاک بقیامت آمده و در ایشان ازین نوع باشد و ایشان را  
 از دوزخ کنزندی و آسیمی رسد و آنها که مستوجب عقوبت باشند از حد اطاعت دوزخ  
 افتند پس آنها که در زمانه حیات بخدا شرک نبیا و رده باشند نجات یابند هر یک  
 بعد از آن مدت که حق تعالی خواسته باشد و اصل شرک با او در دوزخ مانند

بیش از هزاران سال پیش بود و در آن زمان  
 ایشان از نزدیک بودند و در آن زمان  
 ایشان از نزدیک بودند و در آن زمان  
 ایشان از نزدیک بودند و در آن زمان  
 ایشان از نزدیک بودند و در آن زمان

بیش از هزاران سال پیش بود و در آن زمان  
 ایشان از نزدیک بودند و در آن زمان  
 ایشان از نزدیک بودند و در آن زمان  
 ایشان از نزدیک بودند و در آن زمان  
 ایشان از نزدیک بودند و در آن زمان

بیش از هزاران سال پیش بود و در آن زمان  
 ایشان از نزدیک بودند و در آن زمان  
 ایشان از نزدیک بودند و در آن زمان  
 ایشان از نزدیک بودند و در آن زمان  
 ایشان از نزدیک بودند و در آن زمان



در صورتی که در این کتاب

در این کتاب در مورد...

نیست اما اقطا  
در آن خلایق که  
و حفاظت مسقو  
در وصف  
سوی صراط  
قلا بهما باشد  
بعضی سائید  
و خراشیده و  
است که کس  
که آنرا بر صراط  
و در حدیث  
ثابت شده  
صراط با آنکه  
بر وجهیکه  
دیت که با  
تاویل کرده  
از علماء سلف

و گذشتن بر صراط خلق را بر قدر مقام ایشان باشد و در بندگی حق تعالی و آنچه رسول  
گفت علیه الصلوة والسلام که بعضی چون برق گذرند و بعضی چون باد و بعضی  
چون سپ و دونه و بعضی سخت بدوند و بعضی تیز روند و بعضی می افتند  
و می خیزند و بعضی بروی آتش می افتند اشاره است بدین معنی و روشنائی که  
بقدر نصیب وی باشد معرفت حق تعالی و کردار نیک و حدیث در وصف صراط  
چنین آمده است که طرف آن آن جانب هشت باشد و طرف نشیب آن بچند  
زمین و این دلیل است بر آنچه گفتم که صراط را بی است از نشیب بر فراز کشیده و عطف  
اهل حق آنست که این راه محسوس باشند و خلایق آنرا ببینند و از طریق صورت  
بر آن بگذرند چنانکه یاد کرده شده و اقاویل اهل جمله در کتابی که پیش ازین ملت بود  
بدین کلمات متفق بوده اند از انبیا بر ایشان چنین رسیده و بعد از همه خاتم انبیا  
مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم همچنین خبر داده و بر وجهی بیان کرده که در آن مجال  
ماند و روشن شد که این جمله حقیقت است نه مجاز و قول می حق است و قبول آن  
فرض و لما یجی در حدیث آمده که صراط با یک تنگ موی و برنده تر از تیغ است  
من الشعر واحد من السیف و اظلم من اللیل اگر چه بعضی علماء  
در عقاید یاد کرده اند چنانکه دیگر احادیث که در وصف صراط آمده و اشاره به آن  
کردیم اما این حدیث در ثبوت و اتفاق علماء بر آن نه چنانست که آن احادیث  
و چون دانستن امور غیبی جز از طریق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میسر

است آن منکر است  
در این حدیث  
صراط و هدوم  
الصلوات النبویة  
فی قول فلا یستطیعون  
صراط را در حق  
و در حدیث  
اول من یجوز من  
اللعنم سلم سلم  
و فی جهنم کلایب  
مثل نسر علی السعیر  
لا یعلم قدر عظمتها  
لا الله یخطف الناس  
بأعمالهم و در روایت  
انک و ائمت

ای من پیغمبر من یوقی  
من یوقی من یوقی  
من یوقی من یوقی  
من یوقی من یوقی

نیست مار قطع کردن بدان قدر درستی نقل باید و آنچه علماء حدیث و امثال و جی  
 در آن خلائی کرده باشند و بر آنچه مستفیق باشند در یک سلب یک کشید و از این جهت  
 و حفاظ منقول است که لفظ أدق من الشعر واحد من السیف  
 در وصف صراط ثابت نیست و نیز حدیث چنین آمده است که ملائک بر هر  
 سوی صراط ایستاده باشند و در حدیث آمده که هر دو سوی صراط  
 قلابها باشند که مردم را گیرند و بر صراط خشکها باشد از آنها که بر صراط میگذرند  
 بعضی سلامت گذرند و هیچ آسیب به ایشان نرسد و بعضی بآن قلاب <sup>دست گھوڑ</sup> بسته شوند  
 و خراشیده و از وزخ نجات یابند و بعضی را بدان قلاب بدوزخ اندازند و در حدیث  
 است که کسی باشد که نور او بقدر موضع هر دو قدم او باشد بر صراط در حدیث است  
 که آنرا که بر صراط میگذرند بعضی خریده روند همچون کسی که بند در پا دارد و نمیتواند نخوا  
 در حدیث است که در صراط هشتم میروند و این جمله از رسول علیه الصلوة والسلام  
 ثابت شده و معلوم است که آنچه این احادیث بر آن دلالت میکنند از وصف  
 صراط با آنکه أدق من الشعر موافق نمی آید و چون این لفظ نزد پیشوایان علم نقل  
 بر وجهیکه بدستی آن قطع تواند کرد ثابت نشده است و ظاهر آن با ظاهر این احادیث  
 درست که بدان اشارت کردیم موافق نمی آید اما فرو باید گذاشت و تعجب نرسانید که  
 تاویل کردن تا ظاهر این احادیث که توأمره بنفس او ثابت است موافق مانند توأمره  
 از علماء سلف که تاویل در امثال این معنی پسندیده اند تا کسی را گمان نرساند که این

این احادیث را باید در کتاب  
 یکی از این احادیث است  
 که در حدیث آمده است  
 که هر دو سوی صراط  
 قلابها باشند  
 و در حدیث آمده است  
 که آنرا که بر صراط  
 میگذرند بعضی  
 خریده روند  
 همچون کسی که  
 بند در پا دارد  
 و نمیتواند نخوا  
 در حدیث است  
 که در صراط هشتم  
 میروند و این جمله  
 از رسول علیه الصلوة  
 والسلام ثابت  
 شده و معلوم است  
 که آنچه این احادیث  
 بر آن دلالت میکنند  
 از وصف صراط با آنکه  
 أدق من الشعر موافق  
 نمی آید و چون این  
 لفظ نزد پیشوایان  
 علم نقل بر وجهیکه  
 بدستی آن قطع  
 تواند کرد ثابت  
 نشده است و ظاهر آن  
 با ظاهر این احادیث  
 درست که بدان اشارت  
 کردیم موافق نمی آید  
 اما فرو باید گذاشت  
 و تعجب نرسانید که  
 تاویل کردن تا ظاهر  
 این احادیث که توأمره  
 بنفس او ثابت است  
 موافق مانند توأمره  
 از علماء سلف که تاویل  
 در امثال این معنی پسندیده  
 اند تا کسی را گمان  
 نرساند که این

۱۵  
 ول  
 فی  
 تند  
 ل  
 کبر  
 صراط  
 بجان  
 عقاب  
 ده  
 صورت  
 ت بود  
 قرانیا  
 بال  
 دل آن  
 ست این  
 می علی  
 شاره  
 ویش  
 ا  
 ک  
 ک  
 ک



ساکنان آن بندگی حقیقی و بهشت آنجا که بعد از واحد آمده مراد از آن این عالم  
 است که مذکور شد و آنجا که جنات است بلفظ جمع مراد منازل انبیاست و منازل  
 مقربین و منازل سربیک از مومنان که بر قله پاید ایشان در خوشی و نعمت بلند  
 بر تهاوت است و در نوح عالمی است ظلمانی پر آتش سبب با خوشی در آن بسیار  
 و انواع عذاب جسمانی و روحانی در آن موجود و آزاد رکات است همچنانکه درجات  
 بلند با بعضی بر بالا بعضی رکات است با بعضی فروتر از بعضی هر چه فروتر  
 ناخوشتر و عذاب هم آنجا سخت تر و ساکنان آنجا هرگز آسایش نیابد و از آن  
 از ابریز گزینیت نباشد از ابریز دشمنان خود آزریده است و از ابریز کسانیکه خوش  
 خواسته که ایشان از عذاب از عصا است اهل آن هر که بر کفر مردوست هرگز از آن  
 بیرون نیاید و از عذاب نرسد و هر که از اهل ایمان باشد بقدر گناه عقوبت بیند  
 و عقابت بیرون آید و یا جمله که از احوال آن جهان یاد کردیم از قرآن و احادیث  
 و اخبار انبیاء و اتفاق اهل حق در آن معلوم شده و هر چه بر نیویزد درست شده  
 ایمان با خیرت و تصدیق و اعتراف ایمان درست نباشد و الله اعلم فصل دوم  
 ایمان با شرایط ساعت میان آن نشانه های قیامت که ظهور آن پیش از قیامت  
 بر بود و از ابریز آن درین باب یاد کردیم که چندین آیه است که دیدن مثل  
 ظهور و خلق نبوده و تو می که بعضی خود از ایمان بر بحث محبوب شده اند انکار کرده  
 نموده تا بطریق تاویل عوام مسلمانان از ایمان بظاهر آنچه خداستعالی بر زبان

اول از این است چنانکه جابر کینه می شنود  
 و باشد غیر آن خوش آنند و ترس ایشان  
 و باشد کار ایشان طمع تمام که آمیخته نشود  
 بان خوف خدا از تصور کرده شود و حق  
 خداستعالی آرزوی سزاوار است که در اندیشه ایشان  
 باز و او بگشاید اینها را بسوی حق که نمی گوید  
 است از آن خداستعالی از ناحیه این عیب  
 سر عقل کند و بتعالی از ناحیه این عیب  
 شود بدین معنی الله عندها انخفضت  
 یکس گفت و الله و سبب که گذاریم و در  
 آدم ایما خیر بنیم شمار از اشتراط  
 ساعت پس برخواست مسلمان  
 رضی الله عنه و گفت خیره دارا  
 فدای تو باد پدر و مادر من یا رسول الله  
 که در نماز و سبب است و سبب است  
 صاحب این کتاب است و سبب است  
 از سبب این کتاب است و سبب است



که اسرافیل مصور مدد و خلقان زنده شوند و از جمله اشراط ساعت ظهور است  
 علیه السلام و علی آبان کرام و مهدی مروی باشد از ابن سبت پیغمبر علیه السلام  
 از زوریت فاطمه رضی الله عنهما نام وی محمد و نام پدرش عبد الله و نثار از عبد  
 مزین کرد و اند بعد از آنکه از ستم تمکاران پر شده باشد و تمهید شرع کند و این  
 و او نبند و حدیث کاهندی آل عیسی بن مریم صحیح است اما مراد  
 از آن زنی مطلق است بلکه مراد نفی فضیلت است یعنی هیچ مهدی چون عیسی  
 نباشد و این همچنانست که لا فتی الاعلی و در زبان فارسی بسیار گویند  
 که مرد نیست الا فلان و شهر نیست الا بغداد و اشارت در آنچه کاهندی  
 الایسی بن مریم است که چون عیسی علیه السلام فرود آید شریعت  
 وی منسوخ بود و زمان نبوت وی منقضی و وی بدین اسلام و شریعت محمد  
 علیه السلام کار کند و سبیل و دین است سبیل خلفاء باشد که حق تعالی ایشانرا  
 بحق راه نموده و این بین را با ایشان مبدء کرده پس بدین وجه روشن شد که اگر چه  
 سبیل و سبیل مبدیان این است است در خلافت و شایع سنت و میراث  
 رسول الله علیه و آله و سلم هیچ مهدی چون نبی است پیغمبر نیست  
 مرسول تا و بیل بخدیش بر نیاید تا زم است زیرا که حدیث بودی که از زبان  
 فاطمه باشد صحیح است و بطریق بسیار آمده تا توان گفت که این است  
 پس حدیث کاهندی آل عیسی بن مریم را بر نیاید و این حدیث

بیت لایق است از اسمان از آنکه  
 علیه السلام از اسمان از آنکه  
 و آیه است باز پنجاب را بکنند  
 از آنکه در سبیل از آنکه  
 و تفصیح کیفیت نبوت است  
 کلام وقت نزول آن  
 شد تعالی  
 بسیار مدعی عیسی  
 و این حدیث را از حدیث  
 و این حدیث را از حدیث  
 و این حدیث را از حدیث

آن است حق تعالی  
 بر آن است حق تعالی  
 بر آن است حق تعالی  
 بر آن است حق تعالی

عوارض  
محل پیدا  
انفاد که  
انگوتابا  
اضلا  
ویرصا  
چگونگی  
چگونگی  
وینویس  
ایشان  
انگند  
بشود  
یافت  
دعوی  
دران  
ایم  
است  
فرسوار  
وقول  
است

کشف الغطا  
عادت زانت نموده  
عربی باله کرده  
معیارین خود را نگارند  
در اعلام در بعض  
و مومنان در بعض  
او آورده  
بفرمود  
مکتوب  
و فی مکتوب

مقصود بعضی زعم کرده اند که اد  
از قسطنطنیه بخواهند از فوج کندانست  
که حال دار السلام و شهریه استنبول  
ست در زمان بقوت و العیاز بالله در الفسطاط  
در این زمین طاعت مسلم او از آن قسطنطنیه  
در وقت در عقد آمدن که از ایست دور  
دو موضع بیاید که در شهر کربلا  
در این دو موضع بیاید که در شهر کربلا  
در این دو موضع بیاید که در شهر کربلا  
در این دو موضع بیاید که در شهر کربلا

تا هر یک از احادیث بجای نمود مقرر باشد و از احادیث درست که در شان همه  
آمده یکی آنست که بگویم شود و دیگر آنکه شکی از شان بجنگی فرستند و محتقا  
ایشان از بعضی که از ایابا گویند زمین فرورد در حدیث است که قسطنطنیه  
وی کشاید و در حدیث دیگر آنکه که قسطنطنیه و جبل الدیم وی فتح  
کند و دیم کومستانه است که فلاحده دارند و در اخبار بهیست که از فرزندان  
حسن باشد و در اخبار وی هست که از وی باشد که از اگر گویند از زمین  
و در پیش بی این اسم نشان میدهد اما بوده و هم او تغییر یافته و اما خواهد بود  
و در اخبار وی آمده که بری بر سر وی سایه افکند و باشد و کفر از اخبار  
است و علی از آن ایراد کند که خدا و الله المهدی فاتحه و در  
خبر داده که نشان باشد بر پیشانی وی چون ستاره و نشان و این  
خبر که یاد کرده ایم در حجت و شهرت به آن متانت نیست که قبول آن لازم بود  
و چنان نیز نیست که هر چند این شایده کردن آنچه در دست است از ایشان  
بود و آنچه در آن هستی تواند بود عقاید باید بحضرت که او بیست است و چه  
است نتواند بودن و اگر درستی هست خلاف آن را از ایشان تو نباید و این  
مطمئن بودی اگر چه بنا بر این حدیث است که نظم است در حدیث  
را در آن کتاب از حضرت عالم برین یاد کرده و عالم از این شهر است  
بصیقت اخبار می بر تو ام مسلمی آن روش که بداند اگر در حدیث  
است

و از آنکه در این کتاب که در بیان حقایق و معانی است و در بیان حقایق و معانی است و در بیان حقایق و معانی است

و از آنکه در این کتاب که در بیان حقایق و معانی است و در بیان حقایق و معانی است و در بیان حقایق و معانی است

محل پیدا شود از فتوی محترز توان بود چه تا این غایت چندین نوبت اتفاق افتاد که فنان در ریاست جوان نحسین مؤید و مثبت نژاد خود کرده و دیگر آنکه تا با طویل متشیع را که از سر چهل و عصیبت فرا هم نهاده اند با باطنیان از پیر اضداد بر ایشان القاکرده قبول نکنند متشیع دعوی کنند که مهدی محمد است و بر صاحب الزمان لقب نهاده اند و وی در ده و ساله بود که وفات یافت بر گزینج عالم بلکه هیچ عاقل این سخن را وزنی نه نهاده و روانباش که اصل ایمان برشته باشد چندین از مفسر تیات اهل باطل است بر سمع خود راه دهند چه این در امثال ایرانه خرافات و تمویسات زنادقات است چون میمون قلع و ابوسعید جاشی و پیکر شمس و امثال ایشان البته هم الله و همت ایشان درین سخن آن بود تا میان مسلمانان خلاف افکنند و عوام ساده دل را در شکر اندازند و حکام شرع را با این طریق با ایشان بشورانند و اهل علم را در نظر ایشان بی وقیع و بی کفایت کنند تا این زرق کس را نیافتند و برین فیسازنی حاصل و بدینچنین امثال ایشان است ایشان را که در آن گروه و متشیع دعوی باطنیان ازین خرافات بود و باید که در این باب سخن را که در آن گروه و متشیع در آن زندقه لغت احادیث صحیح و مسازعت جمیع ائمه است و البته در اشعار آدمیم بدین احوال که از نواد احوال و معظومات و تقابح است و آنکه ازین احوال است است و در حدیث ابو شکر محمد بن حنفیه است که فرموده است که این حدیث در حدیث است و در حدیث

و از آنکه در این کتاب که در بیان حقایق و معانی است و در بیان حقایق و معانی است و در بیان حقایق و معانی است

و از آنکه در این کتاب که در بیان حقایق و معانی است و در بیان حقایق و معانی است و در بیان حقایق و معانی است







این باراده او بیان کم  
از اسلاف از آن طاهر  
تنبه جانکه آب در فضا  
مخفف صدف کرده اند  
از این بیرون در آن  
در روی طول قمر  
نمایل کنایه اول آمده  
نویسید به او  
نویسید به او  
که درازی بر کوشی او  
مسافت با بین برده کوشی  
او چهل گز باشد مسافت  
بین برود کلام او راه یک روز  
شب بود در روی زمین کلام  
نموده به نظر خود  
سوال و در روایت کتبهای مختلف  
مناجات غله در برای احتیاط  
کتابها پیش نسبت بسیاری پی  
او باشد یا در اول که تا بود  
در آن وقت  
ادعای الوهیت  
قادر از کرد و حجت ابتداء  
مردم را و خوف گوید که آن  
چون در آن استخراجه کلنی  
و فوق طوالتش بخارا تا می  
رسیدند که بقوت تصرف  
از جسم معمول خود در آن گروه  
کدام کوفتن و سبب غیبه  
که در این زمین دولت هم  
میکنند و در این روایت  
دست او و سبب این روایت  
سینه پنهان روایت جان  
و در این روایت سینه  
و در این روایت سینه  
و در این روایت سینه

فقط و الا ضربت یعنی چون آن قوم قحط زده بوی ایمان آرنده سازا فرمودند  
تا بسیار در زمین را بفرمایند تا بروی بماند و تواند بود که مراد آسمان درین حدیث ابر باشد  
یا باران و در حدیث است که بعدت چهل روز بر زمین در نور و در همه شهرها و دیهها  
برود الا که در مدینه و در حدیث است که در دیار غرب است و در حدیث است که از قنبر  
مشرق بر آید و در حدیث است که چهار پایان هلاک شوند و وی بدر صاحب وی  
و گوید اگر شتران ترا زنده کنم بدانی که پروردگار تو ام گوید بل پس شیاطین را بصورت  
شتران و مثل کند و بدیگری آید که پدرش و مادرش و برادرش هلاک شده باشند  
و همه را برین وجه سوال کند و وی گوید بل پس شیاطین را بصورت پدر و مادر و برادر وی  
مثل کند و در حدیث است که یکی از مدینه بیرون آید تا ویرانه بیند بدان صفت که رسول  
صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده است و این مراد از بهترین مردمان باشد چون در  
بینه گوید که گواهی دهم که تو آن حال کنی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
از آن خبر داده و با مردمان گوید اگر من ویرا بکشتم سر زنده کنم شمارا شکلی مانند دران که من  
پروردگار شما گویند ویرا بکشتم پس بر زنده بدیشان نماید و وی گوید که والله  
من بحال تو حینا ترا از امر و زنبودم پس حال خواهد که ویرا بکشتم تا خدا تعالی بعد از  
دجال را بر وی مسلط کند و در حدیث است که باوی همشتی و دروغی باشد شتر  
دو نوح است و دروغش هشت و جای دیگر گفته است باوی آمیت و آتش و نوح  
مردم آب پندارند آتش است سوزان و آنچه آتش می پذیرند آن آمیت سوختن

و بعضی  
اختیار  
دو  
عنوان  
خبر  
ویران  
و از  
در  
سینه  
چهار  
کله  
از  
از  
قره  
یک  
بهر  
چهار

این روایت است که در آن  
در این روایت است که در آن  
در این روایت است که در آن  
در این روایت است که در آن  
در این روایت است که در آن  
در این روایت است که در آن  
در این روایت است که در آن  
در این روایت است که در آن  
در این روایت است که در آن  
در این روایت است که در آن

این کتاب در بیان حقایق است که در کتب دیگر نمانده است  
و این کتاب را در هر کس که بخواند بر او نورانی شود  
و در هر کس که بخواند بر او نورانی شود

و بعضی این طریق را در کتب دیگر نمانده است  
اختلاف نیست از طریق نقل و بعضی آنکه در آن اشکالی است و بیان هر یک از این  
دو قسم لازم است تا خصمان شریعت و مجوسان مطموره طبیعت از او در اختلاف  
عوام دست آویز سازند و بدعوی تناقض و علت شبهت اخبار غیب که صاحب  
خبر عالم غیب صلوات الله و سلامه علیه رسانیده است رد کنند که طاعده که در  
دین اند و فلاسفه که منکران اخبار غیب اند و چنین مواضع فرصت طلب باشند  
والله ناصر دین و مظهر حجت و لو کره المشرکون اما آنچه از طریق نقل  
در آن اختلافی است آنست که در بعضی روایت آمده است که چشم راست  
است و در بعضی آن که چشم چپ و ضرورت آن اختلاف از قبیل راویان توانند  
چون خبر که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بازمیاید در اختلاف منکر نباشد و در  
کثر روایات چنین آمده که یکی از هر دو چشمش در آن روز انگیز بود که بزرگ بود و آنکه  
آنست که تعیین نرفته و در آنچه تعیین نرفته است همین تعیین نرفته است و صاحب با سبب  
از آن بودند که بنی تمیم و بنی زینب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر او است  
تند کرد و ندی پس اختلاف در آن و همی تواند بود که یکی از هر دو چشمش بود  
پس در حدیث اکثر است اعتبار و گویند با آنکه در حدیث دیگر اینست که چشم راست  
برای وجه که گویند و در حدیث است که چشم وی چپ راست و در حدیث  
چشم راست و در حدیث است که چشمش چپ است و در حدیث است که چشمش چپ است

کتاب در بیان حقایق است که در کتب دیگر نمانده است  
و این کتاب را در هر کس که بخواند بر او نورانی شود  
و در هر کس که بخواند بر او نورانی شود  
کتاب در بیان حقایق است که در کتب دیگر نمانده است  
و این کتاب را در هر کس که بخواند بر او نورانی شود  
و در هر کس که بخواند بر او نورانی شود  
کتاب در بیان حقایق است که در کتب دیگر نمانده است  
و این کتاب را در هر کس که بخواند بر او نورانی شود  
و در هر کس که بخواند بر او نورانی شود  
کتاب در بیان حقایق است که در کتب دیگر نمانده است  
و این کتاب را در هر کس که بخواند بر او نورانی شود  
و در هر کس که بخواند بر او نورانی شود

این کتاب در بیان حقایق است که در کتب دیگر نمانده است  
و این کتاب را در هر کس که بخواند بر او نورانی شود  
و در هر کس که بخواند بر او نورانی شود  
این کتاب در بیان حقایق است که در کتب دیگر نمانده است  
و این کتاب را در هر کس که بخواند بر او نورانی شود  
و در هر کس که بخواند بر او نورانی شود

ادی که در دل او افتاد است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است

که کاف پیدا نمود و در حدیث است که چشم وی چون از انکو بود که بر سر آب آید  
خلاف مسح است پس مسح میان این احادیث ممکن است انانوجه که چشم را شست  
مسوح بود و چشم چشیدن بر آن و از انکو که یاد کرده شد یکی خود نبود و آن دیگری  
زاقس و اگر کسی نداند که اعور است و قطع کند بی هیچ یک و اگر خود مطلقا بر اعوری  
او قطع کند و بی هیچ یک از این و دیگری قطع نکند از جهت اختلاف بروی حجج  
نباشد و الله اعلم دیگر آنکه گشت وی در زمین چهل روز بود و در حدیث است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است

بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است

باش  
ونا  
شب  
پرو  
رو  
ساق  
و شب  
بک  
س  
ناید  
والله  
که  
که  
باید  
که  
بجا  
ناید

بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است  
بالت اوست نیز است

بایست که در این روز که بمقدار سال باشد یا ماهی یا هفته باشد اجتهاد کنند  
 و تا هر حسب اجتهاد بگذارند بلکه هفتی باشد و روزی که وی از آب سحر چنان کند که خلق  
 شب نازد فرزند نندیا سالی بچشم ایشان روزی نماید یا ماهی یا هفته و روز خود  
 همچو همه روزها باشد و دیگر آنکه در حدیث است که وی در دریا مغرب است بلکه  
 در دریای چین است و در حدیث دیگر است که وی از طرف مشرق ظاهر شود و درین  
 تا قصب نیست نگاه که وی ظاهر خواهد شدن از آن جزیره که بحسب است مخصوص شود  
 و بشرق آید و از قبل خراسان ظاهر شود و وجه آنکه فرمود که در دریای مغرب است  
 بلکه در دریای چین است آن تواند بود که جزیره در بحیرین باشد از جانب غربی و مراد  
 صلی الله علیه و آله و سلم ازین ایهام تعمیه خبر وی بود چه در کشف نمی یعنی مصلحت است  
 ندیده است و اما مصلحت در پوشیدن کی آن خبر افزون از آن است است که در کشف  
 و الما نخه در آن شکال است آنست که در حدیث اضافت احیای بوی رفت و فرمود  
 که مروی را بکشند پند نه کند فتحیت و احیای جز خدای شود اند کرون جواب آنست  
 که نامحبتی نی شبه دانسته ایم که میرانده و زنده کنند خواه است صلح علما و اسما  
 بدیاری از طریق سبب تواند بود چنانکه اضافت احیای مروگان بعد از اسلام  
 کرد چون دعای وی سبب آن بود و چون حکمت الهی اقتضای آن کرد که راه  
 و حال در همی آن گشته حاصل شود و خواهد بود وی و طلب سبب تنبیه آن  
 نباشد اضافت احیای بوی رفت از طریق مجاز و بی تقال با اقتضای حاجت

اخفیت صلی الله علیه و آله و سلم  
 حیوان بود که نزدی آنجا باشد  
 تو است صلی الله علیه و آله و سلم  
 اخفیت صلی الله علیه و آله و سلم  
 خطبه خواند و فرمود در آن  
 که نبود در زمین از وقت که پیدا  
 کرد حق تعالی وقت او را  
 که در آن روز وقت او را  
 که در آن روز وقت او را

باید زیر که فرمود در آن روز که بمقدار سال باشد یا ماهی یا هفته باشد اجتهاد کنند  
 و تا هر حسب اجتهاد بگذارند بلکه هفتی باشد و روزی که وی از آب سحر چنان کند که خلق  
 شب نازد فرزند نندیا سالی بچشم ایشان روزی نماید یا ماهی یا هفته و روز خود  
 همچو همه روزها باشد و دیگر آنکه در حدیث است که وی در دریا مغرب است بلکه  
 در دریای چین است و در حدیث دیگر است که وی از طرف مشرق ظاهر شود و درین  
 تا قصب نیست نگاه که وی ظاهر خواهد شدن از آن جزیره که بحسب است مخصوص شود  
 و بشرق آید و از قبل خراسان ظاهر شود و وجه آنکه فرمود که در دریای مغرب است  
 بلکه در دریای چین است آن تواند بود که جزیره در بحیرین باشد از جانب غربی و مراد  
 صلی الله علیه و آله و سلم ازین ایهام تعمیه خبر وی بود چه در کشف نمی یعنی مصلحت است  
 ندیده است و اما مصلحت در پوشیدن کی آن خبر افزون از آن است است که در کشف  
 و الما نخه در آن شکال است آنست که در حدیث اضافت احیای بوی رفت و فرمود  
 که مروی را بکشند پند نه کند فتحیت و احیای جز خدای شود اند کرون جواب آنست  
 که نامحبتی نی شبه دانسته ایم که میرانده و زنده کنند خواه است صلح علما و اسما  
 بدیاری از طریق سبب تواند بود چنانکه اضافت احیای مروگان بعد از اسلام  
 کرد چون دعای وی سبب آن بود و چون حکمت الهی اقتضای آن کرد که راه  
 و حال در همی آن گشته حاصل شود و خواهد بود وی و طلب سبب تنبیه آن  
 نباشد اضافت احیای بوی رفت از طریق مجاز و بی تقال با اقتضای حاجت

که در آن روز وقت او را  
 که در آن روز وقت او را  
 که در آن روز وقت او را  
 که در آن روز وقت او را  
 که در آن روز وقت او را  
 که در آن روز وقت او را  
 که در آن روز وقت او را

باید زیر که فرمود در آن روز که بمقدار سال باشد یا ماهی یا هفته باشد اجتهاد کنند  
 و تا هر حسب اجتهاد بگذارند بلکه هفتی باشد و روزی که وی از آب سحر چنان کند که خلق  
 شب نازد فرزند نندیا سالی بچشم ایشان روزی نماید یا ماهی یا هفته و روز خود  
 همچو همه روزها باشد و دیگر آنکه در حدیث است که وی در دریا مغرب است بلکه  
 در دریای چین است و در حدیث دیگر است که وی از طرف مشرق ظاهر شود و درین  
 تا قصب نیست نگاه که وی ظاهر خواهد شدن از آن جزیره که بحسب است مخصوص شود  
 و بشرق آید و از قبل خراسان ظاهر شود و وجه آنکه فرمود که در دریای مغرب است  
 بلکه در دریای چین است آن تواند بود که جزیره در بحیرین باشد از جانب غربی و مراد  
 صلی الله علیه و آله و سلم ازین ایهام تعمیه خبر وی بود چه در کشف نمی یعنی مصلحت است  
 ندیده است و اما مصلحت در پوشیدن کی آن خبر افزون از آن است است که در کشف  
 و الما نخه در آن شکال است آنست که در حدیث اضافت احیای بوی رفت و فرمود  
 که مروی را بکشند پند نه کند فتحیت و احیای جز خدای شود اند کرون جواب آنست  
 که نامحبتی نی شبه دانسته ایم که میرانده و زنده کنند خواه است صلح علما و اسما  
 بدیاری از طریق سبب تواند بود چنانکه اضافت احیای مروگان بعد از اسلام  
 کرد چون دعای وی سبب آن بود و چون حکمت الهی اقتضای آن کرد که راه  
 و حال در همی آن گشته حاصل شود و خواهد بود وی و طلب سبب تنبیه آن  
 نباشد اضافت احیای بوی رفت از طریق مجاز و بی تقال با اقتضای حاجت

آنکه که حضرت ابوسعید خدری فرمودند که هر کس را که خداوند خواهد در هر حال و در هر مکان و در هر وقت که خواهد در هر حال و در هر مکان و در هر وقت که خواهد...

مسلم چون گفت  
وای عورت  
غور اشارت  
مومن چون بوع  
شود و این چای  
التیب اسرار  
و اعلام کرده  
بوصف و جا  
ابتدای خلق  
اللهم بحکم  
ترو عیسی  
برو اله وسلم  
زبان فرود  
ز اسل شرک  
دریم پاک کند  
مدت انقضای  
سبح آفریده از

در اجزاء مرده نفس برین قضیه را از برمان واضح بر آنکه احیا با اختیار و قدرة الهی نبوده  
نگذاشت و آن بران آنست که چون خوابد که آن مرده را که زنده شده بکشد زنده  
وروست است که هر که از کشتن حقیقت او را از مقدورات خلق کرده عاجز آید بطریق  
اول از احیاء قدرت خلق ازان قانیرت عاجز تر باشد و شکالی دیگر آنست که  
چون رو نیست که حق تعالی مدعی نبوت را باطل نوعی از آنچه خلق از مثل آن عاجز  
باشند و کن چگونگی رو باشد که مدعی ربوبیت را در احیاء نفسی موقت حاجت  
وی بدان اجابت کند جواب آنست که گوئیم مدعی نبوت باطل دعوی چیزی کرده  
و وجود آن در شکر ممکن است الا اگر علم آن مغیب است و از نفس این مدعی باطلان  
قولش پس نیست و شناخت وی بدلیل حاصل نبود که فرق کن میان صادق  
و کاذب و چون ویرا با مرعیه داده شود فرق نتوان کردن میان محق و مبطل  
و شبهه میان آنکه ادعی ایمان یا ادعی کفر نیست حاصل شود و این از مقتضای  
حکمت و درستی پس رو باشد اما مدعی ربوبیت دعوی امری میکند که در اصل  
وی مستحیل است چه اگر محدث ربوبیت را شایستی رو بودی که همه محذرات این  
قبیل بودندی و محدث فی نفسه از دلایل حدوث و امایات امکان بجز منصف نیست  
و اینجاست که کذب وی شایستگی لازم خاصه و جمال که در مرتبه بشریت نیز نقصان  
ظاهر دارد و بر هیچ مکلف پوشده نماند که اگر وی بر احیای نفسی که مقدور بشر  
یست قادر بودی دیده که خود را را...

و این زمان  
برای هر کس که  
بخواهد...

صلی اللہ علیہ  
و آله وسلم  
زید که اسما  
بندان ضلیتعال  
ثابت باشد  
که من در وصف  
نموده ام او را  
بوصف که در من  
نموده ام او را  
بوصف که در من  
نموده ام او را  
بوصف که در من  
نموده ام او را

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت که من حدیثی از وجاه شامی که پیغمبر با قوم خود نگفته است بدانید  
 در این عورت پروردگار شما اغور نباشد که افه اغور وان دیگر بلیس  
 نور اشارت بدین معنی بود و حکمت در تسلط وی و تکلیفش در شبهات آنست  
 بومن چون عقل خود رجوع کند بداند که وی کاذب است و از فتنه وی سالم  
 شود و این چیز سبب زیادتی درجات وی شود و متبحران او را عذری نمایند  
 که بپس ایسان وی را با وجود شایده این شبهات واقامت دلیل بر کذب  
 و اعلام کردن ایشان خلق را از قول رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآله وسلم  
 در وصف و جان حجت شود بر ایشان که متابعت وی کرده اند حق را جل و علا  
 بقدری خلق حکمتهاست که عقل و اندیشه خلق به توفیق وی را ایسان بپوشد  
 بلکه محکم در خلقها میباشند و بعد از ظهور در جان و فساد وی در زمین  
 رسول عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان با سعادت و رحمت از رسول اللہ صلی  
 اللہ علیہ وسلم ثابت شده است که عیسی علیه السلام در وقت اقرب رسالت  
 آسمان فرود آید زنده و در جان پاکش و زمین از قبش و فساد و افساس و  
 پس شرک خاصه جهودان که دعوی کرده اند که عیسی را علیه السلام یکشتم  
 پیام پاک کند و از بعد وجود حکمت از نزول عیسی علیه السلام در وقت یکی آن بود که  
 مدت انقضای این جهان نزدیک رسیده باشد و عیسی علیه السلام از آسمان  
 فرود آید از خاک در آسمان نهد و بلکه در زمین میرو چنانکه حق تعالی گفت

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت که من حدیثی از وجاه شامی که پیغمبر با قوم خود نگفته است بدانید





شد که شریعت عیسی علیه السلام بگذارد و به شریعت حضرت محمد علیه الصلوة والسلام  
 ان افعال کنند و بر آنچه پیش از ان بود از شریع فرو گذارند پیش معلوم شد که رسالت  
 ت عیسی علیه السلام با بدن رسول محمد منتهی رسید و بعد از وی پیغمبر دیگر نتواند بود زیرا که  
 بت حق تعالی و را خاتم انبیا گفت و با حدیث درست که بعد تو از رسید از رسول الله  
 لصلی الله علیه آله وسلم درست شد که بعد از من هیچ پیغمبر دیگر نباشد و این بیان  
 این عمل خدایت و ازین لازم آید که عیسی علیه السلام در آنوقت پیغمبر باشد و حکم مقتضای  
 این کتاب سنت پیغمبر آخر الزمان محمد صلی الله علیه و آله وسلم کند و ازینجا است  
 یکنند رسول علیه السلام گفت که اگر موسی زنده بودی توانستی الامت باعت من حال  
 یب کسی گوید در حدیث نواسر سمعان از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم درست  
 نفعانده که بعد از وصف حال و هلاک کردن وی بباب گذار و مشق گفته است  
 نذوا بینا هو کذا اذا وحی الله الی عیسی علیه السلام و بعدین  
 در حدیث میگوید یخضر نبی الله و جای دیگر در غیب نبی الله پشیمان پیش  
 که رسالت از وی گردید جواب آنست که گوئیم مانفی و تو شریعت کردیم نه نفی القای الهام  
 طغیان و هلاک نفی حکم نبوت کردیم در آخر الزمان نه نفی اسم نبوت آدم را نبی الله علیه  
 نام چون بزرانبیاریچنین اعتبار بشرف نبوت که داشته اند و سبیل عیسی علیه السلام در حق  
 سلام بر انبیاء گذشته باشد بنابراین لیلیها که ذکر کرده شد و بعد از هلاک حال و انبیا وی  
 حق است عیسی علیه السلام خروج یا خروج و با جوج بود و ایشان دو کرده اند از اصناف

اخبار و او احوال است بکلیت  
 بلاندا آنحضرت در عالمیکه عمرش  
 چهل سال یعنی عمر او وقت  
 سعادت با ستمانی است  
 سال بود و بعد از آن در آخر آن  
 هفت سال طاعت و خصال دیگر  
 بعد از آن چهل سال در آن  
 نماید و این آنگاه مقتضای الفاظ  
 احادیث را چنان نماید و الله اعلم  
 در حدیث میگوید یخضر نبی الله  
 که رسالت از وی گردید جواب آنست  
 که گوئیم مانفی و تو شریعت کردیم  
 نه نفی القای الهام  
 طغیان و هلاک نفی حکم نبوت کردیم  
 در آخر الزمان نه نفی اسم نبوت آدم  
 را نبی الله علیه  
 نام چون بزرانبیاریچنین اعتبار  
 بشرف نبوت که داشته اند و سبیل  
 عیسی علیه السلام در حق  
 سلام بر انبیاء گذشته باشد  
 بنابراین لیلیها که ذکر کرده شد  
 و بعد از هلاک حال و انبیا وی  
 حق است عیسی علیه السلام خروج  
 یا خروج و با جوج بود و ایشان  
 دو کرده اند از اصناف

کتاب...

در بیان ابواب و صیغه  
 در حدیث میگوید یخضر نبی الله  
 که رسالت از وی گردید جواب آنست  
 که گوئیم مانفی و تو شریعت کردیم  
 نه نفی القای الهام  
 طغیان و هلاک نفی حکم نبوت کردیم  
 در آخر الزمان نه نفی اسم نبوت آدم  
 را نبی الله علیه  
 نام چون بزرانبیاریچنین اعتبار  
 بشرف نبوت که داشته اند و سبیل  
 عیسی علیه السلام در حق  
 سلام بر انبیاء گذشته باشد  
 بنابراین لیلیها که ذکر کرده شد  
 و بعد از هلاک حال و انبیا وی  
 حق است عیسی علیه السلام خروج  
 یا خروج و با جوج بود و ایشان  
 دو کرده اند از اصناف

و ما جوج من كل حين  
انزل من السماء  
و ما جوج من كل حين  
انزل من السماء  
و ما جوج من كل حين  
انزل من السماء

بجی آدم که در کثرت از عیب پیشتر باشند و از کثرت فراز زمین از ایشان خالی نماند تا شب

و نامون چه رسد و حق تعالی بدین معنی اشاره کرده و گفت حتی اذا فحمت باجوج

و ما جوج هم نزد عمل حد بی بند سلون و ما او از فتح یا جوج و ما جوج فسن

سایه شاست که ذوالقرنین علیه السلام در پیش ایشان نهاده تا فساد ایشان

از ایشان منقطع کرد و اگر کسی با جوج و ما جوج را بر غیر این تکیه کند که او با ش

و در آن تکیه بر مسلمانان است و علیه السلام با این مانع است و بگوید ظهور و در

فساد ایشان از زمین ایشان رسد و مانند وی و آنانکه با وی باشند بر بندگان حق

ایشان است و تا از هر یک فتنه در کساعت بطاعون و کردن زیر بغل سبک است

تا که بیاید مردن هر چه چون در کساعت بطاعون و کردن زیر بغل سبک است

ازین که که هلی در ظهور ان الا ان یاتهم الملكة او یات ربك او یات بعض

ایات ربك بر آمدن آفتاب است از مغرب و صحت این و یون از احادیث درست است

و میان این حالت بطریق از رسول صلی الله علیه و آله سلم بامت رسید است که اگر کسی

گند کا فر شود و نیز اگر در این ردقوان یغیر بر سر تصدیق و می را آنچه بدستی از وی باز بیند

است واجب است از جهل و افزون بود و از جهل و بیرون این آیه از انجیل

و آنکه که این حالت را مستبعد شمرد از زمین دارد باید که باین خود را جست کند و چون

در این نوع دلیلی بر آنست که از این نوع غلطی است از این نوع غلطی است از این نوع غلطی است

و در اول آیه الشفیع است و آسمانها را با تملک انلاک در نور و نده باید که این

و در اول آیه الشفیع است و آسمانها را با تملک انلاک در نور و نده باید که این

و در اول آیه الشفیع است و آسمانها را با تملک انلاک در نور و نده باید که این

و در اول آیه الشفیع است و آسمانها را با تملک انلاک در نور و نده باید که این

از هر بلندی میدویدند تا بر عالم  
در شامند و میدویدند تا بر عالم  
در شامند و میدویدند تا بر عالم  
در شامند و میدویدند تا بر عالم

معمود حق الحق در ذکر علامات قیامت  
آورده که بعد از یلک شدن و حال و اشیاء

او بر دست علی بن ابی طالب  
باشد و کت داده شدن سید ایشان و جوج

علی بن ابی طالب با مومنان بگویند ظهور و در  
بجای آنکه که در کساعت بطاعون و کردن زیر بغل سبک است

از این که که هلی در ظهور ان الا ان یاتهم الملكة او یات ربك او یات بعض

ایات ربك بر آمدن آفتاب است از مغرب و صحت این و یون از احادیث درست است

و میان این حالت بطریق از رسول صلی الله علیه و آله سلم بامت رسید است که اگر کسی

گند کا فر شود و نیز اگر در این ردقوان یغیر بر سر تصدیق و می را آنچه بدستی از وی باز بیند

است واجب است از جهل و افزون بود و از جهل و بیرون این آیه از انجیل

و آنکه که این حالت را مستبعد شمرد از زمین دارد باید که باین خود را جست کند و چون

در این نوع دلیلی بر آنست که از این نوع غلطی است از این نوع غلطی است از این نوع غلطی است

و در اول آیه الشفیع است و آسمانها را با تملک انلاک در نور و نده باید که این

و در اول آیه الشفیع است و آسمانها را با تملک انلاک در نور و نده باید که این

و در اول آیه الشفیع است و آسمانها را با تملک انلاک در نور و نده باید که این

و در اول آیه الشفیع است و آسمانها را با تملک انلاک در نور و نده باید که این

و در اول آیه الشفیع است و آسمانها را با تملک انلاک در نور و نده باید که این

و در اول آیه الشفیع است و آسمانها را با تملک انلاک در نور و نده باید که این

و در اول آیه الشفیع است و آسمانها را با تملک انلاک در نور و نده باید که این

و در اول آیه الشفیع است و آسمانها را با تملک انلاک در نور و نده باید که این

و در اول آیه الشفیع است و آسمانها را با تملک انلاک در نور و نده باید که این

و در اول آیه الشفیع است و آسمانها را با تملک انلاک در نور و نده باید که این

و در اول آیه الشفیع است و آسمانها را با تملک انلاک در نور و نده باید که این

در روزهای ماه رجب  
 در روزهای ماه شعبان  
 در روزهای ماه ربيع الاول  
 در روزهای ماه ربيع الثانی  
 در روزهای ماه جماد الاول  
 در روزهای ماه جماد الثانی  
 در روزهای ماه محرم  
 در روزهای ماه صفر  
 در روزهای ماه ذی الحجه  
 در روزهای ماه ذی القعدة  
 در روزهای ماه حجة الوداع  
 در روزهای ماه ذی الحجه  
 در روزهای ماه ذی القعدة  
 در روزهای ماه حجة الوداع

در روزهای ماه رجب  
 در روزهای ماه شعبان  
 در روزهای ماه ربيع الاول  
 در روزهای ماه ربيع الثانی  
 در روزهای ماه جماد الاول  
 در روزهای ماه جماد الثانی  
 در روزهای ماه محرم  
 در روزهای ماه صفر  
 در روزهای ماه ذی الحجه  
 در روزهای ماه ذی القعدة  
 در روزهای ماه حجة الوداع

مستقیم نشود و چون اندیشه کند در حال سیاره پنجگانه معطر و وزیر و در هر روز ششمی خود  
 که حق تعالی از او سپهر چنان مقدر کرده است که مستقیم میکند تا مقدار معین پس بر آن  
 تا در حال رجوع بخد معین رسد که حق تعالی در ترکیب فلک آنرا وضع کرده باز آنرا سپهر  
 مستقیم باشد باید که جایز نشود که حق تعالی آنرا در وقت اقربا ساعت بر حال  
 کرده است که چون بدان محل رسد رجوع کند تا مغرب خود والا آنکه عالم سیاره پنجگانه را  
 بر خلق آشکارا کرده است و علم بر آمدن آفتاب از مغرب خود بدان ستا شده است  
 و حکمت در تغییر این ترتیب در آنوقت آن باشد که چون کار نزدیک سد و خلق بر فساد متمرکز  
 شوند حق تعالی در آن عظیم تشبیه کند که نقص ترکیب عالم بر وی آسانست و کار دنیا با آخر  
 رسیده و آنچه انبیا صلوات الله علیهم من سنانیده اند از احوال قیامت جمله درست  
 بوده و چون اشراط ساعت یکان یکان بر آخر زمانیان پدید میشود و ایشان همچنان  
 بر عملات خود متمرکز بودند این عظیم بر ایشان ظاهر میگردد عیاناً عقوبت آنکه ایمان ایشان  
 بخیب درست نبود و ایمان ایشان در آنوقت اضطراری باشد و علم ایشان علم ضروری  
 لاجرم کافر چون بعد از مشاهده آنحال ایمان آورد ایمان وی درست نباشد و چون درست  
 نباشد نافع نباشد چنانکه حق تعالی گفت یوم یاتی بعضی آيات و تلك لا یمنفع  
 نفساً ایمانها لکن امنتم من قبل او کسبت فی یانها ایمانها و کسبت  
 آمده است که آن شب که آفتاب صبح از مغرب بر خواهد آمد در آن وقت که در آن  
 ندانند الا سبحان و صحاب و ساد که چون از وفارغ شوند قیامت صحیح بر آن موعود بنیاید  
 بچه گذاران ۱۷

در روزهای ماه رجب  
 در روزهای ماه شعبان  
 در روزهای ماه ربيع الاول  
 در روزهای ماه ربيع الثانی  
 در روزهای ماه جماد الاول  
 در روزهای ماه جماد الثانی  
 در روزهای ماه محرم  
 در روزهای ماه صفر  
 در روزهای ماه ذی الحجه  
 در روزهای ماه ذی القعدة  
 در روزهای ماه حجة الوداع

در روزهای ماه رجب  
 در روزهای ماه شعبان  
 در روزهای ماه ربيع الاول  
 در روزهای ماه ربيع الثانی  
 در روزهای ماه جماد الاول  
 در روزهای ماه جماد الثانی  
 در روزهای ماه محرم  
 در روزهای ماه صفر  
 در روزهای ماه ذی الحجه  
 در روزهای ماه ذی القعدة  
 در روزهای ماه حجة الوداع

کلمه ازین روز که در این ایام ...  
 ۱۶۹ ...  
 ...

و کمال آنست که باز در شب سرگرد چون فارغ شوند و اشری از صبح نیابند یقین دانند  
 که از یک کاری عظیم پیدا خواهد شد همه بر سر سوز و شتابند که حق تعالی کند و بتفویض و زاری  
 و استغفار و گریه پیش آید و در میان باشند که صبح از جانب مغرب شرکند و قنات  
 از مغرب بر آید و از افق می آید ...  
 که ایام کافرسودمند نبود و درین یک روز بموجب نقل دست از رسول الله صلی الله علیه  
 و آله وسلم زدوی نیست و در بعضی روایات آمده که سه روز بچنین بر آید پس بحال  
 خود باز آید در باقی ایام دنیا از شرق بر آید و از غرب یاد کردیم شب دراز شود تا آن  
 نهایت که صبح بلوغ را بداند که کاری عظیم کار خواهد شد میستویان است که آنجا  
 بعد از مستقیم راجع شود و در حدیث است که چون نه و یکسان شد که از مشرق بر آید  
 و توری خواهد بود ...  
 در تاویل بوم یا قی حضرت ادرک ربک لا ینفع ...  
 من قبل مختلف است بعضی بر آنند که ...  
 و نسک ایشان درین ایام نیست مستند بر حدیث و است که مرتاب  
 قبل ان تطلع الشمس من مغربها تا الله علیه و این تخصیص را لابد  
 فایده باشد حدیث دیگر لا ینقطع التوبه حتی تطلع الشمس  
 من مغربها و غیر این از احادیث که در معنی این است ...  
 بدانقوم تعلق دارد که مشاهده این آیه کرده باشند پس اگر آیه ...

کلمه ازین روز که در این ایام ...  
 ...  
 ...

...  
 ...  
 ...

قبول نیست و معنی ...  
 ...

...  
 ...  
 ...





فی جہنم علیہا سبعة وعشرون ذوات موعودہ  
۱۶۹ مختلفہ الخلقہ  
شعبہ عدہ من حیوانات  
زیلع جبل الصفا فی حج معہا  
عصی موسی علیہ السلام  
وفاؤ علیہا انان علیہ السلام

گفت بار کفار واقع شود یعنی آنچه وعده داده ایم از شرط ساعت حاصل شود  
و تواند بود که معنی چنان باشد که چون قول بجناب بر ایشان واجب شود و یا قول ما  
به تیز مومن از کافر بر اهل زمین واقع شود از بهر ایشان در ابر از زمین بیرون آریم که  
با ایشان سخن گوید حق تعالی چون کار زوال دنیا تکاند کشد و ابر از زمین بیرون رود  
چنانکه ناقه صماح علیه السلام از سنگ بیرون آورد و آن ابره گویا با و گفته اند که کفار را  
مخروج کند و در وصف آن ابره و احوالیکه بواسطه وی پیدا شود چهار بسیار آمدن است  
اما چون خبری است که موجب علم بود و نیز بغرض ما تعلق ندارد متعرض آن نگزشتیم  
و آنچه بر مصدقان پیغمبر علیہ السلام لازم است بقدر است که بطریق این در این سخن است  
و بیرون آمدن وی از زمین در وقت اقرب قیام ساعت تسدید تو کند و در حجت  
آن معتقد باشند و در حدیث است که خروج ابره و طلوع آفتاب از مغرب تقارب  
باشد هر گاه ام پیش بود آن که بر عقبتش ظاهر شود و این حدیث دلیل است بر صحت  
آن تاویل که گفتیم هر آینه اول آیت که ظاهر شود در آمدن آفتاب است از مغرب  
اول آیت سعادیت و دیگر آیت دخان است و آن دودی است که از آسمان بر آید  
بر زمین پوسته شود که نفس مردم بگیرد و قوم قالی السماء بدخان مسبین و همه آتش  
مسعود رضی الله عنہ گفت که دخان گذشت در زمان رسول علیہ السلام کفار را  
در خطی که با ایشان رسید آن دو چون ابر بالای زمین رسیدند و اندک هر تاویل و آینه  
دیگر بیرون آمدن آتش است از قعر عدن که از رو شنائی آن کرد آن شران بموضع

وفاؤ علیہا انان علیہ السلام  
فی جہنم علیہا سبعة وعشرون ذوات موعودہ  
۱۶۹ مختلفہ الخلقہ  
شعبہ عدہ من حیوانات  
زیلع جبل الصفا فی حج معہا  
عصی موسی علیہ السلام  
وفاؤ علیہا انان علیہ السلام





در روز اول از جانب اذان و در روز دوم از جانب اذان

بیرون آید تا قضی لازم می آید هر یک در بجای خود وقت خود پیدا شود اما آتشی که اول شرط است و گفت از حجاز پیدا آید چنانکه نموده بود پیدا شد از بیست و پنجم جمادی الاخر تا نیمه شعبان پنجاه روز آن آتش بقرب یکفر سنگ مدینه از جانب شرقی از قعر زمین برآمد و پارهای سنگ آتشین بر یک بمقدار شتری از هر سو انداخت و سیلاب آتشین چون مسگر افتد از آن روان می شود در صحرا میرفت و اینست **صَدَقَ الْمَصَدَّقُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَارْضِعْنَا**

سخن رسول علیه السلام در روشن شدن که آن آتش از آیات است و از زمین پیدا آید بحقیقت آتش خواهد بود و آنچه در حدیث دیگر گفته محتمل است که مراد از آن فتنه بزرگ باشد که در زمان پیدایش خود و خلق از جانب مشرق سوی مغرب حشر کند و از غایت شده آن برهلاک شدن خلق دستاصل شدن این شهر با ازان با آتش عبارت گردند چنانکه عربات آتش عبارت میکند یا آنکه معظم فتنه این قوم خود آتش بود که بدان شهر مار نیست کرد اند و آن یکی که از زمین حجاز بیرون آید از زیر حله برین معنی رو نیست زیرا که گفت که در آن شهر از آن روشن کند بصری و آن تقید از بهر آنست تا شبهه بر خیزد که مراد از این اینصورتست نه معنی تواند بود که حدیث اولی

**اَشْرَاطُ السَّاعَةِ تَارُحُشِرُ النَّاسِ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ** و چون باشد و چون مردم را از مشرق مغرب حشر کند آن باشد که مردم بشنوند کار که ظاهر است مسقیم شود که ساعت نزدیک است و فتنه و جلال و بیادین بدست تو جمع است از هر سو

و بعد از آن در میان روز  
بر دارند و سوزانند  
از روشن شدن کام حاشی  
واقع شود اما کافران  
بیبخشند هیچ  
سازد و با کافران  
میگویند هتک  
علایب الیک  
و در آن وقت که  
عده که کرده بود  
بشن آن را که  
روم را از آن  
و از آن

در روز اول از جانب اذان و در روز دوم از جانب اذان

در آن وقت که ساعت نزدیک است و فتنه و جلال و بیادین بدست تو جمع است از هر سو





و در روی برگه اول که در آنست که در این کتاب است  
 و در روی برگه اول که در آنست که در این کتاب است  
 و در روی برگه اول که در آنست که در این کتاب است

آن از ضروریات دینی بود و همین آن منتهی است با بدعتها و ضلالتها و وقوع در جهالت  
 و فتنه در دره فصلیاد کرده میشود بر مقدار حاجت و اندازه فهم عموم مکلفان افتتاح  
 آن بسبب امانت میرود که تلمیذ نبوت است و اکثر قضایا و احکام بدان متعلق و صلاح  
 و سلامت بدان منوط **والله الموفق لاصحاب الحق فصل اول در وجوب**  
 امانت چون حق تعالی ایفای حقوق و اقامت حدود و امر معروف و نهی منکر و داد  
 منظوم از نظام ستم و جهاد با دشمنان وی و با دشمنان فرستادگان وی کردن و  
 اسلام از انتشار فساد و فتنه و غلبات دشمنان گناه داشتن و نصب قضات و ولات  
 از بهر محافظت اموال و دار و فرج مسلمانان استیعای زکوةها از خداوندان اموال  
 و رسانیدن آن مستحقان و اصابت خراجها و جمع اموال متوفی و صرف آن در مصالح  
 دینی بر بندگان فرض کرده آرای ایشان مختلف است و هوامی ایشان متنوع و مستعد  
 که کلام ایشان با امامی برین مستفق شود و نفویس ایشان بی زجر زاجری حاکم قاهر برین  
 مکاره و جبر کند ضرورت حاجت اقتدا با امامی عالم و عادل که بنفید این احکام و مشیت  
 این قضایا در میان ایشان قیام نماید بر بندگان واجب باشد خاصه بر اهل علم و خداوندان  
 رای و مشورت که چون سوال شد صلی الله علیه و آله وسلم از میان ایشان بیرون رفت  
 و شخصی تعیین کرده کسی که در مرتب بینی امور ریاستی از ایشان ممتاز بود از بهر  
 مصلحت بزرگ اختیار کنند زیرا که طریق ادای این فرائض و فایده این امر در این نسبت  
 در و نبود که باری تعالی بر بندگان چیزی فرض کند و ایشان را با دای آن جبری نه نهاده باشد

و در روی برگه اول که در آنست که در این کتاب است  
 و در روی برگه اول که در آنست که در این کتاب است  
 و در روی برگه اول که در آنست که در این کتاب است

و بعد از  
 با تحقیق  
 بخاطر  
 تقصیر  
 رضوا  
 انما  
 لای  
 فانی  
 لای  
 حله  
 امیر  
 از  
 م  
 که

و در روی برگه اول که در آنست که در این کتاب است



حکایت ازین جمیع بود و در این کتاب ازین باب در حدیث و روایات آمده است

و در حدیث و روایات آمده است

فصل دوم در شرایط امامت آنچه علماء بر آنند از شرایط امامت علم است و عدالت و شجاعت و بعضی بر آنند که قوه و قهر هم از شرایط است که اگر قوی و قاهر نباشد سستی حقوق و اقامت حدود و نتواند کردن و شرط دیگر است که میان علماء در آن اختلاف است و آن شرط آنکه امام قریشی باشد و جمیع صحاب مذاهب درین مقول متفق اند بنا بر قول رسول علیه السلام که لا یموت من قریش و بدین بعضی از اهل ملت غیر این نیز روایت و حمل معنی حدیث را با برتخاب کرده اند یعنی قریش فاضل تر از دیگر چون در روایات شرایط امامت یابند و اما بر خبری چنین خواهد بود و تا غایت این چنین بود و اگر مرد خبر است بعد از این همچنین باشد و قول علماء مختلف است و دیدی که بیعت امام منصوب بدان منعقد شود و موافق ترین قول آنست که حدیث و اصول شریعت آن یافتیم که چون هر مرد از اهل رای و مشورت و خداوندان نیز و عدالت بر بیعت کسی مستعد امامت باشد اتفاق کنند و یکی از جمیع اهل عالم که قضا را شاید بیعت وی منعقد شود و طاعتش بر مسلمانان واجب باید که این عالم ابتدا بیعت کند و پس دیگران و در امامت عصمت شرط نیست و مدعیان عصمت در امامت متشبه اند و قول ایشان درین اساسی ندارد چنانکه در دیگر مسائل که در آن مخالفت اهل سنت و جماعت کرده اند و بعضی ایشان درین مسئله نیستند که امام باید که معصوم بود تا سبب اصلاح مسلمانان شود و کسی شایسته علم نباشد در حکم و ولایت

امامت و آنکه در هر موضعی از این مواضع گفتندی چه حاجت امام است و الله اعلم و حکم  
فصل دوم در شرایط امامت آنچه علماء بر آنند از شرایط امامت علم است  
و عدالت و شجاعت و بعضی بر آنند که قوه و قهر هم از شرایط است که اگر قوی و قاهر  
نباشد سستی حقوق و اقامت حدود و نتواند کردن و شرط دیگر است که میان  
علماء در آن اختلاف است و آن شرط آنکه امام قریشی باشد و جمیع صحاب مذاهب  
درین مقول متفق اند بنا بر قول رسول علیه السلام که لا یموت من قریش و بدین  
بعضی از اهل ملت غیر این نیز روایت و حمل معنی حدیث را با برتخاب کرده اند  
یعنی قریش فاضل تر از دیگر چون در روایات شرایط امامت یابند و اما بر خبری چنین  
خواهد بود و تا غایت این چنین بود و اگر مرد خبر است بعد از این همچنین باشد و قول علماء  
مختلف است و دیدی که بیعت امام منصوب بدان منعقد شود و موافق ترین قول آنست که  
حدیث و اصول شریعت آن یافتیم که چون هر مرد از اهل رای و مشورت و خداوندان  
نیز و عدالت بر بیعت کسی مستعد امامت باشد اتفاق کنند و یکی از جمیع اهل عالم  
که قضا را شاید بیعت وی منعقد شود و طاعتش بر مسلمانان واجب باید که این عالم  
ابتدا بیعت کند و پس دیگران و در امامت عصمت شرط نیست و مدعیان عصمت  
در امامت متشبه اند و قول ایشان درین اساسی ندارد چنانکه در دیگر مسائل که در آن  
مخالفت اهل سنت و جماعت کرده اند و بعضی ایشان درین مسئله نیستند که امام باید که  
معصوم بود تا سبب اصلاح مسلمانان شود و کسی شایسته علم نباشد در حکم و ولایت

و در حدیث و روایات آمده است  
فصل دوم در شرایط امامت  
آنست که امام بود  
بهرم مردم و نبود جز  
اول از سر و قوه و قهر  
یعنی نبود و این قسم  
قریشی و این واقع شده  
چنانکه این نیز روایت شده  
عنه یعنی این را از خبر  
که در حدیث آمده است  
از این خبری است  
بزیان شارع  
و قوه و عدالت  
در روایات آمده است  
در روایات آمده است  
در روایات آمده است

و در حدیث و روایات آمده است





ز خبر  
علا بر  
سکند  
باش  
ر چه  
سکه  
کن  
میت  
س  
ر

بود و از اتباع و اشباع وی و در امارت و حکم مومنان از قبل وی بود اولن بحجاز و مدینه پس  
بصره و آنچه بر بصره منتظم بود از ولایات و اعمال از طریق اجتهاد مذنب وی در ساری  
از مسایل خلاف مذنب علی بود و از آنکه آنست که چون مسلم رضی الله عنه زنا و فحشا را  
ماتش سوخت ابن عباس گفت اگر بر عقوبت ایشان زدی با تشکر مگر وی که رسول الله  
مسئله علی و اله و سلم گفته است لَا يُعَذِّبُ بِاللَّوْنِ إِلَّا رِبًّا لِنَارٍ یا که ایشانرا  
بگشتی که رسول علیه السلام گفته است مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ و چون این حدیث  
از وی سماع امیر المؤمنین علی رسید از آن تعجب نمود گفت و بیخ ام ابن عباس مذنب  
علی آنست که کسی بوضو نماز میآورد و است که از پیش تنم نماز کند و مذنب ابن عباس  
خلاف آنست و مذنب علی رضی الله عنه آن بود که هر حدیثی که از صحابی شنیدی  
تا بر او سوگند ندای قبول نکردی و مذنب ابن عباس بلکه جمهور صحابه و تابعین خلاف  
نیست و ازین نوع اختلاف میان ایشان در بسیار از مسایل موجود است  
و استیجاب آن تعدی دارد و بقیه از بحث انکفایتست و مخلص سخن آنست  
که اگر عصمت در حق وی شرود بودی ابن عباس مخالفت وی نگردد و انذاشتی  
چه آنکه از خطا معصوم باشد مخالفت وی معصیت باشد و اگر امیر المؤمنین علی  
رضی الله عنه اثبات عصمت خود را واجب دانستی می مارد و انبودی که ابن  
عباس را که در بسیاری مسایل از احکام شرع مخالفت وی کند بر مسلمانان حاکم گردان  
و او روینی بر و مغرض کند و عجب از همه آنکه مذنب ابن عباس قوم که مدعیان عصمت اند

در امان  
در حق  
بندگ  
عص  
عناو  
بیش  
امام که  
نباش  
شرح  
و پرگان  
بودند  
گفته  
گفته  
لا  
بغای  
و از امان  
فساد

در امامت آنست که بر خدا تعالی واجب شناسند که آنچه صلاح بندگان در آن پیشتر شد  
در حق الشریع رعایت فرماید و بر عم ایشان نصب امام معصوم از معظمت مصاح  
بندگانست بلکه مصاح ایشان بوی مرهون است و بقول ایشان از خداوندان  
عصمت پیش از دو کس خلافت نکرده اند امیر المؤمنین علی و امیر المؤمنین حسن رضی الله  
عنهما و زمان خلافت ایشان پنج سال و دو ماه بود و ذریب ایشان در رعایت اصم  
بر ایشان محبت میشود چه ما میگوئیم در دیگر قرون که ششصد و سی سال گذشت آن  
امام که بود و کجا بود و چون بر شمس عالم بی وجود وی صلاح نیاید و قضایا و احکام مضم  
نباشد و چندین سرن بگذرد که جمعه و جماعت منعقد بوده باشند و دیگر احکام  
شرع که حکم حکام منوط است مستقیم رعایت صلاح در حق بندگان چگونه باشد  
و چو گناه بزرگتر از یک عیبی عقاد دارد که اینست خیر الامم اند چندین سال بر ضلالت مجتمع  
بودند و قضایا و احکام جمعه و جماعت ایشان درست نبود و غیر صلی الله علیه و آله و سلم  
گفته است که امت من بر ضلالت جمع نشوند لکن یجتمع امتی علی الضلالة  
و گفته همیشه از امت مرطایف ظاهر باشند و غالب بر حق و قتال کنند تا وقت قیام امت  
لا یرک طایفة من امة ظاهرین علی الحق و در روایتی  
یَعْلَمُونَ عَلَى الْحَقِّ حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِظَاهِرٍ يَهْتَدُونَ بِهِ  
و از امام معصوم شایع جایش نشانی و نه اثری و هر که درین حج و ظواهر این ظاهرند  
فساد این روی پوشیده نماند و درین فصل نخبه نظیر زبیر آورید که رویم تا مسلمانان

در حق الشریع رعایت فرماید و بر عم ایشان نصب امام معصوم از معظمت مصاح بندگانست بلکه مصاح ایشان بوی مرهون است و بقول ایشان از خداوندان عصمت پیش از دو کس خلافت نکرده اند امیر المؤمنین علی و امیر المؤمنین حسن رضی الله عنهما و زمان خلافت ایشان پنج سال و دو ماه بود و ذریب ایشان در رعایت اصم بر ایشان محبت میشود چه ما میگوئیم در دیگر قرون که ششصد و سی سال گذشت آن امام که بود و کجا بود و چون بر شمس عالم بی وجود وی صلاح نیاید و قضایا و احکام مضم نباشد و چندین سرن بگذرد که جمعه و جماعت منعقد بوده باشند و دیگر احکام شرع که حکم حکام منوط است مستقیم رعایت صلاح در حق بندگان چگونه باشد و چو گناه بزرگتر از یک عیبی عقاد دارد که اینست خیر الامم اند چندین سال بر ضلالت مجتمع بودند و قضایا و احکام جمعه و جماعت ایشان درست نبود و غیر صلی الله علیه و آله و سلم گفته است که امت من بر ضلالت جمع نشوند لکن یجتمع امتی علی الضلالة و گفته همیشه از امت مرطایف ظاهر باشند و غالب بر حق و قتال کنند تا وقت قیام امت لا یرک طایفة من امة ظاهرین علی الحق و در روایتی یَعْلَمُونَ عَلَى الْحَقِّ حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِظَاهِرٍ يَهْتَدُونَ بِهِ و از امام معصوم شایع جایش نشانی و نه اثری و هر که درین حج و ظواهر این ظاهرند فساد این روی پوشیده نماند و درین فصل نخبه نظیر زبیر آورید که رویم تا مسلمانان

**ح** این کتاب نوشته شده از امام صادق  
 که توفیق نباشد و صاحب کشف العز  
 بود و از امام محمد باقر آورده  
 این توفیق بود که از امام صادق  
 که توفیق نباشد و صاحب کشف العز  
 بود و از امام محمد باقر آورده

دوست عقدا و از ساد این بطلان این دعوی آگاه باشند و سخن ایشان از ادب نفع  
 وزنی نه نهند و فتنه ادعای عصمت در غیر انبیا اندک نشمرند که این امام معصوم سیری  
 است که باطنیان از ابهر دفع حکام شرع و توبین قضایا مسلمانی و تضلیل اسل  
 سنت و جماعت ساخته اند و دعوات ایشان لعنهم الله حدیث بجان رسانیده  
 که من محمول کشیده و گفته اند که ویرار و باشد که حلال را حرام و حرام را حلال کند و بسی  
 ازین خرافات و پرده این دعوی باز نموده اند و اشارت در آن بر وسای خود کرده اند  
 و تمامای زندگی نه و با سمعین حضرت صادق رضی الله عنه کرده اند و جمال مشیعه را  
 بدان از راه افندن انداختند و این دعوی از شکوه دعوه باطنیان است و اطلاق این  
 اصطلاح ایشان بدان باید که زبان گوشت خود از ایشان بیعت ممنوع دارند

والله اعلم بحقیقته من الضلالة فصل سوم در بیعت امام و بیان  
 پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم ابو بکر و رضی الله عنه امامی سلام که او روینی قبول  
 ایشان خبر است و نقل ایشان معتد به آنست که آنست که از پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم  
 یافت نشدند بر امامت ابو بکر و نه بر امامت پیروی بی نفس خفی بر امامت ابو بکر بسیار  
 و قوی ترین تمسک ببل سنت را درین مسئله اجتماع است و معنائش خفی را از قرآن  
 و حدیث از بهر تاکید جمیع و از روی تکرار اول تقریر میکند و اگر نه با وجود اجتماع اجماع  
 بدلیل دیگر نیست و با اخبار تواتر بار رسیده که بعد از رسول الله صلوات الله علیه و آله و سلم جمیع  
 صحابه و ای از بهر تواتر و نصاری خاصه عامه و فضلاء ایشان خداوندان عام و عقاید از بهر قلیل

از حضرت امام علی اودی آورده که در نبود  
 اگر گویند که تواتر قلیل است  
 نام نیست هر چند صحاح با شرح  
 جواب است و در حدیث صحیح  
 آمده که هر گاه که ضمیمه شود بدینها  
 و فتنه نموده و دشمنان داده شوند  
 سخن اس من پس از این که در حدیث  
 از این جهت که در حدیث صحیح  
 در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح  
 در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح  
 در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح  
 در حدیث صحیح است و در حدیث صحیح

بر این  
 کشته  
 و معظ  
 عنده  
 از رو  
 که جلا  
 از راه  
 نزویا  
 له ال  
 وسای  
 فتاوی  
 رویت  
 عناد  
 تمکد  
 مسد  
 و تاوی  
 بحکم

داخل  
 در حدیث صحیح

بر ابو بکر رضی اللہ عنہ بیعت کردند و بیشک آنچه قرن اول کثیر القرونست بر آن اتفاق  
 کنند بشرح نباشد زیرا که رسول علیه السلام فرمود که لَنْ يَجْتَمِعَ اهْتِجَاجُ الضَّلَالَةِ  
وَعَظْمَةُ رِجَالِهِمْ كَعَبْرَةِ رِجَالِ عِلْمٍ که بعد از رسول علیه السلام صحابه بر آن اتفاق کردند خلافت ابو بکر بود و رضی  
 عنه و منکر خلافت وی از آنجا که فی الذل بطریق بود که از روی معنی چون باید نامی است  
 از روی صورت بروی پوشیده میدارد که رد قول غیر علیه السلام کرده است و لَنْ يَجْتَمِعَ  
كَلِمَةُ شَرٍّ اَنْدُو مَبْدِئًا سَخِيحًا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کرده و مخالفت اجماع که اصل  
 از اصول دین است و از ارکان شریعت است باز و یاد آمده و خود در بدین اقسام است و هر گاه  
 نزدیک کرده قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَبَيْنَ يَشَاقِقِ الرِّسْوَاءِ سَبْعُ مِائَاتٍ  
لَهُ الْهَدْيُ وَجِ يَلْبِغُ شَيْخًا سَبِيحًا و در این قول سَبْعُ مِائَاتٍ و معمله جنه  
 و ساءت مصیبت ایشان از عابرا آنکه بقضای این آیه مخالفت اجماع کافرست و  
 فتاوی علماء ماوراء النهر یافتیم که نماز از کسی که خلافت ابو بکر رضی اللہ عنہ را کرده  
 رد نیست زیرا که مخالفت اجماع کرده است و این قوم که بدین معتقدند تا او اندازند  
 علماء سخن گویند و احادیث صحیح را بمقابله نگاه کنند و علماء اسلام را که ساطعین شرع اند  
 تکذیب کنند بشبهتهای باطل و حدیثهای فریبنده و افسانههای برهم بستانند و فریب  
 مسلمانان آیند و چون آزار و اجماع نباشد حدیثی است که در فضیلت امیر المؤمنین علیه السلام  
 و تأویل موافق سوای خود بر آن ننهند و ما بطریق دیگر از هر کس انمودی باید کنیم و جواب  
 بحکم امانت از روی شفقت مسلمانان از طریق سوای جمعیت باید کنیم و انشاء اللہ

راه که سویمان اینند از تقاضای  
 این عمل است هر دوستان  
 همه که از این  
 قطع بود که اینها  
 شد و از آنجا که  
 سخن خود و دیگران  
 از این سخن  
 بیرون از این  
 یعنی سر این  
 با کمال  
 پس از آنکه  
 بود و در این  
 سخن و در این  
 و در این  
 و در این  
 و در این

این سخن و در این  
 و در این  
 و در این  
 و در این  
 و در این  
 و در این  
 و در این  
 و در این  
 و در این  
 و در این

اما سخن ایشان درین باب بر چند قسمت و طعن ایشان از چند وجه یکی آنکه بعضی می بایست  
 بدشمنی نبی شام نسبت میکنند و بعضی را بدشمنی امیرالمومنین علی رضی الله عنه از بهر آنکه خود  
 ایشان از گذشته بود و در جهاد با رسول علیه السلام و از اعلت بعد و از بیعت وی میسازند  
 و بعضی را بجهانت نسبت میکنند یعنی بجهان حق و بعضی را بضعف اظهار حق یعنی در  
 کین حجت باطل است و از ترس تخفیفند و بعضی را بجهل که استحقاق علی را رضی الله عنه نشانند  
 و بافضل و تقدم وی در جلا معانی استحقاق دیگر را که شرایط امامت و معانی استحقاق  
 دوری موجود نبود اختیار کرده و جواب این سخنان را بجمکلی این حدیث بسنده است که  
 لن یجمع امتی علی الضلالة و لیل و نوح بر صحت این نسبت که حق تعالی در  
 قرآن در بسیار مواضع علی العموم بر جمهور صحابه شایسته چنانکه و السابقون الاولون  
 من المملسین و الانصار و الذین تبعوهما باحسان رضوا لله عنهم  
 و رضوا عنه و چنانکه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و الذین  
 معاهدوا علی الکتاب کما بدینهم تا آخر سوره و چنانکه للفقراء المهاجرین الذین  
 اخرجوا من ديارهم و اموالهم نایسجاک و الذین جاؤا من بعدهم  
 و از آنکه صحابه رضوان علیهم نسبت میکنند در حدیث بیعت ابوبکر رضی الله عنه و تعبیر  
 تقدیم وی بیچ گوی است که نه موجب عظمت است هر کس ستوده خدای باشد هرگز مذموم  
 نباشد و قوی که حق تعالی بعد است ایشان گویا داده باشد قول ایشان در بعد حال در جمله  
 و قال سمع و مقبول و الراشدين و کما از ایشان در عموم این خطبات اصل باشد که  
 رضوا لله عنهم و رضوا عنه

و اما در  
 سخن  
 حضرت  
 امیر  
 المومنین  
 علی  
 رضی  
 الله  
 عنه  
 در  
 این  
 باب  
 که  
 بعضی  
 از  
 ایشان  
 نسبت  
 میکنند  
 بدشمنی  
 نبی  
 شام  
 یا  
 بدشمنی  
 امیر  
 المومنین  
 علی  
 رضی  
 الله  
 عنه  
 از  
 بهر  
 آنکه  
 خود  
 ایشان  
 از  
 گذشته  
 بود  
 و  
 در  
 جهاد  
 با  
 رسول  
 علیه  
 السلام  
 و  
 از  
 اعلت  
 بعد  
 و  
 از  
 بیعت  
 وی  
 میسازند  
 و  
 بعضی  
 را  
 بجهانت  
 نسبت  
 میکنند  
 یعنی  
 بجهان  
 حق  
 و  
 بعضی  
 را  
 بضعف  
 اظهار  
 حق  
 یعنی  
 در  
 کین  
 حجت  
 باطل  
 است  
 و  
 از  
 ترس  
 تخفیفند  
 و  
 بعضی  
 را  
 بجهل  
 که  
 استحقاق  
 علی  
 را  
 رضی  
 الله  
 عنه  
 نشانند  
 و  
 بافضل  
 و  
 تقدم  
 وی  
 در  
 جلا  
 معانی  
 استحقاق  
 دیگر  
 را  
 که  
 شرایط  
 امامت  
 و  
 معانی  
 استحقاق  
 دوری  
 موجود  
 نبود  
 اختیار  
 کرده  
 و  
 جواب  
 این  
 سخنان  
 را  
 بجمکلی  
 این  
 حدیث  
 بسنده  
 است  
 که  
 لن  
 یجمع  
 امتی  
 علی  
 الضلالة  
 و  
 لیل  
 و  
 نوح  
 بر  
 صحت  
 این  
 نسبت  
 که  
 حق  
 تعالی  
 در  
 قرآن  
 در  
 بسیار  
 مواضع  
 علی  
 العموم  
 بر  
 جمهور  
 صحابه  
 شایسته  
 چنانکه  
 و  
 السابقون  
 الاولون  
 من  
 المملسین  
 و  
 الانصار  
 و  
 الذین  
 تبعوهما  
 باحسان  
 رضوا  
 لله  
 عنهم  
 و  
 رضوا  
 عنه  
 و  
 چنانکه  
 محمد  
 رسول  
 الله  
 صلی  
 الله  
 علیه  
 و  
 آله  
 وسلم  
 و  
 الذین  
 معاهدوا  
 علی  
 الکتاب  
 کما  
 بدینهم  
 تا  
 آخر  
 سوره  
 و  
 چنانکه  
 للفقراء  
 المهاجرین  
 الذین  
 اخرجوا  
 من  
 ديارهم  
 و  
 اموالهم  
 نایسجاک  
 و  
 الذین  
 جاؤا  
 من  
 بعدهم  
 و  
 از  
 آنکه  
 صحابه  
 رضوان  
 علیهم  
 نسبت  
 میکنند  
 در  
 حدیث  
 بیعت  
 ابوبکر  
 رضی  
 الله  
 عنه  
 و  
 تعبیر  
 تقدیم  
 وی  
 بیچ  
 گوی  
 است  
 که  
 نه  
 موجب  
 عظمت  
 است  
 هر  
 کس  
 ستوده  
 خدای  
 باشد  
 هرگز  
 مذموم  
 نباشد  
 و  
 قوی  
 که  
 حق  
 تعالی  
 بعد  
 است  
 ایشان  
 گویا  
 داده  
 باشد  
 قول  
 ایشان  
 در  
 بعد  
 حال  
 در  
 جمله  
 و  
 قال  
 سمع  
 و  
 مقبول  
 و  
 الراشدين  
 و  
 کما  
 از  
 ایشان  
 در  
 عموم  
 این  
 خطبات  
 اصل  
 باشد  
 که  
 رضوا  
 لله  
 عنهم  
 و  
 رضوا  
 عنه

این حدیث کمالی است با اختصاص بر این نواع از احباب منقبتی خاص و الذین مدح صدیق است یعنی آنکه در وقت بیعت

در حدیث بیعت ابوبکر رضی الله عنه و رضوا لله عنهم و رضوا عنه  
 و از آنکه صحابه رضوان علیهم نسبت میکنند در حدیث بیعت ابوبکر رضی الله عنه و تعبیر تقدیم وی بیچ گوی است که نه موجب عظمت است هر کس ستوده خدای باشد هرگز مذموم نباشد و قوی که حق تعالی بعد است ایشان گویا داده باشد قول ایشان در بعد حال در جمله و قال سمع و مقبول و الراشدين و کما از ایشان در عموم این خطبات اصل باشد که رضوا لله عنهم و رضوا عنه  
 و از آنکه صحابه رضوان علیهم نسبت میکنند در حدیث بیعت ابوبکر رضی الله عنه و تعبیر تقدیم وی بیچ گوی است که نه موجب عظمت است هر کس ستوده خدای باشد هرگز مذموم نباشد و قوی که حق تعالی بعد است ایشان گویا داده باشد قول ایشان در بعد حال در جمله و قال سمع و مقبول و الراشدين و کما از ایشان در عموم این خطبات اصل باشد که رضوا لله عنهم و رضوا عنه



بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام  
 على سيدنا محمد  
 وآله الطيبين الطاهرين  
 أجمعين

بگذارش شیخ الکافر تواند بود کسی در راه دین بپذیرد خود محال نکند تا دیگری بنا بر این  
 یک گمان حق کند در وضو میکند آن پاک مرتی باشد و اگر نسبت عداوت نبی باشد بر او  
 بعضی از مهاجران کنند در حق الله ما چه گویند که زبانی شتم هرگز عداوتی داشتند و  
 بلکه با بنی عبد المطلب خویشی داشتند و از مهاجر هیچ ترسی نداشتند بلکه در مدینه غایب ایشان را  
 بود و در اول سعادت منازعت کردند و گفتند ای ای از ما و یکی از شما صامی صبر صنگ  
 اصیص و موجب این سخن آن بود که ایشان قیاس یافت بر ریاست قوم و مساوت  
 قبیل کردند پس عرب رسم بودی که تا کم و سید هر قبیل از آن قبیل باشد پس عرض  
 عنده بحجت ایشان از اطمینان کرد و آنست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در ایام هجرت فرمود که  
 در نماز پیشوا باشد و نماز خواندن و معجزه درین امور در دست و غیر اینها علیه و آله و سلم  
 در آن می راجعی خود داشت و فرمود پیشوا شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی باز پیشوا داشت  
 و چون رسول علیه السلام از مهاجر بود و خلیفه وی نیز از ایشان توان بود و خیار مهاجر نیست  
 که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در نماز و بر اقدم فرمود و ایشان همه بعد از نماز  
 مطاوعت و متابعت نمودند و اگر در وقت قبضه نبی بودی ایشان بدان در نساختند  
 چنان موانع که رو افزد دعوی میکنند نسبت بانصاری هیچ نبود و دلیل بر صحت بعضی  
 نصرت انصاریست اینست نیز بعضی از مدینه در زمان خلافت و اعتراض ایشان بجهل  
 از معاویه و آنچه دعوی کرده اند متذکر ترس نگفتند هم بدین دلایل که یاد کردیم منفی است  
 و از هر چه می رسیدند چون ابو بکر بنی ضعیف بود و قبیل وی در مدینه شوکتی داشتند  
 قوت و مهابت

بگذارش شیخ الکافر تواند بود کسی در راه دین بپذیرد خود محال نکند تا دیگری بنا بر این  
 یک گمان حق کند در وضو میکند آن پاک مرتی باشد و اگر نسبت عداوت نبی باشد بر او  
 بعضی از مهاجران کنند در حق الله ما چه گویند که زبانی شتم هرگز عداوتی داشتند و  
 بلکه با بنی عبد المطلب خویشی داشتند و از مهاجر هیچ ترسی نداشتند بلکه در مدینه غایب ایشان را  
 بود و در اول سعادت منازعت کردند و گفتند ای ای از ما و یکی از شما صامی صبر صنگ  
 اصیص و موجب این سخن آن بود که ایشان قیاس یافت بر ریاست قوم و مساوت  
 قبیل کردند پس عرب رسم بودی که تا کم و سید هر قبیل از آن قبیل باشد پس عرض  
 عنده بحجت ایشان از اطمینان کرد و آنست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در ایام هجرت فرمود که  
 در نماز پیشوا باشد و نماز خواندن و معجزه درین امور در دست و غیر اینها علیه و آله و سلم  
 در آن می راجعی خود داشت و فرمود پیشوا شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی باز پیشوا داشت  
 و چون رسول علیه السلام از مهاجر بود و خلیفه وی نیز از ایشان توان بود و خیار مهاجر نیست  
 که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در نماز و بر اقدم فرمود و ایشان همه بعد از نماز  
 مطاوعت و متابعت نمودند و اگر در وقت قبضه نبی بودی ایشان بدان در نساختند  
 چنان موانع که رو افزد دعوی میکنند نسبت بانصاری هیچ نبود و دلیل بر صحت بعضی  
 نصرت انصاریست اینست نیز بعضی از مدینه در زمان خلافت و اعتراض ایشان بجهل  
 از معاویه و آنچه دعوی کرده اند متذکر ترس نگفتند هم بدین دلایل که یاد کردیم منفی است  
 و از هر چه می رسیدند چون ابو بکر بنی ضعیف بود و قبیل وی در مدینه شوکتی داشتند  
 قوت و مهابت

بگذارش شیخ الکافر تواند بود کسی در راه دین بپذیرد خود محال نکند تا دیگری بنا بر این  
 یک گمان حق کند در وضو میکند آن پاک مرتی باشد و اگر نسبت عداوت نبی باشد بر او  
 بعضی از مهاجران کنند در حق الله ما چه گویند که زبانی شتم هرگز عداوتی داشتند و  
 بلکه با بنی عبد المطلب خویشی داشتند و از مهاجر هیچ ترسی نداشتند بلکه در مدینه غایب ایشان را  
 بود و در اول سعادت منازعت کردند و گفتند ای ای از ما و یکی از شما صامی صبر صنگ  
 اصیص و موجب این سخن آن بود که ایشان قیاس یافت بر ریاست قوم و مساوت  
 قبیل کردند پس عرب رسم بودی که تا کم و سید هر قبیل از آن قبیل باشد پس عرض  
 عنده بحجت ایشان از اطمینان کرد و آنست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در ایام هجرت فرمود که  
 در نماز پیشوا باشد و نماز خواندن و معجزه درین امور در دست و غیر اینها علیه و آله و سلم  
 در آن می راجعی خود داشت و فرمود پیشوا شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی باز پیشوا داشت  
 و چون رسول علیه السلام از مهاجر بود و خلیفه وی نیز از ایشان توان بود و خیار مهاجر نیست  
 که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در نماز و بر اقدم فرمود و ایشان همه بعد از نماز  
 مطاوعت و متابعت نمودند و اگر در وقت قبضه نبی بودی ایشان بدان در نساختند  
 چنان موانع که رو افزد دعوی میکنند نسبت بانصاری هیچ نبود و دلیل بر صحت بعضی  
 نصرت انصاریست اینست نیز بعضی از مدینه در زمان خلافت و اعتراض ایشان بجهل  
 از معاویه و آنچه دعوی کرده اند متذکر ترس نگفتند هم بدین دلایل که یاد کردیم منفی است  
 و از هر چه می رسیدند چون ابو بکر بنی ضعیف بود و قبیل وی در مدینه شوکتی داشتند  
 قوت و مهابت

بگذارش شیخ الکافر تواند بود کسی در راه دین بپذیرد خود محال نکند تا دیگری بنا بر این  
 یک گمان حق کند در وضو میکند آن پاک مرتی باشد و اگر نسبت عداوت نبی باشد بر او  
 بعضی از مهاجران کنند در حق الله ما چه گویند که زبانی شتم هرگز عداوتی داشتند و  
 بلکه با بنی عبد المطلب خویشی داشتند و از مهاجر هیچ ترسی نداشتند بلکه در مدینه غایب ایشان را  
 بود و در اول سعادت منازعت کردند و گفتند ای ای از ما و یکی از شما صامی صبر صنگ  
 اصیص و موجب این سخن آن بود که ایشان قیاس یافت بر ریاست قوم و مساوت  
 قبیل کردند پس عرب رسم بودی که تا کم و سید هر قبیل از آن قبیل باشد پس عرض  
 عنده بحجت ایشان از اطمینان کرد و آنست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در ایام هجرت فرمود که  
 در نماز پیشوا باشد و نماز خواندن و معجزه درین امور در دست و غیر اینها علیه و آله و سلم  
 در آن می راجعی خود داشت و فرمود پیشوا شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی باز پیشوا داشت  
 و چون رسول علیه السلام از مهاجر بود و خلیفه وی نیز از ایشان توان بود و خیار مهاجر نیست  
 که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در نماز و بر اقدم فرمود و ایشان همه بعد از نماز  
 مطاوعت و متابعت نمودند و اگر در وقت قبضه نبی بودی ایشان بدان در نساختند  
 چنان موانع که رو افزد دعوی میکنند نسبت بانصاری هیچ نبود و دلیل بر صحت بعضی  
 نصرت انصاریست اینست نیز بعضی از مدینه در زمان خلافت و اعتراض ایشان بجهل  
 از معاویه و آنچه دعوی کرده اند متذکر ترس نگفتند هم بدین دلایل که یاد کردیم منفی است  
 و از هر چه می رسیدند چون ابو بکر بنی ضعیف بود و قبیل وی در مدینه شوکتی داشتند  
 قوت و مهابت





فانزلنا من السماء ماء فاصولوا منه حيا ونباتا ثم جعلنا الخيل والبغال والحمير ليعملوا له  
 واذ ذكروا انهم اخرجوا من ارضهم  
 واذ ذكروا انهم اخرجوا من ارضهم  
 واذ ذكروا انهم اخرجوا من ارضهم

انهم ذكروا انهم اخرجوا من ارضهم  
 واذ ذكروا انهم اخرجوا من ارضهم  
 واذ ذكروا انهم اخرجوا من ارضهم

چرا موجب است تفضیل قد است سلامت و هیچ خلافی میان فیض انقل است که هر دو از اسلام  
 علی و وی زید حارثه و خدیجه رضی الله عنهم اول همه بود پیش در تقدم هر یک این چهار است و وی  
 ماه است و اسناد حدیث اسلام ابو بکر درست تر از دیگر اسانیا است و اگر کونی ایشان مال  
 بود که درست شد که اول کرده که جبریل علیه السلام اقرار به غیر آورد وی نخست طالب محی  
 لغت و در جواب خدیجه ظاهر است که تصدیق کرده است کوئم این معنی در حدیث است که  
 نیست اما احتمال دارد و آنچه گفتیم که در حدیث ظاهر میشود و از هر دو گفتیم که وی  
 که در سنه و ندیم بلکه مالیکه دیده بود حکایت کرد و خدیجه ویرا لکن داد و خود ذات اسلام  
 بدعت نامور نبود شاید که چون بدعت نامور شد اول ابو بکر گفت و وی باطل است  
 کرد و اگر نیز کسی از ایشان بر او تقدم بوده باشد باسلام فضیلت درین باب است که وی  
 نیز که خدیجه زنی بودند و دفع اذی زید غیر نبوتی کردن و در باب دعوت رسالت  
 یاری دادن علی رضی الله عنه در بیوقت طفل بود و زید معاویة از جمله موال بود و هیچ  
 موال را و نقد نیاوردندی و در باب تبلیغ دعوت و نشرش از هیچ یک ایشان از وی  
 اعانتی حاصل بود و دفع اسلام ایشان بخاند نفس ایشان باز میگردد و دفع است که در  
 ابو بکر هم پوی نام میگردد و هم بدین اسلام چ اول کسی با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از آنها بود  
 در دعوت حق معاون شد وی بود سیزده سال که داعیه پیغمبر بود در هر سوئی خاص  
 علیه السلام قبایل و سب را یگان یگان تفقد کردی تا سخن خدا بدیشان رساند و ابو بکر ازین غناب  
 وی بود مردم را بدین دعوت کردی اسلام را از بهر ایشان وصف کردی پس دعوت کرد

از بهر آنکه از بهر آنکه از بهر آنکه  
 از بهر آنکه از بهر آنکه از بهر آنکه  
 از بهر آنکه از بهر آنکه از بهر آنکه

فانزلنا من السماء ماء فاصولوا منه حيا ونباتا ثم جعلنا الخيل والبغال والحمير ليعملوا له  
 واذ ذكروا انهم اخرجوا من ارضهم  
 واذ ذكروا انهم اخرجوا من ارضهم

انهم ذكروا انهم اخرجوا من ارضهم  
 واذ ذكروا انهم اخرجوا من ارضهم  
 واذ ذكروا انهم اخرجوا من ارضهم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ  
إِنِّي أَسْأَلُكَ عِلْمَهُدًى سَلَامًا  
وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ غَمِّهِمْ وَآلِهِمْ  
وَمَنْ جَاءَكَ مِنْهُمْ فَاصْبِرْ لَهُمْ  
عِلْمُكَ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ  
إِنِّي أَسْأَلُكَ عِلْمَهُدًى سَلَامًا  
وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ غَمِّهِمْ وَآلِهِمْ  
وَمَنْ جَاءَكَ مِنْهُمْ فَاصْبِرْ لَهُمْ

اینکه او سلام سخن گفتی و چندان بدست ابو بکر رسان شدند که شمارتواند کرد و از کار صفا  
بدست وی مسلمان شده اند نشانست و طلحه و زبیر و سعد و سعید و جناب بن ارت  
در میان و مثل خود بر رسول فرج کرده و برستضهان از مومنان که است سال در شعب  
با طلب محصور بودند و از اینجا بود که رسول علیه السلام فرمود که مَا نَفَعَنِي مَالُ  
مَنْ نَفَعَنِي مَالُ أَبِي بَكْرٍ كَفَرْتَاهُ لَمْ يَكُ اجْرًا مِّنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَذَاتِ  
الْحَمُولَةِ مَنِ ابْنِ بَكْرِ بْنِ قِصَا وَنَفْتِ كَسْرًا لِّمُعَذَّبَانِ لَمْ يَخْرُجَا مِنْ دَارِ مَدِينَةِ نَبِيِّهِ  
و در وقت اسلام بکه سپرد ساخته بود و از پسر خدا و رسول بسیار بچ بوی سیده و در نگار  
بجاست که مشقت نکشید که وی کشید و از موجبات تفضیل بقیت در حجت است و معلوم  
هم است که وی در حجت قرین سید بود و علی الله علیه السلام در خارج فوق وی از موجبات  
دلیل شد و در زمان بذر و خصوصیت رضوان است و وی در در خانه و در بیرون  
بود و هر از آنست که تا ابو بکر بوی همراه بود و از مشاهیر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
که از وی فوت شد و از موجبات تفضیل بقیت است با پیغمبر در موافقت قبایل و در دست  
فد است که در احد و جنین که اکثر صحابه منہزم شدند و اندک با رسول علیه السلام قرار گرفتند  
میدانند با آنها بود که با رسول علیه السلام قرار گرفته بودند و معظمتین بابی از موجبات تفضیل  
و هم مشخص رخصت با رسول و اقبال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و شنای وی است  
بو بکر از جناب صحابه و بیگانه با بو بکر رضی الله عنه بود و از جمله آن بود که نگاه که با صحابه  
پس حجت کردی بو بکر انخوانی او ایا ای مشورت کردی دیگران چون فاما که است

تبار از او در عظیم کلامی و از او  
همه ایشان از و شیرین ترند  
امر الناس ما ضیا ما ولیهم اننا محسن  
و بجلا کلهم من قوشش همیشه باشند  
کار مردم کند زنده و بر نشو عدل و نظام رونده  
ما و ام که والی شوند ایشان از دوازده مرد بگو  
ایشان از قوشش اندوزی و ایا که ایندال  
اللا بین قائم الحقی تقووم الساعه  
و بکن از خودین جایزه باشد او  
و در آن وقت که در میان او  
و در آن وقت که در میان او  
و در آن وقت که در میان او  
و در آن وقت که در میان او  
و در آن وقت که در میان او  
و در آن وقت که در میان او  
و در آن وقت که در میان او  
و در آن وقت که در میان او  
و در آن وقت که در میان او  
و در آن وقت که در میان او



۱۸۹  
 کتابت شده است  
 در عهد ناصرالدین شاه  
 در کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
 در تاریخ ۱۸۹۰  
 در شهر تهران

ویرا تقدیم کرده بود در جمله در حیوة خود و از جمله اصحاب بیعت یکی امیر المومنین علی بود و از  
 طایفه که میگویند که استحقاق ویرا بود و دعوی میکنند که علی بیعت کرده بود و آنچه ظاهر کرد  
 خلاف باطن بود جواب آنست که چون وی بنظر متابعت و مطاوعت نمود حکم ظاهر  
 باشد و حجت بر مخالفین مذکور قبلاً شود و هیچ قومی بی سرو سامان تر از این طایفه نبود  
 که امام خود را بچنین و صحتی از کتمان حق و سستی را وضع فرموده چون قوت منسوب کنند  
 و بیعت پنج سال ویرا هم برین ساعده مستر شناسند که بنظر متابعت داشت و باطن  
 بر خلاف آن می بود و بنظر حق چگونگی او باشد و وی را سبی را قوم سید بنی حنیفه  
 مادر محمد حنیفه برسید بامر ابوبکر و وی آن کینه استیلا کرد و محمد حنیفه از وی بیادورد  
 و از خلافت ابوبکر نزد وی نهی بودی بین چیز روان داشتی و اگر وی خلافت حق خود  
 می شناختی موجب کتمان چه بود و چون شوکت معاویه در وقت اجتماع اهل شام بر او  
 افزون از شوکت ابوبکر بود اگر از حق نهی می کردی چرا بوی سقاومت نکرد چنانکه با معاویه  
 دو از احادیث که از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم درست شده است در فضیلت  
 امیر المومنین و ایشان از خلافت حمل میکنند کی نیست اما من ضامن آن تکون  
 انت منی بمنزله هارون من موسی میگویند که در فضیلت امیر المومنین  
 بر خلافت علی زیر آن گفت تو را نمی دانم از من بمنزله هارون من موسی میگویند که در فضیلت  
 خلیفه مبرسی بود و تا هارون نماند بود موسی دیگر خلیفه نبود و آنست امیر المومنین است  
 و سب است و در فضیلت علی است و شمار وی را استدلال این در فضیلت این است

سلام در زمان ایشان  
 بعد از ایشان و از علم  
 نبی این آنکه مراد خلافت  
 ظاهر امری صلاح اند  
 بیست و پنج روز از آن خلافت  
 نیست که با آن از آن خلافت  
 بنی امیه و بنی عباس  
 که در آن زمان از آن خلافت  
 در آن زمان از آن خلافت  
 در آن زمان از آن خلافت  
 در آن زمان از آن خلافت  
 در آن زمان از آن خلافت

این کتاب در کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
 در تاریخ ۱۸۹۰ در شهر تهران  
 کتابت شده است

و از روی و تمام ... از زبان ...

ندارد و حسن اخذیت بر امامت بعد از رسول آقا جاسی کند که بر علم حدیث و صفت آن حال  
 و قوفی ندرزد و اما معاندی که از طریق عناد سخنگو دید چنانکه از حقیقت حال آگاه باشد عناد  
 نکند و در آن سخن و شش رسول الله صلی الله علیه و آله هم چون بجزای توک میرفت  
 کسی در تخلف شخصت ندارد و عمل را فرمود تا بدین آیه است از بهر محافظت زنان رسول  
 و دیگر زنان این بیت و از بهر قیام بصحاح ایشان منافقان در روی افتادند و گفتند این عم خود  
 متهم داشت تا با خود شن بیرون نبرد و حل رضی الله عنه این سخن را باز شنید نزد رسول آمد  
 و گریست گفت یا رسول الله ما با زنان و کودکان میگذاری پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت  
 اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی یعنی چون موسی  
 از پسرقات از میان قوم بیرون آمد مار و زرا بجای خود باز داشت و روانی باشد که مراد  
 ازین خلافت باشد بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که مار و پیش ازین  
 وفات کرد و تشبیه کردن خیری که پیش از مرگ پیغمبری که نباشد الا بعد از مرگ مستقیم نماید  
 و نیز مار و زان موسی علیه السلام پیغمبر بود و توان گفت که امیر المؤمنین علی در زمان  
 پیغمبر امام بود و اگر مراد خلافت بعد از مرگ بودی گفتی انت منی بمنزلة یوشع  
 من موسی زیرا که خلیفه موسی بعد از مرگ یوشع بود و از جمله آنچه بدان استدلال میکنند  
 در خلافت علی بعد از رسول اخذیت است که مرکبت مولاة فعلی مولاة میگویند  
 اخذیت دلیل است بر آنکه وی اول ترمردان است بخلافت جواب آنست که این تاویر  
 مستقیم نیست زیرا که بقا تعقیب لایت علی را بر ولایت خود تطف کرد و با فاء

در دو از ده ...  
 هر کدام از ایشان ...  
 امام عادل اوی ...  
 بعد از آن ...  
 در روایت کرده ...  
 عیاش در وصف ...  
 حضرت زینت ...  
 گفته اند که ...  
 حق تعالی ...  
 نمی خواند و ...  
 می گویند ...  
 و بی ...  
 بعد از آن ...  
 امر ...  
 دوازده ...

...  
 ...  
 ...

تعقیب تراخی تواند بود یعنی باید که چون لایت پیغمبر کسبی ثابت شد ولایت علی بر عقیب  
 آن ثابت شود و از اینجا لازم آمد که ولایت علی در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 قائم بوده باشد و آن روا نباشد که وی با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حکم ولایت  
 مشارک باشد و چون مقتضای این صفت در حیوة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 در حکم این تاویل ثابت نشود بدانچه بعد از مرگ است در حدیث شمار متمسک نشود  
 پس از این موالات موالات دین است و مفهوم حدیث آنست که هر که من دوست یاریم  
 علی دوست و یاروی است یا آنکه هر که دوست و یاروی نیست علی دوست و یاروی نیست  
 یا آنکه شافعی علیه السلام گفت که مراد از این حدیث موالات اسلام است بوجهی از علماء چنین  
 نقل کرده اند که اسامه بن زید علی را گفت تو مولای من هستی مولای من نیز هستی پس علی علیه  
 علیه و آله و سلم رسول الله از بهر جزوی گفت مریکنت مولاة فعلی مولاة  
 و گفته اند این سخن بانه بید گفت چون از بهر ذمه حمزه با علی منافرت میکرد و با رسول است  
 که مردی حسن بن حسین را گفت زیاده گفت من کنت مولاة فعلی مولاة آنست  
 علی پس گویند یاد کرد که اگر پیغمبر تمام از سلطنت و افادت بودی از بهر است و مشتاق بود  
 پس سنان از این بیخ بنامی چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود پس سنان از این بیخ بنامی  
 علی از بهر این که اختیار کرده است پس سنان از این بیخ بنامی چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود  
 پس سنان از این بیخ بنامی چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود پس سنان از این بیخ بنامی  
 پس سنان از این بیخ بنامی چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود پس سنان از این بیخ بنامی

و اطاعت  
 کافیه و معتدیه  
 ۱۹۱  
 بعد از من خلفا  
 و نه و در آن وقت  
 پس است  
 بلما حسب فقتن  
 بعد از او  
 تا آنکه بخواهد شد  
 تا آنکه در یک  
 زمان دو از ده  
 پس از آنکه

باب است بر عظیم بن ابی کرب و در امر دین و علوی رتبه وی در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 و سلم بر خلافت چه استدلال از طریق احتمال کردن با وجود اجماع است اثری ندارد  
 فکیف که در آن آزار بود بقوی که خدا و رسول وی بر ایشان ثنا گفتند و از احادیث معتبره که از  
 طائفه بدان متمسک میسازند مشهور و معتبر این روایت است که وجه آن یاد کردیم و آنچه  
 غیر ازین است اما ضعیف است که تحت را نشاید و اما موضوع که تلفظ بدان روان باشد  
 فکیف است لال و بیشتر آن قوم بی دینیان از سبب بیان اهل رجعت و نظیر ایشان وضع  
 کرده اند تا مسلمانان در وی خود در افتند و از جمله ایشان سعد و عید است و مطر  
 سکاف و سالم بن حفصه و بسیار از آن احادیث را بر عمار و سلمان رضی الله عنهما وضع کرده  
 و ظاهراً است که عمار از قبیل عمر رضی الله عنه بر کوفه امیر بود و سلم بر مدینه تا آنکه که بر مدینه  
 و هر که خلافت ابو بکر رضی الله عنه غضب داشت عمل نمیکند چه حکم هر یک حکم آن دیگر  
 است این سبب است از آن روایت است که از ابن ابی عمیر روایت است که در این فصل  
 از طریق مجاز و ذکر کردیم از وقت بر زمین و است شفقت بر ضعیف است چه طریق  
 این سبب دعوت است جاهل کسی از ایشان در بند آن باشد که چگونه جمع را با خود  
 دارد و بسیار دیدیم که از ایشان خلقی را از عوام سرگردان کرد و عوام مسلمانان نسبت  
 از این سخن از کجاست و سر یکی می باشد و زناد قد میخواستند که و منی در شریعت پیدا کنند  
 و اساس آن بر قدم نهادند تا در خلافت ابو بکر سخن گفتند چه آن مفضی میشود بطعن  
 و جمله صحابه و طعن در ایشان مفضی میشود بطعن در دین زیرا که قرآن و حدیث و حکامیکه

این است  
 این حدیث  
 و الله اعلم  
 برادر سوله  
 مشکوٰۃ شریف  
 بسند  
 درین

از کما با ابر با ۳۰۰۰

عن ابن عباس قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم صحابة جنت

از آن استفاد است از صحابه باریده است و چون حال ایشان بر آن وجه اعتقاد کنند  
 که آن مبتدیان میگویند بنقل ایشان هیچ عثماد نباشد شریعت ثابت نشود و خود  
 بالله من الضلال اکنون بیاید دانستن که محافظت درین مسأله که مصداق  
 اهل سنت و جماعت است محافظت است بر جمیع ابواب شریعت و بها و  
 بدان اضماعت جمله شریعت و الله ناصر حربه و ولدینه فصل  
 چهارم در مراتب صحابه رضی الله عنهم و توفیر ایشان و وقوف بر ابواب  
 فضیلت از طریق و حی تواند بود پس از طریق اعتبار بر احوال و اعمال شخصی در کار و  
 موازنه آن میزان شرع و چون حجتی بر یاران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 در قرآن چندین جا ثنا گفت افزون از آنکه بر دیگر از اهل این یگان گفت پیغمبر علیه السلام  
 خبر داد که خیر القرون قرنی معلوم شد که صحابه فاضل ترین قریه است اندو  
 چون نبی آدم در موجودات فضیلت بر طبقات متفاوت با تفرقه داشتند که صحابه  
 بر یک بر تفاضل است و اگر بعضی باب فضیلت متقارب بود بعضی متفاوت  
 و چون دانستند که در قرآن خیر القرون است اعتبار در ابواب فضیلت است  
 محبت و فضایل دینی بود و تقدم در امور دنیاوی و تفرقه در امور دنیوی است  
 که هر که در قرآن بر سر آید و تقدم وی اتفاق بود و شد وی فاضل است  
 این مقدمات ابو بکر رضی الله عنه فاضل تر بود و بعد از وی عمر رضی الله عنه  
 که بار صحابه در جواب آن گویند و گفتند که خلیفه ابو بکر رضی الله عنه

فلو ان احکم  
 انفق مثل  
 احد ذهلما  
 پس از ثابت  
 شود که یکی از شما  
 سینه در راه  
 خردمانند شود  
 ما بلع ملک حمله  
 و نیز در ابواب  
 و نیز در ابواب  
 و نیز در ابواب



این مرد و کسر و پریشان این خشت انداز او را بلیغ و آخرین ۱۲ سن اول که شش شود از روی زمین پسر ابوبکر پسر عمر ۱۲ سن اول که شش شود از روی زمین پسر ابوبکر پسر عمر ۱۲

خبر امی قرنی از ابن عمر  
 بعد از آن که آنکه تفسیر  
 بیایان که تابعین باشند  
 از ابن عمر که تفسیر  
 و تفسیر آن با شش و کسر  
 از امور واضح این است  
 معین است و معجزان  
 از زمان نیست که صحابه  
 قرن آن حضرت که باقی  
 تا صد و ده سال باقی  
 بودند و قرن تابعین  
 از سنه هجری تا بقا و  
 سال هجری بودند و قرن  
 تابع تابعین از آنجا تا صد  
 و دویست و شصت سال  
 در بین وقت ظاهر شد

صلی الله علیه و آله و سلم  
 فلما قال رسول الله  
 ولما نزلت آيات  
 في وصفه فغداه فذكره  
 في مواضع متعددة  
 وقال ابو الزبير  
 وعنه عن ابن عباس  
 وكان في احوال  
 صحابه

ووی مرد و شست خوی است گفت کونیم بهترین اهل تر بر انسان خلیفه کردم و بیچکس  
 از صحابه یک را برین نگردد و همچنین خود از احادیث رسول الله میشود و از انکه حدیث  
 ضعیف است رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که وی گفت یا قتاد و ابا الدرداء  
 من بعد ابي بكر وعمر انتم ائمة الناس باقمة اراستى است عظیم که بیچ صحابه  
 و برین با ایشان مشارک نیست و قول و فعل ایشان بحکم این حدیث محبت و درین  
 واضح است بر سنت خلافت ایشان و عبد الله سعید رضی الله عنه مثل این حدیث  
 از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده هذا ائمة سيدنا هؤلاء اهل الجنة  
 من الاولين والآخرين و در روایت دیگر ابوبکر و عمر سید اکمول  
 اهل الجنة آ حدیث دیگر حدیث عبد الله عمر رضی الله عنهما که رسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم فرمود لنا اول من تتشوق الى الارض ثم ابوبكر ثم عمر  
 حدیث ابوبکر و عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 امنتم انا و ابوبکر و عمر و انتم این احادیث بسیار است و بحسب آنست  
 که بنا بر حدیث یافته میشود که رسول علیه السلام میان دو کس از صحابه در بابی از ابواب  
 فضیلت جمع کرده باشد و میان ابی بکر و عمر رضی الله عنهما در بسیاری ازین باب جمع کرده  
 اشارت با اختصاص با رسول علیه السلام اختصاصی دیگر را در آن با ایشان مشارکت  
 نباشد و توافق درین نشان با رسول علیه الصلوة والسلام چون از دنیا بیرون رفتند  
 و در آن نشان با رسول علیه السلام در یک موضع مقرر این معنی است که یاد کرده شده

و در این وقت ظاهر شد  
 در صحابه و تابعین  
 در صحابه و تابعین  
 در صحابه و تابعین  
 در صحابه و تابعین

تغییرات اختلافتان ۱۹۵  
 بقیعان بنی  
 فیروز و حکیم  
 منجوق  
 حاکم

و یکس از صحابه و علماء است در آن خلافتی کرده اند که با بکر و عمر بهترین است اند بعد از رسول  
 علیه السلام و این خلاف قبل راضیان و زندیقان و نظیر ایشان یافت میشود و آنچه گذشت  
 از ذکر اجماع بر معنی در جواب کفایت است مع بد از میان جمهور کاتبه در عرض تفضیل علی  
 رضی الله عنه یاد کرده اند و از علی رضی الله عنه درست شده است بروایت عمر ابن ابی سلمه  
 که پیش از آنکه میبود و بروایت محمد بن حنفیه که بهترین مردان بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم ابو بکر  
 بود و عمر رضی الله عنهما و قول و برایشان محبت را بنده است و بعد ازین دو کس اکثر  
 اهل سنت و جماعت با که جمهور ایشان را آنند که عثمان فاضل تر است پس علی رضی الله  
 عنهما و بعد از ایشان بیسنی از طریق اثبات خلافت است و ایشان درین  
 بنا بر قرار ما از تقدیم مفضل با وجود فاضل ندکی از اهل سنت بر آنند که عمل  
 فاضل تر از عثمان بود و این پنج از سفیان ثوری و حبس از علما کوفه نقل کرده اند اگر کسی  
 از ما سوال کند که چگونه روا باشد که این قول را جمعی از اهل سنت نسبت کنند و این مفضل  
 است بطعن در خلافت عثمان رضی الله عنه زیرا که تقدیم مفضل با وجود فاضل از ذنب  
 این سنت بیرون است جواب آنست که چون عمر رضی الله عنه کار و زدند ویر گفتند  
 گفتند بر المؤمنین از تقییم شخصی سعید امتناع نمود و گفت بزندگی عهد کردم بعد از  
 مرگ تو اما یکس را بخلاف این شنیدم که رسوال الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم از دنیا بیرون رفت و از ایشان را نمی بود و علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و قاص  
 و عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهم یاد کرد و بعد از وی از روی نظر صحابه ازین شش کس

عن ابن  
 عمر قال قال  
 رسول الله  
 صلی الله علیه  
 و آله و سلم  
 اذا را ایتیم  
 اندین دیبوی  
 صحابی و حق  
 لعنه الله  
 علی من شکرکم  
 و منی منکم  
 انما انرا که در  
 من استخفی  
 منکم فی  
 انتم غدا  
 و بدری از  
 و بادین

کتاب  
 ابن  
 کوفی  
 از  
 از  
 از  
 از  
 از



حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام  
 بن ۱۹۴  
 صلوات الله علیه  
 و السلام  
 قال ابو عبد الله

وجه که یاد کردیم از ذریب بیان بفضیل علی طاعتی ز در خلافت عثمان لازم آمد و در تخطی  
 این بیعت توان کرد زیرا که آنکس که اتفاق بر اختیار وی افتاد و همکنان بر آن راضی شدند  
 رجحان در فضیلت از طرف عثمان دید و دیگر از متابعت وی لازم بود و الله اعلم  
 بعد از خلفاء راشدین رضوان الله علیهم جمیع از زمین صحابه تا به امروز اند که رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم بر ایشان گواهی داده است که این بیعت است آنکه از غلبه بقاء  
 صحابه پس بداند و پس صحابه بیعت انبوهان و عموم مهاجران فاضل تر از عموم انصاریان  
 و از خداوندان سابقت در دین ایشانند که در دین میان دو بیعت او یک گشته اند و هم بدین  
 معنی صحابه را نشانند که با فضل شریف صحت فضل علم دارند و در وقت شکر بر ما  
 ایشان فواید بسیار است نامه خداوند ما را بر همه بیعت ما مع الله و الله تعالی  
 برین و تعریف درجات و ترتیب بیعتات ایشان و از ما از آن در حق است  
 بلکه محبت و احترام ایشان از هر بیعت است و الله اعلم الله علیه و آله و سلم که نشانند  
 و حاجت دینیم بر تسبیح ایشان بسیار است که در مرتبه انبیا و ائمه است  
 آن قسمتی که بسیار مصالح دینی بدین منوط است و از خصمها این است دفع اعدای  
 فرق ضلالت است از رد الفسق و خوارج و آنچه فهم درین علم مستور است آنست  
 که نظر تنفیر بر ایشان نکرند و هیچ حال با آن طعن بر ایشان در آن گنند که الله اعلم  
 علیه و آله و سلم است از این تخریر فرموده است و الله اعلم الله علیه و آله و سلم  
 این پس از من ایشان را نشانند که با آن ضلالتی و اراکان محمد است که از آن زمان

و علی بن ابی طالب علیه السلام  
 و صحابه و ائمه  
 و از آن جهت که  
 در این بیعت  
 و از آن جهت که  
 در این بیعت  
 و از آن جهت که  
 در این بیعت

این بیعت است  
 و از آن جهت که  
 در این بیعت  
 و از آن جهت که  
 در این بیعت

و از آن جهت که  
 در این بیعت  
 و از آن جهت که  
 در این بیعت



مجلس سید الشهدا ۱۹۹۷ هجری قمری - ۱۹۷۷ میلادی

شرح و سنتی از سنتها مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم نقل می ثابت شده است  
 و همین در ناقل مفضی میشود و طعن در نقل و اگر بجز آنکه از کسی گنای صادر شود وی  
 بود کسب مسلمانان مطلقا و ابودی زیرا که نادر تواند بود که کسی گنای آلوده نباشد  
 و چه و طاعنان در صحابه کسانی اند که دعوی دوستی امیرالمومنین علیه میکنند و نشان  
 دعوی در محبت دینی آنست که اقتدای وی کنند و در طریق مسلم مخالفی نباشند و در است  
 است که امیرالمومنین علیه رضی الله عنه گفت لِحْوَانُنَا بَعُوا عَلَيْنَا و این چه عوز را کشند  
 نبیر بود گفت که گواهی میدهم که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که گفت  
 کشنده زبیر در آتش است و چون حرب روز جمیل باخر رسید امیرالمومنین علیه در میان  
 جادو صف میکرد دید تا بنکر که کشته شده است چون طلحه رسید گفت چه دشوار است  
 بر من ای با محمد که ترا فتناده بر زمین بنیم <sup>کریم</sup> عمر رَعَى اَبَا مُحَمَّدٍ اَزَارَكَ مُنْبَجِدًا لَا  
فِي بَطْنِ الْاَوْدِيَةِ تَحْتَ بَحْوَمِ السَّمَاءِ اشْكُو اِلَى اللّٰهِ عَجْرِي بَرِي  
 این سخن از جمل آن برگزیدگانند که پیغمبر علیه السلام بر ایشان گواهی داد که از انجیل  
 سخن امیرالمومنین علیه رضی الله عندهم بر ایشان آن بود که من سیدم سیدم که در طلحه و زبیر از آنها شنیدم  
 که گفت وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ اِخْوَانًا عَلِيٍّ سِرٌّ  
 متقابلین و درست است که وی کسی را از بهر مقاتله با وی تکلیف نکند و در سینه آنست  
 که سینه نشان روانداشت و قتال ایشان مباح نداشت و چون بر ایشان ایشان  
 دست یابوی سلاح بیفکند از وی زکشت و کسی از ایشان را نرسد و او را

کتابت در روز  
 از ایشان است  
 که در این است  
 از ایشان است  
 که در این است  
 از ایشان است  
 که در این است  
 از ایشان است  
 که در این است

در روزی که  
 در روزی که  
 در روزی که

کتابخانه حضرت امام رضا علیه السلام  
 کتبخانه مسجد اعظم قم  
 شماره ثبت کتابخانه: ۱۳۰۰  
 شماره ثبت کتاب: ۱۳۰۰  
 شماره ثبت نسخه: ۱۳۰۰

بزمیت ایشان زفت و مقاتلان با وی چون درست شد که مسلمان بودند حال ایشان  
 از سه قسم بیرون نبود اما مجتهدی بود که اجتهاد کرد و صلاح مسلمانان در قتال نداشت  
 و در اجتهاد مخطی بود و اما مسلمانان بود که از عصبیت و نجاج بر امام ششم بیرون آمدند  
 آن نامناسب است و دوستی ریاست بروی غلبه کرد و این خطمه را از تکب گشت  
 و اما جاهل بود که از بزرگوار علی رضی الله عنه آگاه نبود و ندانست که بخت که وی  
 امامت و اطاعتی امام پروردگار است و چون گوئیم که صحابه  
 خطا کردند و خود را خود مجال طعن ساختند چه مجتهد مخطی بودند نیست  
 فخریان صحابه را در قتال امیر المؤمنین علی با سرزمین شمر کرده اند  
 رضی الله عنهم اجمعین جز این قسم تصور کردن و نباید کردن پاره است  
 که بعضی صحابه با طعن اند و نسل اندوز بار خناس در حق ایشان  
 با آنکه زبیر رضی الله عنه از محاربه علی اجتناب نموده بود  
 غلبه درست شده که نام شد در آخر متوجه بود که او را دید از محاربه  
 گفت دست بیار تا امیر المؤمنین علی علیه السلام  
 و از عایشه رضی الله عنها در محاربه چون از روز جنگ جمل مشاهده می کرد  
 که مقتضی ترک گشت و این قسم دیگر آنکه جاهل است خود معاصره کرده و آنکه  
 و از پیر ریاست حکم قتال کرد با غنی است با غنی از دایره اسلام بیرون نشود  
 و چون در حال بغی تصرف مال وی رو نیست بطریق اولی باشد که بعد از بغی

کتابخانه حضرت امام رضا علیه السلام  
 کتبخانه مسجد اعظم قم  
 شماره ثبت کتابخانه: ۱۳۰۰  
 شماره ثبت کتاب: ۱۳۰۰  
 شماره ثبت نسخه: ۱۳۰۰  
 کتبخانه حضرت امام رضا علیه السلام  
 کتبخانه مسجد اعظم قم  
 شماره ثبت کتابخانه: ۱۳۰۰  
 شماره ثبت کتاب: ۱۳۰۰  
 شماره ثبت نسخه: ۱۳۰۰  
 کتبخانه حضرت امام رضا علیه السلام  
 کتبخانه مسجد اعظم قم  
 شماره ثبت کتابخانه: ۱۳۰۰  
 شماره ثبت کتاب: ۱۳۰۰  
 شماره ثبت نسخه: ۱۳۰۰  
 کتبخانه حضرت امام رضا علیه السلام  
 کتبخانه مسجد اعظم قم  
 شماره ثبت کتابخانه: ۱۳۰۰  
 شماره ثبت کتاب: ۱۳۰۰  
 شماره ثبت نسخه: ۱۳۰۰

توبه در آن مغفرت تعرضی روان باشد چون رسول امت را فرموده است که گذشتگان را  
 خود را یاد کنید الا بخیر کاذب کروا امواتکم الا بخیر فانهم افضوا  
 الی ما قدموا و این نیست در حق جمیع مسلمانان بجز فاجر ایشان با چنین نبی  
 چگونه بود و آن باشد که زبان در سلف است از صحابه رسول خدا کنند رسول در حق صحابه  
 و بیست کرد گفت الله الله فی اصحابی و در حق عموم مسلمانان گفت کاذب کروا  
 امواتکم الا بخیر و در آنچه فرمود که ایشان بگردار خود پیشین دارند رسیدن فانهم  
 افضوا الی ما قدموا اشاره است از آن مردگان که نیک کرده بودند و اگر بد کرده  
 بودند زبان ایشان شمایان نگردد بحسب خود بر سر گفتار شمایانید هست و بر آنکه عمر و  
 معاویه و امثال ایشان را از صحابه رضی الله عنهم بهر جهت رسول الله صلی الله علیه و آله  
 نباشد که از بهر دست اسلام زبان از ایشان باز نگیرد و آیه تلاوت اصله شد خلقت  
 لها ما کسبت و لکم ما کسبتم و الا فتلون عما کانوا یعملون  
 پیشین خود سازد تعیین داند که اگر بدین تعظیم می سخن بگوید و بخیر منافع شرع تعظیم عالمین  
 و ائمه الهی علیهم افضل خود را تعصب همه متعصبان مستقیم است تقدیر و عدل و حکمت  
 و سابقه اسلام و هجرت و نصرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و نیز  
 خود از برادرین و قرابت قرب اختصاص است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 از بهر منکر سید النساء عالم و تفرق با انتشار اسم رسول اصحابی بود که در دست  
 فرضوان الله علیه و علی و اولاده اطهرین و اولاد است

ایشان که خیر صورت نشد زیرا که بود از ایشان  
 از آنکه در حق صحابه رسول خدا است و در حق  
 جمیع مسلمانان بجز فاجر ایشان با چنین نبی  
 چگونه بود و آن باشد که زبان در سلف است  
 از صحابه رسول خدا کنند رسول در حق صحابه  
 و بیست کرد گفت الله الله فی اصحابی و در حق  
 عموم مسلمانان گفت کاذب کروا امواتکم الا  
 بخیر و در آنچه فرمود که ایشان بگردار خود  
 پیشین دارند رسیدن فانهم افضوا الی ما  
 قدموا اشاره است از آن مردگان که نیک کرده  
 بودند و اگر بد کرده بودند زبان ایشان  
 شمایان نگردد بحسب خود بر سر گفتار  
 شمایانید هست و بر آنکه عمر و معاویه و  
 امثال ایشان را از صحابه رضی الله عنهم  
 بهر جهت رسول الله صلی الله علیه و آله  
 نباشد که از بهر دست اسلام زبان از ایشان  
 باز نگیرد و آیه تلاوت اصله شد خلقت  
 لها ما کسبت و لکم ما کسبتم و الا فتلون  
 عما کانوا یعملون پیشین خود سازد تعیین  
 داند که اگر بدین تعظیم می سخن بگوید و  
 بخیر منافع شرع تعظیم عالمین و ائمه الهی  
 علیهم افضل خود را تعصب همه متعصبان  
 مستقیم است تقدیر و عدل و حکمت و سابقه  
 اسلام و هجرت و نصرت رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم است و نیز خود از برادرین  
 و قرابت قرب اختصاص است رسول الله صلی  
 الله علیه و آله و سلم از بهر منکر سید النساء  
 عالم و تفرق با انتشار اسم رسول اصحابی  
 بود که در دست فرضوان الله علیه و علی و  
 اولاده اطهرین و اولاد است



این کتاب در بیان فضیلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت است و در بیان مناقب و فضائل آن بزرگواران است که در این کتاب مذکور است.

دارند که فاطمه رضی الله عنها فاضل ترین برادر و لا دینی بود و شهادت رسول از زنان عالم بر سر آمده بود و خود و مادرش خدیجه رضی الله عنها بکمال از جمله زنان این امت مستثنی شده و عقاب باید داشتند که زنان رسول علیها السلام اهل همت و استقامت و تقوی و پاکیزگی و عفت و خیر است چون نگاه ماوران مرام و عقاب و وار که همه صحابه و انبیا بودند که حق تعالی ایشان را از هر مصداقت رسول اختیار کرده و فاضل ترین همه آنها را خدیجه رضی الله عنها و صدیقه همت بود همیشه رضی الله عنها و زنان صحابه را نسبت با دیگر زنان چنان دادند که مردان صحابه را نسبت با دیگر مردان عالم حال تفسیق ایشان بر او نیست و زهرا از ایشان فرضوان الله تعالی

سایر الصحابة و الصحابیات و التابعین لهم باحسان

بسم الدین فصل پنجم در حکم فرقی میان امت و بیان از کافران و بیان بدعتی که موجب تکفیر بود در رسول علیه السلام گفته است که مفرق شوند بر هفتاد و سه وقت همه در آتش اندالاسواد اعظم گفته اند

بعیت گفت آنچه من برانم و صحابه من استفرقا فی علقه

وسین فرقا کلهم فی النار الا سواد الاعظم قالوا یا رسول الله ما السواد الاعظم قال ما انا علیه و اصحابی بعضی از تکلمان و غیر ایشان از اهل علم حاضر فرقی ضلالت کرده اند گویند و ان تکلمی است زیرا که آنچه

این است چون خارجی و راضی و معتدل اگر هر سه فی را فرقی بینا بفرماید.

در بیان مناقب و فضائل آن بزرگواران است که در این کتاب مذکور است. این کتاب در بیان فضیلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت است و در بیان مناقب و فضائل آن بزرگواران است که در این کتاب مذکور است.

این کتاب در بیان فضیلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت است و در بیان مناقب و فضائل آن بزرگواران است که در این کتاب مذکور است.

این کتاب در بیان فضیلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت است و در بیان مناقب و فضائل آن بزرگواران است که در این کتاب مذکور است.

فقه و اصول

دو زسد اگر شعب ایشان را بر شمارند افزون ازین باشند چه صنف هر یک است که  
بیت و کسری باشد و اگر میان دو زده گروه اند و تجاریان است گروه اند و هر چه بجز  
و اگر افراد دیگر فرق بر شماریم بسیار شود پس در دست معنی بر احتیاط آنست که گوئیم چون  
رسول افتراق این است را بوقت معین نکرد ختمال دارد که هنوز بعضی ازین بنفاد و  
دو در فضالت پیدا شده اند بعد ازین پیدا شوند و اما ای اصناف هر یک بنا میشود  
بجسب مقتدیان ایشانست که هر یک را نسبت یکی میکنند و شمار دران باصو  
غیب ایشان با بر کدام از ایشان که در اصل غیبت با یکدیگر موافق باشند ایشان یک  
فرقه با و اگر چه میان پیشوایان ایشان اندک تفاوت باشد و هر کدام که میان ایشان در اصل  
اعتقاد و تعادلی و تفاتی باشد هر یک از ایشان فرقه باشند و ضابطه که شناخت ایشان  
ما را بدان حاصل میشود آنست که هر کار را امتقادی یا بیم بر خلاف آنچه قرین اولی از صحت  
بران بود ندیاد و درین اصداتی کرده است که بر قانون کتاب سنت مستقیم است بر افزون  
شمریم و اول قومیکان از اهل بدعت ظاهر شدند خوارج بودند در زمان خلافت امیر المؤمنین  
علی سبب حکم گفتمند اگر خود را بجز میدانست چرا دیگر را حکم میکرد تا ویرا از امت  
بیرون کند و اگر حکیم را بود چرا چون جاگمان ویرا از امت بیرون کرد ندوی خود  
بیرون نکرد و اگر باطل بود چرا میکرد و ازین شبهه حاصل در وله های ایشان نشست  
و از امیر المؤمنین رضی الله عنه جدا شدند و تضییع سروط یافتند که ایضاً صاحبان  
شده بودند و ایشان را گویند و در ایشان عداوت و سبب لشکری بود و نیز

بجز اینها...  
ایمان و...  
کفر است که زید گویند بدان...  
یکی نیستند که...  
بیت معنی...  
و نماز با امانت...  
دست در نفع...  
غیب ایشان...  
فرقه با و اگر...  
اعتقاد و تعادلی...  
ما را بدان...  
بران بود...  
شمریم و اول...  
علی سبب...  
بیرون کند...  
بیرون نکرد...  
و از امیر...  
شده بودند...



میکنند لکن بدیعت کرده اند که مستغرق امتی علی ثلث و سبعین فرنگ  
 چون مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بر ازبیت خود نهاد تکفیر و انبیا جواب است  
 که ایشان است خود پیش از افتراق خوانند چنانکه در حدیث ثوبان است از رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم الساعة حتی یلیق قبایل من است  
 بالمشرکین حتی تعبد من امتی الاوتان و علمت که است  
 پرست را ازبیت که اجابت دعوت کرده باشند تا آنکه با او ایستادند از افتراق  
 ایشان است خود خوانند از آن لازم نیامدی که تکفیر هیچ یک ایشان روانه دی نیر که  
 است بر وجه استعمال کنند بر قومی که در یک زمان باشند باریک بر باشند یا باریک  
 طریق یا در زمان دعوت یک پیغمبر است توان گفت و مراد آن باشد که آنکه است  
 پس دعوت مرآمده باشند و اگر کسی گوید درست شد آن را میرا امیرین علی رضی الله عنه  
 رسیدند که افکار هم یعنی خوارج کاوانند گفت از کفر کفر نهند سن الکفر فرو  
 گفته منافقون هم منافقانند ایشان گفت منافقان حدیث را یاد کنند الا کفر  
 اند که اینها خدیر بسیار میکنند ان المنافقون لا یدکرون الله الا قلیلا  
 وهو لا یدکرون الله کثیرا جواب است که چون میرا امیرین علی رضی الله عنه  
 است اما هنوز بر حقیقت معتقد ایشان واقف نبود است و اما ایشان هم بر این  
 موجب تکفیر باشد بوده اند چه ایشانکه اول سبب تکفیر از وجود شدند و تکفیر می معاد  
 و آنها که با ایشان بودند که از طرفین جمع بدیشان طرح شدند و کشتن عثمان رضی الله  
 عنهما

و در حدیث ثوبان است از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 لا تقوم الساعة حتی یلیق قبایل من است بالمشرکین حتی تعبد من امتی الاوتان  
 و علمت که است پرست را ازبیت که اجابت دعوت کرده باشند تا آنکه با او ایستادند  
 از افتراق ایشان است خود خوانند از آن لازم نیامدی که تکفیر هیچ یک ایشان  
 روانه دی نیر که است بر وجه استعمال کنند بر قومی که در یک زمان باشند  
 باریک بر باشند یا باریک طریق یا در زمان دعوت یک پیغمبر است توان گفت  
 و مراد آن باشد که آنکه است پس دعوت مرآمده باشند و اگر کسی گوید درست  
 شد آن را میرا امیرین علی رضی الله عنه رسیدند که افکار هم یعنی خوارج  
 کاوانند گفت از کفر کفر نهند سن الکفر فرو گفته منافقون هم منافقانند  
 ایشان گفت منافقان حدیث را یاد کنند الا کفر اند که اینها خدیر بسیار میکنند  
 میکنند ان المنافقون لا یدکرون الله الا قلیلا وهو لا یدکرون الله کثیرا  
 جواب است که چون میرا امیرین علی رضی الله عنه است اما هنوز بر حقیقت  
 معتقد ایشان واقف نبود است و اما ایشان هم بر این موجب تکفیر باشد  
 بوده اند چه ایشانکه اول سبب تکفیر از وجود شدند و تکفیر می معاد و آنها  
 که با ایشان بودند که از طرفین جمع بدیشان طرح شدند و کشتن عثمان رضی  
 الله عنهما

بسم الله الرحمن الرحيم

عنه با ایشان باشد پس این بجای رسیده علی و طلحه و زبیر و عایشه رضی الله  
 عنهم تکفیر کرده و دیگر صحابه را که در مجلس و صفین از طرفین حاضر بودند و هر که با ایشان بود  
 همچنین بیعتی شد علیه و الله مسلم گفته است که هر که برادر مسلمان را کافر گوید از هر دو یکی  
 کفر باز کرده یعنی اگر راست گفته است کفر است و اگر دروغ گفته خود کافر است که  
 درین حق را که وی بران بود کفر گفت و بعد ازین طایفه نافع و ازرق و بحد حیر و می بیاید  
 و بدعتی چند دیگر بران پیروند و دوستی که ایشان احتمال دما و اموال مسلمانان کردند  
 درین هم مخالفت کتابت هم مخالفت سنت و هم مخالفت اجتماع و از دعوت  
 روافض صنفی هستند که علی را خدا میگویند و ایشان سبب میمانند لعنهم الله علی هستند  
 که ایشان را کیسان میگویند و بدو پشیمان بر خدار و دارند در تکفیر اینها چگونگی توقف  
 رو باشد و از جمله اصناف معتزله نیز میباشند اتباع ابو الهذیل علاف و قول وی آنست  
 که قدرات حقیقت متناهی است و نعیم اهل بهشت و عذاب اهل دوزخ با خراب  
 نظامی مانند صحاب نظام و از جمله ضلالتها و یکی آنست که گفت که خدایتعالی عالم نیست  
 با جزاء عالم و چند مسئله دیگر از امثال این سخنان و در تکفیر همچنین کسان بیج عالمی را تردد  
 نباشد پس سافت تردد کرده اند در تکفیر بعضی از فرق ضلالت که مخالفت ظاهر تصور  
 کرده اند بی تاویل علت آن تواند بود که اربعه کل این طریق داشته اند مگر هنوز پیاپیا نشده بود  
 یا ندید ایشان فاش نگشته بود بعد از قرن اول اتباع ایشان از اهل سنت بتفایده و رعیت  
 فرق همان حکم کردند که سافت ایشان و پیشین آن اهل بدعت و توانا بود که مخالفت

عصی پناه  
 و شکر خداوند  
 دارند در ایمان  
 که روح ایمان  
 است بر کفر  
 ایمان  
 که روح ایمان  
 است بر کفر  
 ایمان  
 که روح ایمان  
 است بر کفر

بسم الله الرحمن الرحيم

اوست اسلام را از هلاک قول تلغیر گویند کان کفر نهاده است تیره کرده باشد اما آنکه  
 در دعوت بر نوعی از جهل تا وی میگذرد و میزند که نزد رعایت و ضوح است تعقل به شهبه  
 میسازند حکم ایشان حکم صحاب کبیر است از مسلمانان تکفیر ایشان روایت است و اگر  
 کسی گوید که پیغمبر گفته است کلام فی ابدان زاین دلیل کفر است جواب آنست که  
 حکم خدا شریعت بدانچه ایشان در آتش انداختنای کفر نمیکند چه بسیار باشد که کسی  
 ساعتی باشد در عملیکو بجای آن بود که از آن ورزی حاصل آید گویند فلان در آتش  
 است و این همچنان باشد که در فارسی گویند که فلان در آتش در میان و فزخ نشسته و مثل  
 این حدیث پیغمبر است در عرفای قبایل پیشینگان و نورمای دیهها با و لکن الحرفه  
 فی النار اگر گویند چون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همه را در یک سلاک کشیده  
 باید که حکم همه یکی باشد و شهاب ضعیف را تلغیر جایز میدانید و بعضی از جواب آنست که حکم هر  
 از این مسئله از اصول دین است مسئله دینم چنانکه یاد کرده شد و آنچه رسول علیه السلام  
 فرمود کلام فی النار و همه را در یک سلاک کشیده پس نشود در آنکه حکم همه یکی است  
 چون روایت است که صاحب کبیره در آتش نشاند چنانکه از او این روایت است و یک سلاک  
 کشید اگر چه یکی فحله است و یکی عاقبت منحصر و این بخاطر آنست که پادشاهی همی را بگیرد و در  
 حکم کند بقتل و در بعضی تعزیر و آنکه گویند پادشاه از همه بخییده است و همه را عقوبت  
 فرمود نیست حکم فرق ضلالت بر قانون کتاب و سنت و الله اعلم فیما فصل شد  
 در حکم گناه کاران است حکم گناه کاران از صحاب کبیر آنست که بگناه کار نشوند

کفر است  
 گویند  
 از مسلمانان  
 تکفیر ایشان  
 روایت است  
 و اگر  
 کسی گوید  
 که پیغمبر  
 گفته است  
 کلام فی  
 ابدان  
 زاین  
 دلیل  
 کفر است  
 جواب  
 آنست  
 که  
 حکم  
 خدا  
 شریعت  
 بدانچه  
 ایشان  
 در آتش  
 انداختنای  
 کفر  
 نمیکند  
 چه  
 بسیار  
 باشد  
 که  
 کسی  
 ساعتی  
 باشد  
 در  
 عملیکو  
 بجای  
 آن  
 بود  
 که  
 از  
 آن  
 ورزی  
 حاصل  
 آید  
 گویند  
 فلان  
 در  
 آتش  
 است  
 و  
 این  
 همچنان  
 باشد  
 که  
 در  
 فارسی  
 گویند  
 که  
 فلان  
 در  
 آتش  
 در  
 میان  
 و  
 فزخ  
 نشسته  
 و  
 مثل  
 این  
 حدیث  
 پیغمبر  
 است  
 در  
 عرفای  
 قبایل  
 پیشینگان  
 و  
 نورمای  
 دیهها  
 با  
 و  
 لکن  
 الحرفه  
 فی  
 النار  
 اگر  
 گویند  
 چون  
 رسول  
 الله  
 صلی  
 الله  
 علیه  
 و  
 آله  
 و  
 سلم  
 همه  
 را  
 در  
 یک  
 سلاک  
 کشیده  
 باید  
 که  
 حکم  
 همه  
 یکی  
 باشد  
 و  
 شهاب  
 ضعیف  
 را  
 تلغیر  
 جایز  
 میدانید  
 و  
 بعضی  
 از  
 جواب  
 آنست  
 که  
 حکم  
 هر  
 از  
 این  
 مسئله  
 از  
 اصول  
 دین  
 است  
 مسئله  
 دینم  
 چنانکه  
 یاد  
 کرده  
 شد  
 و  
 آنچه  
 رسول  
 علیه  
 السلام  
 فرمود  
 کلام  
 فی  
 النار  
 و  
 همه  
 را  
 در  
 یک  
 سلاک  
 کشیده  
 پس  
 نشود  
 در  
 آنکه  
 حکم  
 همه  
 یکی  
 است  
 چون  
 روایت  
 است  
 که  
 صاحب  
 کبیره  
 در  
 آتش  
 نشاند  
 چنانکه  
 از  
 او  
 این  
 روایت  
 است  
 و  
 یک  
 سلاک  
 کشید  
 اگر  
 چه  
 یکی  
 فحله  
 است  
 و  
 یکی  
 عاقبت  
 منحصر  
 و  
 این  
 بخاطر  
 آنست  
 که  
 پادشاهی  
 همی  
 را  
 بگیرد  
 و  
 در  
 حکم  
 کند  
 بقتل  
 و  
 در  
 بعضی  
 تعزیر  
 و  
 آنکه  
 گویند  
 پادشاه  
 از  
 همه  
 بخییده  
 است  
 و  
 همه  
 را  
 عقوبت  
 فرمود  
 نیست  
 حکم  
 فرق  
 ضلالت  
 بر  
 قانون  
 کتاب  
 و  
 سنت  
 و  
 الله  
 اعلم  
 فیما  
 فصل  
 شد  
 در  
 حکم  
 گناه  
 کاران  
 است  
 حکم  
 گناه  
 کاران  
 از  
 صحاب  
 کبیر  
 آنست  
 که  
 بگناه  
 کار  
 نشوند

کفر است  
 گویند  
 از مسلمانان  
 تکفیر ایشان  
 روایت است  
 و اگر  
 کسی گوید  
 که پیغمبر  
 گفته است  
 کلام فی  
 ابدان  
 زاین  
 دلیل  
 کفر است  
 جواب  
 آنست  
 که  
 حکم  
 خدا  
 شریعت  
 بدانچه  
 ایشان  
 در آتش  
 انداختنای  
 کفر  
 نمیکند  
 چه  
 بسیار  
 باشد  
 که  
 کسی  
 ساعتی  
 باشد  
 در  
 عملیکو  
 بجای  
 آن  
 بود  
 که  
 از  
 آن  
 ورزی  
 حاصل  
 آید  
 گویند  
 فلان  
 در  
 آتش  
 است  
 و  
 این  
 همچنان  
 باشد  
 که  
 در  
 فارسی  
 گویند  
 که  
 فلان  
 در  
 آتش  
 در  
 میان  
 و  
 فزخ  
 نشسته  
 و  
 مثل  
 این  
 حدیث  
 پیغمبر  
 است  
 در  
 عرفای  
 قبایل  
 پیشینگان  
 و  
 نورمای  
 دیهها  
 با  
 و  
 لکن  
 الحرفه  
 فی  
 النار  
 اگر  
 گویند  
 چون  
 رسول  
 الله  
 صلی  
 الله  
 علیه  
 و  
 آله  
 و  
 سلم  
 همه  
 را  
 در  
 یک  
 سلاک  
 کشیده  
 باید  
 که  
 حکم  
 همه  
 یکی  
 باشد  
 و  
 شهاب  
 ضعیف  
 را  
 تلغیر  
 جایز  
 میدانید  
 و  
 بعضی  
 از  
 جواب  
 آنست  
 که  
 حکم  
 هر  
 از  
 این  
 مسئله  
 از  
 اصول  
 دین  
 است  
 مسئله  
 دینم  
 چنانکه  
 یاد  
 کرده  
 شد  
 و  
 آنچه  
 رسول  
 علیه  
 السلام  
 فرمود  
 کلام  
 فی  
 النار  
 و  
 همه  
 را  
 در  
 یک  
 سلاک  
 کشیده  
 پس  
 نشود  
 در  
 آنکه  
 حکم  
 همه  
 یکی  
 است  
 چون  
 روایت  
 است  
 که  
 صاحب  
 کبیره  
 در  
 آتش  
 نشاند  
 چنانکه  
 از  
 او  
 این  
 روایت  
 است  
 و  
 یک  
 سلاک  
 کشید  
 اگر  
 چه  
 یکی  
 فحله  
 است  
 و  
 یکی  
 عاقبت  
 منحصر  
 و  
 این  
 بخاطر  
 آنست  
 که  
 پادشاهی  
 همی  
 را  
 بگیرد  
 و  
 در  
 حکم  
 کند  
 بقتل  
 و  
 در  
 بعضی  
 تعزیر  
 و  
 آنکه  
 گویند  
 پادشاه  
 از  
 همه  
 بخییده  
 است  
 و  
 همه  
 را  
 عقوبت  
 فرمود  
 نیست  
 حکم  
 فرق  
 ضلالت  
 بر  
 قانون  
 کتاب  
 و  
 سنت  
 و  
 الله  
 اعلم  
 فیما  
 فصل  
 شد  
 در  
 حکم  
 گناه  
 کاران  
 است  
 حکم  
 گناه  
 کاران  
 از  
 صحاب  
 کبیر  
 آنست  
 که  
 بگناه  
 کار  
 نشوند

دلیل بر آنکه بنده گناه کار نشود که کفر و ایمان صفت دل است و هیچ یک ازین دو کاره نمیشوند الا بدانیکه گناه عمل جوارح است و بدآنچه در جوارح رود آنچه در دل است نمیشود و همچنانکه کافر که صورت نماز و روزه را بجا آورد بی آنکه بدل معتقد باشد مؤمن نباشد و من نیز بدیکه بر جوارح در و در معاصی بدن را معتقد نباشد روست که کافر نشود و تکفیر بنده گناه مذنب جوارح است و مذنب معتقد نیست که نه کافر است در نوم و غلو و در دوزخ در حق صحاب کبیر ره ادا نماند و مذنب اهل حق نیست که در نوم صحاب کبیر برداشته نشود و نامور در حق ایشان روان باشد و چون فسق از او بر یافت شود بر حسب این و فعل که از وی یافت شود از هر یک بر نامی شسته شود و در آن فی نیست و دلیل بر اینست که علماء اسلام اجماع کرده اند بر آنکه کفر قتل گوینده رقبه فاسق آزاد کند کفارت باشد فخر بر رقبه مومنه نطقه

و دلیل بر آنکه بنده گناه کار نشود که کفر و ایمان صفت دل است و هیچ یک ازین دو کاره نمیشوند الا بدانیکه گناه عمل جوارح است و بدآنچه در جوارح رود آنچه در دل است نمیشود و همچنانکه کافر که صورت نماز و روزه را بجا آورد بی آنکه بدل معتقد باشد مؤمن نباشد و من نیز بدیکه بر جوارح در و در معاصی بدن را معتقد نباشد روست که کافر نشود و تکفیر بنده گناه مذنب جوارح است و مذنب معتقد نیست که نه کافر است در نوم و غلو و در دوزخ در حق صحاب کبیر ره ادا نماند و مذنب اهل حق نیست که در نوم صحاب کبیر برداشته نشود و نامور در حق ایشان روان باشد و چون فسق از او بر یافت شود بر حسب این و فعل که از وی یافت شود از هر یک بر نامی شسته شود و در آن فی نیست و دلیل بر اینست که علماء اسلام اجماع کرده اند بر آنکه کفر قتل گوینده رقبه فاسق آزاد کند کفارت باشد فخر بر رقبه مومنه نطقه

یا کرمیان فسق و ایمان تنافی بودی که هیچ یکشان با آن دیگر یافت نشدی است نفس اجماع نکردی و روان باشد که اعتقاد دارند که فاسق با کتاب کبیره که ما است در عذاب مخلد باشد اگر چه بی توبه مرده باشد و دلیل بر اینست که

يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَ لِمَن يَشَاءُ يَلْهِكْ لَمَن يَشَاءُ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا وَ لِمَن يَشَاءُ يَجْعَلْ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِتْرَافًا وَ لِمَن يَشَاءُ يَجْعَلْ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِتْرَافًا وَ لِمَن يَشَاءُ يَجْعَلْ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِتْرَافًا

دلیل بر آنکه بنده گناه کار نشود که کفر و ایمان صفت دل است و هیچ یک ازین دو کاره نمیشوند الا بدانیکه گناه عمل جوارح است و بدآنچه در جوارح رود آنچه در دل است نمیشود و همچنانکه کافر که صورت نماز و روزه را بجا آورد بی آنکه بدل معتقد باشد مؤمن نباشد و من نیز بدیکه بر جوارح در و در معاصی بدن را معتقد نباشد روست که کافر نشود و تکفیر بنده گناه مذنب جوارح است و مذنب معتقد نیست که نه کافر است در نوم و غلو و در دوزخ در حق صحاب کبیر ره ادا نماند و مذنب اهل حق نیست که در نوم صحاب کبیر برداشته نشود و نامور در حق ایشان روان باشد و چون فسق از او بر یافت شود بر حسب این و فعل که از وی یافت شود از هر یک بر نامی شسته شود و در آن فی نیست و دلیل بر اینست که علماء اسلام اجماع کرده اند بر آنکه کفر قتل گوینده رقبه فاسق آزاد کند کفارت باشد فخر بر رقبه مومنه نطقه

گفته تا و حق

۲۰۹  
 در میان است مستفیض است اگر در افراد آن تو از یافت نشود و در حسن آن تو از ثبات  
 است چون معنی آیه با حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که مبین آن است بریز  
 وجه تفرقه درین مسئله شبهه نباشد و آیه و من یقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم  
 خالد فیها ذلک فیما از ایشان نظایر آن تمسک ساخته اند و اول است در و انباشته که از این ظاهر  
 فرزند میان برود آیه تنافی حاصل شود و احادیث صحیح که در بیان آیه که ان الله  
 لا یغفر ان یشرك به الا الله از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باریست  
 و بذب علماء اسلام است که چون آیه متعارض شوند که بظاهر جمع میان برود ممکن نباشد  
 یکی بردگیری حمل کنند تا در معنی موافق آید و جمع میان آن آیه که ان الله لا یغفر ان یشرك  
 و میان این آیه و من یقتل مؤمناً الا الله است که گوئیم خدا شایسته آنست که هر چه  
 و نخواهد که ویرایا مرز و جزاوی آنست که با و دانه در خورش مکنار و اگر خواهد که هر می بیاید  
 در و در شتر مغلذ چون جمع میان این دو آیه برین وجه ممکن است توان بداند واجب است  
 از بهر توفیق میان آیات و احادیث و ما این وجه را اختیار کردیم تا بیچ یکتین بصورت  
 معطل نماند با آنکه مفسران در مراد از این آیه تنافی کرده اند بعضی گفته اند آیه اگر چه بظاهر  
 عموم دارد اما خاص در حق شخصی فرود آمده است که مرتد شد پس مؤمن را بگشت و بعضی  
 گفته اند مراد از این متعدی است که مستحق قتل باشد اما معمولان بر تصور است که تنافی  
 تاویل میکنند و هر یک میان برود و آیه جمع توان کرد و بیان آن کرده شد معتقد  
 حق آنست که کبیره محبط عن نیست چه تا اصل بیان باقی است عمل و ضایع نتواند بود

رو و من  
 است  
 خالدا فیها  
 و انباشته  
 و عظمی  
 و حکم  
 در اندازد و او را  
 بعضی از مفسران  
 در حدیث  
 معطل نماند  
 عطف

از کبریا  
 از کبریا  
 از کبریا

در بیان آیه که ان الله لا یغفر ان یشرك به الا الله از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باریست



درود اندک هر روز  
 یعنی در وقت نماز و غیره  
 در صاحب حال که از آن  
 ۲۱۰  
 این درود را در نماز  
 و غیره بخواند  
 و در وقت نماز  
 و غیره بخواند  
 و در وقت نماز  
 و غیره بخواند

چون دست که جمع میان سبب که مشتق است از ایمان و تقضای هر چه میکند و میان سبب  
 مشتق است از تقوی و تقضای هر چه میکند مگر است از آن که با او هر چه جمع میان دو سبب عمل که یکی از ابواب  
 طهارت باشد و یکی از ابواب معصیت است بطریق اولی و ابواب معصیت از باطل کند بل غالب آن  
 باشد که حسنات سیات را محو کند چنانکه حق تعالی فرمود ان الحسنات یدفعن  
 السيئات حسنات اذن چه بر سیات غالب می آید که با اصل ایمان جمع است و حدیث  
 درست است که رسول علیه السلام گفت مفلس آنست که در روز قیامت بیاید نماز  
 و روزه و زکوة و صدقه و شام داده باشد و این را تقوی گویند و مال او  
 خورده و خون آن نجس و این را زهد گویند و این حسنات وی بدهند و از آسایش  
 و لفظ حدیث نیست المفلس من لم يترك ما حرم الله عليه من الفحشاء والمنكر  
 وصيام و زکوة و باقی قد شتم هذا و قذف هذا و اكل مال  
 هذا و سفك دم هذا و ضرب هذا فيعطى هذا من حسنة  
 و هذا من سيئاته و میان علما و فقهاء در حدیث خلافی نیست و این حدیث  
 دلیل روشنی بر آنکه کبره محبط عمل نیست زیرا که میگوید که مفلس کور به نماز و روزه  
 و زکوة بقیامت بیاید و قذف کرده باشد و مال ساقی خورده و خون نجس و این  
 جمله کبایرت پس میگوید که شامی بخورد و می دهد و اگر کبره محبط عمل بود  
 حسنات وی باقی نماندی و در قرآن بر جا که ذکر اجباط است مراد از آن اجباط عمل  
 کافر است و اگر حدیث جلاصافت آن باطل ایمان رفته است چنانکه من

در وقت نماز و غیره بخواند

و این حدیث را در وقت نماز و غیره بخواند  
 و در وقت نماز و غیره بخواند  
 و در وقت نماز و غیره بخواند  
 و در وقت نماز و غیره بخواند

تزلزل صلوة العصر محیط علمه مراد ازان آنست که ازان عمل کرده باشد  
 محیط است بلکه مراد آنست که اگر عینی نزدیک بر پای داشته شود آن بسیار بوی رسیده  
 و چون نکرده از ثواب آن محروم شد بشاید کسی بود که عملش ناخیز شود و این حدیث را  
 تاویل خیر بنویسد چون در تاملانی دیگر حصول که یاد کرده شد نباشد و عجب علماء اسلام  
 در مرتبه خلاف کرده اند که عمل مطلقاً محیط شود یا اگر برودت ببرد محیط شود پیش  
 ابو حنیفه رحمه الله علیه اگر عیاذ ابا الله مسلمانی مرتد شود و باز با سلام آید عملی که پیش از  
 روت کرده باشد محیط باشد و پیش امام شافعی رحمه الله علیه محیط نباشد و ویسوی  
 آنست که حق تعالی گفته است که هر که از شما از دین خود بازگردد و نپسندد او کار باشد  
 ایشانند که عملشان در دنیا و آخرت ناپسند و مضمحل شده با و من یرتد منکم  
 عن دینه فیمت و هو کافر فاولئک محیطت اعمالهم فی  
 الدنیا و الاخرة محیط عمل را مشروط ساخته بمرکب کفر و ثمره خلاف این دو مانده  
 آنست که پیش ابو حنیفه رحمه الله علیه اگر مسلمانی حج اسلام بجا آورد پس مرتد شود و  
 اسلام آید و شطاعت حج دارد بر او فرض شود زیرا که آن حج برودت محیط شده  
 و پیش امام شافعی حج بروی لازم نشود زیرا که آن حج برودت محیط نیست از بهر  
 علت که یاد کرده و اگر چه محیط اعمال بودی نیستی که در فساح عمل بیان کیست  
 منقول بود و این سند فتح قول خواجه است که بنده را بگناه کار میسازند مستقر  
 از ایمانش بیرون میدانند میان کفر و غیرت می بیند و تکرار کرده شکر کند

محیط است و علمه مراد ازان آنست که ازان عمل کرده باشد  
 محیط است بلکه مراد آنست که اگر عینی نزدیک بر پای داشته شود آن بسیار بوی رسیده  
 و چون نکرده از ثواب آن محروم شد بشاید کسی بود که عملش ناخیز شود و این حدیث را  
 تاویل خیر بنویسد چون در تاملانی دیگر حصول که یاد کرده شد نباشد و عجب علماء اسلام  
 در مرتبه خلاف کرده اند که عمل مطلقاً محیط شود یا اگر برودت ببرد محیط شود پیش  
 ابو حنیفه رحمه الله علیه اگر عیاذ ابا الله مسلمانی مرتد شود و باز با سلام آید عملی که پیش از  
 روت کرده باشد محیط باشد و پیش امام شافعی رحمه الله علیه محیط نباشد و ویسوی  
 آنست که حق تعالی گفته است که هر که از شما از دین خود بازگردد و نپسندد او کار باشد  
 ایشانند که عملشان در دنیا و آخرت ناپسند و مضمحل شده با و من یرتد منکم  
 عن دینه فیمت و هو کافر فاولئک محیطت اعمالهم فی  
 الدنیا و الاخرة محیط عمل را مشروط ساخته بمرکب کفر و ثمره خلاف این دو مانده  
 آنست که پیش ابو حنیفه رحمه الله علیه اگر مسلمانی حج اسلام بجا آورد پس مرتد شود و  
 اسلام آید و شطاعت حج دارد بر او فرض شود زیرا که آن حج برودت محیط شده  
 و پیش امام شافعی حج بروی لازم نشود زیرا که آن حج برودت محیط نیست از بهر  
 علت که یاد کرده و اگر چه محیط اعمال بودی نیستی که در فساح عمل بیان کیست  
 منقول بود و این سند فتح قول خواجه است که بنده را بگناه کار میسازند مستقر  
 از ایمانش بیرون میدانند میان کفر و غیرت می بیند و تکرار کرده شکر کند

این حدیث در صحیحین و غیره آمده است  
 و در بعضی نسخ این حدیث با اضافاتی آمده است  
 که در این نسخه حذف شده است

بعضی از شما میگویند که این آیه در مورد اذان است  
 و این آیه در مورد اذان است  
 و این آیه در مورد اذان است  
 و این آیه در مورد اذان است

ابگناه کافر نشود ضرورت مومن با حق تعالی بندگان خود را برین دو منزلت آفرید ازان  
 خبر داد و از انالشی نگفت هو الذی خلقکم فمنکم کافر و منکم مومن  
 و الله بما تعملون بصیر **فصل** مضموم در جواب چند سئله از بدعتی  
 معتزله که در استن آن مهم است مذیب اهل حق آنست که بر خدا تعالی هیچ چیز واجب  
 نیست و معتزله میگویند که بر خدا واجب است که صلاح بندگان نگاهدارد و دلیل بر انشاز  
 آنست که واجب بفرمان واجب کننده تواند بود و بر خدا تعالی کس فرمان نیست  
 و بر نرسد واجب یا ملامت یا یا عقوبت خدا تعالی ازان منزله است که ویران  
 توان کرد و خدا تعالی از آنست که در حق وی ثبات منفعت و مضرت توان بلکه  
 بر چه خواهد است کرد و هر چه خواهد کند و بر اسزد و ویرانسد که از هر چه خواهد

و کس از وی نتواند پرسید که چرا کردی لایسته عمل یا فعل و هم  
 و بنابر این قول گفته اند که بر حق تعالی واجب است که محسن را ثواب دهد  
 کند و نزد اهل حق واجب بر او نیست ازان وجه که گفته شد و آنچه  
 آمد است مثل این الفاظ که **حق علی الله تعالی** و این لفظ که **حق العباد**  
 علی الله اول است بر وجهیکه ملایم صفات ربوبیت باشد چنانکه گوئیم ما در ازان  
 که بر خدا تعالی است مبالغه است و در مجاز و عدا با ظهار آنچه لفظ حق بدان وارد شده است  
 گویند که حق تعالی است که و نابوده بنزد حق تعالی چون واجب است بنزد شما و آنچه گفته  
 است و ما حق العباد علی الله چون بنده حق خدا بگذار دست واجب ثواب

بعضی از شما میگویند که این آیه در مورد اذان است  
 و این آیه در مورد اذان است  
 و این آیه در مورد اذان است  
 و این آیه در مورد اذان است  
 و این آیه در مورد اذان است  
 و این آیه در مورد اذان است  
 و این آیه در مورد اذان است  
 و این آیه در مورد اذان است  
 و این آیه در مورد اذان است  
 و این آیه در مورد اذان است

و این آیه در مورد اذان است  
 و این آیه در مورد اذان است  
 و این آیه در مورد اذان است  
 و این آیه در مورد اذان است  
 و این آیه در مورد اذان است  
 و این آیه در مورد اذان است  
 و این آیه در مورد اذان است  
 و این آیه در مورد اذان است  
 و این آیه در مورد اذان است  
 و این آیه در مورد اذان است

اینکه میگوید که هر چه از حق خداست حق خواهد چنانکه جزای مکر را بخواند و جزای  
 خداع را خداع خواند و جزای استهزار را استهزار خواند و هیچ یک از این الفاظ را اطلاق نکند  
 کردن و اینست الا ازین وجه چنانکه قرآن بدان ناطق است و عیبر و ن و عیبر و عیبر

بخواند عون الله وهو خاد عم الله یستغری بهم چیز است  
 واجب نیست اما حق تعالی وعده کرده است که جزای نیکوئی نیکوئی کند و وعده  
 حق جز صدق نباشد ان الله لا یخلف المیعاد اما پاداشش بد کردار از اکر از  
 اهل کفر باشد آنچه ایشان از ان بهم کرده است بدیشان برسد زیرا که ایشان شایسته  
 تخفیف نیستند چه حق تعالی خبر باز داده است که ایشان را نیامزد و اما وعیدی در حق  
 شاه کاران اهل ایمان آمده است تخفیف و تجاوز در ان جایز است شرعا و عقلا و اگر  
 این رسیده است که ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون  
 ذلک لمن یشاء و دیگر این آیه که قل یا عباد الی الذین اسرفوا انفسهم  
 انفسهم لا یقنطوا من رحمة الله چه ظاهریست که در او از عبادی اهل ایمانند  
 با حادیت که در تخفیف تجاوز از رسول علیه السلام درست شده است افزون از ان  
 است که با کثرت ظهور ان اهل عالم و خداوندان نظر را در وقوع آن تردید باشد  
 در وی شرع ظاهریست و اما از روی عقل هم محسوسست زیرا که بند چون در دنیا  
 در نبوه معتقد و در آنچه معظم طاعت است و ان ایمان است مطاوع اکر در اعمال  
 کالج بود شهرت آید تجاوز از وی نیکو بود و تخفیف از وعید در حق وی از قضایا

و کس کند ایشان و کس کند از حق تعالی جزای مکر را بخواند و جزای  
 خداع را خداع خواند و جزای استهزار را استهزار خواند و هیچ یک از این الفاظ را اطلاق نکند  
 کردن و اینست الا ازین وجه چنانکه قرآن بدان ناطق است و عیبر و ن و عیبر و عیبر  
 بخواند عون الله وهو خاد عم الله یستغری بهم چیز است  
 واجب نیست اما حق تعالی وعده کرده است که جزای نیکوئی نیکوئی کند و وعده  
 حق جز صدق نباشد ان الله لا یخلف المیعاد اما پاداشش بد کردار از اکر از  
 اهل کفر باشد آنچه ایشان از ان بهم کرده است بدیشان برسد زیرا که ایشان شایسته  
 تخفیف نیستند چه حق تعالی خبر باز داده است که ایشان را نیامزد و اما وعیدی در حق  
 شاه کاران اهل ایمان آمده است تخفیف و تجاوز در ان جایز است شرعا و عقلا و اگر  
 این رسیده است که ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون  
 ذلک لمن یشاء و دیگر این آیه که قل یا عباد الی الذین اسرفوا انفسهم  
 انفسهم لا یقنطوا من رحمة الله چه ظاهریست که در او از عبادی اهل ایمانند  
 با حادیت که در تخفیف تجاوز از رسول علیه السلام درست شده است افزون از ان  
 است که با کثرت ظهور ان اهل عالم و خداوندان نظر را در وقوع آن تردید باشد  
 در وی شرع ظاهریست و اما از روی عقل هم محسوسست زیرا که بند چون در دنیا  
 در نبوه معتقد و در آنچه معظم طاعت است و ان ایمان است مطاوع اکر در اعمال  
 کالج بود شهرت آید تجاوز از وی نیکو بود و تخفیف از وعید در حق وی از قضایا

اینکه میگوید که هر چه از حق خداست حق خواهد چنانکه جزای مکر را بخواند و جزای  
 خداع را خداع خواند و جزای استهزار را استهزار خواند و هیچ یک از این الفاظ را اطلاق نکند  
 کردن و اینست الا ازین وجه چنانکه قرآن بدان ناطق است و عیبر و ن و عیبر و عیبر

کرامت مخفی در عهد نه از باب خلف است و نه از جمله آنچه خارج از طریق حکمت  
 بود و از جمله آن مسایل است که عقل را بی دالت شرع نشاخت ابواب خلو و ابا  
 بدیل نیست نیکو است که شرع تحسین آن کرده است و زشت آنکه شرع تقبیح آن کرده  
 نه آنچه عقل تحسین و تقبیح آن کند چرا که اگر موجب اینها عقل بودی حق تعالی خلق را در  
 ابواب بر مخالفت عقل عذاب کردی عذاب بفرستادن انبیاء معلوم بودی قالا لله  
 وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا و معرفت صانع وحدوث  
 عالم را نکویم که جز از طریق رسول حاصل نتوان کرد زیرا که رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم فرج است و روا باشد که اصل بفرع خود محتاج شود بل اسما و صفات از قبله  
 مستلحق بود و آنچه بر بندگان واجب شود از او امر جز بظریق انبیاء نتواند بود و عقل الهی  
 است که بوجود آن تکلیف ثابت شود و بعد مشرک این شرطی است در شناخت نیکوئی  
 که شرع از آن تحسین کرده است و زشتی که شرع تقبیح آن کرده و اگر بودی کار با بر مقتضای  
 عقل بود عقل مقتضای آن کردی که از بهر دین ما در پدید را باید گشت و از بهر دنیاری  
 یا کمتر دست بیاید برید و از جمله آن مسایل است که سوال مسکوک و غیره عذاب گویست  
 چنانکه در احادیث صحیح آمده است که اگر معتزله تمسک کرده اند و شبهات رد کرده اند  
 و جواب شبهات ایشان درین سزا صامت وقت است زیرا که هر که مسلماً  
 است آنچه از رسول علیه السلام درست شده ای بدان طرز است و عذاب تو را این  
 در قرآن مذکور است درین آیه که النار یعرضون علیها عذاباً و اوعشیا

اینها از باب خلف است و نه از جمله آنچه خارج از طریق حکمت بود و از جمله آن مسایل است که عقل را بی دالت شرع نشاخت ابواب خلو و ابا بدیل نیست نیکو است که شرع تحسین آن کرده است و زشت آنکه شرع تقبیح آن کرده نه آنچه عقل تحسین و تقبیح آن کند چرا که اگر موجب اینها عقل بودی حق تعالی خلق را در ابواب بر مخالفت عقل عذاب کردی عذاب بفرستادن انبیاء معلوم بودی قالا لله وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا و معرفت صانع وحدوث عالم را نکویم که جز از طریق رسول حاصل نتوان کرد زیرا که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرج است و روا باشد که اصل بفرع خود محتاج شود بل اسما و صفات از قبله مستلحق بود و آنچه بر بندگان واجب شود از او امر جز بظریق انبیاء نتواند بود و عقل الهی است که بوجود آن تکلیف ثابت شود و بعد مشرک این شرطی است در شناخت نیکوئی که شرع از آن تحسین کرده است و زشتی که شرع تقبیح آن کرده و اگر بودی کار با بر مقتضای عقل بود عقل مقتضای آن کردی که از بهر دین ما در پدید را باید گشت و از بهر دنیاری یا کمتر دست بیاید برید و از جمله آن مسایل است که سوال مسکوک و غیره عذاب گویست چنانکه در احادیث صحیح آمده است که اگر معتزله تمسک کرده اند و شبهات رد کرده اند و جواب شبهات ایشان درین سزا صامت وقت است زیرا که هر که مسلماً است آنچه از رسول علیه السلام درست شده ای بدان طرز است و عذاب تو را این در قرآن مذکور است درین آیه که النار یعرضون علیها عذاباً و اوعشیا

در قرآن مذکور است درین آیه که النار یعرضون علیها عذاباً و اوعشیا

و یوم تقوم الساعة و در ویرایه از طریق تاویل رسول علیه السلام درست  
 شده به بیان واضح چنانکه در آن شبهای الهی نیست حدیث منکر و بیکر همچنین از وی  
 درست شده و علم آن از ازم سابقه از اهل کتابست فیض تا بحد تو اتر رسیده بکار  
 از او چیزی نیست الا آنکه ثوق ایشان بمقتضیات عقل خود افزون از آنست که باخبار  
 نبیا علیهم السلام و از آنجمله آنست که بهشت و دوزخ آفریده شده و معدن است  
 از بهر اهل سرکایتین و در سر او ذهب کثرت معتزله آنست که بوقت جزا آفریده شود  
 و حجت بر ایشان بنص قرآن و احادیث صحیح که بحد تو اتر رسیده است و از نصوص  
 قرآن یک آنست که قلنا یا ادم اسکن انت و امر و جنت الجنة و شبه  
 ایشان درین آیه آنست که دعوی میکنند که مراد از جنت در قصه آدم بستانی است  
 که آدم و حوا و ابلیس در آن بودند و جنت انجلید جواب جنتی که آدم در آن بود در قرآن  
 بمواضع بسیار با لف لام تعریف کرده و این را نباشد الا در آنچه معهود است پس  
 حمل آن نتوان کرد الا بر جنت معهود و دیگر آنکه حق تعالی آدم را گفت ان الله ان  
 لا یتجمع فیها و لا تقری و ان الله لا یظلم و فیها و لا تضیی و روشن  
 است که این صفات و بقیع این جهانی یافت نشود اگر چنین احتمالات را با چنین  
 نص انتری بودی اگر دیگری دعوی کردی آن آدم نه آدم ابو البشیر بل آدم دیگر بود  
 که در بستانی نافرمانی کرد و این خلاف جماع است نیز حق تعالی گفت اعدت  
 للمتقین یعنی ساخته شده آنچه هنوز در عدم بان توان گفت که ساخته شده و دیگر

در این آیه که میفرماید ان الله لا یظلم و فیها و لا تضیی و روشن است که این صفات و بقیع این جهانی یافت نشود اگر چنین احتمالات را با چنین نص انتری بودی اگر دیگری دعوی کردی آن آدم نه آدم ابو البشیر بل آدم دیگر بود که در بستانی نافرمانی کرد و این خلاف جماع است نیز حق تعالی گفت اعدت للمتقین یعنی ساخته شده آنچه هنوز در عدم بان توان گفت که ساخته شده و دیگر

در این آیه که میفرماید ان الله لا یظلم و فیها و لا تضیی و روشن است که این صفات و بقیع این جهانی یافت نشود اگر چنین احتمالات را با چنین نص انتری بودی اگر دیگری دعوی کردی آن آدم نه آدم ابو البشیر بل آدم دیگر بود که در بستانی نافرمانی کرد و این خلاف جماع است نیز حق تعالی گفت اعدت للمتقین یعنی ساخته شده آنچه هنوز در عدم بان توان گفت که ساخته شده و دیگر



تجاوز ایشان در طاعت...  
باز خلدی فی النار در اوقات مخصوصه مانند ابوطالب...  
بمقام شریف...  
وین خود محال است...  
۲۱۰

است در حق اهل شرک حقیقتاً بندگان اعلام کرد که مغفرت بایشان رسد و شفاعت  
شافعان ایشان بسود نهند فانتفعهم شفاعت الشافعين و در حق  
شفاعت از آنانکه بر کفر از دنیا بیرون رفتند و این است بر اثبات آن در حق آنها  
که با ایمان از دنیا رفتند و جابر عبدالله انصاری رضی الله عنه گفت که شفاعت است  
خداوند تعالی است از آنکه فهم کند و این بر خود نمائند فانتفعهم شفاعت الشافعين  
حدیث شفاعت را فوجی عظیم از صحابه روایت کرده اند و از آنجا که انصاری  
و عقبه بن عامر و ابو سعید خدری و ابو هریره و ابوالانام و عوف بن مالک و  
محمد بن سعد بن مسعود و کرب عبدالله بن ابی الجعد و غیر ایشان رضی الله عنهم روایت کرده اند  
عبدالله انصاری انس بن مالک رضی الله عنهم از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده اند  
که وی گفت شفاعت من لاسل اللبائیر من امتی با وجود این که این حدیث در کتب معتبره  
شفاعت در حق مجرمان سمان مخالفین در حدیث معتبره است و در کتب معتبره  
شفاعت در حق صحاب کبر است که هر چه عقل تحصیل کند که در این است  
و تجاوزه از بگردان و قبول شفاعت در حق ایشان نیز معتبر است و در کتب معتبره  
تبیح آن نیکند و از آنجا که اثبات کرامات است در حق بندگان صالح خصال و افعال  
آن است پس حال مکلف است بجزئی که خرق عادت کند و مثال آن میوه خوردن است  
چنانکه رفتن بر آب پریدن بسوا گذردن از جای که سفید ندارد و در نور دیدن یا نه  
دور در زمان اندک اظهار طهارت و شرب وقت حاجت شایع و حیوانات و...

و در حق اهل شرک حقیقتاً بندگان اعلام کرد که مغفرت بایشان رسد و شفاعت  
شافعان ایشان بسود نهند فانتفعهم شفاعت الشافعين و در حق  
شفاعت از آنانکه بر کفر از دنیا بیرون رفتند و این است بر اثبات آن در حق آنها  
که با ایمان از دنیا رفتند و جابر عبدالله انصاری رضی الله عنه گفت که شفاعت است  
خداوند تعالی است از آنکه فهم کند و این بر خود نمائند فانتفعهم شفاعت الشافعين  
حدیث شفاعت را فوجی عظیم از صحابه روایت کرده اند و از آنجا که انصاری  
و عقبه بن عامر و ابو سعید خدری و ابو هریره و ابوالانام و عوف بن مالک و  
محمد بن سعد بن مسعود و کرب عبدالله بن ابی الجعد و غیر ایشان رضی الله عنهم روایت کرده اند  
عبدالله انصاری انس بن مالک رضی الله عنهم از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده اند  
که وی گفت شفاعت من لاسل اللبائیر من امتی با وجود این که این حدیث در کتب معتبره  
شفاعت در حق مجرمان سمان مخالفین در حدیث معتبره است و در کتب معتبره  
شفاعت در حق صحاب کبر است که هر چه عقل تحصیل کند که در این است  
و تجاوزه از بگردان و قبول شفاعت در حق ایشان نیز معتبر است و در کتب معتبره  
تبیح آن نیکند و از آنجا که اثبات کرامات است در حق بندگان صالح خصال و افعال  
آن است پس حال مکلف است بجزئی که خرق عادت کند و مثال آن میوه خوردن است  
چنانکه رفتن بر آب پریدن بسوا گذردن از جای که سفید ندارد و در نور دیدن یا نه  
دور در زمان اندک اظهار طهارت و شرب وقت حاجت شایع و حیوانات و...

و در حق اهل شرک حقیقتاً بندگان اعلام کرد که مغفرت بایشان رسد و شفاعت  
شافعان ایشان بسود نهند فانتفعهم شفاعت الشافعين و در حق  
شفاعت از آنانکه بر کفر از دنیا بیرون رفتند و این است بر اثبات آن در حق آنها  
که با ایمان از دنیا رفتند و جابر عبدالله انصاری رضی الله عنه گفت که شفاعت است  
خداوند تعالی است از آنکه فهم کند و این بر خود نمائند فانتفعهم شفاعت الشافعين  
حدیث شفاعت را فوجی عظیم از صحابه روایت کرده اند و از آنجا که انصاری  
و عقبه بن عامر و ابو سعید خدری و ابو هریره و ابوالانام و عوف بن مالک و  
محمد بن سعد بن مسعود و کرب عبدالله بن ابی الجعد و غیر ایشان رضی الله عنهم روایت کرده اند  
عبدالله انصاری انس بن مالک رضی الله عنهم از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده اند  
که وی گفت شفاعت من لاسل اللبائیر من امتی با وجود این که این حدیث در کتب معتبره  
شفاعت در حق مجرمان سمان مخالفین در حدیث معتبره است و در کتب معتبره  
شفاعت در حق صحاب کبر است که هر چه عقل تحصیل کند که در این است  
و تجاوزه از بگردان و قبول شفاعت در حق ایشان نیز معتبر است و در کتب معتبره  
تبیح آن نیکند و از آنجا که اثبات کرامات است در حق بندگان صالح خصال و افعال  
آن است پس حال مکلف است بجزئی که خرق عادت کند و مثال آن میوه خوردن است  
چنانکه رفتن بر آب پریدن بسوا گذردن از جای که سفید ندارد و در نور دیدن یا نه  
دور در زمان اندک اظهار طهارت و شرب وقت حاجت شایع و حیوانات و...





قال النبي صلى الله عليه وسلم  
 ما من عبد يبيت على فراش من  
 فروع نخيل أو يبيت على فراش  
 من سجاد أو يبيت على فراش  
 من صوف أو يبيت على فراش  
 من ليف أو يبيت على فراش  
 من جوارب أو يبيت على فراش  
 من حبال أو يبيت على فراش  
 من عظام أو يبيت على فراش  
 من حجار أو يبيت على فراش  
 من لؤلؤ أو يبيت على فراش  
 من ناهيك إلا أتت به جهنم  
 ٢١٩

٢١٩

نبود و از آن تعجب می نمود شاید که از برگزیدگان حق تعالی درین امر است که غیر الامام اند مثل آن و پیشتر  
 از آن ظاهر شود و ویس دیگر قصه صاحب سلیمان علیه السلام که گفت تخت بلقیس را  
 پیش از آنکه تو دیده برهم زنی تو آرم قال الله قال الذي عنده علم من الكتاب  
 انما اتيتك قبل ان يرتد اليك طرفك و ویس دیگر قصه صحاب الكهف  
 است و آن چندین عجایب که قصه ایشان بر آن مثل است و الا آنچه ازین باب از صحاب  
 رسول علیه السلام نقل کرده اند که ظاهر شد و چه در آن رسول علیه السلام وجه بعد از وی  
 بازرانند سخن دراز شو و از آنجمله حدیث عباد بشار و آید حضرت است که عصای ایشان  
 روشن شد و شب تا ریک تا بخانه رفتند و حدیث طفیل و سوسی نوری از سر تا زیانه و  
 معلق بود و حدیث ام ایمن که چون هجرت کرد تشنه شد و لوی از آسمان فروگذاشتند  
 و از آن ندک و آب میدادند و لوی بریدند تا سیر است و پیشتر این  
 شریک روایت کردند و حدیث ابو بکر که در وقت وفات عایشه را گفتند  
اخواتك واخواتك عایشه را پیشتر این یکجا هر نبود و زن او بود جاط بود و جلد او  
و خیر ساور و در حدیث عمر رضی الله عنده که ساری را با ناک و وی میراث کرد  
درها و دوشه و کیمی ساخته بود و از بدنه او از او که یا ساریة الجبل الجبل  
من اشترى الديب ظلم و او از او نهادند بشنیدند و حدیث اخلاق  
 بران نوشته که بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله عمرا ميرا  
 للمومنين الى ان جاءه ما بعد فان كنت تحمى بامر الله

این کتاب است و در این کتاب  
 حضرت سلیمان علیه السلام  
 بوده با ویس دیگر قصه  
 که در این کتاب است و آنچه  
 با سطور است و بکسی  
 علیه السلام و در حدیث  
 از آنجمله حدیث  
 علی السلام بود و لوی  
 که در حدیث  
 علی السلام بود و لوی  
 که در حدیث  
 علی السلام بود و لوی

فاحتبس لا حاجة لنا فيك وان كان العزيز الجبار اجرا  
 بلطفه وقدوته فالجرح صغرا والسلام على من اتبع الهدى  
 ونفر سوره تا انزل الجوى نيل انداختند و حديث علماء حضرتى كه اشيا سلام پرور يا كنون  
 و عجم را كه ازوى بجزیره كرجييه بود نه مستاحل كه دو در وقت تكريم و آب زان  
 انرا از شاپييزى در آب فندرا اهدام كسيه شد گفت كه آب چه پيرى در آب فندرا  
 انرا از آب برگشتند حديقه شده ناله ميشد كه در زمانه نوبت ما بود انوقت نامى از ان  
 در با جين و تسامع تا جين بيدار ميشد انما انما انما انما انما انما انما انما انما  
 انرا نقل كرده اند كه انرا با زو بس مجاد بوز و با ان لاي و چي بر ايه راست بنكار امانت  
 الا از امارات خندان نتواند بود بگو و با انده سستند و نكر انكه ميشن خبر نه معدوم شو  
 است نه سب اهل سنت و جماعت انست كه معدوم است و شديت انشان در بين ما  
 بسيار است در ذكر ان ضرورتى نيت جوابت را ان كه بگويم كه مجتهدا قاطع درست  
 شد كه حق تعالى بقدم سفروست با و بسج و يگر نشايد كه بوده باشد و انچه شما ميگويد لازم  
 كه با و خير ما بوده باشد و قدم عالم از اين لازم آيد و اين باطن است انشان با اين است كه اند  
 انما قولنا الشرح اذا اردناه ان نقول له كرفيك و جواب  
 انست كه انرا شى گفت باعتبار انك شى خواهد شد و تقرير آيه چنانست انما قولنا  
 اذا اردنا كون شى و اين آيه و امثال اين از براي تفهيم خلقى است و چه كده است  
 پس انرا شى گفت از طريق مجاز تا معنى فهم شود و چند جا ديگر در قرآن بيان كرده كه معدوم

فاحتبس لا حاجة لنا فيك وان كان العزيز الجبار اجرا بلطفه وقدوته فالجرح صغرا والسلام على من اتبع الهدى ونفر سوره تا انزل الجوى نيل انداختند و حديث علماء حضرتى كه اشيا سلام پرور يا كنون و عجم را كه ازوى بجزیره كرجييه بود نه مستاحل كه دو در وقت تكريم و آب زان انرا از شاپييزى در آب فندرا اهدام كسيه شد گفت كه آب چه پيرى در آب فندرا انرا از آب برگشتند حديقه شده ناله ميشد كه در زمانه نوبت ما بود انوقت نامى از ان در با جين و تسامع تا جين بيدار ميشد انما انما انما انما انما انما انما انما انرا نقل كرده اند كه انرا با زو بس مجاد بوز و با ان لاي و چي بر ايه راست بنكار امانت الا از امارات خندان نتواند بود بگو و با انده سستند و نكر انكه ميشن خبر نه معدوم شو است نه سب اهل سنت و جماعت انست كه معدوم است و شديت انشان در بين ما بسيار است در ذكر ان ضرورتى نيت جوابت را ان كه بگويم كه مجتهدا قاطع درست شد كه حق تعالى بقدم سفروست با و بسج و يگر نشايد كه بوده باشد و انچه شما ميگويد لازم كه با و خير ما بوده باشد و قدم عالم از اين لازم آيد و اين باطن است انشان با اين است كه اند انما قولنا الشرح اذا اردناه ان نقول له كرفيك و جواب انست كه انرا شى گفت باعتبار انك شى خواهد شد و تقرير آيه چنانست انما قولنا اذا اردنا كون شى و اين آيه و امثال اين از براي تفهيم خلقى است و چه كده است پس انرا شى گفت از طريق مجاز تا معنى فهم شود و چند جا ديگر در قرآن بيان كرده كه معدوم

فاحتبس لا حاجة لنا فيك وان كان العزيز الجبار اجرا بلطفه وقدوته فالجرح صغرا والسلام على من اتبع الهدى ونفر سوره تا انزل الجوى نيل انداختند و حديث علماء حضرتى كه اشيا سلام پرور يا كنون و عجم را كه ازوى بجزیره كرجييه بود نه مستاحل كه دو در وقت تكريم و آب زان انرا از شاپييزى در آب فندرا اهدام كسيه شد گفت كه آب چه پيرى در آب فندرا انرا از آب برگشتند حديقه شده ناله ميشد كه در زمانه نوبت ما بود انوقت نامى از ان در با جين و تسامع تا جين بيدار ميشد انما انما انما انما انما انما انما انما انرا نقل كرده اند كه انرا با زو بس مجاد بوز و با ان لاي و چي بر ايه راست بنكار امانت الا از امارات خندان نتواند بود بگو و با انده سستند و نكر انكه ميشن خبر نه معدوم شو است نه سب اهل سنت و جماعت انست كه معدوم است و شديت انشان در بين ما بسيار است در ذكر ان ضرورتى نيت جوابت را ان كه بگويم كه مجتهدا قاطع درست شد كه حق تعالى بقدم سفروست با و بسج و يگر نشايد كه بوده باشد و انچه شما ميگويد لازم كه با و خير ما بوده باشد و قدم عالم از اين لازم آيد و اين باطن است انشان با اين است كه اند انما قولنا الشرح اذا اردناه ان نقول له كرفيك و جواب انست كه انرا شى گفت باعتبار انك شى خواهد شد و تقرير آيه چنانست انما قولنا اذا اردنا كون شى و اين آيه و امثال اين از براي تفهيم خلقى است و چه كده است پس انرا شى گفت از طريق مجاز تا معنى فهم شود و چند جا ديگر در قرآن بيان كرده كه معدوم

۱۹۸ تفسیر حینی  
مقام دوم بر یکجا دو زندگانی

شی نیست چنانکه وقد خلقتک من قبل ولم تک شیاء و اگر گویند  
مراد آنست که چیزی بود که از آن باز گویند چنانکه هللی تی علی الانسان چنین که  
من لد هدر لم یک شیاء مذکور آجواب آنست که ظاهر نص این دلیل با ضرورت  
از حقیقت یا مجاز نتوان بر دوینجا هیچ دلیل نیست و در حمل بر مجاز ضرورتی نیست آنچه  
شما بدان متمسک ساخته اید جز بر مجاز حمل نتوان که در زیر که ظواهر آیات متعارض می شود  
و حمل آنجا با این متمسک ساخته ایم از آیات بر مجاز حمل کردن و در نهایت از آن وجه که غرضی  
می شود بقدر معلوم و اگر از او استثنای آنست که آن شی خواهد بود و در شئیت لازم آمدی از او استثنای  
که کسی نمی خواهد بود نسبت از او استثنای فصل ششم در جواز نسخ و شهادت آن بسیار  
چندین شکر از بیعتات روایات است که حکم می حکم می گرداننده شود اما  
بگماننا بست آن نتواند بود و الا بود علی نبیا علیهم السلام و از بعد آدم تا زمان صلوات  
صلوات علیهم و آلهم و سلم نسخ در شریعت است همیشه و در شریعت غیر ما علیهم السلام  
بمعنی چون از آن مشروط بود بقای وی در میان است بعد از وفات می مرتفع شد تا انقراض  
عالم بر آن بعد از وی شریعت دیگر نخواهد بود چنانکه نسخ چه و اندو مذاب ایشان در نسخ  
از آن مختلف است نسخ بر آن چه که یاد کردیم جایز است و سخن در شرع و عقول و دلیل چون از  
آن در شرع آنست که حق تعالی آدم را فرمود هر خورد را به پسر خود با برقی و در شریعت  
آنرا که بعد از وی بود نذر حرام کرد و برابر هم از خود که پسر را قبریان کن پس بر از آن نبی که  
و جمع میان دو خواهر در یکسخت ح مباح بود در شریعت ایستاد در زمان موسی علیه السلام

قادرم بر یکجا دو زندگانی  
از دو وجه است که با علی السلام  
از این است که در عقوبت  
بماند از است سرفوت با بعد  
و چه در عقوبت با بعد  
بیکر ضرورتا در  
توقف می نماید  
برای آنست که  
از دو وجه است که  
بماند از است سرفوت با بعد  
و چه در عقوبت با بعد  
بیکر ضرورتا در  
توقف می نماید  
برای آنست که

در اقصای آنست که  
در اقصای آنست که  
در اقصای آنست که  
در اقصای آنست که  
در اقصای آنست که  
در اقصای آنست که  
در اقصای آنست که  
در اقصای آنست که



الانبياء ص ۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

متعال حقیقت آنست که قبول انبیا با زیستن از قول جمود آنست در کار نسخ و اکبر  
 اباطیل و وافضی یکی آنست که گویند و انباشد که خیمبری از مشرکی زائیده شود و یا مشرکی  
 از خیمبری و در قصه ابراهیم علیه السلام و پدرش از زوجه نوح علیه السلام و پسرش  
 کسنان که حقتعالی از او قرآن یاد کرد و مبین و واضح است و حجت است قاطع باطل  
 این سبب بزرگه شرک است که پدید آید و پسر و مرتبه آن در کافور نیست و آنچه میگویند  
 حق تعالی نوح را علیه السلام یاد کرد که گفت انک ان تذرهم یضلوا عبادک  
 و الاولاد و الاقارب انما اولادکم و اولادکم اذین لازم آید که از کافر بجز کافر و بی سامان کار و روزه  
 نیاید این دلیل فاسد است چون که مخموم و صورت بقوم نوح که حق تعالی بساکن ایشان  
 حکم کرده بود و وحی کرده بود و با و که از قوم تو غیر انما که ایمان آورده اند هیچ دیگر ایمان  
 نیاورند و اوحی الی نوح ان الله ان یومن من قومک الا من قن  
 و وحی و آنست که اگر ایشان فرزندان پیدا شوند ایمان نیاورند زیرا که فرزندان هم از قوم  
 نوح بودند و حق تعالی خبر داده بود که از قوم تو افزون از آنچه ایمان آورده اند ایمان  
 نیارند پس در وی که جز کافر نیاید بنا بر قصد بود که از علم غیب رسیده بود تا آنچه  
 ایشان گمان برده اند و قول ایشان چون منافی خصوصت و در بطلان آن بیست و بیست و نه  
 حاجت نیست و حکم نص ثابت شد که رو باشد که انبیا از کافران نیاورند و کفار و روید  
 و عصمت ایشان قاطع باشد بل اعتقاد باید داشت که نسب ایشان از عصمت نکاح  
 فاسد پاک باشد و نکاح کافوریت است و از بنجاب است که زن شوهر میمانند

یعنی چون بنی  
 یعنی چون بنی  
 یعنی چون بنی  
 یعنی چون بنی  
 یعنی چون بنی  
 یعنی چون بنی  
 یعنی چون بنی  
 یعنی چون بنی  
 یعنی چون بنی  
 یعنی چون بنی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

الانبياء ص ۱۰۰

محمدی کجاست تا میگردد در بیان نکاح سابق مقرر دارند الا اگر محوسی باشد که ازدواجت  
 محارم را زن کرده باشد نفی حق کنند و در انساب انبیاء شایسته فساد یافت  
 میشود نه سینه خلج و حق تعالی ایشانرا از خیار قبایل و شرف بنی آدم برگزیده است  
 و غیر ما را صلوات الله علیه و آله و سلم از بهترین ائمه شرف نفس و کرم اخلاق و طهارت  
 اصل و شجاعت و حمیت برگزیده و از عهد آدم الی یومنا هذا چنین کسانی  
 از مور و کافران و صمت خلج و نسب مستکف بوده اند زیرا که آن قضیست  
 که از صلح بفرع سرت کند و عیب را آن از زوال آن خراب گردد و انبیار از این میراباید  
 و اما کفر و اسلام هر یک بصاحب خوب و تعالی گزینند ایمان شخصی بدگری سرت کند و  
 کفر و نفی و نسیب پس حق آنست که ما در و پدر غیر صلوات الله علیه و آله و سلم برگزیده بودند  
 و این بقره درست شده ثابت است بنا جملة و نهیای حق برین بوده است و اما  
 از کتبات انبیا پیشین بطریق که اعتماد را شاید ثابت شده است و از آنجمله حدیث عمارة  
 حار جاشی است بروایت وی از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله تعالی  
 نظر الی اهل الکتاب و مراد از این بقایا کسانی اند از نصاری که بطریق حقستقیم  
 بودند و معلوم است که بوقت بعث پیغمبر از این طایفه مکه بخیر و در قد بر نون دیگری بوده  
 پیش از این از اهل مکه بخیرند پس نقل عدوی که بر خلاف قرین بود و دیگر آن هم بر عباد  
 اصنام مجتمع بودند و مصداق آن از قرآن است قال الله تعالی هه الان

در عین صحت این حدیث و کتب معتبره و کتب معتبره  
 ایضا بیان میکند که این حدیث از کتب معتبره  
 علی الصلوة والسلام از حضرت ائمه  
 علی الصلوة والسلام از کتب معتبره  
 بیرون آمده است از کتب معتبره  
 و در این حدیث از کتب معتبره  
 و در این حدیث از کتب معتبره  
 و در این حدیث از کتب معتبره  
 و در این حدیث از کتب معتبره

این حدیث را در کتب معتبره و کتب معتبره  
 و در این حدیث از کتب معتبره

در کتب معتبره و کتب معتبره  
 و در این حدیث از کتب معتبره

بیت نبوت بر خلاف قاعده از برای اگر چه میسر خدا صلوات علیه و آله وسلم چنانچه زنده نموده شد معقول می آید  
بسم الله الرحمن الرحیم  
بیت نبوت بر خلاف قاعده از برای اگر چه میسر خدا صلوات علیه و آله وسلم چنانچه زنده نموده شد معقول می آید

بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ  
وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنَّ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِ لَفِي ضَلَالٍ  
عَبِيدِينَ وَازْجَحِدْ حَدِيثِ بْنِ أَبِي مَيْكَيْتٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذْ  
كُنِيَ فِي الْبَيْتِ كُنِيَ فِي الْبَيْتِ كُنِيَ فِي الْبَيْتِ كُنِيَ فِي الْبَيْتِ كُنِيَ فِي الْبَيْتِ كُنِيَ فِي الْبَيْتِ  
وَسَلَّمَ إِلَيْهَا مِنْ نَبَاتِ بَقِيْرِ كَافِرٍ فَبَشَّرَهُ بِالنَّارِ وَحَدِيثِ أَبُو بَرِيرَةَ رَضِيَ  
عَنْهُ أَنَّ سَمِعَ بَنِي بَرْتِ مَا وَرَدَ فِيهَا مِنْ بَرَسِيَّتٍ وَوَدَّ أَنْ يَكُونَ كَمَا كَانَ أَبُو بَرِيرَةَ  
يَقُولُ أَنَّ سَمِعَ بَنِي بَرْتِ مَا وَرَدَ فِيهَا مِنْ بَرَسِيَّتٍ وَوَدَّ أَنْ يَكُونَ كَمَا كَانَ أَبُو بَرِيرَةَ  
وَأَيْضًا حَدِيثِ وَرَدَتْ فِي لَفْظِ حَدِيثِ نَبَاتِ زَارِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ  
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَبْرِ أُمِّهِ فَبَكَى وَأَبَى مِنْ حَوْلِهِ فَقَالَ اسْتَأْذَنْتَ  
رَبِّي أَنْ اسْتَغْفِرَ لَهَا فَلَمْ يَدْخُلْ لِيْ بِهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْرَأَ فِيهَا  
قُرْآنًا بَعْدَ قُرْآنِ الْقَبْرِ فِي مِثْلِهَا مَشْهُورٌ وَبِشَرِّهَا مِنْ أَهْلِ الْأَنْبِيَاءِ  
شَدَّ مَخَالَفَتِهَا أَنْ يَضُمَّ إِلَيْهَا لَمْ يَكُنْ فِيهَا مِنْ أَهْلِ الْأَنْبِيَاءِ مَشْهُورٌ  
وَبِمَنْ يَطَّافُ فِيهَا مِنْ مِمْلَكَةِ الْقَوْلِ حَقِّ وَبِشَرِّهَا مِنْ أَهْلِ الْأَنْبِيَاءِ مَشْهُورٌ  
مَنْ كُنِيَ بَعْدَ إِثْبَاتِ كَفْرِهِ يَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَشَهَادَتِ  
عَلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَطَبِاقِ عُلَمَاءِ سَلَفِ أُمَّةٍ أَيْ جِهَادِ بِرُكُوفِ دَعْوَى مُكَيِّدَةٍ وَ  
مُؤْمِنٌ بُوَدَّ كَيْفَ بِرُكُوفِ كَوَاهِي مَبِينَةٍ وَرُوغٍ مُكَيِّدَةٍ وَعَصِيَّتٍ وَعَدَاوَتِ  
أَيْ بِسَبِّ إِثْبَاتِ بَرَسِيَّتٍ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ جَهْلِ بَيْضِيِّ لِمَا حَرَّمَ

بیت نبوت بر خلاف قاعده از برای اگر چه میسر خدا صلوات علیه و آله وسلم چنانچه زنده نموده شد معقول می آید  
بیت نبوت بر خلاف قاعده از برای اگر چه میسر خدا صلوات علیه و آله وسلم چنانچه زنده نموده شد معقول می آید  
بیت نبوت بر خلاف قاعده از برای اگر چه میسر خدا صلوات علیه و آله وسلم چنانچه زنده نموده شد معقول می آید  
بیت نبوت بر خلاف قاعده از برای اگر چه میسر خدا صلوات علیه و آله وسلم چنانچه زنده نموده شد معقول می آید  
بیت نبوت بر خلاف قاعده از برای اگر چه میسر خدا صلوات علیه و آله وسلم چنانچه زنده نموده شد معقول می آید  
بیت نبوت بر خلاف قاعده از برای اگر چه میسر خدا صلوات علیه و آله وسلم چنانچه زنده نموده شد معقول می آید  
بیت نبوت بر خلاف قاعده از برای اگر چه میسر خدا صلوات علیه و آله وسلم چنانچه زنده نموده شد معقول می آید  
بیت نبوت بر خلاف قاعده از برای اگر چه میسر خدا صلوات علیه و آله وسلم چنانچه زنده نموده شد معقول می آید  
بیت نبوت بر خلاف قاعده از برای اگر چه میسر خدا صلوات علیه و آله وسلم چنانچه زنده نموده شد معقول می آید  
بیت نبوت بر خلاف قاعده از برای اگر چه میسر خدا صلوات علیه و آله وسلم چنانچه زنده نموده شد معقول می آید

بیت نبوت بر خلاف قاعده از برای اگر چه میسر خدا صلوات علیه و آله وسلم چنانچه زنده نموده شد معقول می آید  
بیت نبوت بر خلاف قاعده از برای اگر چه میسر خدا صلوات علیه و آله وسلم چنانچه زنده نموده شد معقول می آید  
بیت نبوت بر خلاف قاعده از برای اگر چه میسر خدا صلوات علیه و آله وسلم چنانچه زنده نموده شد معقول می آید  
بیت نبوت بر خلاف قاعده از برای اگر چه میسر خدا صلوات علیه و آله وسلم چنانچه زنده نموده شد معقول می آید  
بیت نبوت بر خلاف قاعده از برای اگر چه میسر خدا صلوات علیه و آله وسلم چنانچه زنده نموده شد معقول می آید  
بیت نبوت بر خلاف قاعده از برای اگر چه میسر خدا صلوات علیه و آله وسلم چنانچه زنده نموده شد معقول می آید  
بیت نبوت بر خلاف قاعده از برای اگر چه میسر خدا صلوات علیه و آله وسلم چنانچه زنده نموده شد معقول می آید  
بیت نبوت بر خلاف قاعده از برای اگر چه میسر خدا صلوات علیه و آله وسلم چنانچه زنده نموده شد معقول می آید  
بیت نبوت بر خلاف قاعده از برای اگر چه میسر خدا صلوات علیه و آله وسلم چنانچه زنده نموده شد معقول می آید  
بیت نبوت بر خلاف قاعده از برای اگر چه میسر خدا صلوات علیه و آله وسلم چنانچه زنده نموده شد معقول می آید



ای حکم بر کفر است که بگفت جوهر بر آن از نور پاکیزه که در کفر است...

باید که در این کتاب که در کفر است...

در این کتاب که در کفر است...

الی هذا القول حدیث درست است که رسول علیه السلام گفت اهل النار عذاباً با ابوطالب وهو متغلبین علیهم یعنی منهدمها و در حدیث درست است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ای ابوطالب...

در این کتاب که در کفر است...

در این کتاب که در کفر است...

معتبره در حدیث و روایات  
 این حدیث در حدیث صحیحین  
 و در حدیث مستدرک  
 و در حدیث معجم  
 و در حدیث مشکوٰۃ  
 و در حدیث ترمذی  
 و در حدیث ابوداؤد  
 و در حدیث ابن ماجه  
 و در حدیث بیہقی  
 و در حدیث حاکم  
 و در حدیث دیلمی  
 و در حدیث طبرانی  
 و در حدیث عیون  
 و در حدیث دلائل  
 و در حدیث مشرق  
 و در حدیث معجم  
 و در حدیث مستدرک  
 و در حدیث معجم  
 و در حدیث مشکوٰۃ  
 و در حدیث ترمذی  
 و در حدیث ابوداؤد  
 و در حدیث ابن ماجه  
 و در حدیث بیہقی  
 و در حدیث حاکم  
 و در حدیث دیلمی  
 و در حدیث طبرانی  
 و در حدیث عیون  
 و در حدیث دلائل  
 و در حدیث مشرق

علیہ درین کتاب برین صورت و صنعت در او پس بی گمانست که ازان نور  
 فرمود و علم آن در قرآن اول مستفیض نبود اگر خطای از کسی یافتند دعوت این بود  
 است که بگوید سحر است و سحر است که بی گمانست درین کتاب  
 این حال را در حفاظ افکندہ اندک کہ این بی بود کہ عمر رضی اللہ عنہ و آن شد کہ  
 علی رضی اللہ عنہ در اختلاف سب عمر است رضی اللہ عنہ سب حضرت است و  
 کتاب خود خلافت و عجب آنکہ از روایت حدیث نبوی از سعید بن علی است و لکن بیشتر  
 اینست کہ آن النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بھی حضرت عمه النساء و يوم  
 خیر و عزاکل بحوم الحمیر الاہلیتہ ز من خیر و منافقت  
 ایشان درین سئلہ با اہل حق چون گفت ایشانست در مسج موزہ کہ راوی  
 آن حدیث علی است و ایشان بعد از ثبوت مسج از روایت علی و ابان است  
 این صافست کہ سب علی خود در روایت شریف مسج از روایت علی و ابان است  
 میکند چنانکہ در بقعہ و از باطن سب ایشان تفسیر چنانکہ در حدیث  
 چون نفسی از دیگری شمر با سب ایشان را سب ایشان است  
 در خیر و است از خود ظاہر کند و سب ایشان را سب ایشان است  
 سب و سب از ابو بلعمہ گفت از سب ایشان را سب ایشان است  
 علی رضی اللہ عنہ از اہل حق از سب ایشان را سب ایشان است  
 ما جواب ان ...

در حدیث صحیحین  
 و در حدیث مستدرک  
 و در حدیث معجم  
 و در حدیث مشکوٰۃ  
 و در حدیث ترمذی  
 و در حدیث ابوداؤد  
 و در حدیث ابن ماجه  
 و در حدیث بیہقی  
 و در حدیث حاکم  
 و در حدیث دیلمی  
 و در حدیث طبرانی  
 و در حدیث عیون  
 و در حدیث دلائل  
 و در حدیث مشرق  
 و در حدیث معجم  
 و در حدیث مستدرک  
 و در حدیث معجم  
 و در حدیث مشکوٰۃ  
 و در حدیث ترمذی  
 و در حدیث ابوداؤد  
 و در حدیث ابن ماجه  
 و در حدیث بیہقی  
 و در حدیث حاکم  
 و در حدیث دیلمی  
 و در حدیث طبرانی  
 و در حدیث عیون  
 و در حدیث دلائل  
 و در حدیث مشرق

در حدیث صحیحین  
 و در حدیث مستدرک  
 و در حدیث معجم  
 و در حدیث مشکوٰۃ  
 و در حدیث ترمذی  
 و در حدیث ابوداؤد  
 و در حدیث ابن ماجه  
 و در حدیث بیہقی  
 و در حدیث حاکم  
 و در حدیث دیلمی  
 و در حدیث طبرانی  
 و در حدیث عیون  
 و در حدیث دلائل  
 و در حدیث مشرق  
 و در حدیث معجم  
 و در حدیث مستدرک  
 و در حدیث معجم  
 و در حدیث مشکوٰۃ  
 و در حدیث ترمذی  
 و در حدیث ابوداؤد  
 و در حدیث ابن ماجه  
 و در حدیث بیہقی  
 و در حدیث حاکم  
 و در حدیث دیلمی  
 و در حدیث طبرانی  
 و در حدیث عیون  
 و در حدیث دلائل  
 و در حدیث مشرق

انقلابی خال در ارتکاب مکاره و پوزیزید از اینداری اول او و قولوا و غیره

تجربا است که حقیقتا این کار نامی فرماید که از حق تعالی پرسید و سخن راست گوید

یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وقولوا قولا سديدا و بنیاد تقیه گفتار  
کرد و سخن دروغ است و بخلاف آن باشد که حق تعالی بندگاز میفرماید و اگر گوید حقیقتا  
گفته است **لَا أَنْ تَقُولُوا لَهُمْ نَقْتُهُمْ** است که حق تعالی این کار با طهارت  
عداوت اهل شرک فرموده است و جناب از موالات ایشان بظاهر و باطن باو  
پسین سازد خصمت و او که اگر از جهت کافر جان خود را برین نماند و در طهارت عداوت  
بسعی در هلاک خود متیقن باشد بهدار و سخن گوید و بتواضع پیش آید و اگر بر گفتن کلمه  
کفرش راه کند بضر و محنت و دیگر انواع عذاب که در آن تلف نفس مشوق با است  
رخصت داد که بزبان کلمه کفر گوید و اگر بدان بلا بر کند و نگوید که تا هلاک شود پسند  
باشد اما آنچه بی ضرورتی از بهر مصلحت جزوی دروغ گوید و با اهل ملت بخلاف  
آنچه در غیرت تقیست کند ازین صورت یاد کردیم جاست این چیزی است که در هیچ  
وقت پسندیده نبوده است و در ملت ما پسندیده و ترویج غیر علی الله علیه و آل و سلم چنین  
کسب از که با هر کس رو دیگر پیش آید و بزبان دیگر سخن گویند از بدترین مردم نهاده است اگر گویند  
از عایشه روایت میکند که مردی آمد و از رسول علیه السلام دستخواست تا او را بگوید گفت بفر  
أخوال العشیره و چون درآمد روی بروی کشاده داد او سخن نرم گفت چون رفت گفت یا رسول الله  
علی الله علیه و آل و سلم چون یاد گفتی و چون آمد باو روی کشاده داد او سخن گفتی گفتش الناس  
تقیه الناس اتقوا و است که آنچه رسول علیه الصلوه والسلام از بهر آن بگوید که تا عایشه

در ارتکاب مکاره و پوزیزید از اینداری اول او و قولوا و غیره

در ارتکاب مکاره و پوزیزید از اینداری اول او و قولوا و غیره

پنجشنبه ۱۳۳۲ هجری قمری ۲۰ شوال ۱۳۳۲

از حال وی آگاهی بدو چون در آمد با وی نرمی کرد تا عایشه بداند که با مردان سازگاری  
 باید کردن بروی تازه پیش آمدن او باشد چون از بد زبان بکفای ایشان بمانند  
 و از باب ارشاد و تفهیم بود و اگر رسول علیه السلام بعد از آنکه بر پهر روی گفت بلس  
 اخوالعشیره در موابه گفتی نعم لخواالعشیره انت ای شما را درین محبتی  
 بود اما در آنچه با کسی مدارات کند که در زبان وی بد باشد هیچ محبت نیست شما را درین  
 و خلق رسول علیه السلام خود مقتضای آن کردی که از طریق لطف و مدارات با خلق سخن گویی و اما  
 بظاهر محبت نمودن و باطن از عداوت رسیدن و بدل مخالف بزبان موافق بودن  
 و صفت اعتقاد خود نموده داشتن و با هر کس که در آن قوم از ایشان بد است  
 و نسبت غامضان پیش می نماید که بحضرت اهل ایمان نسبت چنین طریقت بجز مردم مسلمانان  
 نباشد فلیف پیغمبر خدا چگونه روا باشد که پیغمبر بد مردمی را نیک مرخواند و کسی را که دشمن  
 دوست بود مدح کند و حق تعالی ویران فرستاده بود تا کامان از ناقصان پدید آید و خبر  
 زشت تمیز کند اگر انیمعتی روا بود بچاق فرس میان عادل و فاسق تا روی غیر و شکر از  
 بازداشتی چگونه روا باشد که کسی اعتقاد داده که سرپرست و علانیت غیر علیه السلام  
 رسان نبود و وی روانمیداشت که با فغان آنچه در دل داشت بکشته و در آن وقت  
 در رفتن مکرم چون سید و عبد اللہ بن سعید بن ابی مرثد بپوشید گفت یارب ان  
 صل الله علیه و آله بسزاست بد و تابا تو بوجیت کند و با گفت پیغمبر است  
 سیم باره که با او بوجیت کرد و در پیش آن حالت رفتند و...

کتاب  
 تاریخ  
 اسلام  
 جلد  
 اول  
 فصل  
 در بیان  
 احوال  
 صحابه  
 کرام  
 علیهم  
 السلام  
 در بیان  
 احوال  
 صحابه  
 کرام  
 علیهم  
 السلام  
 در بیان  
 احوال  
 صحابه  
 کرام  
 علیهم  
 السلام

در بیان کیفیت روح که در بدن زنده است و در وقت فوت که پیغمبر فرموده بود که اگر دست با ستاره کعبه زده باشد

شک می گشته و در وقت فتح که پیغمبر فرموده بود که اگر دست با ستاره کعبه زده باشد  
 ویرانکنند چون آن با محاج بیعت بست پیغمبر و سوگمخبران کرد و گفت در میان شما  
 صاحب شد بود که دیدم که از بیعت وی اقتناع میکنم بر خیزو کرد نشزند گفتند  
 یا رسول الله چه بچشم گفتی فرمود ما کار لبان یکنون له فاندت کلام  
 و اگر امیر المؤمنین علی چنانکه ایشان دعوی میکنند تقیه جایز و دشتی کسی را با وی اختلافی  
 نبود و احتیاج بچندان حرب قتال نکشتی و اگر این طریقت در حق مسلمانان خاص و عام ایشان  
 جایز بود قول ایشان را اعتباری نبود و بر هیچ حکمی از احکام شرع که بقول دیگران معتبر  
 گرد و عتقاد حاصل نشدی و از این جوهره که یاد کرده شد در تفسیر است که قول تقیه باطل است  
 و محمل و الله اعلم فصل مهم در مسئله روح و بیان آنچه از توابع آنست جمعی  
 از اسهل قبله که شریعت قبول کرده اند بر قدم روح معراند و غیبی از زبان در میان  
 فاسد از زنده بیدار است و رناسوت که اهلوت چه ایشان از این وقت بعد  
 گردند چون دیدند که افغان چند که آمدی را بران مشرقی باشد از روی مماندند و اینها  
 بکلمه خاتم اضافت میکنند روح را چگونه توفیق بودی اما در وقت فوت از روی پیداست  
 و از آن جمله اتصال روح است بسم عوان و آن بر حسب اسامی و قبور و این جمود است را  
 فیران چون اینتیه م خود را از جمله اسامی بسیار در بدو جواب ایشان از آن غیبی کتاب  
 دست گفتن اول تربت و شب ایشان از این نیست و کسکون فکاحین الروح  
 قال از روی آن عزیز زنی میگویند که امر حق تعالی قدیم است جو بیست است امر

در بیان کیفیت روح که در بدن زنده است و در وقت فوت که پیغمبر فرموده بود که اگر دست با ستاره کعبه زده باشد  
 ویرانکنند چون آن با محاج بیعت بست پیغمبر و سوگمخبران کرد و گفت در میان شما  
 صاحب شد بود که دیدم که از بیعت وی اقتناع میکنم بر خیزو کرد نشزند گفتند  
 یا رسول الله چه بچشم گفتی فرمود ما کار لبان یکنون له فاندت کلام  
 و اگر امیر المؤمنین علی چنانکه ایشان دعوی میکنند تقیه جایز و دشتی کسی را با وی اختلافی  
 نبود و احتیاج بچندان حرب قتال نکشتی و اگر این طریقت در حق مسلمانان خاص و عام ایشان  
 جایز بود قول ایشان را اعتباری نبود و بر هیچ حکمی از احکام شرع که بقول دیگران معتبر  
 گرد و عتقاد حاصل نشدی و از این جوهره که یاد کرده شد در تفسیر است که قول تقیه باطل است  
 و محمل و الله اعلم فصل مهم در مسئله روح و بیان آنچه از توابع آنست جمعی  
 از اسهل قبله که شریعت قبول کرده اند بر قدم روح معراند و غیبی از زبان در میان  
 فاسد از زنده بیدار است و رناسوت که اهلوت چه ایشان از این وقت بعد  
 گردند چون دیدند که افغان چند که آمدی را بران مشرقی باشد از روی مماندند و اینها  
 بکلمه خاتم اضافت میکنند روح را چگونه توفیق بودی اما در وقت فوت از روی پیداست  
 و از آن جمله اتصال روح است بسم عوان و آن بر حسب اسامی و قبور و این جمود است را  
 فیران چون اینتیه م خود را از جمله اسامی بسیار در بدو جواب ایشان از آن غیبی کتاب  
 دست گفتن اول تربت و شب ایشان از این نیست و کسکون فکاحین الروح  
 قال از روی آن عزیز زنی میگویند که امر حق تعالی قدیم است جو بیست است امر



که قدیم است قول حق تعالی است و کلام وی جمله مختار را جماع بر آنست که روح انسانی  
 نه کلام است ظاهر آنست که مراد از روح درین آیه قرآنست و وحی که بانبیاء آمده است  
 چنانکه در دیگر مواضع یاد کرده است و كذلك اوحینا الیک روحا  
 من امرنا یلقى الروح من امره علی من یشاء من عباده و در  
 بر صحت این تاویل آنست که بعد از این آیه ذکر قرآن کرد و گفت ولیرشینا لنذهب  
 بالذی و حینا الیک و اگر مراد از روح درین آیه این روح است که در آن  
 منازعت میرود مراد از امر ما مورثت که بامر حق حادث گشته است چنانکه بارها از گویند  
 امر الله نصرت و نصرت است که روز حنین چون نصرت بر صیاق افتاد  
 ابو قحافه عمر خطاب و دیگر گفت ما قال الناس و گفت امر الله و شایسته  
 در سخنان ب عجم که چون بدایع صنع حق تعالی چیزی ظاهر شود گویند کار خداست  
 و ظاهر آنست که مراد از این آیه پوشانیدن روح است یعنی روح از کار خالیست  
 و بدایع فطرت وی و دانشش تا بکنند آن زرسد از بهر این گفت وما اوتینکم من  
 العلم الا قلیلا چون درین آیه مطلق گفت که قل الروح من امر من  
 و تفریق نکند که کدام از دعوی این جهان ضلال لازم آید چه برین قدیم باشد زیرا که حق تعالی  
 جبرئیل روح خواند نزل به الروح الامیز فارسلنا الیه بار و حنا  
 و ذوات ارواح جمله درین حلقه داخل شوند و فرقی نماند میان روح کافر و روح  
 مومن ازینجا لازم آید که روح کافر معذب نباشد و حکم پس را روا نبوده که روح کافرا

بسیار از این مواضع یاد کرده است و کلام وی جمله مختار را جماع بر آنست که روح انسانی  
 نه کلام است ظاهر آنست که مراد از روح درین آیه قرآنست و وحی که بانبیاء آمده است  
 چنانکه در دیگر مواضع یاد کرده است و كذلك اوحینا الیک روحا  
 من امرنا یلقى الروح من امره علی من یشاء من عباده و در  
 بر صحت این تاویل آنست که بعد از این آیه ذکر قرآن کرد و گفت ولیرشینا لنذهب  
 بالذی و حینا الیک و اگر مراد از روح درین آیه این روح است که در آن  
 منازعت میرود مراد از امر ما مورثت که بامر حق حادث گشته است چنانکه بارها از گویند  
 امر الله نصرت و نصرت است که روز حنین چون نصرت بر صیاق افتاد  
 ابو قحافه عمر خطاب و دیگر گفت ما قال الناس و گفت امر الله و شایسته  
 در سخنان ب عجم که چون بدایع صنع حق تعالی چیزی ظاهر شود گویند کار خداست  
 و ظاهر آنست که مراد از این آیه پوشانیدن روح است یعنی روح از کار خالیست  
 و بدایع فطرت وی و دانشش تا بکنند آن زرسد از بهر این گفت وما اوتینکم من  
 العلم الا قلیلا چون درین آیه مطلق گفت که قل الروح من امر من  
 و تفریق نکند که کدام از دعوی این جهان ضلال لازم آید چه برین قدیم باشد زیرا که حق تعالی  
 جبرئیل روح خواند نزل به الروح الامیز فارسلنا الیه بار و حنا  
 و ذوات ارواح جمله درین حلقه داخل شوند و فرقی نماند میان روح کافر و روح  
 مومن ازینجا لازم آید که روح کافر معذب نباشد و حکم پس را روا نبوده که روح کافرا

فارسینا الیک  
 و کلام وی جمله مختار را جماع بر آنست که روح انسانی  
 نه کلام است ظاهر آنست که مراد از روح درین آیه قرآنست و وحی که بانبیاء آمده است  
 چنانکه در دیگر مواضع یاد کرده است و كذلك اوحینا الیک روحا  
 من امرنا یلقى الروح من امره علی من یشاء من عباده و در  
 بر صحت این تاویل آنست که بعد از این آیه ذکر قرآن کرد و گفت ولیرشینا لنذهب  
 بالذی و حینا الیک و اگر مراد از روح درین آیه این روح است که در آن  
 منازعت میرود مراد از امر ما مورثت که بامر حق حادث گشته است چنانکه بارها از گویند  
 امر الله نصرت و نصرت است که روز حنین چون نصرت بر صیاق افتاد  
 ابو قحافه عمر خطاب و دیگر گفت ما قال الناس و گفت امر الله و شایسته  
 در سخنان ب عجم که چون بدایع صنع حق تعالی چیزی ظاهر شود گویند کار خداست  
 و ظاهر آنست که مراد از این آیه پوشانیدن روح است یعنی روح از کار خالیست  
 و بدایع فطرت وی و دانشش تا بکنند آن زرسد از بهر این گفت وما اوتینکم من  
 العلم الا قلیلا چون درین آیه مطلق گفت که قل الروح من امر من  
 و تفریق نکند که کدام از دعوی این جهان ضلال لازم آید چه برین قدیم باشد زیرا که حق تعالی  
 جبرئیل روح خواند نزل به الروح الامیز فارسلنا الیه بار و حنا  
 و ذوات ارواح جمله درین حلقه داخل شوند و فرقی نماند میان روح کافر و روح  
 مومن ازینجا لازم آید که روح کافر معذب نباشد و حکم پس را روا نبوده که روح کافرا

اضافه است ...

خسیت گویید یا بروی مطلقاً بی تفصیل میان روح و جسد لعنت کند و روان بودی که  
گویند ملک الموت روح فلانی را قبض کرد زیرا که قدیم مقبیه نماند و از حجت نمانی  
شرعی بر حدوث روح قول رسول است که آله و اوصیاء جنود مجنات یعنی  
ارواح شکر است جمع کرده و آنچه که جمع کنند قدیم نباشد زیرا که مجموع و مقبیه باشد  
و نیز جمیع و تفرقه از صفات محذرات است این حدیث در کتاب است این حدیث  
بر صحت آن متفق اند و در حدیث است که خلق الله الارواح قبل الاله  
بالذلیلیم و اشبهات این به دو زبان یک است که یاکریم و شهبندی و غیره  
است که میگویند تو تعالی مایکه را تکلیف بسجود آدم کرد بعد از آنکه روح بر او پیوست  
و سجود را مشاهده و نگذاشت روح و گفت فاذا سوتنطفخت فی الارواح  
و صفت روح کنود کرده و آنچه نمیشناسد با شما سجود نباشد و آنکه سجود را  
بهر آدم بود بلکه خایر بود و آدم طایفه را چون کعبه بیت المقدس روح در او پیوست  
گفته اند که آن سجود و تکریم بودند نه سجود عبادت و وجه آنست که او را یاد کردیم زیرا که  
در حدیث است که چون فرزند آدم سجود کند ابا بس کی شود و میگردد و میگردد چون  
فرزند آدم را فرمودند که سجود کن سجود کن و کبریاست و راست است امر این آدم بالسجود  
فیسجد فل الجنة و امرت بالسجود فابیت فی النار و ما فرمودند  
سجود ابا کردند و مرادش است و اگر سائل گوید چون آدم طایفه را بنام حیت قبله بود  
و بمناعت ابله بود و جواب آنست که حسد ابلهین را از جهت تخصیص بود

روح بدانست  
مفسر خود  
تخصیص او  
ضمیمه به  
از تفسیر حدیثی  
روح  
بیت  
و کرده  
بیت  
بیت  
بیت

و در حدیث است که سجود را فرمودند که سجود کن سجود کن و کبریاست و راست است امر این آدم بالسجود

باین سخن گفتن عن امر رب و وجوه تفضیل ملک بر آتش در جواب التفسیر بطریق تفصیل مذکور است قطعه صوت خاک ارب  
عنه فانما یبکی من ارسله الله رسولا من قبلی لعلهم یرتدوا عن یدابری و یذنبوا لعلهم یرتدوا  
عنه فانما یبکی من ارسله الله رسولا من قبلی لعلهم یرتدوا عن یدابری و یذنبوا لعلهم یرتدوا  
عنه فانما یبکی من ارسله الله رسولا من قبلی لعلهم یرتدوا عن یدابری و یذنبوا لعلهم یرتدوا

بدینک است و اگر چه مراد از این نفس سخن چون آدم بود زیرا که شخصی مستعدان که است کرده  
ای مبتدیه جهت بقده  
فصل و مرتبت وی بر دیگر اشخاص ثابت چنانکه فضل قبل بر دیگر جهات اگر چنانستی  
که آنچه شما گفتید ابلدیر وجود استکفاف اشتی و بر آدم مفاخرت باصل خود نکروی و نگفتی  
انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین و تم تنال در توت  
آدم گفتی <sup>بیه</sup> عصی آدم در به قغوی و ابلدیر غواء آن توانستی کردن و دلایل  
این مسئله افزون از آنست که درین مختصر استیجاب آن توان کردن و ظاهر تر از آنست نزد  
اهل ایمان که از زیادتی بیان مقتدر گردد بلکه اهل ان ذب غایت حساست خود  
گراه اندیش و دیگر نیست <sup>قنا</sup> این بودی از قبل این بیان این بودی که شیعین ازین  
نوع بر یکی از عوام مسلمانان القا کنند و وی متخیر شود بیچ این مسئله یاد کردی و چند وقت  
در مسئله روح که آمدند و از آن جمله حلویانند قول کلول گفتند است الحاد و نساد آن  
بر خداوندان نظر ظاهر چه معلوم است که هر آنچه در چیزی حلول کند از وجهی از وجهی و از  
چیز باور و انبوه که قدیم بوجهی از وجهی باشد و هر آنچه در جسمی حل شود و در خود  
و مشابهی بود و در اینصفت مغایر صفت قدمت نسبت به سبب بعضی از گفته  
اهل تصوف کرده اند معاذ الله که چنین اعتقاد هیچ مسلمان نسبت تواریک و تکلیف  
باهل تصوف که معادن معرفت منابع حکمت و خزانه اهرار کلمات صفت اند و در حق  
ایشان در علم توحید کما تر از آنست که نسبت بهها آنچه بکاران با قدم ایشان استزاد  
شود علی سبب فرق از فرق اهل جهاد از فایده آن است رسیدگان از باور و سبب

باین سخن گفتن عن امر رب و وجوه تفضیل ملک بر آتش در جواب التفسیر بطریق تفصیل مذکور است قطعه صوت خاک ارب  
عنه فانما یبکی من ارسله الله رسولا من قبلی لعلهم یرتدوا عن یدابری و یذنبوا لعلهم یرتدوا  
عنه فانما یبکی من ارسله الله رسولا من قبلی لعلهم یرتدوا عن یدابری و یذنبوا لعلهم یرتدوا  
عنه فانما یبکی من ارسله الله رسولا من قبلی لعلهم یرتدوا عن یدابری و یذنبوا لعلهم یرتدوا

باین سخن گفتن عن امر رب و وجوه تفضیل ملک بر آتش در جواب التفسیر بطریق تفصیل مذکور است قطعه صوت خاک ارب  
عنه فانما یبکی من ارسله الله رسولا من قبلی لعلهم یرتدوا عن یدابری و یذنبوا لعلهم یرتدوا  
عنه فانما یبکی من ارسله الله رسولا من قبلی لعلهم یرتدوا عن یدابری و یذنبوا لعلهم یرتدوا  
عنه فانما یبکی من ارسله الله رسولا من قبلی لعلهم یرتدوا عن یدابری و یذنبوا لعلهم یرتدوا



عقوباتی است که بر کسی که به این راه نرسد  
 مقرر شده است و اگر کسی را از این راه دور نگه دارد  
 و از این راه نبردنی را از او نگاهدارد  
 حضرت رسالت پیمایی  
 توبه و استغفار قیام نمود  
 مازند از نظر خوب  
 با او دانی بود و در آن هر سه با هم  
 عذرا در فزونی بود در حق  
 عیال سلام برده  
 کرم و وظائف او

نیز اصفیون و مطرودی افتد عقیده بدو ویرا با این تصوف نسبت نباید کردن و اگر کسی  
 مشرک محلول گفته باشد چنانکه در هیچ دیگر احتمال نباشد ویرا از زمره مسلمانان سیرون  
 باید دانست چنانکه از زمره صوفیان بل بعضی از مسکله در غایت تصوف چند کلمه یا گفته اند  
 مشابیهت قول انصاری در لاهوت تا سوت مظهر است که برخلاف استی است و اگر  
 گفته است وی نیز بسیاری ممتحن شود و در کاسفل و این گفته درین است بیشتر از شطاحا  
 مستتر شد و از این گفته و مسلمانان که احادیث به تشابه و افتاد و این مشایخ را  
 که در غلبات احوال از ایشان صادر شده بود باز میگویند و بوجه خود بر سر میگردانند  
 عوام مسلمانانرا گوش داشته تا سیلاب آن فتنه بیشتر را در برود و این بدان حادث  
 این حدیث است فاذا احدثت صاعه الذی یصعد به و بصیر  
 یبصر به و یدک التي یطشربها و مرجل التي یمشی بها و حقیقت  
 معنی این کلمات آنست که چون سینه را دوست گرفت در میان و شسته آن را و او را  
 و او شد پاری و باوروی با ششم سرفین و نماید در درین شنبه و شدن و در  
 در فتنه و بر او با هم و غیر این تصحیح کردن خیالت باشد زیرا که حامل و تخیل و از حق تعالی  
 منفی است بچرخ و این دیگر احادیث را که ازین باب است هم برین مثال فهم کند و این  
 افتاد و یکنظره فتنه است بعضی خود افترای محض است چنانکه از با نیزید رحمت الله  
 نقل میکنند که لیس فی جلیه سوی الله و درست آنست که این سخن از  
 دست و کمال که از حال وی دانسته ایم و اماراتی که از علم وی یافتیم قضای این  
 قضای این سخن است

عقوباتی است که بر کسی که به این راه نرسد  
 مقرر شده است و اگر کسی را از این راه دور نگه دارد  
 و از این راه نبردنی را از او نگاهدارد  
 حضرت رسالت پیمایی  
 توبه و استغفار قیام نمود  
 مازند از نظر خوب  
 با او دانی بود و در آن هر سه با هم  
 عذرا در فزونی بود در حق  
 عیال سلام برده  
 کرم و وظائف او  
 عیال سلام برده  
 کرم و وظائف او  
 عیال سلام برده  
 کرم و وظائف او  
 عیال سلام برده  
 کرم و وظائف او  
 عیال سلام برده  
 کرم و وظائف او  
 عیال سلام برده  
 کرم و وظائف او  
 عیال سلام برده  
 کرم و وظائف او

عقوباتی است که بر کسی که به این راه نرسد  
 مقرر شده است و اگر کسی را از این راه دور نگه دارد  
 و از این راه نبردنی را از او نگاهدارد  
 حضرت رسالت پیمایی  
 توبه و استغفار قیام نمود  
 مازند از نظر خوب  
 با او دانی بود و در آن هر سه با هم  
 عذرا در فزونی بود در حق  
 عیال سلام برده  
 کرم و وظائف او



وایست ترود کنندگان الله ولم یکمعه شیء و بیان این قول پیش از این گفته شد  
 و اما توقف در بابیت روح مذہبی پسندیده است با احتیاط نزدیک و بخت دیرین  
 از قبیل تکلف است زیرا که بندگان بدانستن بابیت روح متعهد نیستند و چون دانستند که  
 آفریده است از جمله آفریدگان از آنچه غیر نیست بر ایشان جرحی نیست بلکه اولی از توقف  
 است چون از صاحب شریعت صلی الله علیه و آله و سلم در آن نصیحت حاصل یافته نمیشود و در استنباط  
 آن از طریق استدلال و جهتها ضرورتی نیست و آنکه در بابیت روح سخن گفته اند اقاویل  
 ایشان مخیلت و قطع هیچ یک نمیتوان کرد و اگر چه بعضی بصواب نزدیک تر است  
 و قول مختار از قایلین سلامیان آنست که روح جوهری است جسمانی نورانی در درون کالبد  
 حاصل و چون حقیقتاً بخوابد از بر بندگان آشکارا اندود در حدیث است یافته ایم که برین معنی  
 دلالت میکند که حدیث ابوهریره که پیغمبر گفت آدمی را نمی بینیم چون میبرد دیده را نیز کنند  
 بر وارد و گفتند یا رسول الله گفت این نگاه باشد که چشمش از بیجان برود الم تر و الی  
 الانسان اذ مات شخصی شو بصره قالوا بلی قال فذلک حین  
 یتبع بصره نفسه و این حدیث در صحیح معلوم است و حدیث دیگر از امام سید چون  
 در سوال الله در آمد بر ابوسلمه در آن حال که چشمش فراخ شده بود و بر کشته گفت ریح را  
 چون قبض کنند دیده بر پیه وی برود دخار سولا الله صلی الله علیه و آله  
 وسلم علی ابی سلمة وقد شق بصره فقال ان الروح اذا قبض  
 تبعه البصر و مراد از این حدیث آنست که وقتی که کسی مناظره بود وی میگفت

توقف  
 در بابیت روح مذہبی  
 پسندیده است  
 با احتیاط  
 نزدیک  
 و بخت  
 دیرین  
 از قبیل  
 تکلف  
 است  
 زیرا  
 که  
 بندگان  
 بدانستن  
 بابیت  
 روح  
 متعهد  
 نیستند  
 و چون  
 دانستند  
 که  
 آفریده  
 است  
 از  
 جمله  
 آفریدگان  
 از  
 آنچه  
 غیر  
 نیست  
 بر  
 ایشان  
 جرحی  
 نیست  
 بلکه  
 اولی  
 از  
 توقف  
 است  
 چون  
 از  
 صاحب  
 شریعت  
 صلی  
 الله  
 علیه  
 و  
 آله  
 و  
 سلم  
 در  
 آن  
 نصیحت  
 حاصل  
 یافته  
 نمیشود  
 و  
 در  
 استنباط  
 آن  
 از  
 طریق  
 استدلال  
 و  
 جهتها  
 ضرورتی  
 نیست  
 و  
 آنکه  
 در  
 بابیت  
 روح  
 سخن  
 گفته  
 اند  
 اقاویل  
 ایشان  
 مخیلت  
 و  
 قطع  
 هیچ  
 یک  
 نمیتوان  
 کرد  
 و  
 اگر  
 چه  
 بعضی  
 بصواب  
 نزدیک  
 تر  
 است  
 و  
 قول  
 مختار  
 از  
 قایلین  
 سلامیان  
 آنست  
 که  
 روح  
 جوهری  
 است  
 جسمانی  
 نورانی  
 در  
 درون  
 کالبد  
 حاصل  
 و  
 چون  
 حقیقتاً  
 بخوابد  
 از  
 بر  
 بندگان  
 آشکارا  
 اندود  
 در  
 حدیث  
 است  
 یافته  
 ایم  
 که  
 بر  
 این  
 معنی  
 دلالت  
 میکند  
 که  
 حدیث  
 ابوهریره  
 که  
 پیغمبر  
 گفت  
 آدمی  
 را  
 نمی  
 بینیم  
 چون  
 میبرد  
 دیده  
 را  
 نیز  
 کنند  
 بر  
 وارد  
 و  
 گفتند  
 یا  
 رسول  
 الله  
 گفت  
 این  
 نگاه  
 باشد  
 که  
 چشمش  
 از  
 بیجان  
 برود  
 الم  
 تر  
 و  
 الی  
 الانسان  
 اذ  
 مات  
 شخصی  
 شو  
 بصره  
 قالوا  
 بلی  
 قال  
 فذلک  
 حین  
 یتبع  
 بصره  
 نفسه  
 و  
 این  
 حدیث  
 در  
 صحیح  
 معلوم  
 است  
 و  
 حدیث  
 دیگر  
 از  
 امام  
 سید  
 چون  
 در  
 سوال  
 الله  
 در  
 آمد  
 بر  
 ابوسلمه  
 در  
 آن  
 حال  
 که  
 چشمش  
 فراخ  
 شده  
 بود  
 و  
 بر  
 کشته  
 گفت  
 ریح  
 را  
 چون  
 قبض  
 کنند  
 دیده  
 بر  
 پیه  
 وی  
 برود  
 دخار  
 سولا  
 الله  
 صلی  
 الله  
 علیه  
 و  
 آله  
 وسلم  
 علی  
 ابی  
 سلمة  
 وقد  
 شق  
 بصره  
 فقال  
 ان  
 الروح  
 اذا  
 قبض  
 تبعه  
 البصر  
 و  
 مراد  
 از  
 این  
 حدیث  
 آنست  
 که  
 وقتی  
 که  
 کسی  
 مناظره  
 بود  
 وی  
 میگفت

معنی آنست که چشمش فرو خوابانید که چون جان برقت بینای از پان برود پس  
 در کشود کی چشم فایده نباشد چون این حدیث که از اسم روایت کردم روشن شد  
 که معنی آنست که گفتم زیرا که از ان حدیث پیدا میشود که پیغمبر سخن بود چه تنبیه بر ایشان  
 گفت و اگر ادوی آن بود که چون جان رفت دیده نیز برود حاجت تنبیه و تعلیم  
 نبود زیرا که این خیریت بر هیچ جا بهل پوشیده ماند فلکف عقلا و خاصه حاضران  
 حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم که خداوندان فهم و صحابیر اند و از جمله  
 آنچیز نبرنده و جب است که بدانند از احوال روح بعد از عقاد و داشتن در حد و شر  
 آنست که روح را بعد از مفارقت از کالبد در آن عالم اورا کات است و کلام تو را  
 در یاد و مخاطبات کلی را فهم کند و از خصوص در نیمی و لایین بسیار است از آنچیز حدیث  
 جابر است که گفت رسول خدا با من گفت ان الله کلام ابابک کفاحا و حدیث  
 اصحاب معاویه که قرآن در حق ایشان نازل شد بلغوا قومنا انا القینا ربنا قر  
 عنا و رضانا و غیر این از احادیث که ایراد آن در مختصر تعذری وارد و و جب  
 است که عقاد و دار و که فنا و موت بر روح جایز است و وجبت که عقاد و از آنکه  
 بعد از حشر اجساد هر یک روح را همان کالبد که در دنیا داشت اعاده کنند خلاف تسانیم  
 که بحقیقت از منکران بعث اند و پیش ایشان بعث آنست که ارواح مکلفان از نقل کنند  
 اما بنها که نعمت باشد و اما بنها که در عذاب باشد و عقاد ایشان آنست که روح  
 مغذب بکالبد در رود که در ریخ و خشک باشد چون حر مکاری و شتر یا دود پاشی

جب  
 بر کسی که  
 خسته  
 است  
 بیدارند  
 باشتان  
 جب  
 با نوب  
 نوبت  
 در کالبد  
 در احوال  
 راضی است  
 از کالبد و راضی  
 از کالبد و راضی

اورا کات است

عقلا و خاصه حاضران

عقلا و خاصه حاضران

و امثال بن واغلب تناسخیان انانکه بر شریعت مقراند و بشواب معترف و معرفی  
 این طایفه آنست که تناسخ در قرآن می یابیم و این آیه یاد میکنند که فی ای صوره  
 ماشاء ربک و این آیه و ننشیکم فی مالا تعلمون و این آیه که  
 و ما مذابیه فی الارض و لا طیر بطیر بمعنا حیه الا ام امثالکم  
 و این حدیث یاد میکنند که ارواح الشهداء فی جوارف طیور خضر  
 و امثال بن از شهرت که فساد آن بیج صاحب نظر پوشیده نماند اما معنی فی ای  
 صوره ماشاء ربک آنست که در هر صورت که خواست ترا کرد از سیاه و  
 سفید در از و کوتاه و خوب و زشت و کامل و ناقص و نرینه و مادینه و آنچه ایشان گویند که  
 مراد از آن آنست که سگ و خری و دوی قول فاسد است چه آنکه بعبث بقرا نذ جمله مقفول  
 اند که در میان بهمان سگ که مرده اند زنده شوند و دیگر آنکه اگر مراد از عبث تناسخ بودی  
 قیامت بوقت معین مخصوص نکستی و عموم خلایق را توفیق جزا و ربکشان نبودی  
 و حق تعالی میفرماید کیف ذا جمعناهم لیوم لا یرب فیہ و وفیت  
 کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون و اما و ننشیکم فی مالا تعلمون  
 روشنیست که مراد از آیه اخبار است از قدرت حق تعالی بر نسخ و اقبل و ننشیکم بران معنی  
 ولات میکند بخز قد ربنا بلینکم الموت و ما نحن بمسبوقین علی  
 ان نبدا امثالکم و ننشیکم فی مالا تعلمون و اما آیه و ما مذابیه  
 فی الارض و مراد از ام امثالکم آنست که هیچ حیوان نیست از پرنده و جننده الا

متن اصلی در حاشیه بالا و در حاشیه چپ و راست.

متن حاشیه راست شامل تفسیر و توضیح بر متن اصلی.

متن حاشیه چپ شامل تفسیر و توضیح بر متن اصلی.

فصل فی تفسیر آیه اشرف بر خلق  
 در بیان تفاوت روح و نفس  
 و تفسیر آیه اشرف بر خلق  
 در بیان تفاوت روح و نفس

که صنف اند چون شایع در حیوانیت احتیاج بر رقی الامم امثالکم قضای آن نکند که چون  
 آدمیان اند و امام و از حدیث ارواح شهدا که در شکم مرغان نسبت و از سویا بهشت  
 لذت می مانند است که ارواح ایشان متصل گیرند بدین مرغان همچو تعلق فرشته بصورت آدمی  
 چنانکه جبرئیل بصورت آدمی مصور شد یا مرقی تعالی ارواح ایشان مصور شوند بصورت مرغان  
 سبب آنست که در تصور آن باشد که روح را آلات تناول و لذات جسمانی نباشند  
 حق تعالی کرامت شهدا را ارواح ایشان از ابیستی سید اگر رواند که بواسطه آن تناول لذت جسمانی  
 بر آن ارواح آسان گردد و در این حال در برزخ خواهد بود و ظهور آن در بهشت آنچه شهادت می کنید  
 در دار دنیا است و صفت که در حدیث است خلاف آن صفت است که تناسخیان میگویند  
 و هر آنچه در فصل بحث یاد کردیم از دلایل حمل دلیل بر بطلمانیست نسبت به جواب ایشان  
 بعد از این نصوص و دلایل آنست که گویند اگر وجود بودن یا پیش ازین بنی قاعده منسب  
 تناسخ اصلی دشتی واجب بود که ما از احوال خود دور دیگر بدان که در وجود برین بیان است  
 بوده است آگاه باشیم چنانکه از دیگر احوال گذشته درین عالم آگاهیم و معلوم است چون کسی را  
 در هر صاحب ولایت بود نیز عقلاً متنوع باشد که وی یکی از امور کند و حقیقت آنست  
 که تناسخ مذہبی است که جز آنکه مخالفت اصول شریعت است از مذہب آنها که از شکات عقل  
 سخن گویند خارج است و بنزد فلاسفه تناسخ محال است بنا حالت آن بر اصل است از نزد  
 ایشان در حدوث نفس مخالفت بین حق و نیز نزد علماء شریعت که جهابذہ علوم نقل اند  
 و خداوندان نظر و استدلال باطل است مقطوع بر و این بحقیقت آنست که گویند لا عقلا

اشرف بر خلق  
 در بیان تفاوت روح و نفس  
 تفسیر آیه اشرف بر خلق  
 در بیان تفاوت روح و نفس  
 تفسیر آیه اشرف بر خلق  
 در بیان تفاوت روح و نفس  
 تفسیر آیه اشرف بر خلق  
 در بیان تفاوت روح و نفس  
 تفسیر آیه اشرف بر خلق  
 در بیان تفاوت روح و نفس

در احوال

و لا قرآن فصل و تم در ایراد چند مسئله که بعضی از اس حقین در آن خلاف کرده اند و یاد کرد  
 نمائیم که کتاب علماء اسلام مختلف کرده اند که ایمان عبارت است از عقاد و قول یا عبارت  
 است از عقاد و قول و اعمال پیش ابو حنیفه رحمه الله علیه و صحاب ی و بسیاری از متکلمان  
 و اصحاب شافعی رحمه الله علیه ایمان عبارت است از عقاد و قول سبب آنست و مجموع این را  
 تصدیق گویند پیش شافعی و جمهور اصحاب حدیث قول است و عمل و اعتقاد و معتزلی هم  
 بر آنست و حجت طایفه اول آنست که ایمان در موضع لغت تصدیق است بی دلیل قاطع چیز  
 دیگر با آن ضم کردن روان باشد و دیگر آنکه حق تعالی اعمال صالحه را در قرآن در بسیار مواضع بر آن  
 عطف چنانکه آن الذین آمنوا و عملوا الصالحات و معطوف غیر معطوف  
علیه باشد و آیه لم تکن آمنتم من قبل و کسبت فی ایمانها خیر لهم ازین  
قبیل است و دیگر آنکه حق تعالی در قرآن ایماز بر این وصف کرده که ولات میکنند بر آن مجلس  
ول است چنانکه کتب فی قلوبهم الا یمان و لم یدخلوا ایمان فی  
قلوبکم و ولات میکنند بر آنکه ایمان از اعمال آن است چنانکه و قلبه مطمئن  
بالایمان و لم یؤمن قلوبهم و دیگر آنکه اگر اعمال در مسمی ایمان داخل بود و  
بایستی که تارک اعمال با وجود قدرت بر عمل مومر بود چنانکه تارک قول مقتضی عقاد  
مومر نیست و دیگر آنکه اگر تصدیق از مکفیافت شد و با تصدیق مرتکب گریشد با تفاوت  
بر و فزیه الامر له ایمان و مثبت اگر اعمال خیر از ایمان بودی بایستی که با نقیض آن ایمان  
مثبت نبودی چنانکه با نقیض تصدیق مثبت نیست و حجت طایفه دیگر آنست که حق تعالی

و ایمان را در کتاب گفته اند که ایمان عبارت است از عقاد و قول یا عبارت است از عقاد و قول و اعمال  
 و تصدیق گویند پیش شافعی و جمهور اصحاب حدیث قول است و عمل و اعتقاد و معتزلی هم بر آنست  
 و حجت طایفه اول آنست که ایمان در موضع لغت تصدیق است بی دلیل قاطع چیز دیگر با آن ضم کردن  
 روان باشد و دیگر آنکه حق تعالی اعمال صالحه را در قرآن در بسیار مواضع بر آن عطف چنانکه آن  
 الذین آمنوا و عملوا الصالحات و معطوف غیر معطوف علیه باشد و آیه لم تکن آمنتم من قبل  
 و کسبت فی ایمانها خیر لهم ازین قبیل است و دیگر آنکه حق تعالی در قرآن ایماز بر این وصف کرده که  
 ولات میکنند بر آن مجلس ول است چنانکه کتب فی قلوبهم الا یمان و لم یدخلوا ایمان فی قلوبکم  
 و ولات میکنند بر آنکه ایمان از اعمال آن است چنانکه و قلبه مطمئن بالایمان و لم یؤمن قلوبهم  
 و دیگر آنکه اگر اعمال در مسمی ایمان داخل بود و بایستی که تارک اعمال با وجود قدرت بر عمل مومر بود  
 چنانکه تارک قول مقتضی عقاد مومر نیست و دیگر آنکه اگر تصدیق از مکفیافت شد و با تصدیق مرتکب گریشد  
 با تفاوت بر و فزیه الامر له ایمان و مثبت اگر اعمال خیر از ایمان بودی بایستی که با نقیض آن ایمان  
 مثبت نبودی چنانکه با نقیض تصدیق مثبت نیست و حجت طایفه دیگر آنست که حق تعالی

در این کتاب گفته اند که ایمان عبارت است از عقاد و قول یا عبارت است از عقاد و قول و اعمال و تصدیق  
 گویند پیش شافعی و جمهور اصحاب حدیث قول است و عمل و اعتقاد و معتزلی هم بر آنست و حجت طایفه اول  
 آنست که ایمان در موضع لغت تصدیق است بی دلیل قاطع چیز دیگر با آن ضم کردن روان باشد و دیگر آنکه  
 حق تعالی اعمال صالحه را در قرآن در بسیار مواضع بر آن عطف چنانکه آن الذین آمنوا و عملوا الصالحات و معطوف  
 غیر معطوف علیه باشد و آیه لم تکن آمنتم من قبل و کسبت فی ایمانها خیر لهم ازین قبیل است و دیگر آنکه  
 حق تعالی در قرآن ایماز بر این وصف کرده که ولات میکنند بر آن مجلس ول است چنانکه کتب فی قلوبهم الا یمان  
 و لم یدخلوا ایمان فی قلوبکم و ولات میکنند بر آنکه ایمان از اعمال آن است چنانکه و قلبه مطمئن بالایمان  
 و لم یؤمن قلوبهم و دیگر آنکه اگر اعمال در مسمی ایمان داخل بود و بایستی که تارک اعمال با وجود قدرت  
 بر عمل مومر بود چنانکه تارک قول مقتضی عقاد مومر نیست و دیگر آنکه اگر تصدیق از مکفیافت شد و با  
 تصدیق مرتکب گریشد با تفاوت بر و فزیه الامر له ایمان و مثبت اگر اعمال خیر از ایمان بودی بایستی که با  
 نقیض آن ایمان مثبت نبودی چنانکه با نقیض تصدیق مثبت نیست و حجت طایفه دیگر آنست که حق تعالی





کودانی سودای غموراده  
مقدومست در هر یک از بویها  
کودانی سودای غموراده  
مقدومست در هر یک از بویها  
کودانی سودای غموراده  
مقدومست در هر یک از بویها

تعصب تضادین یکدیگر نکند و هر یک بطریق مقتضای خود متسکس ازند و برین سنده  
مقتدر بر حجت حق لازم است که درین سنده معتقد خود را امین کند مبادا که کوتاه نظر را که  
فهمد که وی با هر یک ازین دو فرق نمی نماید که درین سنده با شام و نمود باشد از جاه دولت  
که مرور در کتبان عقائد خود دارد و آنچه گذشت به بیت و نه فصل ازین کتاب است  
اهل سنت و جماعت جملا معتقد او این نوع عیفت است هر آنچه از مخالفان ایشان با که  
بخطاف است چون در همین عمل ختلفیسان اهل حق تبار میکنند که نشان از آن است  
نظر است صوابان با که هتقا خود و خانه بگذار و نامظنه قیمت نشوید و پیش  
چون و لایم فریقین نظر و آیات و امام است که اسناد قولی است تا مل و تدبر کرد  
صواب متابعت آن قول دید که میان تصدیق است بدل و او از زبان بریر که حدیث عمر  
خطاب که برین از غیر رسید که ما الایمان قالان قومنا الله و ملاکت  
و کتب و رسله و الیوم الاخر و درین باب متکف می است مسایل صد  
این حق و تنزیه و جواب بنده رسول رب العالمین و راوی آن امیر المؤمنین  
ع که از علم و فهم و ضبط و عدالت احتیاط در مرتبه اعلی بود چنانچه میان حدیث دیگر  
احادیث لازم بود تا به یک متر و گاند و وجه جمع آنست که گویم ایمان اصل است  
و فرع آن ثمرات و ثواب و لواحق آنست پس محمل خبر حدیث که دلالت میکند بر آنکه  
عمل در ستمی امان داخل است آنست که توابع و لواحق با اصل سمح کرده اند تا  
بلین تریا و مکلف اند که اگر بار کائنات عمل نکند حق امان بخانیا و رده با به او سلام نهاده

حجت امان گفت ای کسان که در کتب خود از یاد کرده اند  
کودانی سودای غموراده  
مقدومست در هر یک از بویها  
کودانی سودای غموراده  
مقدومست در هر یک از بویها  
کودانی سودای غموراده  
مقدومست در هر یک از بویها

و ما انما نؤمن بالله و بالیوم الاخر  
و ما انما نؤمن بالله و بالیوم الاخر  
و ما انما نؤمن بالله و بالیوم الاخر  
و ما انما نؤمن بالله و بالیوم الاخر  
و ما انما نؤمن بالله و بالیوم الاخر  
و ما انما نؤمن بالله و بالیوم الاخر



ما را در این کتاب از ایشان در بینه  
 و السلام و از آن که با ما هم  
 طعن می آید که ما را در بینه  
 فخر و در بینه ما را در بینه  
 درین کتاب از ایشان در بینه  
 و السلام و از آن که با ما هم  
 طعن می آید که ما را در بینه  
 فخر و در بینه ما را در بینه

در آن کتب زیاد است و زکین نقصان این قول مستقیم است و آنچه و رای نیست از آن  
 معرفت و در جای تعیین است که خلق در آن بر تفاوت اند و درین مراتب و درجات ما چون  
 طایفه و انبیاء باشیم ظن ما بدان امام نیست اعتقاد من در نیستند از سر نظر از طریق تعلیم  
 برین وجه است که یاد کردیم و الله اعلم سئل و یکدیگر استثناء در ایمان چون از کسی است  
 مومنی مذہب بعضی از سلف است که قطع با بیان خود کند و گوید مومنی حق  
 و این مذہب ابو صفین است و صحابتی و بعضی از سلف اختیار چنین کرده اند که گوید  
 که من مومنی بلکه گوید امنت بالله و ملائکته و کتبه و رسوله و مشرکین قول  
 از عبد الله ابن مسعود رضی الله عنه نقل کرده اند و جمهور اصحاب حدیث برینند و مشهور  
 از مذہب امام شافعی رضی الله عنه است که گوید انا مومنی انشاء الله و ابو عبد الله حکیم  
 چنین آورده است استثناء در ایمان اختیار جمع از متاخر است و مراد وی از متاخران  
 و الله اعلم که متاخران از قرن صحابه تا بعین زیر استثناء از اتباع منقول است  
 و از امام شافعی رضی الله عنه مشهور و اصحاب این دو امام درین مسئله از حد اعتدال تجاوز  
 کرده اند و اگر هر دو با نصاب میان آیند یعنی مذہب یکدیگر استثناء در ایمان بنا بر شکست  
 و نه شافعی مذہب قطع با بیان خود کردن طعن چه یزیدین مینماید اگر چه در لفظ از یکدیگر  
 دور اند و معنی یکدیگر نزدیک اند اما انا که قطع ایمان خود میکنند نظر بحال میکنند و آنچه  
 ایشان بدان معتقد اند از دین حق و آنچه نیکو واقع است به مشیت معلق کردن صحاب  
 نمیدانند و نیز از آنچه نظر مقتضای آن میکنند حدیثی نیز موافق این از رسول الله صلی الله

این کتاب از ایشان در بینه  
 و السلام و از آن که با ما هم  
 طعن می آید که ما را در بینه  
 فخر و در بینه ما را در بینه  
 درین کتاب از ایشان در بینه  
 و السلام و از آن که با ما هم  
 طعن می آید که ما را در بینه  
 فخر و در بینه ما را در بینه

لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ  
 بِمَا نَزَّلْنَا فِي  
 الْقُرْآنِ مِنَ  
 الْحَقِّ وَالْحَقُّ  
 لَا يَمُوتُ وَلا  
 يَسْتَعْيِبُ وَهُوَ  
 عَلَى كُلِّ شَيْءٍ  
 شَهِيدٌ

عليه السلام روایت کرده اند و لفظ حدیث اینست اقر و بالایمان و سمو  
 انفسکم بالمومنین و اما آنکه استثناء میکند از او و جبر و نیست یا نظر  
 ایشان بر کمال ایمان است بر اسل فریب خود استثناء از آن میکنند که در جمیع عمل  
 متروک اند و عمل نیز بنزد ایشان جزوی از اجزای ایمانست یا نظر ایشان بر چه مرتبت  
 چون نمیدانند که ایمان ایشان سالم خواهد ماند یا نه و بعضی گفته اند که استثناء از طریق ترک  
 است چنانکه حق تعالی گفت لئن خلد المبین لاکرام انشاء الله و نه در  
 استثناء بنا بر یکی از این وجوه تواند بود اول آنکه از آنکه پیش از آنکه ایمان  
 خود مرتاب بود و عقده و مادیات صاحب حدیث اینست جز این نمیتواند بود و این مایه  
 استثناء را بصوب نرویکت میدانیم اول از بهر آنکه ظاهرش منقطع است استثناء و مرتباید  
 که اختیار بطریق کند که منشاء بدگمانی باشد و دیگر آنکه سوال از حال است نه از حال چون  
 شہادت وی بخاتم باشد آنچه وی بر جواب میگوید نیز جواب سوال و باشد دیگر آنکه  
 اگر خوف سوء عاقبت درین باب معتزوار زبانی چندانکه آنها که حق تعالی ایمان بر ایشان خطاب  
 کرده است که ما مانند و آنکه ایمان از ایشان بر داده گیانند و چون کسی فرموده باو خبری  
 که داده با محلی باشد با اسم ایمان و اسم ایمان بحقیقت بی تردوی بر صاحبش اطلاق  
 نتوان کرد و درین الزام آن حکم باشد که ایمان محلیست و ضمانت خبر که بدان منوط است  
 و نیز ازین قول لازم آید که قطع بلفظ کافر و انبیا و بی استثناء ویرا کافر شاید گفت زیرا که  
 معلوم نیست که خاندوی بر چه خواهد بود و چون اعتبارات شرعی را کند ایمان حسب

در حدیث  
 اینست  
 اقر و  
 بالایمان  
 و سمو  
 انفسکم  
 بالمومنین  
 و اما آنکه  
 استثناء  
 میکند  
 از او و  
 جبر و  
 نیست یا  
 نظر  
 ایشان  
 بر کمال  
 ایمان  
 است بر  
 اسل  
 فریب  
 خود  
 استثناء  
 از آن  
 میکنند  
 که در  
 جمیع  
 عمل  
 متروک  
 اند و  
 عمل  
 نیز  
 بنزد  
 ایشان  
 جزوی  
 از اجزای  
 ایمانست  
 یا نظر  
 ایشان  
 بر چه  
 مرتبت  
 چون  
 نمیدانند  
 که ایمان  
 ایشان  
 سالم  
 خواهد  
 ماند یا  
 نه و  
 بعضی  
 گفته  
 اند که  
 استثناء  
 از طریق  
 ترک  
 است چنانکه  
 حق تعالی  
 گفت لئن  
 خلد  
 المبین  
 لاکرام  
 انشاء  
 الله و نه  
 در  
 استثناء  
 بنا بر  
 یکی از  
 این  
 وجوه  
 تواند  
 بود اول  
 آنکه  
 از آنکه  
 پیش از  
 آنکه  
 ایمان  
 خود  
 مرتاب  
 بود و  
 عقده و  
 مادیات  
 صاحب  
 حدیث  
 اینست  
 جز این  
 نمیتواند  
 بود و این  
 مایه  
 استثناء  
 را بصوب  
 نرویکت  
 میدانیم  
 اول از  
 بهر آنکه  
 ظاهرش  
 منقطع  
 است  
 استثناء  
 و مرتباید  
 که اختیار  
 بطریق  
 کند که  
 منشاء  
 بدگمانی  
 باشد و  
 دیگر آنکه  
 سوال  
 از حال  
 است نه  
 از حال  
 چون  
 شہادت  
 وی  
 بخاتم  
 باشد  
 آنچه  
 وی  
 بر جواب  
 میگوید  
 نیز  
 جواب  
 سوال  
 و باشد  
 دیگر آنکه  
 اگر خوف  
 سوء  
 عاقبت  
 درین  
 باب  
 معتزوار  
 زبانی  
 چندانکه  
 آنها که  
 حق تعالی  
 ایمان  
 بر ایشان  
 خطاب  
 کرده  
 است که  
 ما  
 مانند  
 و آنکه  
 ایمان  
 از ایشان  
 بر داده  
 گیانند  
 و چون  
 کسی  
 فرموده  
 باو  
 خبری  
 که داده  
 با  
 محلی  
 باشد  
 با اسم  
 ایمان  
 و اسم  
 ایمان  
 بحقیقت  
 بی تردوی  
 بر صاحبش  
 اطلاق  
 نتوان  
 کرد و  
 درین  
 الزام  
 آن حکم  
 باشد که  
 ایمان  
 محلیست  
 و ضمانت  
 خبر که  
 بدان  
 منوط  
 است  
 و نیز  
 ازین  
 قول  
 لازم  
 آید که  
 قطع  
 بلفظ  
 کافر  
 و انبیا  
 و بی  
 استثناء  
 ویرا  
 کافر  
 شاید  
 گفت  
 زیرا که  
 معلوم  
 نیست  
 که  
 خاندوی  
 بر چه  
 خواهد  
 بود و  
 چون  
 اعتبارات  
 شرعی  
 را کند  
 ایمان  
 حسب

از آنکه  
 استثناء  
 میکند  
 از او و  
 جبر و  
 نیست یا  
 نظر  
 ایشان  
 بر کمال  
 ایمان  
 است

و اما در بعضی اوقات که در بعضی مقامات و در بعضی احوال و در بعضی احوال و در بعضی احوال و در بعضی احوال

و اما در بعضی اوقات که در بعضی مقامات و در بعضی احوال و در بعضی احوال و در بعضی احوال و در بعضی احوال

حالت و مشهور است اعتبار حال را با نیت عاقبت را چون در مورد این عاقبت ترسان باشد  
 و خواهد که جوانی بداند در آن از مخالفت سلف یا من گویید منم و از حق تعالی استخوانم  
 که این نیت بحسن است بر زمین بگذارد تا بشود او آب بجا آورد و با او هم از عرض اعراف  
 دور شده و انشا الله سندی دیگر و متفاوت است در مفاضله میان طایفه و صبیحان است  
 بعضی از اهل این زمان است که فرستاده آن مجلس از بنی آدم فاضل تر اندازند از فرستاده گان  
 همگی با بنیاد طایفه اولی بشود فاضل تر اندازد اولیا طایفه اولی است و جماعت  
 مسیحی چون دانند و بعضی بر آنند که نایک فاضل تر از بنی آدم اند و نه اولی است و سبب  
 متر است و دیگر فرق که مبین بطریق فلاسفه دارند اما جمعی از علماء اسلام که مشرب علم است  
 از کدورت بدعت صفات گفته اند که طایفه اولی فاضل تر اند و این نیت با آنرا طایفه  
 در اقامه این بدعت یاد نکردیم و حجت هر یک گفته شود از طریق ایجاز و آنچه از طریق  
 استدلال بود ما را متابعت اولی تر است یاد کرده شود انشاء الله و از آنچه طایفه اولی بدان  
 احتجاج کرده اند این نیست که و عالم آدم الا سوا که نامم عرضهم علی الملک و ایزد  
 که و اذ قلنا للملکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس الا انه و وجه احتجاج  
 آنست که آدم ملهم گشت بنوعی از علم که هیچ یک مایک استحضار آن علم و استعداد نبودند و این  
 موجب تفخیر است و دیگر آنکه مایک را فرمود که آدم را سجود کنند اگر سجود خدمت بود و اگر سجود  
 تحت اگر سجود حق بود و آدم مشابه قبله بود پس حال تقضیل آدم بود بر طایفه اولی و اگر طایفه  
 دیگر گویند که نفر علی السلام بنوعی از علم مخصوص بود که موسی نبود و این موجب تقضیل نظر

و اما در بعضی اوقات که در بعضی مقامات و در بعضی احوال و در بعضی احوال و در بعضی احوال و در بعضی احوال



بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على  
 سيدنا محمد وآله  
 وبعد

وَبِمَنْزَلِ الْقُدْسِ تَنْزِيلًا  
 اللَّهُمَّ ادْرِجَاتِ الْعُلَى  
 وَخَطْوَةَ قَرِيبٍ مَلَائِكَةٍ  
 طَائِفَةٍ وَيُكْرِ بِأَسْدِلَالٍ  
 وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ  
 رُو شَيْءٌ كَمَا مَلَائِكَةُ  
 نَدَارُ وَزِيَّةً بِسَابِغٍ  
 كَجَمَلِ آيَةِ بِشْرٍ مَا  
 إِشْرَافًا لِقَاتِ أَهْلِكَ  
 طَارِءًا عَلَى حُجَّتِ  
 خَلْقَنَا تَفْضِيلًا  
 بِرَبِّهِمْ تَفْضِيلًا  
 زِيَارَةً بَعْدَ زِيَارَةِ  
 سِيسِ الْقِسْمِ كَمَا  
 زِيَارَةَ شَاهِدِينَ  
 بَاشِدَةً كَمَا  
 مَلَائِكَةُ خَلْقَنَا

و در حدیث قدسی آمده که  
 اعطای عبادی الصالحین مالایین  
 ولاد و اوست و لا نظر علی قبر  
 بر سر محققان بر اندک آنست  
 آنست که از آن نعمت عظمی  
 سخن گویند چه فلاحت نفس و لا  
 خطی علی قلب و بر آیت و عیون  
 دو گویند بر آن که در عیون  
 لایق نیست بر آن که در عیون  
 ایشان پدید آید چه در عیون  
 ایشان پدید آید چه در عیون  
 ایشان پدید آید چه در عیون  
 ایشان پدید آید چه در عیون

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على  
 سيدنا محمد وآله  
 وبعد

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على  
 سيدنا محمد وآله  
 وبعد

۲۴۹  
 غمگین و غمناک  
 غمناک و غمگین  
 غمگین و غمناک  
 غمناک و غمگین  
 غمگین و غمناک  
 غمناک و غمگین  
 غمگین و غمناک  
 غمناک و غمگین

کثیرا تقصا بعصیت میکند از جهت این از اجناس مخلوقات پس از مقید بود تفضل بنی آدم را بر بعضی  
 از طایکه یا آنکه جمال دارد که تفضل از طریق شوکت و قوت است و مانند کسی که درین با طایکه بر او بیاید  
 تفضل دارند او می طایکه عاجز تر از آنست که در آن طایکه یک نفعه عین در حق تعالی نمودند  
 و از عبادت قاصر نباشد و جواهر ایشان فرازی است و شریف از ظواهر او شهرت مخصوص در کدورت  
 حرص و غضب مصنی چگونه با خود گمان معصیت طولان از عبادت مخلصان از زود و هو او بود  
 برابر این جواب است که طایکه عبادت محمول اند و هیچ از کلفت ریاضت از عبادت و سجده  
 بدیشان نرسد و اگر کسی از وی اصلاح نیامدی از کسی بخطا مبتلا بود فاضل سر بود بایست که  
 یکی بن کر یا علیه السلام از جمله انبیاء فاضل تر بود چون پیغمبر گفت صلی الله علیه و آله و سلم که  
**أَمْ يَعْصِ اللَّهُ طَرْفَةَ عَيْنٍ وَعِبَادَتَ كَلْبٍ** و شفت با تو از ایش اندک تر بود و هیچ  
 مانا پوشیده ماند که عبرت خالق است هو او و شهرت او را و منقاس با حواش ظلمت از عبادت  
 با او مشقت و هو او و بلا و نوبت از عبادت بن کلفت منکر بعصیت و غمگین  
 بداند از میل طبع و غلبه هوا و تسلط شیطان با ضعف بنید و فست و سیر تقصای  
 است از کس و کس و نسی و بی ادبی که بدان مبتلا بود و بسیار بی ادبی از بنی آدم و در بنی آدم  
 انبیاء اند که از منقاه منت خیزان منکران نموده و نفوس کردند و در آنجا از او ان بر جان حاد و  
 سخنان تلخ را جواب شیرین دادند و بسیار کس از او لیا و مفضلان با با ایستاد و عبادت کردند  
 تا بسیار بر او راه خدایا بگشفتند و سینه نشاند و بسا نمانا این گوشت از آن جوان جان کردند  
 و از آنجا از نگار دیدند و سبها و از آنجا از آنجا بودند و در کاست بی ادبی بودند و از آنجا بودند

این طایفه از قدرین  
 و عجب بسیار بی ادبی  
 المصالح علی شمس  
 مکه سفیدت بستاند  
 معلوم است که در این  
 کسب و تقصیر است  
 و ایضا در کتب  
 الاغصان و الاغصان  
 و از آنجا از آنجا  
 و از آنجا از آنجا  
 و از آنجا از آنجا  
 و از آنجا از آنجا  
 و از آنجا از آنجا  
 و از آنجا از آنجا  
 و از آنجا از آنجا  
 و از آنجا از آنجا

و این است که در این کتاب مذکور است و در بعضی از کتب دیگر



و مشت بر خود گرفته و چون جان ریخته بود ایشان فاضل تر با یکدیگر و کلامین بکین نوازشی  
 خصوص گشت که انار سلطان شاهد و مبشر اندیز او داعیا الله باذنه  
 و سر اجامینس او بکین عزت که لعمرک انهم لفی سکرتهم بعهمون و لدا هم ملک  
 چنین مرتبت یافت که واخذ الله ابراهیم خلیلا و چنین مرتبت که واقیت  
 عليك محبة مني واصطععتك لنفسی و امثال نیز است که در قرآن مذکور است  
 و از احادیث که ولادت بر افضلیت بنی آدم میکند بخیر است ابو سعید خدر از رسول  
 صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده امام زین العابدین که اوله و وزیران من اهل السما  
 و وزیران من اهل الارض فما وزیرای من اهل السما جبرئیل و میک  
 و اما وزیران من اهل الارض قابول و کرم و نوح است که بی خبر صلی الله علیه و آله  
 گفت جارا فراخ کنی از هر یک یک گفت انتم اذا کا نوا معکم لایکونوا من بعدکم  
 و لا من خلفکم و انما یکون عن ايمانکم و شما لکم قالوا من فضلنا ام  
 علينا قال انتم افضلنا منهم و نوحیت دیر که لا یجعل الله ردة من خلقه  
 که قبلت له کن فکان و اگر چه حدیث لاجل حدیث ابو سعید خدر  
 درست بود و خود هیچ حجت دیا حاجت نبود اما در هر دو سخن مرتبت ابو سعید  
 گفت است و نوحیت نیست و این است که فان الله هو صوابه و حد  
 المومنین و الملائكة بعد ذلك ظهیر امویة نوحیت است چه  
 از اسباب آسمان جز نبوده است و از آن میگویی خداست و انند و ناصر است جز نبوده و صلی الله

باقیه فی...  
 انما ارسلناک  
 انما ارسلناک  
 انما ارسلناک

و لا اعیا...  
 و لا اعیا...  
 و لا اعیا...

جز نبوده است...  
 که در قرآن مذکور است...  
 ابو سعید خدر از رسول...  
 امام زین العابدین...  
 انما ارسلناک...  
 و لا اعیا...

انما ارسلناک...  
 انما ارسلناک...  
 انما ارسلناک...



قدح کنند و نعوذ بالله از قول لکه قره شکر است **والله المثلث على سواء الصراط**  
 مسئله دیگر در حکم اطفال مشرکان **بعضی از علمای سلف آنست** اطفال مشرکان باید پران و مادران  
 شدند و تک ایشان بحدیثی است که **رضی الله عنهما** از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
 پرید از حال اطفال مشرکان **پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم** گفت اگر خواستی ترا آواز ایشان در آتش  
 بشنویندی **لو شئت لاسمعتك قضاعتهم في النار** و بخیشی و اجوی  
 ناز از آنجا است در مثل این سیاه بیان حکم آنرا که **و بحدیثی دیگر** عقبه این **بعضی از علمای**  
 گفت **كوه كازا** که با گفت آنست لفظ حدیث نیست **من اجبتة** قال **ان و** ایشان  
 مستند نیست زیرا که مراد از این غلام کافر است چنانکه یکی را گویند **بعضی از علمای**  
 خاک تمام بخوال اطفال مشرکان **در دوزخ** و این بحدیث آنست **چون عاریش رضی**  
 عنها از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم **پرید از حال اطفال مشرکان** گفت **انما علم**  
**بما كانوا عاملین** و این حدیث مشهور و معتبر است از حدیث **خدیجه رضی الله عنها** است  
 دیگر ایشان از آنست که **ببیند گوید** چون در دنیا تیغ مادر و پدرت در شرک و بتگ ایشان  
 حکم استرقاق بر او میرود چنانکه بر مادر و پدرش و بر مسلمان نمیتوان گفت و در گورستان مشرکان  
 دفن باید کردن در آخرت نیز می باید که تبع ایشان باشد **جواب آنست** اگر حکم ایشان مطلقاً  
 حکم استرقاق بر او با نیستی چون مسلمانان ایشان استرقاق کرد حکم سلام بر ایشان جاری  
 نبود **بلکه بر مادر و پدر ایشان جاری نیست** چون مسلمانان ایشان استرقاق کند پس معلوم  
 آنست **غریب ایشان نسبتی عارضی است** تبعیت نه باصل و چون بر یک میان فرزند و پدر

ترجمه حدیث

غداً ایشمال

آنست دارند

است بر راه

راست است

ترجمه حدیث

آنست است

ترجمه حدیث

ترجمه حدیث

ترجمه حدیث

ترجمه حدیث

ترجمه حدیث

مشکران

مشکران

و ما در مفارقت افتد از اثری نباشد و نیز ناصح شرع مقر است که تخلیه در اثر  
 جز شرک از آن باشد و چون شرک از وی یافت نشد حکم تخلیه وی چگونه توان کرد  
 و مذنب بعضی آنست که طفلان مشرکان در بهشت اند و گفته اند که ایشان چون  
 طاعت نکرده اند که مستحق ثواب باشند خدام اهل بهشت باشند و بعضی از علمای  
 اهل سنت میل بدین کرده اند و این سنده را اصل مذنب معتقد است و تخلیه  
 استدلال کرده اند که رسول علیه السلام در طفلان مشرکان گفت هَمْ خُدَّامُ  
أَهْلِ الْجَنَّةِ و اگر این حدیث درست شود احتمال آنست که ایشان خدام اهل بهشت  
 یعنی اهل ایمان در دنیا و حدیث خود مستحباب نذارند و مقول ایشان برین است  
 است و کاتر و وامر و غیره و اخیری میگویند با وجود این جمله  
 روا باشد که بعضی دیگری ایشان را عذاب کند یا بی جنبانی ایشان از ابد و زنده است  
 و حدیث بر ایشان حجت است که إِنَّ اللَّهَ خَالِ الْجَنَّةِ وَخَلْقَ لَهَا  
أَهْلًا وَهُمْ فِي أَصْلَابِ آبَائِهِمْ وَخَلَقَ النَّارَ وَخَلَقَ لَهَا أَهْلًا  
 و هم فی اصلااب آبائهم و بعضی از علما بر آنستند که مرجع این سند را  
 حق است بر آنکه وی داند اگر وی تکذیب میگوید پس ایمن و بی ایمان است  
 باشد از خلاف آن از وی داند از اهل و نوح و این قول از مسلمین است  
 نیست زیرا که چون روایت است که حق تعالی در روز قیامت  
 بر آنکه اگر ویران بودی زکوة ندادی یا فاسق را که از وی نرسد پس از آن

در این حدیث که ایشان را عذاب کند یا بی جنبانی ایشان از ابد و زنده است  
 و حدیث بر ایشان حجت است که إِنَّ اللَّهَ خَالِ الْجَنَّةِ وَخَلْقَ لَهَا  
 أَهْلًا وَهُمْ فِي أَصْلَابِ آبَائِهِمْ وَخَلَقَ النَّارَ وَخَلَقَ لَهَا أَهْلًا  
 و هم فی اصلااب آبائهم و بعضی از علما بر آنستند که مرجع این سند را  
 حق است بر آنکه وی داند اگر وی تکذیب میگوید پس ایمن و بی ایمان است  
 باشد از خلاف آن از وی داند از اهل و نوح و این قول از مسلمین است  
 نیست زیرا که چون روایت است که حق تعالی در روز قیامت  
 بر آنکه اگر ویران بودی زکوة ندادی یا فاسق را که از وی نرسد پس از آن

در این حدیث که ایشان را عذاب کند یا بی جنبانی ایشان از ابد و زنده است  
 و حدیث بر ایشان حجت است که إِنَّ اللَّهَ خَالِ الْجَنَّةِ وَخَلْقَ لَهَا  
 أَهْلًا وَهُمْ فِي أَصْلَابِ آبَائِهِمْ وَخَلَقَ النَّارَ وَخَلَقَ لَهَا أَهْلًا  
 و هم فی اصلااب آبائهم و بعضی از علما بر آنستند که مرجع این سند را  
 حق است بر آنکه وی داند اگر وی تکذیب میگوید پس ایمن و بی ایمان است  
 باشد از خلاف آن از وی داند از اهل و نوح و این قول از مسلمین است  
 نیست زیرا که چون روایت است که حق تعالی در روز قیامت  
 بر آنکه اگر ویران بودی زکوة ندادی یا فاسق را که از وی نرسد پس از آن

بودی بغض ناکرده عذاب کند بطریق اول باشد که گوید کی را که قلم تکلیف  
 زفته است بکفری که از وی صادر شده عقوبت نکند و اگر گویند اللَّهُ اعْلَمُ  
بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ دلیل است بر معنی جواب آنست که مراد از اللَّهُ اعْلَمُ  
 بما كانوا عاملین آنست که خدای دانند که ایشان در قیامت چه کنند  
 و بازگشت ایشان بچه باشد و هیچ یکی ازین اقوال نیست که نه در آن نظر است  
 هست اما ازان وجه که مخالف اصول است و اما حدیث معلوم است و اما متعارف  
 بحیث دیگر و چون هیچ یک موجب علم نیست مذہب مستقیم آنست که درین  
 مسئله توقف کنند و نه بدخول بدیست برایشان حکم کنند و نه بدخول و نه  
 مسئله دیگر و تکلیف مالا یطاق مشکلمان اصحاب شافعی رضی الله عنہم و بسیاری  
 از دیگر مذہب بر آنند که روا باشد که حق تعالی بنده را چسبند و نماید که در وسیع  
 وی نباشد و خلاف این از معتزله یاد کرده اند و بیرون از معتزله جمع از اصحاب  
 حقانند اصحاب ابوحنیفه رضی الله عنہم و غیر هم مخالفت ایشان کرده اند و از  
 وجوهی که طایفه اول در جواب ازان یاد کرده اند یکی آنست که حق تعالی بنده را چسبند  
 که ابولیب بکفر میرود در آتش رود و ویرانجا میان می فرمونه ازین جواب تکلیف  
 مالا یطاق لازم می آید پسند و چه دیگر یاد کرده که فهم عوام از ادراک حقیقت آن  
 قائم آمد و چه طایفه ایشان را و باید بجا یاد نکردیم و بحثی چون بسند و در اخلاق  
 افعال بود که بیان لاین عبارات میکنند و جواب ازان همان گوید که در مسئله قدر

تذکره  
 خدا تعالی  
 دانایان است  
 با اینکه  
 بودند تعالی  
 بدان ۱۳

مسئله دیگر تکلیف  
 مالا یطاق

گفته است و اما آنکه مخالفت این قول کرده اند از اهل حق نظرات درین  
مسئله غیر نظر معتزله است زیرا که معتزله از آن چه رو انیدارند که عقلاً ازشت است  
و اهل سنت و جماعت بجملی مستحق اند که عقل را در تحسین و تقبیح افعال حق جود  
مدخل و مجال نیست پس ازین چه رو انیدارند بلکه از آن وجه که حق تعالی  
گفته است که من بنده را تکلیف نکم الا آنچه در وسع وی باشد کلا یکلف الله  
نفسا الا وسعها و مقتضی شبهتی یا نظری ظاهر صریح ترک کردن روا  
نباشد و اگر آنها باین آیت استدلال کنند از قول حق تعالی و لا تحملنا  
ما لا طاقة لنا به جواب آنست که این دعائیت و مراد ازین آنست که در آخر  
از عذاب خود بر ما منزه که ما طاقت آن نداریم و اما آنکه تکالیف و شعور بر ما منزه  
چنانکه بر بنی اسرائیل نهادی تا معنی این قول مطابق معنی ما قبل آیت باشد با و آنچه  
ایشان یاد کرده اند از قصه ابولهب قدرت و داعیه در استطاعت حجت نشاید  
درین مسئله زیرا که اعتبار در تکالیف شرعی بطایر با چه آنچه باطن جانست از ما بوده  
است و ظاهر حال آنست که عاقل ضابطه را چون چیزی بفرماند که در غیب مقادیر  
نباود در ظاهر حال استطاع و مقدوری آن نه تکلیف الا لایطاق تا به قیامت آید  
بر بندگان بقضا و قدر معلوم نیست بلکه تکلیف لایطاق آن با که دیوانه بگمانند شرع  
مطالب کرده و یا آنکه زمین را بفرمانند که پیاده بجز رود و یا نابینائی را بگویند که قرآن را  
برخوان و حق تعالی وعده داده است که من آنچه در وسع بندگان بنا بر ایشان ننهم و وعده

اولها آنست که  
کسیست  
ازین کلمات  
و علیها  
مالا کتبت  
و اگر باشد آنچه  
ازید با ما  
در این  
و در این  
و در این

در این  
و در این  
و در این  
و در این

و در این  
و در این  
و در این  
و در این

وی حق است و مراد از ان این نوع است که گفتیم و مانعی تکلیف مالا یطاق ازین وجه کنیم پس  
 قول به تکلیف مالا یطاق برین وجه که کردیم روا نباشد و آنچه ضرورت مسلمانان در آن  
 میدانست از اصول اعتقاد بر قانون کتاب و سنت ایراد کرد تا عموم مسلمانان ضایع  
 مانند آنچه از فهم ایشان دور تر یافت یاد نکرد و نظر فرموده رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ  
 وسلم کہ یخن معاشرا لانبیاء امرنا ان تکلم الناس علی قدر عقولهم  
 و سلف از بحث و تفتیش و اقاویں مبتدعه منع کرده اند و سبب بوده اند و احترام از  
 ازان کرده اند که شبهه بی ازان مسلمانان ساده دل تازه نشود بهترین است صحابه بودن از  
 و توحید صرف ایمان خاص و یقین محض الشار بود و هرگز درین ابواب سخن نگفته اند و هیچ  
 شبهت پیرامون الشیان نکرده اند که ذکر آن فضل الله یوتیه من یشاء و حق  
 میدانند که درینچه گفتیم بسیار حدیث کردیم و از اصطلاحات یگان یگان احترام کردیم و حق  
 بنیاد ازین صلاح عامه مسلمانان بسیار از آنچه گفته خواستیم که تا گفته بودی اما از ما در  
 آن پاک اعتقاد ان گذشته است و بکم ازین دل و دین مسلمانان درین زمان از مبتدعان  
 نکره توان داشت و این خیانتی است که پیش از ما کرده اند و ما بار آن میکشیم و آنانکه  
 منشاء سخن ایشان درین علم از مقولات فلاسفه است خود این نوع نه پسندند  
 اما امید است که پسند خدا تعالی باشد و در نظر عالمان ربانی آید و بر طالبان طریق  
 حق و سالکان سبیل سلامت مبارک گردد و هر که اتوفیق مساجدت نماید و  
 بر حقیقت آنچه درین صحیفه مودع است اطلاع یابد از ادول مقرر کرد و در و مانع

تجربہ  
 بیان گسره  
 پیغمبر انیم مامور  
 شریفیم که  
 سخن گویم  
 بام مردم بلا لاف  
 عقدا س  
 شیان  
 که جبر  
 این فضا  
 جاس  
 سبب  
 در زمان ازان

مسعودی در مسالک دین پیروی کرده و از همالک بدعت و ضلالت بگریزید و نماز  
 وی شود و چون مسلمانان شیار که عقاید وی در شریعت برگزیده نمایند و بر ممالک  
 نه صلوات الله علیه و سلم رست باه از خود بچگونگی بممالک دین بانی شرح وی آورند باشد  
 و با چندین دوستان و پیروان و طبیبان و تملک مرکب حاصل نکرده که در این زمان ماله و دولت  
 بدست نیارند و در از سلاک بر مانا و چنان با رسوم و عادات نکرده اند که از این  
 مشروح و امر مفروض شود و حکام این کشور را در ندانند که در این  
 کتاب سنت بر نصایب او بنی تقدیم کند و در چرخ حق تعالی بر او حرام کرده است  
 نکند و در چرخ حق تعالی مباح کرده است این دو سنت خیر بران اقدام نمایند و اگر  
 از بر وقت قیامت موضع حسرت و اندوه و نوح و حیرت و عقاب آسمان و عقاب اهل  
 و مواز است این سخن گویند پیش از پیش که که نیاید و اگر گویند و نب در این است  
 پیشتر تبارک شود اگر بلا بوی سنا آنگاه عاید کردن حواله بوی سیدین گزید  
 و اگر نعمتی بوی بجای آنکه شکر باید کرد نظر بنیاب بر سر و دوشی دارد و اگر  
 در خود در ابد انشی علوم ایمان و معرفت معالیه مسلمانان است که به بود و از این محنت  
 بود و از این رسا و ترسان و بار یک از این واقع بر بیان است و از این محنت  
 پوشیده نیست اما الشکوا فی وحی فی الله انی شاکر الله فی  
 نایند راه تحقیق و عقلها بناخت نه از این ماله و ایانها بر سر و شاکر فی  
 بنا و نه ابا و ان آنتها بنی است تو پس یاد و او بدای بنی است و از این محنت

این کتاب است که در مسالک دین پیروی کرده و از همالک بدعت و ضلالت بگریزید و نماز  
 وی شود و چون مسلمانان شیار که عقاید وی در شریعت برگزیده نمایند و بر ممالک  
 نه صلوات الله علیه و سلم رست باه از خود بچگونگی بممالک دین بانی شرح وی آورند باشد  
 و با چندین دوستان و پیروان و طبیبان و تملک مرکب حاصل نکرده که در این زمان ماله و دولت  
 بدست نیارند و در از سلاک بر مانا و چنان با رسوم و عادات نکرده اند که از این  
 مشروح و امر مفروض شود و حکام این کشور را در ندانند که در این  
 کتاب سنت بر نصایب او بنی تقدیم کند و در چرخ حق تعالی بر او حرام کرده است  
 نکند و در چرخ حق تعالی مباح کرده است این دو سنت خیر بران اقدام نمایند و اگر  
 از بر وقت قیامت موضع حسرت و اندوه و نوح و حیرت و عقاب آسمان و عقاب اهل  
 و مواز است این سخن گویند پیش از پیش که که نیاید و اگر گویند و نب در این است  
 پیشتر تبارک شود اگر بلا بوی سنا آنگاه عاید کردن حواله بوی سیدین گزید  
 و اگر نعمتی بوی بجای آنکه شکر باید کرد نظر بنیاب بر سر و دوشی دارد و اگر  
 در خود در ابد انشی علوم ایمان و معرفت معالیه مسلمانان است که به بود و از این محنت  
 بود و از این رسا و ترسان و بار یک از این واقع بر بیان است و از این محنت  
 پوشیده نیست اما الشکوا فی وحی فی الله انی شاکر الله فی  
 نایند راه تحقیق و عقلها بناخت نه از این ماله و ایانها بر سر و شاکر فی  
 بنا و نه ابا و ان آنتها بنی است تو پس یاد و او بدای بنی است و از این محنت

این کتاب است که در مسالک دین پیروی کرده و از همالک بدعت و ضلالت بگریزید و نماز  
 وی شود و چون مسلمانان شیار که عقاید وی در شریعت برگزیده نمایند و بر ممالک  
 نه صلوات الله علیه و سلم رست باه از خود بچگونگی بممالک دین بانی شرح وی آورند باشد  
 و با چندین دوستان و پیروان و طبیبان و تملک مرکب حاصل نکرده که در این زمان ماله و دولت  
 بدست نیارند و در از سلاک بر مانا و چنان با رسوم و عادات نکرده اند که از این  
 مشروح و امر مفروض شود و حکام این کشور را در ندانند که در این  
 کتاب سنت بر نصایب او بنی تقدیم کند و در چرخ حق تعالی بر او حرام کرده است  
 نکند و در چرخ حق تعالی مباح کرده است این دو سنت خیر بران اقدام نمایند و اگر  
 از بر وقت قیامت موضع حسرت و اندوه و نوح و حیرت و عقاب آسمان و عقاب اهل  
 و مواز است این سخن گویند پیش از پیش که که نیاید و اگر گویند و نب در این است  
 پیشتر تبارک شود اگر بلا بوی سنا آنگاه عاید کردن حواله بوی سیدین گزید  
 و اگر نعمتی بوی بجای آنکه شکر باید کرد نظر بنیاب بر سر و دوشی دارد و اگر  
 در خود در ابد انشی علوم ایمان و معرفت معالیه مسلمانان است که به بود و از این محنت  
 بود و از این رسا و ترسان و بار یک از این واقع بر بیان است و از این محنت  
 پوشیده نیست اما الشکوا فی وحی فی الله انی شاکر الله فی  
 نایند راه تحقیق و عقلها بناخت نه از این ماله و ایانها بر سر و شاکر فی  
 بنا و نه ابا و ان آنتها بنی است تو پس یاد و او بدای بنی است و از این محنت



بتدبیر آیات بنیات تو شنو عقلها را از کدورت هواصافی کن جانها را از عا تو این جهان  
یکبار گردان و بهار از زرق عادات از او تنها از قید شہوات و آرزو تا دار مان دیدار حجاب  
خوب بینی محاصر و سمع از غوغا غفلت مصفا یارب به نظر رحمت آفت رسیدگان آخر زمان  
در یاب به سابقه عنایات کار ایشان بساز احوال معاد از کید دشمنان فی برایشان شو اگر  
واحوال معاش از مکاید دشمنان دینی برایشان گردان یارب این سبده برگزیده خود بساز  
اوبکر سجد زنگی را که بفضل تو میدوار است و بیت حیا او مدویست مسلمانان به وجود او  
بخطماریست مسلمانان از نظر خود فرود گذار و فرزند و پیرایه منتها رسید و اراغ نیک  
خوانان این دو دمان برسان این کتاب بر مسلمانان مبارک گردان سعی این درویش  
سرو سامان به قبول مقرون کن این علم که بر بندگان محتاج تو نشر کرده در آخرت  
دستگیر وی گردان و در برین عقیدت از زنده دار و برین از دنیا بیرون بر و برین از کوشش  
گردان و در محشر از سایه لوا خواجہ صفیا و خاتم النبیین قدم محل کرامت و سناح فضل و شفقت  
سابق آیات عبودیت مزبان حضرت ربوبیت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم  
افضل الصلوة و اکمل التہنات و علی آلہ و صحابہ دور گردان انک انسیبہ الرحیم المنان

رب العلم و الصلوة علی نبیہ و آلہ  
معین الطیبین الطاہرین

تفسیر آیات  
و سزاوار است  
و بیاید من که  
بودند  
باین نامه که تو کرد  
من این کتاب را  
نشر کردم  
و در محشر از سایه  
لوا خواجہ صفیا  
و خاتم النبیین  
قدم محل کرامت  
و سناح فضل  
و شفقت  
سابق آیات  
عبودیت مزبان  
حضرت ربوبیت  
محمد مصطفی  
صلی اللہ علیہ  
و آلہ وسلم  
افضل الصلوة  
و اکمل التہنات  
و علی آلہ و صحابہ  
دور گردان انک  
انسیبہ الرحیم  
المنان

# خاتمه

تقریب خاتمه کلام جو اہر سلاک غوا میں بحسن معانی موج محیط نکتہ وانی ارسطو فطرت  
فلاطون شوکت اعنی خبا حضرت جاکیم میحی الدین صفا تخلص عبرت ادا م اللہ فیوضہ <sup>وہ اللہ</sup>

بسم اللہ الرحمن الرحیم

لالی ابدار عقائد توحید و رسالت و گوہر شہوار اعتراف تصادقت  
حمد افرید کاریت کہ بر اظہر بکئیای و ثبات ذات بنی عباسی از بحر و کان  
لعل و مرجان و از خاک گل خندان شکفا اید و نقاد علم از لید گوہر علم یہ اب و تاب  
است بر یکم و صرف لم نیر اید جو نیر بیان ثابتہ رنگ انار بار بخت بند  
و از جمال آتش نقد کر مناسبتی آدم و ز با آتش لاطن جنم سے تو کاری رنگ  
صوت پاک ، تو تو آتش با زک و ن خاک ، تو وہی و تو از انزل سنگ  
آتش لعل آتش رنگ ، جهان جہان گوہر عقاید نمود و نہیں سے  
گہا مقصود عقود ، نعوت نمود گہزای بہبود شار عیست کہ شرح و شرح  
بچار جو ہر شب چراغ کہ سرمد یافتہ چشم مازاغ چون آفتاب ، آفتاب روشن  
و آیینہ عینفش آسارین بدلیں و خبر و جماع و قیاس سن آسین اراگان خاندین  
اعنی ضفارا شدین و ارواح مبین امیہ مبین ازین اربہ عنقہ قیام و کس  
اصحاب و کالہ نجوم واضح دلیل و علما آتش کا نبیاء بنی اسرائیل سجا

فیضش باعث درخشش کون و مکان و ابروگوشش مهر جوهر اژدها کن فکان  
 پر تو وجود و لعل کرامت امو و دوست اتباع او در یتیم بے بها و انقیاد امر او  
 بجلی و ابی چه جوهر جوهر زخشان و چه گوهر گوهر ایمان از دست تجلیاتش را  
 شعله طور خوانم روا و انوار آتشش بر یاد نور و نام بجایسه درخشان در درج پیمبر  
 سہاگشت پیشش خورشیدی، و آنک لعل خلق عظیم از کمال او استیت  
 ساطع و ہو علی الغیب بضنین از عجز آتش بر مانیت قاطع  
 و عقل زہ سپہ و از پشت بہشت، بفت اخرتم از شش جہت این بار نوشت  
 کینچ خواست و چارار کان و س روح ایند بد و کون چون تو یک تن بہشت  
 صل اللہ علیہ و علی آلہ و صحبہ وسلم اما پیروان گوہر خانہ خیر و شیران گوہر زای  
 کان رخیز گوہر آگین باد آمارت افلاک از عقد گہرت و تمارت نقیبات  
 خاک از عقد جوہر و تشریف ایمان گوہر اما فروع و اصول و تہذیب اسلام گہر  
 گرای تفعہ منقول است کہ در خزینہ ازلی و در دینہ لم یزلی جوہر جہلی یعنی  
 ایمان گوہر است اصل کہ ہمہ قدیم و اقرار صمیم را جوہر است بے مثل شاہد  
 رعنائی ایمان را روح آیند رونماست و پیش این عجز زہ زیبا سپند دل جان بوختہ  
 مجرنا ہر گاہ بر معیار رضیہ و بر محک سنت سنیہ دست آید ہمانا جوہر زہوت  
 والا ناگوہر برود و تہذیب ازین سال فرخندہ منوال اینک درین مان کاسد و لو ان سہ  
 دستی علم و عقاد و شایستی تعرف ہنیا د مفقود الاثر و کبریت احمر است

در چارسوی جهان بازار جهل و جهالت و سوق حق و حماقت با تزک و طرراق  
 اگر ای گوهر خسته جوهر محی علوم محسن فهوم جوهر آینه اہلیت آب ہر آمیت  
 سرور فہرست تجارت صاحب تقوی و طہارت سخن سنج لطیف گو  
 زود فہم دقیقہ بدین سخن مکارم اخلاق شاہ عبدالرزاق صاحب المتخاصین ناظر  
 از تزکیہ نفس و تشریح باطن در او ان سعید و خوب و عیان سعادت اسلوب  
 در عالم رویا بشرف ملاقات خضر پیکری مشرف برویت و کلام شدہ مستقیم  
 و مامور شد کہ ای ناظر بدین کہ این جزئیہ جوہر عقاد سبب و دقیقہ گوید تا وہا  
 مفتاح کنوز غیبی کلید و فایز الایمانی سلک مروری شدہ و نظریہ نام  
 نجستہ سرمایہ نجات ابدی و ذخیرہ نعلاصی آخروی یعنی کتاب الجواب  
 معنیہ المعقد المعروف بعقاید تورات و تالیف صدرہ مظہر امام علیہ السلام  
 علامۃ الوبی تالیف ولایا وارث انبیا صدر شریعت محمدی صحت قدامت  
 سلطان العلماء و المفسرین تاج المشائخ و المحدثین الملقب بشہاب الدین و الورد  
 شیخ الاسلام المسلمین مبین المعانی نعمان ثانی بر بیان الحقایق اکتشاف  
 الدقایق کیت پاک او ابو عبید اللہ و ہوسا میسر فہرست الایمان و الورد  
 تاج الدین ابو سعید حسن بن حسین بن یوسف تورات شریعت و الورد  
 و شاد بر عنار الورد چشم لشمور چنین مرقع را بخواب نمود ندیدہ و بیج کہش  
 خیال باقیمہ ای خیال خوش از صنغای چنین بد اندیزہ آفتہ اگر چہ این سہ و ہجرت

ماه محر از صحن حاشیه و بری از زیور نایب است فاما بغازه ارای حاشیه رنگین  
 و خابندی حسیه تنزین شود بر آینه بر منصفه شهود و اریکه نمود جلوه گر آید و از نتر است  
 الطباعی و نترکت اختراعی نور افروز دید و بصارت و سر و زنجش چشم  
 نصارت خواهد شد پس بامجدین القدر شاه صاحب موصوف به بحر زو  
 وصل لغات مشکاتی منجبه و سوسن شاه صاحب بجمالی اجابت رنگین نمود  
 با وجود کثرت اشغال سعی و افروغی متواضع کار برده از آرایش زین و از نایب  
 لباس محسبوی شایسته کتاب را منجلی و قابل ساخته و این قطعه تاریخ الطباع چندین از نوک  
 قلم رقم یکم یکم به توریست کتاب معجزه ، ختم از طبع دل نشین آمد  
 سال طبعش که از دل عبرت ، پیشی شاه راه دین آمد

۱۲ ۸۴

# تمام

شکر خلاقیکه هست از نیت گزود	از امر کن بود عدم معدوم ساخت
مطمنش از تعجبت شاه رسل	دولت ایمان و دین مقوم ساخت
بجان فاکلک دست قدرتش	بهر ماجبل المستین مقوم ساخت
شرع را از حکم قرآن و حدیث	زافت جهل و ریاسلوم ساخت

<p>قصر دین را مستقل محکوم ساخت  از ائمه نظم دین منظوم ساخت  فرقه ناجی لقب موسوم ساخت  فقهای معتبر مرسوم ساخت  بهر مایکسرمه راسوم ساخت  ثانی نعمان چه خوشتر قوم ساخت  غیر آن کازاک حق نبرده ساخت  مگرش خود را عبثا مخیر ساخت  قاری آن راه حق معلوم ساخت  کنده را هم خواندش در نوم ساخت  قبل کجا برش نبرد و در ساخت  نیرسای سبب آن عبور ساخت  معتبره فاعل معتقد موسوم ساخت</p>	<p>نیز از اجماع صحابه کرام  بهر استحکامی دیوان دین  تا بعان چهار اصل شرع را  کان ائمه از قیاس و اجتهاد  مشکل این مسلمات دین که بود  زان همه این یک کتاب لاجواب  شبهانی با نصیب از فیض آن  عاشق در دوسرا سرور شد  مسلمات مستند است اندران  سهل و آسان تر چنان تصنیف کرد  آنچه شایع بود مختلف العقید  همچو معلومات آن آگاه دل  زان بر آورده ز روشی الهی</p>
--	---

### اینجا

<p>نظم از شرح یک فای  بیشتر است</p>	<p>تورپش عقاید اعظم  بهر تاریخ از دل ناظر</p>
---	---

## ایضا

گشت از طبع محشی مفتخر

کتاب معتقد فی المعتق

عاطش بشوید هست آن راه بر

مژده باوای شایقانِ آخرت

گفت باقی اعتقاد معتبر  
۱۲۸۸

انطباع سال آن ناظر جو جست

## اشتهار

اطلاع داده میشود که این کتاب معتقد فی المعتقد مع  
تورپشتی مطابق قانون بیست و پنجم ۱۸۶۴ عیسوی  
بسیر بهتری نموده شد امید که از باب مطابعت و غیر  
اجاز احقر قصد طبع آن فرمایند

العبد  
سلطان محمود عفی عنہ



صحن	غلط	۱۴	۹۱	صبح	۱۴	۹۱	صحن	۱۴	۹۱
یا سینه	یا سخ	۲	۹۲	فیما	۱۲	۹۲	یا سینه	۲	۹۲
تا ایل	تا ایل	۲	۹۳	بکتا بهای	۱۱	۹۳	تا ایل	۲	۹۳
تنبوک	تنبوک	۱۰	۹۵	ادوبه	۱۲	۹۵	تنبوک	۱۰	۹۵
میداشتند	میداشتند	۷	۹۴	بگردد کرد	۴	۹۴	میداشتند	۷	۹۴
ازیر	ازیر	۱۱	۹۶	اسرائیل	۱۴	۹۶	ازیر	۱۱	۹۶
میکنم	میکنم	۷	۹۴	میکنم	۷	۹۴	میکنم	۷	۹۴
مدرین	مدرین	۴	۹۷	والحاد	۲	۹۷	مدرین	۴	۹۷
بسی	بسی	۱۰	۹۷	عیسی و	۱۲	۹۷	بسی	۱۰	۹۷
بهرای	بهرای	۱۱	۱۸	نبوت	۱۵	۵۸	بهرای	۱۱	۱۸
اشا	اشا	۱۲	۹۹	کذاب	۱۰	۵۹	اشا	۱۲	۹۹
شبهتی	شبهتی	۱	۱۰۲	کنزنا	۱۳	۵۹	شبهتی	۱	۱۰۲
خیر	خیر	۸	۱۰۲	اوو بفرمان	۱۳	۹۳	خیر	۸	۱۰۲
این کفر	این کفر	۱۰	۱۰۳	در معنی	۱۲	۹۲	این کفر	۱۰	۱۰۳
اما	اما	۱۲	۱۰۲	بجکم	۷	۹۹	اما	۱۲	۱۰۲
کدام عقول فاعله	کدام عقول فاعله	۱۲	۱۰۲	بیتقین	۱۲	۷۱	کدام عقول فاعله	۱۲	۱۰۲
اما	اما	۱۳	۱۰۲	فرمودد اشتن	۱۲	۷۱	اما	۱۳	۱۰۲
تفضیل	تفضیل	۱۰	۱۰۳	گشته	۱۵	۷۱	تفضیل	۱۰	۱۰۳
شد بود	شد بود	۱۱	۱۰۴	یاداود	۹	۷۲	شد بود	۱۱	۱۰۴
حشم	حشم	۱۴	۱۰۵	بمثیل	۴	۷۳	حشم	۱۴	۱۰۵
کنید	کنید	۳	۱۰۶	انگاه	۲	۷۴	کنید	۳	۱۰۶
بر زمان	بر زمان	۱۷	۱۰۶	بر زمان	۹	۷۶	بر زمان	۱۷	۱۰۶
بیاید	بیاید	۱۰	۱۰۷	یکی	۱۱	۷۸	بیاید	۱۰	۱۰۷
بگردد چنان	بگردد چنان	۱۰	۱۰۹	ترتیب	۱۲	۸۰	بگردد چنان	۱۰	۱۰۹
تا برات	تا برات	۵	۱۱۰	بدان	۱۱	۸۱	تا برات	۵	۱۱۰
مشرکان	مشرکان	۴	۱۱۰	القار کرده	۲	۸۲	مشرکان	۴	۱۱۰
نکسند	نکسند	۱۵	۱۱۰	قضیه	۹	۸۳	نکسند	۱۵	۱۱۰
با ایمان	با ایمان	۵	۱۱۳	ز سیده	۲	۸۵	با ایمان	۵	۱۱۳
دازد	دازد	۱۰	۱۱۳	سختی	۱۵	۸۲	دازد	۱۰	۱۱۳
خدا را	خدا را	۱۲	۱۱۳	نکفته	۱۴	۸۴	خدا را	۱۲	۱۱۳
حکم	حکم	۱۰	۱۱۵	که باشد	۱	۸۷	حکم	۱۰	۱۱۵
بما ربنا	بما ربنا	۱۲	۱۱۵	واقف	۸	۸۷	بما ربنا	۱۲	۱۱۵
عززش	عززش	۱۵	۱۱۵	نورده	۲	۸۹	عززش	۱۵	۱۱۵



کتاب	جلد	صفحات	موضوع	کتاب	جلد	صفحات	موضوع
ایمان	۱	۱۹۲	ایمان	ایمان	۱	۱۹۲	ایمان
مظنه	۱۳	۱۹۴	مظنه	مظنه	۱۳	۱۹۴	مظنه
اولاد	۱	۲۰۲	متقین	مصدق	۱۴	۱۴۱	مصدق
حنفی	۱۴	۲۰۲	دبدم	دبدم	۱۴	۱۴۱	دبدم
تکم	۱۳	۲۰۳	ارضی	ارضی	۵	۱۴۲	کدام
خدیرا	۱۳	۱۰۵	کنظام	کنظام	۱۵	۱۴۲	کنظام
وهولاء	۱۲	۲۰۵	وایحالت	وایحالت	۳	۱۴۳	روح
میکرد	۲	۲۰۶	اسلام از	اسلام از	۴	۱۴۲	البدن
تکفیر	۱	۲۰۶	تنفیذ	تنفیذ	۱۲	۱۴۳	تنفیذ
تنزیه	۱	۲۰۶	اعتقاد	اعتقاد	۱۵	۱۴۴	اعتقاد
یک	۱۰	۲۰۶	از انجمله	از انجمله	۳	۱۴۴	از انجمله
یکی	۱۲	۲۰۶	اینست	اینست	۱۱	۱۴۴	اینست
قائل	۹	۲۰۹	بسیاری	بسیار	۱۱	۱۴۸	سنازگان
واین	۱۲	۲۱۰	بیش	بیش	۱	۱۴۹	بیش
میکوند	۱۶	۲۱۱	طایفه	طایفه	۱۵	۱۴۹	طایفه
درقی	۸	۲۱۲	سور	سور	۵	۱۸۰	سور
خالدین	۶	۲۲۰	باخار	باخار	۱۶	۱۸۰	باخار
نویسد	۸	۲۲۱	انکار	انکار	۱۲	۱۸۱	انکار
بدعتها	۱۲	۲۲۴	زروی	زروی	۴	۱۸۲	زروی
متعه	۵	۲۲۴	کشته	کشته	۲	۱۸۳	کشته
یتقیه	۱۴	۲۲۸	کشته	کشته	۲	۱۸۳	کشته
اول گفت	۱۴	۲۲۸	تضیح	تضیح	۶	۱۸۳	تضیح
از بهر	۳	۲۲۹	وی را	وی را	۱۶	۱۸۳	وی را
بخصال	۹	۲۲۹	بجملگی	بجملگی	۱۵	۱۸۳	بجملگی
بشبات	۱۶	۲۳۳	اسلامت	اسلامت	۲	۱۸۴	اسلامت
فیز	۵	۲۳۷	اسلام علی	اسلام علی	۹	۱۸۴	اسلام علی
برزق	۱	۲۳۹	صحت	صحت	۵	۱۸۴	صحت
جمله دین	۳	۲۴۱	بمشابه	بمشابه	۱۹	۱۸۴	بمشابه
یقین است	۱۳	۲۴۳	دخول	دخول	۶	۱۸۸	دخول
درین	۱۳	۲۴۳	سد و اعنی	سد و اعنی	۱۲	۱۸۸	سد و اعنی
برسند	۲	۲۴۳	کامتحانات	کامتحانات	۵	۱۸۸	کامتحانات
صاحبان	۸	۲۴۸	نثار	نثار	۲	۱۹۰	نثار
بسنوه نیاه	۱۴	۲۴۹	از برادر	از برادر	۱۴	۱۹۰	از برادر